

اشهد ان لا اله الا الله  
مشكات

بسم الله الرحمن الرحيم



تصنيف شيخ عبدالحق  
وفاوى

عزرا عليه

عزرا عليه





ورو عای باور چنین آمده است و خبر حدیث بیک منی است و بعض حدیث را فخر بن بخت رسالت بنا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار لوک و مسلمین  
 و آیام ماضیه استعمال کنند و رفع کاهی صحیح بود چنانکه گفته شد و کاهی در کتب صحیح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سختی نقل کنند که از ابا حمزه و دیگران نقل می‌کنند و در کتب صحیح و غیر صحیح و کاهی  
 بدان راه بود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و کتبه خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم رفع  
 است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد و وصل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز منعی سند آید و کاهی منعی ذکر سند و اظهار  
 آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منعی کرد و بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ را وی از رواه حدیث از میان ساقط نکرد و اسناد آن پیوسته آید از حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط  
 را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط کرد و منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از بسا دی سند و او اهل آنست از اعلی خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقطی باشد یا بیشتر و کاهی  
 تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه مضنی است و تعلیقان در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی  
 از تراجم کرده است که درین کتاب خبر صحیح یا و بعضی از آنرا در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل باطل  
 چنانکه باقی گویند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک منی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور  
 علما چه بخواند و انت که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنفہ و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقا  
 و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام ثقه است و اگر نزد وی صحیح بود ارسال نمید و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و تراجم شافعی رحمته الله علیه که حدیث  
 مرسل اعتقاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد و قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اشای اسناد است اگر ساقط در راوی باشد منعی و بی هم متصل  
 خوانند بضمیم و سکون عین و فتح ضا و مجه و اگر ساقطی بود یا زیاده نه پیغم بلکه از زیاده جای است چنانکه از منقطع گویند و منقطع منعی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است  
 که از ادلس گویند بضمیم و فتح لام مشدده و فعل از ادلس خوانند و فاعل از ادلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق او است روایت کند  
 و فعلی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و ندلس مذموم و کرده است که اگر ثابت شود که وی ندلس نمیکند مگر از ثقه و آن غرض  
 فاسد نباشد مثل انخاسی سماع از شیخ بجهت ضعف سن و عدم جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و ندلس در لغت منعی عیب کلا پوشیدن است و منعی انقطاع داشته و کلام  
 نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز ندلس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغناء بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در نهاد یا متن از راوی حدیث  
 اختلافی واقع شود تقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا مبادل را وی مکان را وی دیگر یا منعی مکان قوی و امثال آن از حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان  
 حدیث آورده بجهت غرضی و مصلحتی آنرا مرجع گویند ثقیله این کلام منجر میگرد و بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر اند که جایز است  
 اما اگر کسی که عالم باشد بعربیت و ما هر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و غرض روایت  
 حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و منحن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد یا بن طریق و غرض از خوف ندلس مغتربیت بجهت اشتباه و القیاس مذکور و هر  
 حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف و مقطعی بود و بعض مرفوع را مسند گویند  
 هر چند مرسل و بعض منقطع بود و المقدمه اول و صلب و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معال است شاذ و لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در حدیث  
 حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از ائمهات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است بسبیل در اینجا ترجیح است نزد مخط  
 و ضبط یا کثرت عدد و دیگر و جوهریجات پس آنرا که راجع است مخوط و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند را وی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر مرفوع  
 است پس در منکر معروف هر دو را وی ضعیف اندکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و مخوط هر دو را وی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و مخوط و معروف هر دو  
 راجع و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت را وی دیگر قوی یا ضعیف نگه دارند و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرود بدان و از بیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نباشد  
 و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکورند و حدیث مطعون بفتق و لغو غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و نه اصطلاحات  
 لا مشاحه فیها و معطل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قاذح است و صحت آن و درمی یابند از اهل عبارات و حدائق  
 در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این را وی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است منعی آنکه محمد بن  
 میگویند تابع فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تأیید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می  
 شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد  
 و اگر از دو صحابی باشد او را شاید گویند چنانچه میگویند له شواهد و مشهده حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاید و پیدا کردن آن اعتبار خواهد  
 و متصل حدیث تبیقه است صحیح حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آن است که بقبل اصل تمام الضبط متصل  
 اسناد منعی ثابت شده باشد اگر این صفات بوجه کمال و تمام پدید است آنرا صحیح نهاده خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبران نقصان

کرده صحیح گویند و اگر نقصان نشده از احسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جز نقصان ضعیف وی کرده آن احسن لغیر گویند و ظاهر کلام تو مست  
 که در حسن نقصان در حدیث ضعیف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف حسن لغیر نقصان  
 در حدیث صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام متکشف گردد بدانکه مراد بعدالت بلکه است در شخص که حامل و باعث گردد و او را بر طاعت  
 تقوی و مروت و مراد تقوی اجتناب احوال سیه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از ضعیفه اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاعت بیرون است  
 که اصرار و دوام بر آن که آن نیز از قبیل کیره است و مراد بمرتبه تنزه از بعضی خائس و نقائص است که مقتضای همت و مردانگی است مثل بعضی مباحات و نیه چنانکه اکل و  
 شرب و بازارد و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شهادت مرعیه را و عدل شهادت مخصوص است بمرعیه و مراد بضبط  
 خط ثبت مسیح و مروی است از فوات و اختلال یحیی که ممکن و قادر گردد بر استخراج آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر باید داشت و حفظ قلب است  
 ضبط کتاب نباید داشت و حیاتی است آن نزد خود و اوقات ادا و وصل و وجه طبعی متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب را وی دوم اشیام وی کذب سوم فسق  
 چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب را وی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است را وی وی کذب موضوع  
 خوانند و هر که ثابت شد از وی تعدد کذب در حدیث اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگر چه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست از اختلاف شام زور چون توبه کند که از قائل او مراد  
 بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود و وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و اقرار بحکم ظن غالب است و قطع و یقین ابدان را نیست  
 فان الکذب تعدد صدق و الا اشیام را وی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بر نوع گفتن در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشده  
 و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرعیه نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیث متروک او بهیچ وجه صحیح نیست و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود  
 و امارات صدق و سیماهی صلاح درنا صیحه حال وی لایح کرد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق مذرت دروغی در کلام وی و در حدیث نبوی بوجه و آید اگر چه معصیت  
 است اما در تسمیه حدیث وی موضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که از داخل بدعت دارند و اگر اشتغال بدعت در اعتقاد است و کذب  
 نیز اگر چه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت ظن و روی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام را وی نیز بجهت ظن در حدیثی که چون نام وی معلوم نگردد و حال وی  
 نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که تعدد است یا غیر تعدد چنانکه گویند اخباری رجل او اخباری شیخ و از اینهم خوانند حدیث مبهم مقبول نبوی مگر آنکه صحابی باشد که اینجا همه عدل اند و اگر هم  
 بلفظ تعدیل آید چنانکه گویند اخباری عدل او اخباری تعدد است و اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود او را تعدد خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس  
 بگویند نام او را همه بدانند که تعدد است و اگر نام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد و پیروی است که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف و معلوم  
 است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبهه تا ویل نه بطریقی جود و عناد که آن کفارت و حدیث مبتدع مرود است و نزد بعضی اگر متصف باشد بصدق لای و سیما  
 لسان مقبول است و بعضی گفته اند که هر که متکلم است امری متواتر از امر شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مرود است و هر که نبیین صفت بود اگر چه مخالف  
 او را تکفیر کرده باشد مقبول است اما تضام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و محتاط آن است که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام تردید و تردید آن بوده قبول نکنند و اگر بجهتین  
 بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کنند که معقوب بدعت وی بود برین تقدیر مرود است و باجماع علای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهل ارباب مذاهب را تعدد و جمیع  
 الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از فقه خارج و از ائمه که منسوبند بقدر تشیع در نفس و دیگر اصحاب بدع و اهل ارباب مذاهب دیگر احتیاط کرده اند و توجع نموده اند از اخذ  
 حدیث از این فرق و هر که مراد انیات است انقیاد و شک نیست که اخذ حدیث از این فرق با بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت  
 رسیده است که این مرود وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع از ارباب میگردانند و ائمه اهل وصل و وجه طعن متعلق بضبط نیز بجهت گفته اند  
 اول از جهت فوط خلعت دوم کثرت خلعت سوم مخالفت ثقات چهارم و پنجم سوء حفظ اما فوط خلعت و کثرت خلعت نزدیک یکدیگر اند خلعت در سماع و تحمل حدیث و خلعت در سماع  
 و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و این موجب شده حدیث است و اعتبار روی از وجه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که با  
 بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدل خواهد بود و اما طعن پنجم و پنجم و نسیان را وی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافت  
 شود بر توهم وی بقرائن و احوال بران و دریافت علل و اسباب قاصد آنرا حدیث معلول خوانند و این اغرض علوم حدیث و اوق آنست و قیام نتوان نمود بان مگر کسی که داده شده  
 است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بر مراتب رواه و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا وارفتنی که میگویند که تعدادی مثل وی درین  
 باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلول از قاصد حجت قاصد بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد رجم و دنیا را تا سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند  
 که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان بود یا صواب و ایقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است  
 و معتبر علیه و کثرت صواب و ایقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی کرد حدیث و منی معتبر نبود و این قسم را نیز شاکویند برای بعضی محدثین و اگر طاری و  
 غارض شده بجهت عارضی مثل احتمال حافظ بکسر یا در باب بصیر یا فوات کتب این قسم را محتمل نامند و اگر چیزی را که پیش از احتیاط و احتمال حدیث کرد جدا و متمیز گردانیده است

از آنچه بعد از وی کرده قول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا ساخته توقف کند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد، اگر این قسم را تعالعات و شواهد پیدا شود و ترقی کند از درجه رد و توقف بر تبه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل و وصل حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است از اعراب نامند و اگر دو بود غیر لویند و اگر زیاده از دو بود مستور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رده بعدی رسد که توافق ایشان بر کذب محل نتوان کرد و متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود است که اگر در یک موضع هم یحییین اقد غریب است ولیکن افراد و نسبی خوانند و اگر هم جا یحییین آمد و مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید است که همه جا یحییین آمد و اگر یک جا یکی آید آن غیر بنود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار از یاد برد و در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم را کثرت فافهم و از اینجا معلوم شد که غراب منافات بصحت ندارد و حدیث صحیح صحیح می تواند بود پس آنکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی معنی شایسته آید از شد و دو که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید با حدیث غریب و بعضی ارشاد در اینر مبرور راوی تفسیر کرده انانی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شایسته است و غیر شایسته یعنی فرد ثقه و آنکه مقام طعن مذکور شود معنی مخالفت ثقات است و وصل حدیث ضعیف است که یکی ازین شرائط معتبره در صحت حسن یا زیاده مطلقا مفعول ذکر و در راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و کفایت او با قطع قسم بود و بشد و ذنکار و علت موصوم کرد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افراد او ترکیب و مراتب صحیح و حسن لذاتهها و لغیرها هر متفاوت است تعادلات مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثال آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط هم رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعضی است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته اند اصح اسانید زین العادین از پدرش از جدش و بعضی مالک را از نافع از ابن عمر و بعضی گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم را سندی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در اینجا تر اعلای است و عدلی از اسانید در اینجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسأله درست است و الله اعلم بقلبیه عادات ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح غیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آید که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غراب منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی زاو است و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعضی گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که نزد بعضی غریب است و نزد بعضی حسن یا او معنی اوست که شک و تردد دارد و در آنکه غریب است یا حسن و قول بآنکه مراتب اینها مصطلح نیست بلکه با میل الیه الطبع است بقید است و وصل احتجاج در احکام بنجر صحیح لذاته مجمع علیه است و بهم چنین حسن لذاته نزد عالم علی و آن محلی بصحیح است در احتجاج اگر چه در مرتبه کمر است و چون حدیث ضعیف بقدر طرق بر تبه حسن برسد آن نیز صحیح بد است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموعی که آن تعدد طرق داخل حر است نه ضعیف صریح به الا ائمه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سه خط بعضی رواه یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجر میکرد و تعدد طرق و اگر از جهته اتهام کذب راوی باشد و ذن و فحش خطاب و اگر چه تعدد طرق داشته باشد منجر نگردد و حدیث محکوم لضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که بر نصورت محمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که بحق ضعف لضعف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفضا است و قد بر وصل چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب معتقه با گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی معارض ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و وحدت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت و فائقی اشارات و محاسن نکات و ذکر اسانید نیست و این خارج بحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان می رود و مرصحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است و در رجال وی و بعضی توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم بحالیه فی موضع و الله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر ترجیح آن حدیث متفق علیه اند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه و در برابر و سه صد و بیست و شش است و باطله مذکور جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پسترا آنچه مفرد است بان بخاری پسترا آنچه مفرد است بان مسلم پسترا آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پسترا آنچه بر شرط مسلم بود پسترا آنچه بر شرط غیر مسلم بخاری بود از انچه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشروط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفتی باشد که رعایت کرده اند از اینجا وی و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شد و ذنکار و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده بر این است که در مقدم شرح سفر السعاده گفته است و الله اعلم و وصل احادیث ضعیفه منجه نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب کرده اند تمامه صحاح را بلکه بعضی صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز بنیاده اند چه جای مطلق صحیح بخاری گفت که نیاروده اند من درین کتاب مکر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیاروده ام در وی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیث صحت یا از جهت مقاصد و دیگر و حاکم ابو عبد الله پیشا بوری کتابی فی ضعیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرد گذشت است و است از اتلافی و استدرک نموده و درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط





عارض شده پس بمبالغه شریقی مانان اختیار کرد و درست که نوبتی در نماز بود و زنبور مرده نوبت او را پیش زد و نماز را قطع نمود رحمه الله علیه رحمه واسعه و کافه بخاری را  
غیر این جامع صحیح کتاب است مانند کتاب ادب مفرد و دفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ ضعیف و خلق افعال عباد  
و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشرار و کتاب الهبة و اسامی صحابه و کتاب وجدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب بسوط و کتاب فوائد  
**ذکر باعتماد بر تصنیف بخاری صحیح جامع** پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیه اجمعین احادیث و آثار درج  
مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره خط ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرب زمان انحضرت لغایت وسیع و اذهان  
در نهایت ضفاف وسیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث رجوع و تألیف کرد و کمتر بوجود آمده بود و نیز آنکه کسی به راز نوشتن احادیث نمی  
کرده بودند تا بمبادی بعضی از آن تفران مغلط شود و در بادمی نظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث  
و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا شد پس جماعتی مثل زهری و بیح بن ضبیح و معبد بن ابی عوبده و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی  
علیه نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تألیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند تا مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطن تصنیف کرد و آنچه  
از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوی تابعین و من بعد هم درج نمود و در کتب ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز  
بن جریج بحمیمین اول مضموم و در شام ابو عمر و عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کردند بعد از آن سبکی از عیان علمای  
مجتهدین تألیف نمودند و از کبرای مجتهدین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مساند نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ  
کدام از این مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح بخاری تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمیع صحیح و از وی  
مر و لیت که گفت در خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و من در مقابل انحضرت ایستادم و هر وجه بردست من است و آن سرور را با دیدم و مکرم را  
از روی مبارک وی می رانم و این واقعه را بر معتبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز را باعث و موه که شد بر تألیف و تحریر  
صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شصده هزار حدیث استخراج نموده ام و جلسته ختمی بین الله و کونید بخاری در مدت شانزده سال  
تصنیف صحیح نموده و گفت در دنیا و درم در این کتاب الا احادیث صحیح و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحیح بیشتر است و تصنیف آن در مسیحی الهام نمود و هیچ  
حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بروایتی آمده که غسل باب زفر هم میکرد و دو رکعت نماز  
خلف مقام میکرد و هر چه نزد وی صحت آن یقین می پیوست در آن کتاب ایراد نمیداد و این عده از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحمل تراجم کتابت خود  
در مدینه در میان قبر و قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تقدیم رسانیده و هر ترجمه که فیه ثبوت دو رکعت نماز میکرد و دو جوفیق میان نقل کرده مدینه آن گفته  
آنکه مسوده کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره از ابیاض برده و از و منقول است که گفت کتب خود را دست نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تحقیق  
به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ و سی و در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بران حضرت عرض میکرد و در  
او اربعین باشد و از حضرت وی صلی الله علیه و سلم در واقعه بالهام مجاور و منخص میکشت فیه ثبوت و الله اعلم و الوزیدم و زی کوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب  
بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی کوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو که ام است گفت کتاب من محمد بن اسماعیل بخاری و بعضی  
علماء و عظماء آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و در قدم که انحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمیع  
علماء بر آنکه کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مضافه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح بخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر  
در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلقات و الشواهد و التالیفات و مع المکررات نه هزار و شصت و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط  
مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و شصت و بیست و سه حدیث است انتهى و در میان علمای اصول حدیث و شرح بخاری اختلافی نیز نیست و الله  
اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات از این  
قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از شاخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت فحوات و قضای حاجات و دفع غیبات  
و کشف کرمات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شداید خوانده اند و بمراورسیده و مقصود خود را در یافته اند و از آنرا مانند تریاق محبوب دانسته  
و این مضی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاد خود سید اسماعیل الدین رحمه الله علیه نقل کرده که گفت قریب  
صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقایع و محام برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و هم بکفایت انجامیده است  
و میان علمای این عصر شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شتی نتواند اندالا که نجات و کثرت دوزان شدت حاصل شده و در هر کشتی و بهر خانه که آن  
کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته و نزد ثقات ثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای حیرت کرده

ذی کرمه و فایده بخاری رحمت الله علیه آورده اند که محمد بن اسماعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود  
 ارگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن کمر بستند برای او زدند و در ابرام و دما نیز بروی شارسا خند پس  
 مدتی در بخارا بود و بیشتر ماجادیت و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استدعانمود که صحیح جامع خود و  
 تاریخ کبیر را بیاور تا سماع آن دو کتاب از تو بیاوریم محمد بن اسماعیل فرستاده او را گفت من خواری که دانشم علم را و نمی برم آنرا به سرای مردم اگر او را حاجتی هست بخیری اعظم  
 باید نزد من حاضر شود و در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و روایتی آنکه دالی بخارا استدعانمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد و اوصیان سازد که در آن مجلس غرض ایشان  
 مناشد و استماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاده که قومی را دون قومی بسامع حدیث مخصوص سازم پس این امر بسبب وحشت ندیمان بخاری  
 بحاکم بخارا و منجر آن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسماعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بده بیرون آمد ولیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او دادند و دالی بخارا  
 و جمعی از اعیان آن مبله که بادی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ابرهم ما قصد و نی به فی انفسهم و اولادهم و اهلهم خداوند انبهای ایشانرا جزای آنچه  
 قصد کردند مبادان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی وعای او را در شان آنجماع قبول کرد ما بی ازین امر نگزشتیم بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بغزل و الی و بانگی  
 ویرا برادران گوش مده نشاندند و کر شهزاده ایندند و ندای میکردند که سرای بدکار این است و در زندان حبس کردند تا بر و آن جمعی از اعیان که بادی موافقت کرده بودند هر یکی ببلای کفرارشید  
 که موه عبرت خلایق گشتند شعیه مده قوم اذ احلوا منزله حل الرضا و یسیر الجودان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر به قدر رسید اهل سمرقند که توبی با و توفیق  
 و از وی استدعانمودند که به سمرقند آید بخاری بجا بسم قد توجع نمود و چون بقریه خزنات رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهل آن مبله اختلاف دارند و در بودن و  
 ان مبله در آنجا توقف کرد تا ببیند که امر بر چه قرار یا بدیشی از ملاحظه اختلاف خلایق و اختلاف ایشان و خوف و توقع و رفتن ایشان که منجر بدین کرد و طول و دل تنگ  
 شد و بعد از نماز سجده دست برد عابد داشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقضنی الیک خداوند انتک آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس برادر  
 هر او بخش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در رجب جمعه چهارم از محرم سیزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائه سبله بخارا و وفات وی  
 شب شنبه غره شوال سنه ست و خمسين و مائین بود رحمة الله و خطیب ابو بکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طرابلسی نقل میکند که گفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم  
 در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد و گفت یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع  
 چیست فرمود انتظار محمد بن اسماعیل بعد از چند روز خرفت بخاری رسید چون تقصص نمودم از وقت و فاشش همان ساعت بود که من در واقع دیدم بودم پیغمبر را صلی الله علیه  
 و سلم نقل است که چون ویرا دفن کردند در ایام طیبه از مشک از قبر او میدید و این را می بیند که می از خاک تربت او استنشام میکرد و مردم بزبانت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند  
 چنانکه مغلی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجه از چوب بر سر تربت و ترقیب دادند و مردم خاک ماحول پنجه می بردند و همان را می می شنیدند و تا مدت های مدید آن ریخته  
 باقی بود نظم هر جا که توبیکردی و برداری بی کل روید و لاله روید اندر ته وی کجالی بهمینشین در من اثر کرد و گرنه من همان حاکم که هستم احوال مسلم ابو الحسن مسلم  
 بن الحجاج بن مسلم بن در بن کوشا القشیری نسا و نسا بوری و طفا و مسکنانکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث معتد و پیشوا و مسلم از باب این فن  
 و یکی از متیقان و مبرران این علم شریف بوده و قدوه و عموه و استادان و اهل اسلام رحلت کرد و از وطن خویش در طلب حدیث با قهار و اکثاف و امصار و اطراف عالم و سماع  
 حدیث نموده در خراسان ایرجی بن یحیی و اسحق بن راهب و غیره و در ری از محمد بن مهران جمال یحیی و از ابی غسان سمعی و غیره و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلم قشیری و  
 و غیره و در سجستان از سبعم بن منصور و از ابی مصعب و غیره و در مصر از عمر بن سواد و حرمله بن یحیی و غیره و همچنین روایت حدیث دارد که از ابی رعلی و حافظ عصر خود که فوق او بوده  
 اند و رحلت کرد به بغداد و چند بار و تخریث کرد و در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طایفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن  
 هارون و احمد بن سلمه و ابوعبسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیره و خلایق بسیار که خصوصاً اصحابی ایشان متعسر است و در صحیح محمد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده  
 اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب بتورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آوردیم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث  
 مسجع تصنیف کرده ام و ابو عمر بن احمد بن حمدان جبری گفته که ابو العباس بن عقیله را که از محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النسا بوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعظم است  
 گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز کردیم و می بینیم که گفت بستر گفت یا اباعمر کا هی غلط می کنی بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از انصار را بکنت و ذکر میکند  
 در جای دیگر بنام پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود و او را غلط و خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است بر  
 علم وی و راست میرود بر ابی بادی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخندمت وی شافت و بسیار آند و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر  
 بخاری نمی بود میرفت مسلم و نمی آمد و با سجد مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان او را و هسته و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث  
 کتاب او در کتاب خود مقرر فرآورده و بسیار دلیلی کرده که با وضوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نموده و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث  
 صلی الله علیه و سلم چار واسطه باشد و هشاد و چند حدیث در صحیح و این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر نیست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل



و کتاب او هم محدثین و کتاب تیز و کتاب من لیس له الا ربو و احد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مختصر مبین و شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از تحقیق  
و ایمان نظر نام کند و صحیح مسلم مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسناد احادیث و ترتیب آن و حسن سیاق و بدیع طریقت آن از غنائس تحقیق و جواهر تدقیق و انوار  
دور و احتیاط و تحوی در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از نحاس و انجم بات بدانند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از او بدو نرسد  
و کسی که مساوی مل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت فلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی لو کتاب بخاری  
است در صحت و قنات و نزد بعضی از مغایره کتاب او مرجع است بر کتاب بخاری تا آن از حیثیت جودت و وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای  
اسلام تصحیح با صحت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفائی که صحت بر آن و ایراست که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ  
و علت است در بخاری اتم است و شرط بخاری در آن صفات قوی و اشد ولادت مسلم در سال و دویست و چهار و بقولی در سال و دویست و شش و وفات او در نیشابور شب  
یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال و دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بده نیشابور واقع شده و رحمه الله علیه احوال مالک الوعد الله مالک بن انس  
بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دارالجموعه یعنی مدینه مطهره بوده کان الله مونا و رعایه قیما محمد تا حجه وی از تبع تابعین است از نافع  
مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جامع دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از وی روایت  
حدیث کرده اند و ابن جریر و سفیان ثوری و سفیان عجمی و او زاعمی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلأقی بیشتر و طوائف علما از وی بخاری  
نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل البیاء و هم از اصحاب  
منقول است که در حق او گفته اذ ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصبح من مؤطا و مالک و در آن زمان صحیح بخاری و  
مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالده که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم این تر از مالک  
نیست و از امام مالک منقول است که گفت که کسی باشد که من از وی حدیث کتاب حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من قوی گرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول  
خدا صلی الله علیه و سلم با قصی الغائبه میکوشید و چون شخصی لطلب علم بدر سراسی مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس این شخص که قوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی قوی میخواهم  
مالک بیرون آمدی و جواب قوی او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه بر آوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظم ساختی و دو  
ساده بنهادی و بر بالای ساده با هیبت و وقار بنشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص در آمدی و او را حدیث شنوایان می آورده اند که درون رشید در انکس طفت  
خود بزیارت رسول صلی الله علیه و سلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمات با نجام رسید مالک  
خبرست که بیرون آید درون گفت اگر مقتدای مسلمانیان فضل فرماید و هر روز در ذلک حاضر آید و فرزندان ما این و ما مون از و سماع حدیث کنند منت از و بر است  
مالک بکر اهیت در وی نکریت و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تقصع فی عزه شی رفعه الله العلم لولی و لایا فی لغی بکذا و لیست لک و ان غت چیزی را که بلند گردانیده از  
حق غش نه علم چیزیست که بجا نباشد و می بیانند نه علم بجا نباشد کسی برود و بروایتی انکه اعزک الله علم از منبیر که اصل و قله شماست ناشی و پیدا شده بر شما است که از  
غیر اید بارون با بصاف در آمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاستر علی راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بیعتش از  
بر من و بکذا از من پس این و ما مون را بدر سراسی مالک فرستادی و مالک ایشانرا انگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدان صف نشانندی که دیگران و آورده  
اند که بارون بر مالک زرمی فرستاد مالک سجد مشک را بران خود گفت که این مال را نگاهدارید و خرج کنید بعد از آن بارون مالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در محبت  
ما باشی کتاب تو را مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بنده ببندد تو موافقت کنی کتاب تو بیا رحم مالک گفت حاشا این کتابی است که من بر اندازم علم و دانش خود صحیح کرد  
و فرایم آورده ام و شاید که در اینجا خلا بگردم و بستم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بنده ببندد من آوردن چه منی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت من  
پس آن مبلغ بر بارون باز پس فرستاد بارون اعتذار نمود و مبلغ نکوفت شافعی کوید دیدم بر در سراسی مالک اسی چند از اسبان خراسانی و بغل چند از بغال مصری بسته که ندیده بودم هرگز  
بهتر از اسب و بر سیل تعجب با وی گفت چه نیکی می نمایاند این افراس و بغال گفت یا اباعبد الله این بدیده است از من بسوی تو قبول کنی گفت پس از اینها یک دابره برای خود نگاه دار تا سواری  
کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمین کسی که تربت رسول صلی الله علیه و سلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه و سلم  
باقصی الغایت کوشیدی و دیگر از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج بذلت عمر و مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و  
و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و فاش در سال صد و هفتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب احوال شافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادریس  
بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی و در مطلبی برای آن گویند که جد اعلا ی او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف  
است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و او را نسبت بجد شافع کرده شافعی گفته و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر  
هاشم بن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و مادر شافع خلد بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدۀ امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه وکونید که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزه بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را باین جات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافعی بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل کعبه اسیر مسلمانان شده و مدینه خویش داد و مسلمانان گشت و ولادت شافعی در غره بود ابو ثعلبی در عقلمان بود و ثعلوبی در منی اورا بکه برند و نشو و نما در اینجا یافت و وی بیست ساله بود که خط قرآن کرد و چون ده ساله شد موهای مالک پیدا داشت و فقه بر مسلمین خالده که در آن زمان مفتی مکّه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن قوی دادند بعد از آن رحلت بردنیه کرد و خلافت مالک نمود و از شافعی منقول است که در ابتدای امر مراصل بسیار بود بشعر و بسیاری ورزیدم آنرا تا رسیدم پاییه که بر نیاید مثل آن پایه مکرر و خط عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و یکچرخ نزد من نبود از عقب خود شنیدم که گویند میکفت یا محمد علیه السلام فادع الشعر و هم از وی منقول است که بیش از دوان بلوغ پیغمبر راستی اندلیس و سلم در خواب دیدم که من فرموده صابی گفتیم لیکت یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتیم تو فرمود نزدیک من آئی و بمن بگشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و برویان و بان لب من فرو کشید و منض بارک الله فیکت و دیگر بعد از این واقعه در من بخشی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع شده گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی نظر بجانب من نمود و گفت یا را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد پیغمبر و ترس از خدای تعالی و از معاصی محبت و محضر زبانش بدستی که تورا شانی عظیم ست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه و سلم پس منقذی باز دست کردم او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از خواستم در حال وداع با من گفت ای جان خدا بسپار که خدای تعالی در دل تو نور القادر نموده است پس اطمان آن نور را بظلمت محصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز در او روی و غیرهم خلق کثیر روایت کرده از وی احسن جبل و ابو ثور و غری و غیر ایشان خلایق بسیار آورده اند که بعد از مرگ مالک به بعد از رفت دو سال انجا اقامت نمود و علمی انجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در انجا تصنیف نموده بعد از آنکه بازگشت پس نوبتی دیگر بعد از رفت بعد از آن غریمت معمر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در انجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد جبل منقول است که گفت ما نشانما حاتم نامح حدیث رسول راضی الله علیه و سلم از منشی آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی نه نشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز شافعی دنیا نداده ام الا که احمد بن جبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نماز با میکفت اللهم اغفر لی ولوالدی و لمحمد بن ادريس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است هر روز را و مانند عاقبت است هر مردم را و گفت سی سال است که شب نگذرانیده الا که عاجز برای شافعی کرده ام و استغفار رجسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که در اس و رئیس اهل طبرستان است با احمد بن جبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر زمین بغل شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر بسیار بفعله او بیت حسرت که وانش نباشدش روزی ننگ دارد و دانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بجارت گرفت و تمام آنرا در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و تنای طبع بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و حکم و حسن بیان و سیرت و جدت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و وجود سخاوت و مردّت درجه کمال داشت و از ابو محمد خواهد زاده شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شرب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میبخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میکفت چراغ بردار پس بتذکره و تذکره اشتغال می نمود پس باز بانک میزد که چراغ بسیار از ابو محمد پریشانند که در مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلالت بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه مستفیض علی الکلام بالصبر و علی استنباط بالفکر و نترکفته من وعظ اخاه سر افقد نصیحه و زانه ومن وعظ علانیه فقه فضمه و شأنه و فرمود زیته العلماء التقوی و حلیمتم حسن الخلق و جاهله کرم النفس و بهم اشافعی منقول است که گفت اگر علماء اولیای حق تعالی نیستند پس ویرا آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولینا جا لا قط و کونید که بارون کرشید باشافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا بپاک می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و جسم ماده طلع در مواضع حساب است بارون گفت هذا بیت القصیده و وی گفته آنچه علماء را زیست و به فقر است یا قناعت و خوشبودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علماء اختیار است و فقر جهال ضرورتی و آورده اند که منی در وقت موت بر سر وی رسیده و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر صمد دار تقال از دنیا و مفارقت از برادران و منی و بر صمد و آشامیدن جام موت و به بدبایی که در او در رسیدن و برخداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در کعبه شده و آیات چند می خوانده جای عفو و مغفرت الهی و جان داد و لا تشرد و پنجاه از بهجت و وفاتش روز جمعه مبلغ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقبره معروفه به مشهور زیاده و بیشتر کن به رحمه الله علیه احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن اویس بن عبد الله بن حبان بن اسد بن ربیع بن مزابر بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باوشناخته شد صحیح از سقیم و مجموع از حمل نشو و نما و بعد از ایاقة و طلب علم و تحصیل حدیث در آن و یار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود و در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه بعصره و کوفه مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علماء و مشایخ بلاد مذکور نموده و روایت دارد از زید بن اردن و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و غلاتش بسیار و روایت دارند از مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو درده و ابو داؤد سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه و برخی

گفته احمد بن حنبل است میان خداوند و بندگان او بر زوی زمین و شافی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که اوج واقعی و اعلم بوده باشد  
 از احمد بن حنبل احمد بن سید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوان را که حفظ باشد مرثیه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف  
 است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده و تمام  
 زیاده از مفسد و پنجاه هزار حدیث از ابو داود و سجستانی منقول است که گفت محالست با احمد بن حنبل محالست آخرت است و یا هیچ چیز از امور دنیا و مجلس او نبود می آوردند  
 که احمد بن حنبل فخر اختیار کرد و هفتاد و سه سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد الغزیز مرثیه او صد هزار دینار زر سرخ جدا  
 کرده بخند و فرستادند وی از آنجا که نیکو نکر هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراثه حلال بمن رسیده است بجز آنکه  
 و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شخصه که چه کرد او و فرم ششم با از هفتم که باب چشمه خورشید و امن ترکم و از وی در باب  
 صبر و توکل و استغفار و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرج علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمت الله علیه و  
 واسعه کافه رباعی دست و دل ما هر چه تی ترخوشت و ازادی ما هر چه خوشتر خوشتر عیش خوش منسله یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود و سجستانی  
 منقول است که گفت دوستی شخص را از کار مشایخ حدیث دیدن با ششم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چنان من یک کس مثل احمد بن  
 حنبل ندیده گفته در علم جواب داد در علم و زبده و در جمع نیکوئی با علی بن المدنی گوید در اصحاب ما را حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن عمر  
 گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم بنیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده آید که و انما شایده و حال آنکه در میان شما نقیص نیست و در ایستادن و خدمت ایشان مینمود  
 گفته در میان ما یک موقوفه است بنسبت که گیت آن گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق انفرادی که میخواستی آمد ابو عاصم بازگشت  
 و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت کرده میدارم که پا بر کردن مردم نم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله آنکه او یکی است آنگاه گفت که کشاده سازید برای آن مجلس را  
 پس کشاده ساختند و او را در برابر خود نشاند و بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنیدند همچنین مسائل می پرسید و جواب مسائل گفت  
 ابو عاصم گفت این از آن مردانست که بر روی دریا میرودند و از آنکه بر روی زمین میروند و از آن قومی حج و اسنای بر این علوم تمام و رفعت مکان و وقت مذہب و جهاد  
 این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فرود اجاب غوث اعظم شیخ محمد بن عبد القادر رضی الله عنه و از ضیاء حامل مذہب و نایب احوال او  
 است و در بعضی الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که آن حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت یکی  
 ازین دو مذہب و مشهور و مقرر آن است که ایشان جنلی مذہب اند و ذکر ایشان در خالیه واقع و ثابت است و الله اعلم و ولادت وی رحمة الله در بغداد در اربع و سستین و مائت و  
 وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمة الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر احوال ابو داود سجستانی بن اشعث بن اسحاق بن بشیر  
 سجستانی یکی از آنجا است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان  
 و شام مصر و جزیره را در یافته و لغز و تحلل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن جریر  
 و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیره روایت کرده اند از او پس روی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلل و غیره و ابو داود در بعضی ساکن بودند  
 و بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس بسپارید او را و  
 استخوان نمود از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه و سلم از مشایخ در قید ضبط و ضبط کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار  
 بیرون آورده و در آن کتاب چهار هزار و شصت حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و ادعی را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چه  
 حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه مالا یغنیه سوم لا یكون المؤمن مؤثقا حتی یرضی لایحه بایرضی لنفسه چهارم ان اعمال  
 بین و ان السجرات بین و بینا مشبهات السجده و او که خلال در شان او گفته که ابو جواد پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زبده و ورع و بصارت و مهارت  
 در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از انجاری و مسلم و ابو داود  
 منقول است که گفت درین خود حدیثی ایراد کرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر آن آن و گفتند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الاصحاف  
 بغداد آن کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد و از پیچری و در احکام مجروح وی کسی تصنیف کرد و چون تصنیف کرد و مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصنف که تمجید می  
 کردند بآن و مخالفت نمی کردند از او موسی بن هرون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که آنچه  
 که یکی از معتقدایان رفدگار است در فقه و علم و حفظ حدیث و سنک و ورع و اتقان و ولادت او در سال دویست و دود و فاقش در سال دویست و هفتاد و پنج بود و  
 ثوعلی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن النعمان که سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلو و السلام و از ثقات مجمع علیهم  
 بوده و مر او را در حدیث و فقه و صحاح است و کتاب جامع دی ولادت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تجرد و درین فن و مثل آن کتاب خدین



فن و مثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و صحیح و تحسین و تصنیف آن و بیان مذاهب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان  
 کتاب جامع او گفته اند به کاف الجعده و من المقلد وایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبه بن سعید و محمد بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن الشیخ  
 بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلاصه بسیار مانند محمد بن احمد مجعولی و یثیم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث  
 در سنن او این حلل دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان العصار منهم علی دینه کالتالیض علی البحر و مسلم و ابو داود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد  
 بر علمای مجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمال بنی تصنیف او است و آن را از حسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن درین باب  
 بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای عبادت مجرب اکابر است و ولادت ترندی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم احوال  
 ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن یحیی بن سنان النسانی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشارالیه و مقدم و قدوه بود بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی مجتهدین  
 العلماء در اول کتابی نوشته که از اسنن کبیر نسائی گویند و آن کتابست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا  
 و مستمسکی ساخته بمعنی اینون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد و او را بنویشتن صحیح  
 مجرب پس مجتهدی از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و محلل داشته اند از آن کتاب اشعار نمود و چون محدثان گویند رواه النسانی مراد ایشان  
 مجتهدی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داود و جامع ترمذی و معتمدای نسائی خوانند حاکم ابوالفیه  
 غیث پوری گویند شنیدم از ابو علی غیث پوری حافظ که چهار نفر از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یا در اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است که شنیدم  
 از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی پیش از یکدیگر که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که علم حدیث و جرح و تعدیل رواه آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت  
 ویرج غمی نمی که در سنن خویش روایت از عادت بن مسکین باین طریق می کند که قرنی علیه وانا اسمع و در روایت از وی غمی گویند حدیثا و خبرنا خا که در روایت دیگری از مشایخ  
 خود میکوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان عادت و نسائی خشونت واقع شد و دیگر بعد از آن مجلس عادت ظاهر شد پس درین مجلس  
 عادت در گوشه پنهان می شد چنانکه عادت او را نمی دید لیکن او را از او را می شنید و از وی استماع حدیث نمیداد و این عادت عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت  
 حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و ابو داود سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار را سبب  
 ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میکوید از شیخ عبد الله یا فیه منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسانی  
 صاحب مصنفات و متقدما می زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار از او افتخار و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدشت  
 آمد و اهل آن ناحیه نبوی در مسجد با و گفته چه میکوئی در حق معاویه چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت لعنایرضی معاویه ان یخرج را ثبا برائن حتی یفضل و روا  
 آنکه گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا شیخ الله بطنه پس مردم بر خاستند و در وی پیچیدند و بیچر قیما کردند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را بر لبه درند  
 و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و روایتی آنکه بکره زدندش و از آن جهت بیمار شد و در آنکه وفات یافت و میان صفاه و مرده مدفون گشت و بهمین یا فیه  
 آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل البیت علیهم التیمه و السلام تصنیف کرد تا او را گفته چنانچه فضائل صحابه و دیگرانی نویسی گفت باعث من بر تصنیف  
 آن بود که چون دمشق در آمد مردم آن ناحیه را منحرف یافتیم از امامیه المؤمنین علی خاستم که خداوند تعالی ایشان را راه راست آورد سبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم و او یک  
 روز روز می داشت و یکروز از افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوج داشت و میان ایشان قسم میکرد و در امی آن سراری نیز می داشت و ولادت نسائی  
 در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سصد و سه احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماتة الربعی مولا هم القزونی یکی از پیشوایان و حفاظ  
 احادیث ثقه و متحجی است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و در حلت نمود و طلب حدیث ببلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین  
 العلماء با اصول سننه و کتب سننه مشهور شده و بصحاح سننه نیز تغییر کرده اند و نبی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی و دشمن نسائی و سنن ابن ماجه چون  
 محدثان حدیثی را گویند رواه البخاری مراد این است که شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند رواه الاربعه مراد این چهار نفر از بخاری و مسلم و ابن ماجه  
 را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین و در سنن خویش حدیث ایراد کرده و بروی در کتاب وی ازین جهت طعن و عیب کرده اند از آن حیث که آن حدیثی  
 است منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است و بسره شخصی بود و نه از اصحابان که آثار او وضع کرده و ولادت ابن ماجه  
 در سال بیست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود احوال دادمی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدلمی یکی از حفاظ  
 حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ و المسندین است باز در موضوع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از حسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن  
 ماجه و حبان بن محال و النضر بن شیبیل و حیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قزانی آورده اند که شخصی سوال کرد از احمد بن حنبل را  
 از ابو الذنجد جواب گفت نمی شناسم او را تحقیق که دور و دراز کشید غیبت برادران ما را که فرایکیده عبد الله بن عبد الرحمن علیک بذاک السید علیک بذاک السید

حلیت بدانک السید بنده که در خط و در دنیا چار اند محمد بن اسمعیل بن جواد ابو زنه در می و مسلم بن الحجاج در شاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و علی و اقرب اسانید او  
 است که میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سده واسطه باشد و مانده حدیث و کتاب ابی یوسف و موی کشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سب و پنجاه  
 و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری که در نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن واری بدو رسید ساعتی سرخورد و در پیش انداخت انگار مهر را آورد و کل استرجاع  
 گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله علیهما احوال داد قطنی ابوالحسن بن علی بن عمر الدار قطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عال  
 فرید عصر و حید و هر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث پیچید بود با صدق و دمایت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و کونیکه  
 بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بر وی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفسیر بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از و از خلفی بسیار دارد  
 و روایت داند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برفانی و جوهری و قاضی ابوالطیب طبرسی و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیده که مثل در قطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده  
 من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال صد و پنج یا شش و وفاتش هم در بخارا در چهارشنبه بیست و دوم ذیقعد سال صد و هفتاد و پنج احوال بهیچ  
 ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و متقدمان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره فایده انصاف مرعی داشته و ثقه  
 بشمار کرده و کونیکه تصانیف او بنابر جزو رسیده و کونیکه او را در علم کافی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مراد که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از  
 تصانیف ایشان کرده اند یعنی از متاخران یکی در قطنی و دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الله بن سید از وی مصری چارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی  
 پنجم ابو عمر بن عبد الله بن عمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین میهقی هفتم خلیل ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و دومی فقه اشخ سبیل صعلوکی  
 حاصل کیده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یاری آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم با وجه یعنی بی بنیاد و بی اجازت او متاد و بی مهارت تصرف میکرد  
 و او را این شیخ از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابوطاهر محمد بن محمد زیادی و ابن خورک و ابو عبد الله سلی و ارد و از مشاییر مصنفات بهیچ کتاب جزو  
 و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب لغت و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب  
 الایمان و کتاب خلافاست ولادت او در خرج که قریه است از قریه میهقی واقع شده در شعبان سال صد و هشتاد و چهار و وفاتش در شاپور در سال چهار صد و پنجاه  
 و هشت بود و بخانه او را از بجا بار کرده بوطن خودش باز آورند و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت احوال در ذین ابوالحسن زرین بن معویه البغدادی صاحب  
 کتاب تجریدی الجمع من الصحاح و وفات او بعد از مال پانصد و بیست بوده و عبد ری منسوب است بعد الدار بن قسطنطینی مشهور است از قولش رحمة الله علیه احوال املا  
 نفو و حی لفتی می محی الدین و کنت او را کربا و نام وی یحیی بن شرف خراسانی است و خراسانی بجای حمله کمسوره و برانست است بخرام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در  
 عشره اول از محرم سنه احدی و قشین و ستانه در نوای از شام که از اعمال و مشق است و نسبت بوی نوای می نیکو نیت و آت کرد قرآن مجید را پس قدم آورد بدمشق در سنه تسع و  
 اربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذہب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذہب را در بقعه سال و کشت کرد دو سال چنانکه پهلونها و بزین و میخاند در شب و روز و در  
 درس بر مشایخ در انواع علوم مدینه و ثقه کرد بر بسیاری او مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و دوی می محمد مذہب شافعی و محمد و متع و مرتب اوست بعد از  
 و الا ان مدار مذہب شافعی بر تفصیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی درآمد بجمام و بنمخورد از فو که اکثر قوت اهل اندیاب  
 بر آن است بخت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبه و قوت میکرد با یحیی که از اندیاب وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز و کونیکه از نماز عشا و شرب نمیکرد و کونیکه بار  
 نزد سحر و نمیزد آب رغب چنانکه عادت شامیان است و اختیار نمیکرد و انفراد و اتفاق نیفتاد و مراد از نزوج بسیار میکرد دیداری در عبادت و تصنیف میکرد و ام معروف  
 دینی نمیکرد و ملوک و امار و غیر هم در راه نمیداد و ملهت را درین کار و دو بار بچ رفت و متولی شد در احدیث الشرفیه را در سنه شمس و ستین و گرفت از وظائف وی چیزی یافت  
 از عالم و نبود در محله مبارک او که خرد میو سیف و غالب بود بر وی مسکنه و دو بار در بحث و در جمع احوال و منزله بود از تصب شافیت و متصرف با انصاف و نقل میکرد در کتب خود  
 از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصرف بود بمصروف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد ببلخ خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بسیار افتاد نزد والدین خود پس  
 وفات یافت در شب چهارشنبه چهارم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستانه و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین احوال ابن جوی  
 کنت وی ابوالفتح است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الخلیف الصمدی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضع که آنرا فرتة بن جوزی میگویند و می کرد بر وی کار  
 روئینگی عالم بود و فاضل و فقه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و مواطع و متنازل بود از اهل عصر خود درین ابواب  
 و مشغول بود بوظیفه و ذکر و قصص و حکایات و جواب میداد سولات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و شیخ فاضل  
 ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و دوی بر بر و عطف می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصلایه پس رعایت  
 جانبین کرده و قرص اصابت نموده گفت افضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم اذنی بنیته فی بنیته ابن سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر نه نمایند بنحیثین ذکر کرد  
 این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته که انصار مدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذہب امامیه پیدا کرده بود برخلاف روش پدران خود

از این جزوی رسیدن فصل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس این جزوی در جواب او این کلام گفت و این جزوی را کتابت در موضوعات حدیث که افزا کرده است در  
تجارب و نسبت وضع با حدیث و حکم کرده است و روی بر بسیاری از احادیث مجروح و توجیم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخین حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده  
و گفته احتیاط نیست بروی در نسبت وضع با حدیث و ولادت ابن جزوی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او در سنه سبع و تسعين و خمسمائة در عهد دولت الناصر لدين الله و ابن  
جزوی را کتابت مشهوره است علی بن ابی طالب بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند و بدعت و خلاف سنت خصم صابر طائفة صوفیه و ما لکرم  
در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از ابن قوم از حکایات بطله حال و طبع سکر و نسبت کرده بر زبان این طائفة علی بن ابی طالب و حقاقت با وجود آنکه کتابهای خود را منظر ساخته  
است و بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیس است که بروی ازین راه درآمده و مغرور ساخت و وی اگر چه سواد بخیر و غرض هر یک از اخبار علم و کلام  
سنت است تا اتباع آن کنند نه تشییع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تفریط از حد اعتدال در رد و تشییع دالات برخلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از مکران این طائفة علی است و  
نزع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد رزوق گفته است که تخذیر کرده اند ما صحن از ابن کتاب دی که مورث سوء ظن است بر کار ایشان و گفته که علی را زشتی باشد و جهت عدم عصمت  
و غلبه حال و سنا و تقدیر لازم است مترزلات ائمه و جنوات کبار و اگر بنا کنیم در مقام نصیحت و تذکره تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کذبی تعیین بر قابل زیر که ستر زلال ائمه واجب است  
و انصاف در حق لازم و دیناتی که صاحب و مشرب هوای نفس باشد معلول و این طریق اسلام است و تسکیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جزوی افزا کرده است در شان این طائفة و  
انکار کرده است این از اجزای شافی از اجاب قوم بدین هیچ میکند میان طریقین و اصلاح مید بین الفرقین و تقریر و تحریر نموده است از شیخ امام اجل عقیق الدین عبد الله یافعی در تالیف  
خود سیدی احمد بن رزوق را کتابت دقیق متین مدین منسی بقواعد الطریقین الجمع بین الشریع و الحقيقة که سلوک کرده است در وی طرق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و حساب  
کاتب حرف را تعلیم کرده آن کتاب را واجازت داد و بر او ایست آن سیدی الشیخ القلیب الله امام عبد الوهاب متقی و ترجمه کردیم من بعض مسائل از رسائل خود خصوصاً در رساله مرجع العبرین فی الجمع بین  
الطریقین و بالله التوفیق و باجماع بود ابن جزوی عالم فاضل و لکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود بود متعسف غلبه خشن عافاه الله و امید بود از طریق قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از هر  
آنکه در بعد از او بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد و آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاد و الله من لک  
تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب ویر که زنا و عباد و زمان خود از بعد از او و غیر آن از بلاد و توشیح و تجلیل میکرد و آنرا بحیل ذکر حضرت شیخ و شمه شده است این حال از وی چهل و غرور بظاهر علم و فضل شیخ  
عالم عارف کامل خارج میسر با سادس الله روحه و فاضل علی المستفیدین فی فقه و فتوح در فصول ستم که از تصانیف ایشان است هر ذکر ابن جزوی متعجب و زنده اند که بهر شیخ الحافظ ابوالقاسم  
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجزوی بود امام حافظ ضعیف تبحر مصنف در اقسام علوم دینیت و پنجا و تصنیف کرده بود و در او را قبولی نام نزد خاص و عام  
و بود ولادت او بعد از در سنه ثمان و خمسمائة و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعين و خمسمائة و بیرون آورده شد از زندان و اسط و بنهار ماند در رختخانه پنج سال بسبب انکار  
بر شیخ عبد القادر در طلب الا و لیا و تاج المعاف و محبت انکار ابن جزوی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله فذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب آدمی  
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مظهر میکرد و اندک کلام خود را و اگر سلامت میماذ ابن جزوی از نفس و انکار وی بر مشایخ و علمای باطن  
پاییده و سلامت و نهان متلبس و تحلی الجبل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتجب بغداد و متولی شد تدریس در رسته مستفید از امر طائفة از احباب انا انما کلام خواجه محمد با راست  
بلفظه رحمه الله علیه رحمة واسعة و کتابت حرف و کلام اوید اصحاب الله شانه و صانه عا شانه که دیدیم من در حرم شریف که زاده الله تشریف و قطعها رساله را که بود در وی ذکر ابن جزوی  
و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میکرد بر داشته بردار و بعض مشایخ و علمای در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ خود و صغ و تجا و از وی پس  
عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و در گذشته از جرئه وی پس رفتم بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ و از  
ابن جزوی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و غیره و وی مردی عالم محدث کبیر است احمد بن حنبلت یافت ازین ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و  
شان او عظیم است و انکار ایشان نه بر قائل است خدای تعالی نگاه دارد از آن و فرمود حق سبحانه داده است او را افضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشایخ نسال الله  
العافیة و العاقبة بالخير اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرم الله تسماته افراد و حمد از هر جادی بر هر محموی که باشد در برابر بر نفعت و بر هر صفت کمال  
بهر مضی و بهره در هر وقت و هر مکان از ازل تا بد برو جلا و ام و انفعال ثابت است مر خدای را و راجع و اکل است بوی و مخصوص است بذات اقدس دی که بخشنده و  
جمع نعم پروردگار تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمع کمالات و میفصل کل غیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق و هدیه ایشان و اقدار بخشنده و ممکن است  
و با قطع نظر از وجود محمد که بندگان و شایسته کنند و کان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم به بیش آیات و اخبار کمالات و فاضله آلاء و سبایغ نعمای عظیمه  
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد و بندگان را به نشاء و تحمید ذات مجید و شکر نعم عظیمه خود واجب شد اتمال این امر نمودن و زبان بحد و ثنائی حضرت دی کشودن پس گفت  
مصنف بخیر و نستعین به و نستغفره حمد میگویم با جمیع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن کریم فی الانعام و الانفعال  
را چون حصول این شان و تمجید و تکمیل آن بخت عظیم و خلیه است یاری میجویم و دوام کاری میجویم از حضرت دی و تبری می نمایم از جل و قوت خود و طلب آموزش میکنیم از  
وجود نقصان و فقیر و تحریر و تقویان و ادبی حق آن پر وجه صدق و اخلاص خواهانکه باید و در کاه و صمدیت حق را شایسته اگر زاول و آخر تمام جمع آیند که را بشکر خدا خواستیم بید



در جستجوی آن بزنند باجماع ده گفت و گوی آن جویند بعد هزار زبان گرفته ممکن نیست که حمد و شکر کین بخت خدا گویند و نعوذ بالله من مشو و انفسنا و پناه میگیریم  
بعد از بدی های نفسهای خود و من کفایت آنها را و از بدیهای کردارهای خود که حمداست مقدس است با شوب ریا و سمع طعن و اثبات حول و قوت نفس با تکل و تنهال  
بغیر حمد و سپاس منجم حقیقی با تواتر آلوده و ام نهما با تصدی برای تصنیف حدیث یا تصور در تصحیح نیت و اخلاص طوبیت یا تقصیر در شکر تو حق این بخت عظمی و عطیه کبری یا تکل باطل  
و تلافی و غفلت از ذکر حق تعالی یا تبادون در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یسئل الله فلا مضل له و هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست  
هیچ گناه کننده مرا و او را من یسئل الله فلا هادی له و هر که راه گرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مرا و او این کلام اگر چه خبر است از بیان واقع و اثبات تو عهد  
تقریظ در هدایت و اضلال در معنی طلب و سؤال هدایت و حفظ و وقایف از ضلالت است از حضرت دمی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه کننده و دگر کسی نه پس عاقلان هدایت  
هدایت و نگاهدار از ضلالت که تو قادر می بر هر چه خواهی و تحقیق آن است که هدایت و معنی دارد یکی راه نمودن یعنی بیان کردن راه و نشانهای آنرا و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را ابلیس و اصراف و غمخیزان نمودن معنی بردن مقصد و رسانیدن بان و این کلام حضرت حق سبحانه است و از غریبی نیاید و  
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبوده مانند دست است بریده یعنی مقطوع البرکه و بیفایده آورد مصنف شما و تین را گفت و اشهد ان لا اله الا الله  
و کواهی میدهم و اخبار بنمایم بر سبیل جرم و قطع که نیست هیچ خدای منزلی بر پیش غیر آن ذات که متصف است بجمع صفات کمال و منزله است از سادات تصور و زوال  
و حد و لا شریک له در آن حال که تنهاست و نیست انباز مراد از شهادة تكون للنجا و سبيله کواهی و ادلی که باشد مرستکاری را از آتش و دوزخ و از عذاب و  
عقاب بعد و سخا خداوند تعالی سبب و دستا و زو و لوفع الدرجات کفیل و مرید گردانیدن بایمانی بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را خاص من و پذیر فادان  
شهادتی است که بعد از و موافات طلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمه استقامت بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم  
استقاموا آوردن صیغه جمع و حمد و استعانت و استغفار لفظ واحد در شهادت چهار است که در آنجا ملاحظه کثرت و رویت آلاء و تفضیلات و ذلالت و شرف  
صفات است و اینجا محل مشاهد و وحدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بر سبیل جرم  
و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد زیرا و نیست که مصنف اینغی را معتقد گردد که از نفس خود بخلاف جدا موافق و مطابق بود بکلمه ایمان و اشهد ان محمد  
عبد و رسول و کواهی میدهم بر سبیل جرم و یقین که محمد بن خدا و فرستاده اوست بخلق الذی بعثه و طوق الایمان قد عفت آثارها  
آن محمد که صفت او نیست که بر آید و فرستاده او را الله تعالی در خدای که راهبهای ایمان باید بد و نیست شده بود نشانهای آن و خبیت افکارها و ثمره  
بود در ثمرهای آن و وهنت ادکانهها و سست و بی بنیاد گشته بود در گناههای قوی آن و رکن بنیم کرانه قوی هر چیزی که اذی الصراح و جهل مکانهها دانست و  
پوشیده شده بود جای آن و مراد از طریق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیه جمیع و انما که پیران و مشایخان ایشان از علمای دین و سالکان  
طریق یقین و مرادیه ناپید شدن آثار و فرو نشستن انوار و مست کشتن ارکان ایشان ترک عمل بود با نچه ایشان غفلت از شریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده  
اند از اعمال خلاق و آداب و علوم و معارف و ترک علم و تخلق و آداب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتب و منزلت و ماسایجی حق ایشان و تکل  
و ادراکه مراد بطریق ایمان علوم و اعمال و آداب و فضیلت و تحمیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان مرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان طریقی  
است توان رسید و مراد از خدای آمار و خود انوار و دهرین ارکان و جبل مکان عدم سلوک اینطریق و رعایت و اهتمام بتحمیل و تکمیل آن خشیص صلوات الله و سلامه  
علیه من معالما ما عفا پس بر او اشت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رستههای خدا تعالی و سلام او نازل با بدو می از محلهای نشان طریقی ایمان  
اینچنین نیست شده بود و بر ناظران و سالکان راه پوشیده گشته اگر چه کور چشمان باطن آن تبصره نموند و بدان رسیدند یا وجود غایت خدای را و کمال و ضریح آن  
و شفی من العلیل فی تائید کلمه التوحید من کان علی شفا و تدرستی و او و بر باند و می صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک بقوت دادن کلمه حمد  
کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر کوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمی کرد بطریق مستقیم را یا بود بر کنار خضره آتش دوزخ پس این پنج بود بقول حق تعالی  
کنتم علی شفا خضره من اتاه و مراد بکل توحید که ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در آنکه نسخ یعنی محله است یعنی حیار و مراد بدان جنس بیازان است و من بیاید  
است یا تبصیه که مقدم آمده شده است و میر جمال الدین محدث فرموده رحمه الله علیه که در اصل سبع و اجمع نسخ حاضر از کتاب مشکو علیل یعنی بی نقطه صحیح شد یعنی بیار می  
آنست که گفته شده و باست که بنین محمد خوانند و بر این تقدیر میباید بود که مشتق باشد از غل یعنی کینه یا از غل بر وزن غل که هم معنی کینه است یا معنی سوزش و شکلی است و مراد جاعلی باشند  
که کینه و ران ابل ایمان بودند و مانند نتخان در تیره جالت و ضلالت حیران و سرگردان گشته و الله اعلم بالصواب انتهى کتم من و بعد از تو حق علیل صدر و معنی شکلی یا معنی آن و معنی پیش  
سینه آمده است کما قال الشاعر سیفی علیل صدر و بهم ان تصروا لک بائینی باشد و متعلق به شفی کرده و نیز بهی دارد و معنی آن ظاهر تر است کما یخفی و اوضح سبیل الهدی لمن  
اراد ان یسلكها و روشن گردانید راه هدایت و ایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه و اظهر کون الستراد که لمن قصد ان یسلكها و بگوید او پیدا ساخت که  
سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد و آنگاه آن داشته باشد که الکت که در آن کجبار و مراد بکجای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجیهات

که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب است و هر که این کونوز و خاثر را گرد آید سعادت ابدی از نعمت خست و رضای حضرت غوث و دیگران  
تخلی و تقدس نصیب وی گردد و لاجل و لا توه الا بالله کثر من کون البخت اشارت بان است اللهم ارزقنا و الله در من قال بیت اسیر لقت تن مانده و گزیده تورا چه گنجهاست که در ملک جهان  
حق نیست اگر که نید بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و برانگیخت سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه کسان است خواه ادا شده سلوک و قصد ملک آن نماید و خواه  
نه نماید و این که چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فایده و نفع آن با ایشان عاید میشود و گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و پس چنانکه در تفسیر کریمه برای اهل تحقیق گفتند  
اما بعد فان التمسک بحدیث لا یکتفب التمسک بحدیث است که چون شخصی کلامی را در بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیگر یابد و گویا بعد از اختلاف است. باب تواریخ و اخبار را که  
اول کسی که باین کلام تمسک نمود کسب و مشهور است که اول کسی که تمسک باین کلام نمود داود پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است و الله اعلم و تقدیر ظاهر آن است که نام بعد  
محمد و صلوة و تشهد مذکور میشود که بدین شیئی که در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و درست نمی آید و استوار نیست و الا بالافتقار لما صدق من  
مشکوک که بر پیروی کردن بر چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوک آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوک روزی در دیوار که گذراند و ندارد و چنانچه در وی نهند یعنی طایفه مشرکین  
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم لطافی که در آن چراغ باشد و فاضله نور مقبوس از دل مستیز که بمنزله چراغ است بخلفی بنیاد باطل شریف بمنزله زجاجه است مانند کوب  
در خشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مطهر و مشابه چراغ تا موقوف افتد بر کبریه مثل نور مشکوک فیما مصباح المصباح فی زیاجه الایة و الا عتصما بمجمل الله لا یتیم الا ببیان کشفه  
اعتصام چنگ زدن جل رس بیان سخن پیدا گشته کشف کشاده و برینکه کردن یعنی شکستن و چنگ زدن بجل خدا که سبب و رسید و وصول بجلاب قرب دی کرده و  
نمیشود که بیان کردن و اشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در ادب بجل الله یا عهده و بیانی است که خداوند سبحان و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن  
ایمان و توحید و اقرار بر بوبیت و التزام طاعت و عبادت است و در رد و التسلت ایشان آن عهده را بر بسته و قبول کرده و ایشان این عهده را بر بسته و اقرار باطلی ارواح بابدان و سبب طریقی  
که و رات بر ارواح بجهت این تعلیق و ارتباط قیام و معاصی که پیدا شده فراموش کردند و پیغمبر این صلوات الله و سلامه علیه را این عهده را بیاد مردم میدهند خصص بید رسول علیه و علی  
و من الصلوة افضلها و انکما به بیانی ضعیف و کشفی صریح آنرا ظاهر میسازد و بایات بینه و معجزات باهرا تا یکد و اثبات میکند و میگوید که این عهده را بجای آید تا بجل او و بعد از او ف  
بعلم حق می بیند و تعالی نیز عهده و وعده که بنعمتیم و رضا و قرب و درایت و جبریم خود کرده و فایده نظیم چون که در عهده خدا کردی و فایده که در عهده خدا کردی و فایده که در عهده خدا کردی  
یک زمان او و بعد از آنکه او فایده عهده که آید زیار انجامت را که وافی بوده اند بر همه اصنافشان افزوده اند تو یک عهده خود که بر می آوری سر نه فلک زیرا که آید  
و تو اند که در ادب بجل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن جل الله الممد و من السماء الی الارض میفرماید قرآن رس خداست و در هشتاد آسمان تا زمین در باب فضائل  
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنین که در سبب رسیدن باب چاه که سبب زیارتی است میشود عمل بقرآن سبب وصول باب علم و معرفت که وسیله حیات  
جاده الی است میگرد و یا چنانکه چنگ زدن برین سبب سلامت از افتادن در چاه و نزد احتیاج باب آن میشود و شک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگردد و شک بقرآن  
بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست که بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود و گمان کتاب المصابیح الذی صنفه الایام  
و بود کتاب مصابیح که تصنیف کرده و او پیشوا و مقدر عصره و تصنیف که که کون کردن چیزی را و بعد از آن بعضی مشق از صنف بکسر صاد و بفتح نیزه و بعضی کون و اصاد  
جمع است محی السنه زنده گردانیده سنت و سنت و دلخت و دلخت رسول را که بنویسند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و  
اینکه آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیل بر وجوب آن نباشد آری از سنت گویند و بعضی با مواظبت مع ترک او اجابت از اعتبار نموده اند فایده عهده که در خبر آمده و خدا را در عهده  
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرح و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام بکتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد گنبد امام است  
الحسین نام شریف و می بن مسعود نام پدر بزرگوار وی الفراء بفتح فاء و تشدید را پسین در صفت شیخ است که اینکار میکرد البخوی مذهب بغیر که پسین  
است میان هرات و مرو و در قاموس گفته بعثه بفتح طه است میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قاس معرب کوشور و می السنه ابو محمد الحسین بن الفراء مذهب  
باوست و غالب در اسم مرکب فربجی نسبت بخود ثانی افتد و کما هی بخود اول نیز آید چنانکه محدثی گویند در نسبت بمعرب و بعضی در نسبت به بعلبک و آن قریه را بغیر گویند و  
و این هنگام احتیاج با عذر از نبود در نسبت و او را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدلی بدلی گویند و در نسبت بغیر نه تنوی و انرا در علم صرف قاعده قرار داده اند و وضع الله  
و بعد از این که در اند خدای تعالی پایه آن امام را و تحمل احوال امام محی السنه آن است که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اهلن خود بوده مقتدی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر  
و اسوه اصحاب حدیث حضرت سید امام علیه الصلوة و السلام و صاحب تفسیر مسیعی عالم التزیل و مصنف کتاب شرح السنه و او را نقاد می است در مذهب شافعی  
مشهور نقاد و می بغوی و در مؤلفی دیگر نقاد و می شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدر و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرآن و تفسیر  
تمام و دهمته قوی تکلفی و حشمت عیش و فقر میکرد را بنید در اول حال پیوسته در اکل نان خشک گفتا کردی چون اصحاب و تلامذه و می تکلف گرفته و گفتند که مان خشک خوردن  
مردش ضعف بدن است قدر می ارزیت و بروایتی زعیب مان خورش میبخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسبک طریقه سلف صالحین و در وجه لقب ابی  
السنه آورده اند چون کتاب شرح السنه را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقع دید که فرمود احیا ک الله کما احیت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی خیا ک

و این نوع مسائل در مصابیح کتاب

نموده داشتی توست مرا و می فهمد بر قاضی حسین که از مشایخ علمای شافعی است خوانده در روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعه از مشایخ و علمای  
درویشی کرده و شیخ ابو النجیب سروروی یکی از ایشان است و وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از ششاد و تجاوز نموده قمری هر هزار و هشتاد و دو  
قبر است و می قاضی حسین واقع شد رحمة الله تعالی رحمة واسعة لجمع کلک صنف فی بابیه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود  
یعنی در باب عمیلات و اعتقادات و احکام ایمان و اسلام و مانا که هر آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابهاست در حدیث که جامع تر از آن است  
یا مراد و مبالغه است در مدح کتاب برای رغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد و الا که احتمال صدق در وی غالب است چه با قضا رجوع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر  
مثل آن در کتاب قلت و ندرت است اگر چه با قضا در حد و احادیث و روایات بیشتر باشد و الله علم و لایط شوار و الاحادیث و او ابد همداد بود کتاب مصابیح نگاه  
داشته ترین کتابها مرشود حدیث را و او اندک از انشوار جمع شارده و مشهور در میدان شتر و او ادب جمع آمده بهیمة مؤلفه و فی الصلح ایدر میدان و نا آیین سخن ستور با مردم او ابد  
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوار احادیثی است که مخبر است در کتب اصول و فروع ایراد اندازان کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس کویا آن احادیث از ایشان  
رسیده و کویچته و مراد به ابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن مخفی است پس کویا که تموجش اند از طلاب و باری مدعی السنه در بابی که مناسب و لائق است  
مصابیح اند و صفت شهود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته و لما سلت و ضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الا سائید کلک  
فیه بعضی التفات چون رفته است شیخ خشنود با و خدای تعالی از در کتاب مصابیح بر او اختصار و کوتا کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند و آن  
و آخر ارض نموده اند بران بعضی از ناقده و سره از اسره جدا کنندگان و تمیز نمایند کان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و مقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر شود  
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز گردد و اسناد دلالت باز خواندن کسی و تکیه دادن خبری را بخبری و مرداشتن سخن بگویند آن و در اصطلاح محدثین حکایت  
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن  
اسناد مذکور میگرد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخبر خود بود و چه کاری که مصنف مشکوکه کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخبر در هر حدیث  
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اجمال این دو امر کرده و تواند که مراد با اسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با هم لیکن مؤلف گفته اند که مخبر چنانکه خواست  
که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان کویا نسبت کردم با حضرت صلی الله علیه و سلم و باین وجه ذکر صحابی مخبر از برای تبرک و تکیه خواهد بود فافهم و اخرج و تخبرج در عرف  
ارباب این فن ایراد حدیث است با اسناد در کتاب چنانچه گویند از خبر الشیخان با خبر الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را با اسنادش آورده اند  
پس مؤلف میگوید بعضی نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند و آن کان ظله و انهم من الثقات کالاسناد و اگر چه هست نقل شیخ حال آنکه وی  
بتحقیق از ثقات است مثل اسناد و معنی حکم آن و در دیکه کویا ایراد احادیث با اسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن  
اطلاق میکنند بر شخص معتد استوار داشته شده و در روایت لکن لیسک ما فیه اعلام کالاعمال اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود و لکن  
نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانها و علامتها باشد و اعلام بقیع خبر جمع علم است بفتح معنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و افعال نیز  
برین وزن جمع غفل بضم فین مجهول و سکون فامعنی زنی که در آن اثر عمارت نمود و از اینج نشانها باشد و اعلام و افعال بکسر خبره و لفظ مقصد ریز و است فاسق ضی الثقیه  
حالی و استوفعت منطیس طلب غیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق حتم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اعظله پس بعد از استیاره و طلب توفیق نشانها و اعلام  
آنچه صاحب مصابیح از برای نشانها و علامتها بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه و سلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث الزام ذکر آن کردم و او  
مخبر احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخدمه معلوم شود و ذکر او من ایراد آن در هر حدیث بخدمه نمودم اگر چه با اصطلاحی که در صحاح و حسان نباده است مجهول معلوم میشود که در قسم  
اول حدیث شیخین است هر دو یکی و در قسم دوم از غیر ایشان و لیکن من در هر حدیث بخدمه ذکر کردم کجا و اه الا ثمة المتفقون و الثقات الا یخون خا که درین  
کرده اند و مصنفات خود اهلان که استوار کننده کان کار اند و معتز ان و استوار داشته شد کان که ثابت و استوار و بار جانده و علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد ابن  
اسمعیل البخاری و ابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری و ابی عبد الله مالک بن انس الیمی و ابی عبد الله محمد بن ادریس  
الکشاف و ابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی و ابی داؤد سلیمان بن الا شعث  
السیستانی و ابی عبد الرحمن احمد بن شعبه النسائی و ابی عبد الله محمد بن یزید بن ملاحه القزوینی و ابی محمد عبد الله بن  
عبد الرحمن الدادمی و ابی الحسن علی بن عمر الدار قطنی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن زین بن بن مطا و ابی عبد الله  
این سیزده تن اند از ایدر حدیث که احادیث را با سانیذی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوکه احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکی است  
که غیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت و عینهم و ظلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جایی آن بود که کسی کویچین  
تعا و بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بزرگترین این مصنفان اسناد ذکر یافت از برای دفع این توهم می گویند

اذا نسبت الحدیث الیهما کاتی استندت الی التنبی صلی الله علیه وسلم ویدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایه کویا که من استند  
 کردم و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا یقیم قد فرغوا منه و اغنونا عنه زیرا که این ایه محقق است و آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و  
 فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد و مسودت الکتاب و الا جواب کلاس و دهها پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و با هم را چنانکه آوردمی السند در مصابیح و تفصیل  
 اش و فیهما و پیروی کردم و برگزیدم بی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سرکاری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اتفاقا بی و نشان و برگزیدن و  
 اثر کسب نموده و سکون مثله و بفتحین نشان یابی یعنی چون وی کتب و ابواب را ترتیب نمک ذکر کرده و ترجمه و غلو نامات از اردو جلا فی و طریق مطلب آورده من نیز چنان بی تبدیل تغییر  
 و قدیم و ناخیر کردم و پیروی نمودم و عادت است مرصعان را که بحث تمام غیره تخصیص هم شامل انواع مطالب را کتاب نام بنده و در وی ابواب ذکر کند مشتمل بر بیرونی و آن  
 خصی که کتابها را بطور آسان و در وی از وضو بای نهند و از غسل بای نیکو و از تیمم بای دیگر و از در بر بای فصل بنده در بیان ضعیفی از آن نوع چنانکه عمل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلاً  
 لیکن مصنف در بیجا ابواب را منحصراً در فصل ساخت و در باب خراج در فصل است چیزی دیگر ذکر کرد چنانکه با قصه کرد و بفرجه چنانکه گفت و قسمت کل باب غالباً علی ثلاثه  
 فصول و بخش کردم بر بای را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بای از ابواب سه فصل نباشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اولها ما اخبر  
 الشیخان و احدهما اول آن فصل احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده اند از ائمه و شیخ یعنی بخاری و مسلم و ابی ازان دو و انکشیف و بیجا و بنده کردم بزرگترین و ان اشک  
 فیه العیون و اگرچه اینها بنده اند از آن احادیث غیر شیخ و روایت کرده اند از ائمه دیگر غیر ایشان لعلود و جتیه فی التوایف از جت بنده یابی شیخ در روایت و رفتن شان ایشان در  
 آن که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد به روایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در مابند و فایده دخل دارد با حصول اختصار و بدانکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده  
 اند در اصطلاح حدیثی متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر از او در اصطلاح متفق علیه  
 خوانند صریح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبه الفکر و ثانیها ما آورده غیوهما من الاثمة الذکورین و فصل دوم از آن سه فصل احادیثی است که آورده اند از غیر  
 شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند و ثانیها ما اشتمل علی معنی کتاب و فصل سوم از فصول ثلثه چیزها نیست که در گیرنده و فرار بنده است بر معنی که مقصود است  
 از باب و عقد کرده شده است باب انبرای آن من ملحقا من مناسبه از چیزی بای که رسانیده و چسبانیده و در هم آورده شده است که مناسب و مشاکل و موافق و مشابه  
 است مقصود باب رابع می حفظ علی الترتیب با کجا داشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر را وی و میان مخرج است در هر حدیثی و ان کان ما تورد  
 عن السلف و الخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است ما تورد منقول باشد از جماعه که پیش گذشته اند و طایفه که پیش ایشان آمده یعنی متقدمان و متأخران  
 یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام الزام آن کرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه من بعد هم  
 که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که از او در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست و در مصابیح  
 همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را نیز به معنوی عنوان فصل ساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یابی معنوی گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث  
 غیر شیخین است معنوی ساخته بقول خود من الحسن و تسمیه این بحسان و احسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و الا در بیجا احادیث صحاح و ضعیف نیز هست  
 یا معتدرا تعلیق گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته و الله اعلم و صاحب مشکوٰه معنون ساخته بقول خود الفصل الاول و الفصل الثانی  
 و فصل ثالث از پیش خود آورده و اگر کتب مذکوره احادیث القاطع نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بان ضم کرده و در نیز ذکر را وی باز  
 صحابه و غیر هم و ذکر مخرج از ائمه مذکورین الزام نموده است ثم انک ان فقدت حدیثی فی باب پیتر بعد از او استن مقدسات مذکوره بدانکه بدستی که تو اگر کم کنی و بیجا  
 حدیثی را در بای از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد فلک عن تکریر و استقطه پس آن کم کردن و بیاقن از جهت  
 کمر آوردن صاحب مصابیح است که من آن کمر را ساقط نموده و انداخته ام و ان بعد من الخیر بینه متن و کمالی الاختصار و اگر بای تو بعضی دیگر از احادیث گذشته  
 شده بر اختصار خود و او مضموماً آلیه مثلاً مسلماً و ایهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فن داعی اهتمام اتو که و الحظه پس از جت داعی و  
 باعث اهتمام و اعتنا میگردم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بزرگ و اسحاق اما باعث بزرگ آن بر  
 اختصار آن باشد که باره است از حدیث در از مناسب باب و پاره دیگر یا پاره مناسب این باب و پاره دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است  
 از او اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم و در رعایت این مناسب آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نیز باین دو صفت یا قیتم تمام آنرا بوی محقق  
 گردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث داعی بزرگ و اسحاق غیر این معنی نیز باشد ناختم و ان عثر علی الخلاف فی التصلین ذکر اطلاع بای و دیده و روشوی  
 بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول و ان اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول و ذکر  
 همانا فی الثانی و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقاری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم  
 نیز هم و من بعضی از احادیث فصل اول را غیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و ائمه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب فضائل الظل



و در فصل اول از باب السلام من کتاب الادب و جزآن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب  
 ما یقول بعد التکبیر و غیر آن و از اینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید تا علم آنی بعد متبعی کتاب التبع بین الصحیحین للشیخین  
 و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل برابرین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع تفحص نمودن من بین دو کتاب را یکی کتاب  
 حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزوی که در وی هر شش کتاب را یکجا  
 جمع کرده است علی صحیح التبعین و متنبیها اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و توانم که مراد  
 بتن آنها اصل کتاب آنها باشد به جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزله تشریح آنها اند یعنی مظان و محال و جود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درین  
 یا قلم نسبت بایشان کردم اگر چنین غیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگر چنین کرده باشد و انکشاف صحیح بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر انکشاف میکردم جای آن بود که  
 کونیده میکفت شاید که در صحیحین و من ایشان باشد و اگر انکشاف صحیح بین و من آنها میکردم میکفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را  
 تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعد صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده ماند که تتبع صحیحین  
 و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر ذکر شیخین در فصل ثانی اما ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تصحیح کتب و سنن صحیحین  
 باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت شیخین داده حدیث غیر شیخین است کمالا یعنی مصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهت طور مراد و توضیح آن فیه  
 بابت التوفیق و ان رایت اخلافا فی نفس الحدیث و اگر به بینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظ  
 آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و در اندکی اسانید احادیث است که راههای رسیدن  
 به حدیث اند و طریق و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریق دیگر اسنادی دیگر بلفظ دیگر آمده و لعلی ما اطلعت علی فذلک الروایة الی سلكها التبعی رضی الله  
 عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ آن طریق یافته و قلیلا ما یجد قول و اندکیست که می یابی تو که میگوید  
 من این کلام را که ما وجد فذلک الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار  
 روایات اند و اعتماد درین باب بر آنهاست او وجد فذلک خلافا فیها یا میگوید نیافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقف علیک  
 پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصود الی لفظه الذی وافی پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی احباب  
 التبع نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد و گرام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر حضرت و مجلس خدمت  
 و نواب و طرازان که در امثال این مقام ذکر کنند دفع الله فکده فی الدارین بلکه در اندکهای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلک ممتد است  
 شیخ از نسبت قصور و این منزله بودن او از جهت خداست و این لفظ را تحقیقی و بیانی است که در شرح ذکر شده است و هم الله من اذ وقف علی ذلک به بخشاد و محترمانه  
 کند خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافتم در کتب اصول بهیضا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند از ابرار و او شد ناظرین  
 القواب و نماید ارا راه راستی دریافت حتی تنبیه و ارشاد و اگر بحقیقت حمل کند مخصوص بر زبان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد است کردن کتاب است بر طریق مجوز  
 اثبات و تدبیل و تغییر یا تعلیق جاشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن و لا الی جمل فی التفتیش و التفتیش و تقصیر کردم در گوشش و توانائی در باز کردن و  
 حسن و تفحص کردن و تصحیح نمودن احادیث و روایات متعلقه از کتب اصول بعد الوضع و الظاهر اندازه توانائی و رسائی تقصیر و تفتیش یک معنی است چنانکه وسیع و طاق و اولاً  
 الفاظ مراد و در خطبای امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقل فذلک الاختلاف كما وجد من قبل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم و بیش  
 ولی تغییر و تبدل و ما اشد الیک دخول الله عنه من غریب او ضعیف او غیرها اینها وجه غالباً آنچه اشاره کرده بود شیخ در مصابیح راضی باشد خدا از وی از حدیث غریب  
 با ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه از بیشتر و اندکی است که بیان نکردم وجه از اجابت نیافت وجه یا امری دیگر و الله اعلم و ما لم یشر الیک  
 بمخالفی الاصول و آنچه اشارت کرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است و گفت غریب او ضعیف متلاً فقد تبین معنی تو که پس تحقیق تتبع و پیروی کردم و در در ترک اشارت  
 و متعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جزآن الا فی مواضع التوضیح که در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که در بی اشارت بحال  
 حدیث کرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعمان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده  
 که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلاً تا تو هم آنها باطل کردی و غرض دیگر آنکه جمیع السنه در میان چه مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث  
 منکره هست پس مصنف بیان میکند از اجابت اخبار حق که اقال الطبیعی و در بیان مواضع جمله و کم است یا با است که می یابی جا بار از کتاب من که مشکو  
 است که بیان کرده نشده است در آن مواضع را وی آن از ائمه مذکورین و ذلک جهت لم اطلع علی روایتی از اهل و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر روای آن  
 فلو کتبت البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن را وی سفیدی در کتاب خان عثوث علیه فالحق به پس اگر مطلع شوی نوای مخاطب را می نویسم

در کتاب من پس لایق و پیوسته گردان آنرا با بنام و بنویس در موضع بیاض نام راوی را الحسن الله جزا یک کرد اند خداوند تعالی بخای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ  
شمس الدین محمد جزری و غیر وی تبیین مواضع فعله نموده اند و بر کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته معلوم کرد که تبیین آن  
از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوٰه ظاهر میگردد و صاحب کتاب  
و نام نهادیم این کتاب را بمشکوٰه المصابیح و در تبصیه آنکه مشکوٰه طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح یعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تبصیه کرده بچراغ که بر کتاب  
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و تصور میکرد و اند دل و در این نور علم و معرفت دین و غیر مصابیح که نام کتاب می السند است در جوف او است و این کتاب مشتمل است  
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسأل الله التوفیق و میخوانیم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بروی خود کرد و تمام آن را در رساله المور و احوال  
و توفیق دست وادان است کسی را بخاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده و الا غانیه و الهدیه و الصبانه  
و میخوانیم از وی تعالی یاری وادان و راه راست نمودن را درین تالیف و در سایر امور و میخوانیم بکار داشتن از خطا درین کتاب و غیره و بتبیین ما اقصاه و منجزیم  
از خدا آسان گردانیدن آنچنانکه میسر از او ان مضغی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خدا و ند تعالی که نفع رساند ما بسبب تالیف این کتاب در زندگی  
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن ببرد و بعد از مردن به عطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است جمیع المسلمین و المسلمات و حمیه مسلمانان  
از مردن و وزن حبیبی الله و دفع الوکیل پس است مرا خدای و وی تعالی شکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با دیگرانند شعیه کار خود را بخدا بکار گذار کتبی  
بنیم ازین بهتر کار و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانایی بر طاعت مگر بخدای که مغر است و حکیم و مضمی و عزیز و حکیم  
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه  
التیسیر و بدانکه مصنف رحمه الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث اتمالا اعمال بالنیات بجهت تبصیه و ترغیب طالب بر تحسین تکلیف نیست و تجرد از غلبه  
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شبیه اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بجهت بسوی خدا دارد و همینکه اخلاص نیست در انجام شرط است  
در اینجا نیز باید و هم برین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سر کرده این طایفه است نیز کرده خطابی گفته که متقدمین  
مشایخ ما مستحسن میداشته تقدیم حدیث اتمالا اعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تقطیع قدر  
وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم داشته با اعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیست  
احمال قلب و اصل آن است و اگر با اعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند بر  
کنجایش دارد و اما ما شافعی گفته که این حدیث در مفسد و ابواب دین داخل دارد و ما که مقصود وی رحمه الله از این عبارت تکیه و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر کن  
حدود و ابواب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر از این ابواب داخل است چنانچه عبادات و معاملات و عادات و لا تعد و لا تحصى است و نیست در همه جا داخل دارد و همه  
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعضی آنرا مترا گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب و حق الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم روایت است از ائمه المؤمنین عمن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کرد در ابواب  
آن مدبرگاه حق تعالی و تقدس مکر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهد آن پنجین آمده و در بعضی الاعمال بالنیات می گویند انما و در بعضی الاعمال بالنیة و در بعضی الاعمال بالنیة نیز آمده و مقصود  
و مراد از جهه این عبارت یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر و ثوابی بدان مرتب گردد غایت آنکه اعمال و قسم  
بعض مقصود و لذت چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نمائند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل و دیگر چنانکه وضو نیز ثواب شرط نیست است و لیکن بی نیت جایز بود و نماز  
بی نیت درست کرد و منصب امام ابو حنیفه پنجین است و نزد ائمه دیگر و ضعیفی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نبود و ما در نیت در اینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند  
و بقصد اتمال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است نه باطن گفتن حاجت نبود و کبر زبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت مدخل حاصل کرد  
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن روز زبان نکند و اختلاف کرده اند علما و نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجز گفتن آن یا مشروع است که لفظ نیت شرط صحت نماز است یا هیچ  
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خلا است و لیکن قضا گفته اند که اگر بر زبان نیر گویند بهتر است و مستحب تا بر زبان بادل موافق و ظاهر باطن مطابق بود و نیز نقل معنی نیت و استحضار  
آن در دل نیز اگر الفاظ آسان باشد و متهمان گویند که در هیچ حاروایت از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بر زبان گفتن همین قدر آمده است که چون نماز بر خاستی الله که گفتی اگر چه  
و اگر خوانده بودی بر این نموده پس طریقه سنت و اتباع آن است که نیت بدل اقتضا کند تا با هیچ نیت که فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل این شایع نموده  
باشد جمیع بود که داخل الحمد ثلث و انما لا کرمی مانع و نیت مرود را نصیب از عملی و ثواب آن کرا نیت نیت کرده و در بعضی روایات انما الحک احیاً آمده و زیادت لفظ این جمله  
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مدعی و مال هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت هیچ و معتبر نبود و بر عملی را نیتی باید مخدص بدان و نصیب هر دو از عمل همان است که نیت آن کرا مثلاً اگر عملی باشد  
که نیات متعدده وی توان کرد چنانکه بعبقیری که قریب و خویش او است چیزی بداند که نیت فخر او بدو و ملاحظه قرابت وی کند ثواب صدقه میاید بنصله رحم و اگر نیت قرابت کند نیت ثواب

صله رحم خود یا بد نصیحت و اگر برود کند ثواب هر دو باید و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطه نیات متعدده که در آن وارد برسد مثلاً تشییع مسجد یک محل است  
ولیکن در وی نیات متعدده میرود بر هر نیتی ثوابی حاصل گردید یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و دیگر که در مسجد می رود یا که گویا زیارت و دریافت خداوند تعالی و تقدیس  
می آید و می تعالی کریم است و واجب است بر هر کس که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادان این کرامت نماید و هم انتظار نماز جماعت و بحکم  
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می رود گویا آن نماز را که انتظار می برد میگذارد و ثواب آن حاصل میکند و هر ادا از مابلت که در کرمه یا ایات یا اذین آنرا میبرد و  
صیارت و از این ابطه واقع شده است نزد بعضی مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوٰه بعد از صلوٰه موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده که  
اگر با طه فذلک الرباط سوم نکات بدین کوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منہیات که در کوشها و نمازها واقع شوند و در سجده آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر که  
که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول ائمه که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا بداید و باین فضل مخصوص کرده و این عبادت است که حصول آن آسان است  
و مردم از تحصیل آن غافل و اهل اندر نیم قصد صلوٰه و سلام بر حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و ادعیه دیگر که در بر آمدن و بر آمدن مسجد مسنون و ما ثواب است و فضیلت و ثواب  
بی شمار دارد ششم محرم برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکره و ترغیب مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود یا در مسجد برای ذکر و تذکره  
باشد مانند عباد فی بنی بنی الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نشیند و تلاوت قرآن و در است آن نماید مگر آنکه در کند انشا را ملائکه و پیشداشته از رحمت جفتم قصد  
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و مسجد رود و نماز بکند یا باشد در ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم ششم قصد افاده  
و استفاده علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و قیام میکند و هم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا دین و هم قصد سلام و در آن برخی  
که در مسجد باشد یا در وی در آید یا در هم تفکر و مراقبه و صرف وقت فکری در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراخ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست  
نمیرد و از قلم حضور باطن و آرام دل و اتصال بشا به حق و استعراق در مشهور ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تکی است مقتضای پاک  
اضافت بتی حاصل است مشرف گردد و دخول مسجد خود را اعمال آخرت و محال عبادت است اگر در اعمال طبعی شهودانی نیت را کار فراید ثواب آن دریا به جایی اعمال دیگر مثل  
استعمال طیب در در جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه و سلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع رواج گریه مؤذیه از خود و از غیر خود و  
ترویج همسایگان و هم نشینان از ملائکه و نبی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بر رواج خبیثه تا بسبب آن در مصیبت غیبت نیفتد و قصد معاویه و باغ مانا نه کرده و  
فطنت و دکان زاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق عتاب  
گرد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تقصیل نمود از بیان کرد در مثال خبری و فرمود فن کانت هجرته  
الی الله و الی رسول له پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و اقبال امر ایشان هجرته الی الله و الی رسول له  
پس هجرت او بسوی خدا و رسول است و ثواب عظیم بر آن مرتب و من کانت هجرته الی دنیا بصیبه او در روایتی دنیا کسی که هست هجرت او بسوی خدا  
و برای تحصیل آن که برسد بدان او الهراه یثرب و جهش یا باشد هجرت او برای دینی که نجات کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و اقبال امر ایشان هجرته الی الله و الی رسول له  
الکسب پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن به دنیا یا نجات کردن بزن و بصیرت ذکر کرد اگر آنچه در فقره اولی که در هجرت کرامت مکرر ذکر کرد  
وزن و مکرر در اولی هجرت استنداف و استمدای ذکر خدا و رسول است و نیز هجرت ذکر کرد شامل باشد هر چیزی که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و شامل گردد صدق را که  
نیت در آن مشوب و مخروج باشد که هم قصد رضای حق و اقبال امر کند و هم حصول دنیا و ترویج امر او و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریا بر قول مختار  
و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلاً ثواب نبود و ظاهر احادیث بعدین است یا رب مکر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امر او تحریف است زیرا که وی ندانست  
چه مراد بدینا اینجا هر چه ماسوی حق و شافع از ذکر او است یا از جهت زیادت تقدیر و تحریف است زیرا که ابتلا و افتنان مردم بر زبان بیشتر سخت تر است از ذکر حق و در مکرر حق  
دین مانع ترویج شافع ترو نیز میگوید سبب ورود این حدیث قصه مردیست که بطلب زنی که در راه او اقامت میگفتند و غنیه بود هجرت نموده بدین غنیه بود پس حال او را بدین  
صلی الله علیه و سلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را حجابم قیس خواندند و بعضی از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص طهره نکر آن است که عرب مدینه  
بوالی بنی بجهان نسای عوییه را در حاکمیت می کردند کفایت را در نسبت و چون ثوبت اسلام رسید و حاکمیت عرب گسترش و مسلمانان هر یک بر پیشیند در ماکت هجرت کردند  
بسیاری از مردم بدین طبع در ترویج نسای آنحضرت صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوج است و در صحت حجابم قیس سخن است چنانچه  
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم با آنکه هجرت در لغت معنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از غنی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق حل و علا  
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف به دار امان چنانکه بعضی صحابه در ابتدا ای اسلام بجهت هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان  
که در امان باشند و چنانکه بعضی از آنکه بدین غنیه پیش از هجرت رسول صلی الله علیه و سلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر به دار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود بدین وجه و هجرت نمودن مسلمانان از که غیر آن بدین بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از آنکه بسوی مدینه تاوان

فتح کند و بعد از فتح که بر طرف شد اختصاص دانند و حدیث آمده است که لا بجره بعد الفتح مراد بدان هجرت آنکه است زیرا که بعد از فتح دارالاسلام شد و هجرت نمی توان  
از دارالکفر علی العموم هرگز بران قدمت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست را در بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تقطع الهجره حتی تقطع القبه منقطع یعنی شود هجرت و بر طرف  
نمی گردد حکم کسی را منقطع نگردد و توبه و بسته نگردد در ای آن یعنی تا روز قیامت و مراد هجرت دین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خانه آنکه باشد یا غیر آن بدین یا غیر آن  
برای طلب رضای حق یا غیره یا تا هجرت بسوی دنیا و احوال غیر شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن بر آمدن است از وطن طبیعت و ترک کردن آنچه  
شبی نگردد شارع از آن و کلامه داشته آنرا و این حدیث آمده که للمهاجرین هجره معنی هجره یعنی هجره حقیقی کامل کسی است جز آنکه نمی کرده است و الله تعالی از آن چنانکه جاف نفس را جوار کفر  
خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را که نیکه بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث آنما احوال با نیات را اکثر ائمه  
که مشهور اند بگویشان روایت کرده و با اتفاق همه ائمه صحیح است و اگر چه در اول تا دوسه مرتبه فرود آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بعد تا ترکه زیاد از آن رسیده و بعضی گفته اند  
که راویان و از مشاییر اهل حدیث و وصیت و عبادت و عبادت کس اند بلکه از سه کس زیاد و بعضی تا هفتصد کس گفته اند و الله اعلم فاعلم در اخبار وارد شده که نیت المؤمن خیر من عمل و این  
حدیث اگر چه باصطلاح محمد بن موصوف ثبت است اما مشهور موضع نیز شده و در توجیه آن علماء اقوال است اول آنکه نیت تنهایی اقران بعمل خیر عبادت است و اجماع و ثواب بدون خیر  
بخلاف عمل جوارح که عبادت بود آن و ترتیب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که بجز قصد و نیت حسنه حسنه کامله قبولیند و نیز آنکه هر که بخوابد در  
نیت و می آن باشد که بخیزد و نماز بخیزد و نیت شود برای وی ثواب تنجید اگر چه علیه خواب تا صبح در خواب باشد و تنجید از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار  
است و جبهانی آنکه محل نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت باید و ازین معدن بر آید فاضل و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از سهل  
بن عبد الله تسری رحمة الله علیه آورده اند که فرموده ای رب القرة اعرض عني تا فرشی هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ علیه خلق را که است  
فرمود عزیز تر از معرفت خود پس عزیز ترین نعمتها عزیز تر از مکانها و اگر مکانی بودی عزیز تر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود خستین نعمت بنده که عزیز تر از مکانها و از  
حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاند بدر کند و بجای آن دیگری را بنشاند و جهالت آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت  
و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و در دوزخان در بهشت و دوزخ موجب نیت است که دائمی است و اگر بعد از عمل بودی همان قدر از زمان بودی که  
عمل کردند و وجه رابع آنکه در عمل ربا عارض شود و بدان معلول فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است در پایدان رها ندارد و دورا نآید که ملائکه چون اعمال بندگان با آسمان  
می ریزد حق تعالی بالبعی ایشان میفرماید ان تلک الصلوة التي تلک الصلوة بنید از آن صحیفه را بنید از آن صحیفه را آن ملک مکوید بار خدا یا من تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما  
آفرانیدیم و دیدیم و در دیوان حسان او ثبت نمودیم چگونه آنرا بنید از ایم خطاب آید که لم یرد به و جی نیت است آن بنی آن عمل رضای مرا و بعضی دیگر از ملائکه می آید  
الکتب لفلان که آید که انبوس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوند این بنی کار نگردد و چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است و وجه  
خامس آنکه اعمال خیر سجد و انداره است و نیت مؤمن همه متعلق است و میخواهد که همه را اوج دارد اما عمل همه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیت و خیرات طاعت  
در نیت او محدود و منحصره و برین قیاس نیت الکافر مشر من عمل که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصره در بعضی از آن است که افعال بعضی المشایخ الصوفیه  
چون نباشد پاک اعمال از ریا هستی حاصل چو نقش بر آبرو هرگز نماند عمل اخلاص نیت در جهان از بندگان خاص نیت هر کار کار از برای حق بود کار او  
پروسته باری حق بود پاک کردنی عمل را از ریا شمع ایمان نور باشد ضیا و بالله التوفیق کتاب الانتمای ایمان در شرح چهار نیت از گردن و اعتقاد و کلام  
بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده و به بنده کان رسانیده و آوردن وی از اربابین معلوم شده و گردیدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هر چه محمد  
رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بر حکمی که کرده و هر چیز که آورده ایمان آرند و بگویند ایمان اجمالی در اصل  
اتصاف با ایمان کافی است ولیکن در جواب ایمان تفصیلی اتم و اتم است و باید دانست که مجرود انستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بر تریقه  
که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گویند زنده و باطن بر آن قرار دارد و آرام نگیرد تا حال اهل نکر و خدا که در و دانسته براه حجت و انکار میفرماید و با حق  
معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می و در زنده نبردن رود چنانکه فرمود و محمد و امها و استیقتنا انفسهم و فرمود و تیر و نه کافر فون انباء هم یحقت  
ایمان پس تصدیق فعلی است و اقوال زبان شرط اجزای احکام است اگر فاعلی از آن نباشد مثل لکنی و اگر فاعلی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و در اینجا قسمی دیگر است که با وجود  
تصدیق و اقوال چیزی گفته که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجد و صنم و شد زنا و افعال آن پس مرکب این امور نیز حکم شرع کافراست اگر چه فرضاً تصدیق  
و اقوال داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال و است و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بر وی اطلاق یابد و صاحب و مؤمن است  
خوانند اگر استخفاف و استخفاف مصیبت نماند اگر چه صغیره بودند مذهب اهل صفت و جماعت اینست و صحابه و سلف بهم برین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن نمیگفتند و چنانکه  
اسلام بروی اجرا نموند و در مقارن مسلمانان و فتن میکردند و از بعضی سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلبت و اقوال بالمسنان و  
عمل بالارکان ملوا ایمان کامل است و بر همین مجمل است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگر چه بعضی ظواهر را تائید میگویند





غیبت نیز وضیت کردن نوازشان شکننده صوم است و روزه کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از انار فرموده شرع باز دارند و رمضان مشق از رمضان است بمعنی کرم کردن و سوغتن و چون در روز قیامت که اخف نفس است باین علقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اجتماع شرع بود و گویند که در وقتی که نعن اسمای مشهور میزدند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان و الله اعلم و صحیح **الْبَيْت** پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی بخانه کعبه را بکفاری مناسک حج را آن **الْمَسْلُحَتِ** الیه سبیل اگر حقانی رفت و راه یافت بسوی دی و مراد با استطاعت نزد اکثر علمای زاد و راه است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در دی سلامت است اگر در موسم نشیند و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نکرد و در حدیث آمده است که افضل تشنه کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض اوج انبیا بی واسطه ملک میکند قال چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صلوات راست گفتی حقیقت اسلام همین است که بیان کردی **فَجَبَّالَهُ جَسَالَهُ** و تصدیق هم رضی الله عنه میگوید پس شکست داشتیم با حال انحرور که میرسد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و تصدیق می کند و از چه پرسیدن بظاہر دلالت بر جمل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بر علم میکند و حقیقت جای شکست نیست زیرا که جرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آریا و گیرند و این در آخر عمر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود قال فلخصرتی عن آلهمان گفت اندویدس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم **أَنْ تَقُومَ بِاللَّهِ** حقیقت ایمان اینست که بکروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبییه و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع تعالیات و امارات حدوث و ملائکه و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانی اند قادر بر تشکل با اشکال مختلفه و بندکان خدا اند که جبرمانی نکنند و او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و بایه صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است و کتب و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بنده و از حرف و صحت و درستی و انهارا بر پیغمبران خود با سجا و حروف و اصوات در الواح یا بر لسانه ملائک یا بی واسطه ملک مسجج از و رای حجاب و همه کلام خداوند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیثیت فصاحت و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن مثل بر شیت و سی برادر پس و ده بر آرم و ده بر ایهیم باقی چهار کتب مشهور تورات و زبور و انجیل و فرقان و الله اعلم و در مسئله و ایمان آری بی پیغامبران و وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید کرده و بنده و بنفحات و آیات و واجبات ایمان آوردن همه انبیای بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تتریه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص از اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود و علیها السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بجهل و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت صبیان کرده و عقاب نموده غیبی بر علوشان قرب و است و مالک را میرسد که بزرگ اولی و افضل اگر چه بجهل محصیت نرسد به بنده خود هر چه خواهد بگوید و عقاب نباید دیگر را بجهل آنکه تواند گفت و اینجا اوجیست که لازم است رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که مقرران درگاه اند خطاب می رود و از جانب ایشان که بنده کان خاص و بنده تو اضعی و ذلتی و انکساری صادر کرده که موهم نقص بود یا را بناید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نماییم و محل اعتقاد و در حق سید انبیا صلی الله علیه و سلم آن است که هر چه جز مرتبه الوهیت و حق او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل و **الْأَوَّلُ الْآخِرُ** و ایمان آری بر در پسین که آخر از منزه و دود است و آن عبارت است از ذات هدیه از اجد موت تا قیام قیامت یا در آن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب و جبر و غیر آن و علامات قیامت و نفع صدور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است و **تَقُومَ بِاللَّهِ** و خبر و شتره ایمان آری با کمال حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه قبضه و قدر و ارادات او است چنانکه فرمود **وَأَن تَقُولَ شَيْءٌ فَهُوَ** بقدر و ما بود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندکان را در فعل و کسب و خلق داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عسل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هر چه در باب ایمان مذکور شده در علم مبین شدن و مبین گشته است و در باب الایمان بقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود انشاء الله تعالی و طالب صادق را باید که حاصل مسائل آری بی قبل و حال امل بحث و جدال تحصیل نماید و در سنگ و شبهه نیفتد و آنچه ضروری است بدان در رساله تکمیل الایمان فی تقویتة الايمان بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعضی ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرده که مرتبه تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قال صلوات قال فاخبرني عوالي **الْحَقِيقَةُ** گفت آن مرد بان حضرت از است گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و اگر در چه حالی نداده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام از ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد ما امر دین به تمام و کمال مبین کرده و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد یکی کردن بر مردم با نعام و

اگر ارم و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا کو یا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بنفس و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت انحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان حقیقت احسان آن فرمود که ان الله کان خلقنا و احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه کو یا می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت همیت و تعظیم و اجلال و حضور و خشوع و جفا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و مستغرق در دریای ذوق و حضور و فرد تر از آن مرتبه مرقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بن چنانکه فرمود فان لم تکن تراه فانه بواک پس اگر نیستی تو با نیحال که کو یا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی زین که می بیند و می ترا در این صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طاعت و عدم التفات به بین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیه و مشاهد احوال است استاد باشد مجال بیفیدی و ترک ادب بر وی تنگ کرد و او آنکه با وجود آن ماضی و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضور وی لذتی دیگر باشد که فوق آن مقصود نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه و سلم و جعلت فوه عینی فی الصلوة و مقام اول است و بالاتر و کماله از مقامات تمامه عابدان است ثم فثم و بالجهل در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بجهان قدر که ابرای ذم کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نکرد و دیگر آنکه احکام ارکان و شرائط را در آنجا آرد که موجب حصول رضا و ترنوب ثواب جزئی گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متملی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهد معبود و حضور ذات اقدس و می مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اتم قربات است محاذاتی معنوی بقدر ذات الهی تعالی نشانه حاصل است که باطن بنور انیت آن بنور میگرد که کیفیت آن جزء بذوق نتوان یافت رزقا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا به ترک محب جسمانی ازین محروم و محجوب است و چون این حجاب بر افتد کائنات تراه انک تراه کرد چنانکه در آخرت واقع شد سترون و ترکم يوم القيامة السجود و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بحفاظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی است در بهشت یعنی تا مکه شهود ذات بهم رسد و غنمی و مستعدیت بصبر می کرد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدق گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است دین حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده بعد از اشارت بفقهاء است که مضمّن بیان این اعمال و احکام شرعی فرجه است و ایمان اشارت با عقائد است که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشایخ طریقت باین اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نه پذیرد و صورت بنبد و تصوف بی فقه صورت نه بند زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی پذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نکرده و بر مثال روح و جسم که یکدیگر بی دیگری وجود یکدیگر و مکان نیز در و از اینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف و لم یفقه فقه تزدق و من فقه و لم یصوف فقه یفسد و من جمیع بینهما فقه یحقق کمال جامعیت این است باقی به تزییع و ضلال التوفیق من الله انکرم الله و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین بهمین کشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرده تا بتنبیه کزو و باعث برانرا هم عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود قال فلیخبرنی عن الشاعه گفت انما در باحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن با اعتبار آن کو نیکه قیام او یکایک شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه طول و امتداد از روح تعالی حکم کیامت دارد و ساعت در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم بجزو ایزیت و چنانچه در روز و شب قال گفت انحضرت صلی الله علیه و سلم المستول عنها باحکام التثانی بخت انکس که پیر سیده شده او را از وقت قیام ساعت و انما از کسی که پرسیده است یعنی بیستم من و انما تر از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه بر مسائل و مسائل بهمین حال دارد که از اجز خداوند تعالی کسی نداند و وی تعالی هیچکس را از آنکه در مسل بران اطلاع نداده قال فلیخبرنی عن انما را انما گفت پس اگر علم بوقت آن خطای خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای آن قال ان تلالا لامه و بنها گفت انحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید و مالک و در بی خود و در تاویل و بیان مراد از این عبارت شمس احدی است اکثر آنرا آنکه مراد بدان از کثرت اتحاد سراسری است و پیدا آمدن دانه از آن کان که نسبت بهادران خود و بجهت نسبت بهادران مولی و سید اند و حکم مالک آنرا به اعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت مسائر و راجع با ولاد است و یا به اعتبار تصرف اولاد در مال و اهل در حیاتش با ذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت بود و این حال مرقیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از اثره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مضی بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلال است یا بجهت ستم زام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد ما در آن خود را نکرده و چه ساخته میارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نکرده که ما در آن ایشانند خود و ایم و ستم بر ملک باشند و اگر ظاهر نکرده بعد از محلولیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت





در این کتاب و این باب

که چون بر منی تو بر نه پیمان بر نه نشان کران کنان یعنی نادان و بخردان را صاحب ملک و جاد و حاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت و وقت برپاشدن دی و اهل است در آن  
پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی که خدای تعالی هم قیامت را نمی داند و یقین آن پنج چیز که از جبر خدا نماند این است که آن الله عند علم الساعة و بر سیکه خدای تعالی نرود و  
نه زود و نه دیر قیامت کی خواهد رسید و منزل الغیث الایمه و نزد است علم باران که خواهد فرستاد و آخرت که و نعلم ما فی الاثر حاکم و میداند دی تعالی نه خدای که چیت در شکم زن حاکم سیرا و خرد و  
نفس ما و کتب خدا و میداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا و ما ندی نفس با فی ارض نموت و میداند هیچکس که کدام زمین میرود و مردان است که بی تعلیم الهی بحساب عقل محکیم استیا از امور غیب اند که خبر  
خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداند و بوی و الهام منفی علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما و ولدت وی پیش از وی یک سال بود اسلام آورد و جمله  
پدر و برادر خود در صحران و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد پدر از جبهه صحران و در حضور او احدا اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل و رع و زهد و سخت اعتقاد  
و پیر خرمی و قوی و در فتوی و قوی و مستقیم بود و در اتباع سنت جابر بود رضی الله عنه بنو پنج یکی از ما که مکمل کرد دنیا بوی الا بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
علیه وسلم روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بنی الاسلام علی خمس بر آورده شده است خانه مسلمان بر پنج چیز شهادت ان لا اله الا الله و  
شهادت رسول الله اول کواهی و ادن بخدای خدا تعالی و تقدس و پیغمبری محمد صلی الله علیه و سلم و اقام الصلوة دوم برپا کردن نماز و کزادن آن راست و درست و ابناء الکوفه  
سوم دادن زکوة مال و الحج چهارم حج کردن و صوم رمضان پنجم روزه از رمضان و اشتن تشبیه کردن مسلمان را با نجانه که این پنج چیز قواعد و ارکان اند و این خانه بنا بر این است  
منفی علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه و نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله بن کثبه اند و در جابلیت نام او عبد الشمس بود و یا عبد عروفا  
آمد بروی کثب بخت نگاه داشتن وی که به صیغه از ارباب درس است اسلام آورد در سال خیر که سال هفتم است از هجرت و حاضر شد نزد ابی انصرت بعد از آن طارعت کرد و مو اطلبت نمود  
طلب علم و قانع شد به سیری شکم بود از اخط صیغه و بود حافظ متین مثبت ذی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر تسبیح و تملیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت  
است از ابی هريرة که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الایمان بضع و سبعون شعبه ایمان هفتاد و چند شاخ است بضع بکبریا و بفتح فیه آمده نام عد است از سزا و ده که با  
از وی بلفظ جنیدا اند تعبیر و پوشیده نماد که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و ادب بیرون از حد و حصص و احصا است و تعیین عدد و مقدر علم  
شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان را حج باین عدد باشد که فرموده است و در بعضی روایات شست و چند نیز آمده و اختلاف این روایت شاید که بخت آن باشد که از حج  
آن شعب هر دو عدد صحیح باشد پس کاهی این را اعتبار کرده فرموده و کاهی آنرا یا بخت آنکه اول وی بعد ذکر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بر آن افزوده شد و بعضی  
گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصص و تعیین نسبت مراد بیان تعداد و کثرت است و این توجیه در عدد و سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تحفه معارف است نه کسین یا آنکه  
ذکر بضع را نه بر سبعین نیز خالی از معنا فاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در بکثرت باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعد و معین مقصدی گشته و این خالی از تکلفی  
نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیث بیان ایشان بیرون افتاده و محمل شعب ایمان با وجود تنجی و از از حد حصص و احصا راجع است باصل و احکام تکمیل نفس تحصیل  
سعادت اوست در مبدء و معاد تحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث  
آمده قل امنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبدء و مقبهای آنرا بیان فرمود و قبول خود و افضله قول لا اله الا الله پس نازل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان  
گفتن کلمه طیب است و ایمان آوردن است بدان و ادعایها اما طاعة الاخری عن الطبی و فردترین و پستترین آن شعبها دور کردن آنچه از او بکند مردم را مثل خا و سنگ و طبعی  
از راه و طاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول غیبه از راه و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک اندامی مردم و از ایشان  
است بنا بر حقیقت این در نسبت ترک وجود و دعوی هستی که مبدء همه شرور و قباخ است شعبه بردار خا و سنگ نه این چه ضرر بود یعنی وجود خود و هر چه بود  
از میان و طهارت و شجده من الایمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهیه و نایابیتها شعبه علمی است از ایمان و عمده است در کار دین و دله او را جدا نموده و تخصیص  
نکر کردن و جایزه تغییر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاردی که عیب کرده و شلبدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پر حیر کردن از آنرا و  
و مانع می آید از تقصیر و حق و حیا اگر چه حکم طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود جای قهری اختیار بنده و ریاضت او را داخلی هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب  
آن سید الطایفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده ایحی حالت تولد من روتة الا لا دور و تة التقصیر چون بنده نعمت های حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکران  
تقصیر مشاهده نماید پیدای آید از وی شرم منفی علیه و عن عبد الله بن عمر و رضی الله عنهما عبد الله بن عمر بن العاص بن وائل سبی منسوب به هم  
ابن عمر و بطنی است از رویش جابر عالم صائم قائم بود و از پدر و از ده سال خرد گرد بود و کتاب احادیث بنوی بود ابو هريرة گفت که فرق میان من و وی همین بود که  
وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محبت اهل بیت بود اگر چه بخت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بدان و صیت کرده بود در صحت معاویه و پدری  
بود نام او در اصل نام جد و بود عاص آنحضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله نام کرد و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت گفت پیغمبر  
خدا صلی الله علیه و سلم المسلمون من لسانه و بید و مسلمان کال کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا زبان ایشان نام  
ندم و بخت نکند و ناخن نکند و بدست نزنند و زنجار و غضب و تحمیس بدست زبان بخت آن است که اکثر انواع ایندو باین دو خصوص باشد و زبان مبراست از آنچه از

انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه اندر زبان غالب تر و سخت تر بود و در کد شکان دابل زمان و پس آید کان در افتد و اندامی دست خیز می شود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی بدست و زبان برود و اندام است و مخصوص مسلمانان با اعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و طایع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایت ابن جبان من مسلم الناس واقع شده و این عام تر است که ذکر السیوطی و بر تقدیر مراد اندام با حق است و الا بحکم شریع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعضی مواضع واجب کرد و بلی حکم شریع آب خوردن خطا است و کر خون بقوی بریزی رواست و مراد است که مسلمان را صفتش این است که مردم را اید اگنذ و مسلمان باید که برین صفت باشد و هر که باین صفت باشد که با مسلمان نیست نه آنکه هر کس این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگر چه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه طحان گفته است مع ما شرب دبی از او هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست و حقیقت مراد این است که هر که با دای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آورد مسلمان کامل است و الله جل و الله عنده و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نمی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن جدا کند هجرت در شریع معنی نبرد با کفر است اگر در کفر با اسلام و اگر خن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهر گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت بر آید و از انجی نفس و شیطان بدان داعی است بکفر و ترک دین و بدو بحقیقت شریعت هجرت برای این عرض است و هر که از وی این غرض حاصل شد و در معنی مهاجرت اگر چه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب کرده چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که مسلمانان از آنکه بدینیه واجب بود هجرت کردن و مقصود از این حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهیه با هم و در صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آنرا در یافتن بحدیث ثواب آن تبرک منبئات هذا اللفظ البخاری این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و بار روایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت و مسلم ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم و مرسل را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای المسلمین چیست که می آید از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا در جواب سائل من مسلم المسلمون من لسانه ویدیع و در مسلم این خبر که المهاجرین بهرمانی الله عنده نیست و ظاهر عبارت مولف مؤمن است که باشد فافهم و معنی انفس بن مالک بن النضر الانصاری الخرجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت رده سال و در آمد در خدمت دوی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد بمصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تقعه کند مردم بروی دوی آخر صحابی است که مرد بمصره سنه احدى و تسعین منقوب ابولیا راست رضی الله عنه و آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را بالکاس و والده اش دعا کرد و دنیا و دین و درین چکرید تا در دنیا عمر او بصبر رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتى اكون احب الیه ایمان نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مؤمن کامل تا آنکه با شما من دوست داشته تر به سوی دوی من و الله و ولد الناس اجمعین از درش و فرزندانش و مردم همه منفوع علیک نشان ایمان مؤمن کامل است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محبوب تر و معظم تر از هر چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که حکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سایر مردم که با ایشان علاقه ای محبوب و مورد در میان دارد و جبلت و چه با اختیار و باید دانست که محبت و وقسم است یکی چنانکه از اختیار بنده بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار با نیا بخدای دارد و این قسم خارج بحث است چنانکه سخن در میان است که تکلیف شریع و تحصیل و تحمیل آن میرود پس مراد بجهت در اینجا معنی خواهد بود که اختیار در آن معلق باشد و تکلیف در آن جاری گردد پس مراد با حبیب اینجا ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در ادای حق با التزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و انشای رفاها می وی صلی الله علیه و سلم بر هر که و هر چه غیر اوست از نفس و ولد و والد اهل و مال و منال چنانکه راضی شود و ببلک نفس خود و فقدان هر محبوب نه فوت حق وی صلی الله علیه و سلم چنانکه حال کمال اصحاب بود و ذکر نفس در اینجا نکرد چنانکه در دعای ما توفیک محبت حق جل و علا را در خواسته است و فرمود اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را داخل نیست محبت نفس و در تکلیف امت بدان اجبیت خود شد تی و هر چه یافت نشد تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لند در بعضی روایات و من الهام ابی الدلعشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا معلق نیست تا آنکه در بیج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که اجبیت نسبت بولد و ولد حاصل کند پس از آن نسبت نفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم انظر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و پس میفرماید این نیز شریک میگردانی گفت که محبت مشرک است شمار دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم دستی بر سینه عزمزد و قصری کرد و پرسید اکنون حال چیست و چگونه می دریایی گفت ساقط شد محبت اهل مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عزمزد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماز الا محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم رابعی عمرم هر صرف و رفایت با دا جان و دل و دین من فدایت با دا محبوب من از جان و دل و عورتوئی هر چیز من خسته برایت با دا و بد آنکه منشی محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه و سلم و در حقیقت منحصر و مقصود است در ذات کمال الصفات حضرت و اهب الطبیقات جل جلاله آن حضرت برات جمال و کمال است پس اجبیت را خواه نسبت به حضرت عزت کننده یا بجهت رسالت صلی الله علیه و سلم و از بد و صیج است و بحقیقت هر یکی است رابعی بهم حسن و جمال بی نهایت داری هم جو و در کم پیچید و فایز داری بهم حسن نور و مسلم بهم احسان محبوب تویی که بر روایت داری و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و بهم از انفس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

فوق ثلاث من كن فيه رخصت است كبره كذا في الحديث ان رخصت دروي وجد بهن حلاوة الايمان هي يا بسبب این رخصت شیرینی ایمان از ذوق یکدیگر و بدان  
 من كان الله ورسوله احب اليه مما سواها اقول انك باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر از هر چه غیر خدا و رسول او است و من احب عبد الا حميد الا  
 دوم كبره چنين است در ندينه ما دوست ندارد و او را كبري خدا و طلب رضای او و من بصره ان يعوذ في الكفر سوم انك ناخوش دل را كه باز آید در كفر بعد ان اخذ الله منه  
 بعد از آنكه بر باند و برون آورد و او را خدا تعالی از كفر كاپكه ان بلفظ في النار و چنانكه ناخوش میدارد و كذا ناخته شود و در تفسیر و تفسیر منفي عليه و عن العباس بن عبد المطلب  
 عم رسول الله صلى الله عليه وسلم كنيته ابو الفضل بود و كنان قریب و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسیار و بعضی گفته اند بدو سال و دو دولت او پیش از عام الفیل رئیس بود و در جا بیت  
 و عمارت مسجد الحرام و مقام آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان میداشت از اهل کبره و جبر بود و عمر او شصت و شصت سال و در کفر و پیش از موت خود شصت و  
 بند و من قبل کسب باریت منفي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت كفت بغيري خدا صلی الله علیه و سلم ذاتی ظم الايمان چشیده ایمان را من رضى بالله  
 و با کسی که خوشنود شد بخدا و گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بندگی کرد او را و با الاسلام دینا و راضی شد باسلان و گرفت او را دین خود و عمل کرد و آنچه در اوست  
 و بخت و دوا و راضی شد بجهاد صلی الله علیه و سلم و گرفت او را پیغمبر خود و دسلوک کرد و طریق اتباع او را و دوا و مسلم و در اینجا اشارت است بآنکه دلهای سلیم از امراض رخصت  
 و بها ذوق میکند و تنم میکند بلذائمهانی چنانکه تنم میکند نفس بلذائمه اطعمه و سلامت قلب و عافیت از این امراض باین سه چیز بود و هر که نه اینچنین بود طلوت ایمان در نیند  
 و باین ذوق و لذت و کبر و بلکه کار عکس بود و از آن نفرت کرد و چنانکه بیار شکر را تلخ یا بد و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 رويت است از ابی هريره كه گفت گفت اخضره صلی الله علیه و سلم والذي نفس محمد بيده سوكنه بخداي كه تقاي ذات محمد دست قدرت است لا يسمع بي احد  
 من هذه الامة تشو در ایهی کی این امت و زسد خبر رسالت بن بوی و امت جماعتی را گویند كه دستا و ده شده است بایشان پیغمبری و كروه از جبرئیل كويند یهودی را  
 فضائی یهودی باشد كس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام ثم بحث و لم یؤمن بالذی ارسلت به پیغمبر و كس حال آنكه ایمان نیاورد  
 بدین و شریقی كه دستا و ده شده ام بن آن الاكان من احباب النار كذا كذا باشد كس از اهل و نزخ یعنی هر كه خبر رسالت مرشید و ثابت شد نزد وی معجزه من فكر وید  
 بدین من كافراست و دایم در و نزخ بود كه چنان اهل کتاب باشد و دوا و مسلم و عن ابی موسی الاشعري صحابی جلیل کبریت نام او عبد الله بن قیس اشعری نسبت  
 بکلی از جدا و است اول ازین بگذاشته و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد از آن در فتح خيبر بلا زمست آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و با نعام و اگر ام و مدح و شای دمی صلی  
 علیه و سلم شرف شد مناصب او کثیر است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لهم اجران كسب نذر مردم كه مرا ایشان را دوا و اجاست و توان  
 ایشان مضاعف است و جل من اهل الكتاب كذا كذا كسب مردمیت از اهل کتاب بودی یا نصرانی كه آمن بنبیته و آمن بمحمد ایمان آورد و به پیغمبر موسی یا عیسی  
 و با و دكان ایمان آورد و بجهاد صلی الله علیه و سلم و العبد المملوك اذا دى خى الله و خى موالیه دوم از آن كس بنده كه مملوك كسی است چون و كند حق خدا را از واجبات  
 كه فرموده و ا كند حق ملكان خود را از حذات كه فرماید و جعل كافك عنده امة بطلاء ها سوم مردیت كه بوزدوسی دایمی كه وطنی میگرد و او را بحكم ملكی كه داشت چنانكه  
 عادت فادها فاحسن نادیمها پس او بكر و آن داه را و با و خت و آداب متعلق باحوال و اخلاق و نيك كرد تا ديب او را و علمها فاحسن فليعلمها و اموت او را  
 علم متعلق بسانل و احكام پس نيك كرد و تعلیم او را و نيك كردن تا ديب و تعلیم است كه بر دجی كرد كه بیايد كرد و بقدر كه غایت كردن كم از آن و بطف و نرمی كه در بخت و در  
 ثمر اعظمها فخر و حجا بهتر از اكر آن را پس كج كرد و اوسى قله اجران پس ايمز در دوا و اجاست كذا بجهت تا كيد و مبالغه است در ثبوت و جبر بر این مرد پسین را و  
 ثبوت و ا جبر و كتابی و عبد مملوك را ظا پر است كه و عمل كردند و ا آن مرد را كه داه داشت و ثبوت اجران را و او را بر احقاق و تزوج است و ا تا ديب و تعلیم  
 عام و مثال است هر مردم را و خصوصیت اینجا ندارد و اینجا نیز توطیه استحقاق و استیمال عتاق و تزوج است متفق عليه مانند كس بگویند نقد و اجر بعد و عمل جانی است  
 و غایتی ندارد و جبر متقابل عمل بر چند باشد و هر كه بکند فضل و زیادت ثابت است و زیادتى كه مریں كس راست كه است كه مخصوص و ممتاز كرد و ایند ایشان را بدین  
 جواب میگویند كه مراد ثبوت دوا و مضاعف او است در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و خزان مثلا اگر دیگران را ده حنة است ایشان را بیست باشد و هرگز  
 كه دیگر از ابر اعمال بدیند ایشان را و چندان عطا كنند و ذك فضل الله يؤتیه من شيا و الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم امرت ان افاضل الناس مر كره شده ام من كه كارزار كنم مر و مرا حق بشهد و ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله تا كذا كذا كس بدیند كه  
 خایلی است و محمد و ستاده او است مرا بیهاد و اینجا اقرار باین كراهت است یا آنچه در حكم او است مثل جزیه قبول كردن و صلح نمودن و در امان و ا كند با كذا صد و  
 این قول پیش از مشرعت این احكام بود و بفقو الضلوه و بؤنوا الزكوة و ا كند كبر با و ا رند نماز را و بدیند زكوة را و وجب قتال منتهی بشهادت است و  
 و كراهات اشارت تمام و كمال و است بایشان اكان اسلام و بعضی گفته اند كه نيك و اجابات و فوائض اسرار بران تا و ایل فاسد نیز قتال است كه و چنانكه صدیق كبر رضى الله  
 منع كنند كان زكوة كه و كذا گفته اند كه اگر سنی را كه شعار اسلام بود مثل از ان و خانی قومی ترك و بند و بران مصر و دایم باشد امام ما میرسد كه بایشان قائل كند و شخص صلو و  
 كذا و كذا بجهت بودن اینها است اصل عبادت و اشارت است بعبادات بدین و والیه و قرآن مجید نیز مر و دایم ند كوداند و شاید كه در آنوقت جز این و عبادت فرض شده باشد فاذا

صلوا ذلک پس چون بکشید ایشان شهادت و نماز و زکوة و اعصمو امنی و ما هم با و دارند از من خوشای خود را و مالهای خود را الا تقبلوا الاسلام  
 بر یکی مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگر را بکشد یا زنا کند مثلا و اگر حکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مالی که بر وی واجب است ندیده ال او باید گرفت و حبس  
 علی الله و حساب ایشان در آخرت بر خداست عزوجل یعنی با حکم نظام اسلام و می بینیم و خون و مال و اعصوم می داریم و اگر کفر و معصیت پنهان و دروغ و خدای تعالی و دان  
 است بدان حکم و آخرت باطن و منی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحی ال اسلام که گفته اند مسلم نطق الله  
 بحی الاسلام ذکر کرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه بعد از و زنا یتقان که اگر بیاید و نظام توبه بکشد قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخیر بگذریم  
 و علما را در این حدیث احوال است که طبعی از ذکر کرده و واضح احوال قبول توبه و احوال دیگر یکی الحادی کرد و ناسر کفایت و زود از آن بکشت و بر غلب توبه کرد قبول کرده شود و اگر  
 صحراست و تفر و دوازده سر طران ماضی وقت میکند قبول کرده شود و الله علم و انما گویند توبه ایشان قبول نیست مراد است که ایشان را البته می کشیم اما اگر در واقع توبه وی  
 صحیح است در آخرت سود خواهد کرد و عن ابن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی صلوفا کتبی می کند و نماز را یعنی نمازی  
 که درین اسلام است و مستقبل بطننا و روی می آرد بقصد که کعبه است و اکل ذبیحنا و میزد و زچ کرده شده ما فذلک المسلم الذی له ذمته  
 الله پس بکس مسلمانی است که مراد است محمد و امان و ضمانت خدا و ذمه نام بکسر زال میگرداند و امان و ضمانت و حق آید و این همه عالی نزدیک یکدیگر اند  
 و اهل ذمه و ذمی که میگویند بهم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان در آمده اند فلا تخفوا الله فی ذمته پس عذر و عهد شکنی میکند خدا را در ذمه  
 او سبحانه و تفر و اضم و سکون فلو کسر فاست از انضا بعضی عذر و عهد شکنی کردن و اکتفا به کرایه سرچیز کردن ذکر اکران اسلام از شما دین و غیر آن بجهت است که  
 این سرچیزها نامی درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد و چنانکه مسلمانان میگذرانند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه  
 و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد و گویا او را نیز ذکر و بجهت است که امر قبله مشهور است مخصوص نماز  
 بخلاف قیام و قنات که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اهل نبی نیز دارند و اول نبی نیز مخصوص اهل اسلام است و بیرون نبی را نیز دارند و اول نبی نیز دارند و اول نبی نیز دارند و اول نبی نیز دارند  
 اعرابی التبعی بدو پیشین نبی غیر صلی الله علیه و سلم فقال یکنف ان اعرابی یا حضرت دلتی علی عمل راه نام او مطلع گردان بر کاری که اذ اعلمنه و دخلت  
 الجنة چون بکنم آن کار را در ایام نبوت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آن اعرابی فبدا الله ولا تشک به مشی استش می کنی خدا را و شریک می کنی  
 گردانی با وی چیزی را اینجا شرا و دین ذکر نکرد و از جهت شرف آن سوال از عملی است که بعد از شهادت است و مراد با شریک یا پرستش بتاست یا ریا که در وی نیز شریک  
 میکرد و اند خلق را بخدا و لهذا در احادیث از اشک اصغر خوانده اند ظاهر دین حدیث است یعنی است بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود و تقسیم الصلوة  
 المکوفه بر پامیداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان و نفوذی الزکوة المفضضة و میدی زکوة فی را که فرض کرده شده است زکوة  
 نام همین فریضه است و مراد بکوة اینجا صدقه است و نفوس و رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد و دیگر فرائض را نیز آن در اصل نجات از آتش است  
 و در آمدن بهشت کافیت و شاید که فرائض در آن وقت زیاده بر این نبود و چون آمد مطالب اضل در آمدن در بهشت بود قال گفت و الذی نفسی بعد  
 سوگند آن خدا که تعاقب می شن در دست قدرت او است لا اذ بد علی هذا شنبعا و لا انقص منه زیاده بکلم بر این عبادات که فرمودی چیزی را از فرائض و انقصا  
 بکلم این فرائض چیز بیا صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه ترک سنی بود و ترک فرائض خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد شرع  
 است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد است که زیاده نمیکنم در سوال و نقصان بکنم در قبول یا این سایل رسول فرمودی بود پس سوگند خود  
 که زیادت و نقصان بکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت است از مبالغه و شدت در اخذ و اتمام با مر شایع و حقیقت کلام مراد نیست فلما و لی  
 پس هرگاه که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت قال التبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم من سره ان یطالی رجل من اهل الجنة کسی که شاد میگرد  
 او را نظر کردن بموی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میزاید که بشتی را بر میزد فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بموی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را  
 با حکام دین مشاهده فرمود و بشارت داد او را به بهشت متفق علیه و عن صفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت لصفیان بن عبد الله سقنی طائفی که صحبت  
 عال عمر بن الخطاب بود و بر طایف رضی الله عنه گفت فقم یا رسول الله قل لی فی الاسلام فلا یجوز برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که لا استسئل عنه  
 احدا بعدک محتاج نشوم که پرسم از آن سخنی که بعد از تو یعنی جزو تابع بعد از رفتن تو از عالم و فی و ابی غبرک و در روایتی بجای بعدک غیرک آمده  
 و این روایت بسین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم که ایمان آورد و بعد از آن استقامت و زبر آن یعنی  
 گواهی ده به صانیت حق با صفا و صفات و احوال او و تصدیق کن او را و آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است تمامی آن چیزها را که بانی ایمان  
 باید آورد پس از آن التزام کن که حق قیام نمائی و بر آن استقامت و رزی و استقامت ملازمست کردن انسان است ماه راست را و بر راست استادن و در اینجا جای  
 آوردن است حرج اول و دوم و نواحی را بر وجه دوام و ثبات و اعتدال بی زینع و فتور در قیام استقامت استقامت لا معتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استقامتی است و متابعت حق بر منتهای



بی افراط و تفریط و در قوا علیه طریق و مروت که استقامت بر داشتن نفس است بر اخلاق کتاب و سنت و مرقاض و مقاد و ساقن اوست بحصول ملکات را بخود و می از فضایل بود  
مسلم و عن طلحة بن عبد الله رضي الله عنه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد روايت است از طلحة که از مشرکه مشرک است  
و بر او زاده ابو بکر صدیق رضي الله عنه و مناقب و در آخر کتاب مذکور که دو انشاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آن حضرت صلی الله علیه و سلم از اهل نجد بفتح نون و  
سکون جیم نام بلا و عرب است از تمامه تا زمین عراق مقابل غرور و نجد در اصل من بلند ما کوئید چنانکه غور بفتح غین زمین است را ثائر الراس پرکنده موسی سر  
نسمع دوی صوفیه در عالی که میگویم آواز است و او نغمه از ادوی بفتح و ال و ضم آن و کسر و او و شدت یا می تخیه آواز است را نویذ از مفهوم نکر و دجانه آواز کش  
و مانند آن و لا نغفه ما بقول و می جیم جزیرا که میگوید و نفع و نفعه بفتح نون است بر صیغه معلوم و بیانی تخیه مضمومه بر صیغه مجهول نیز روایت است و بر تفسیر  
اول و می منسوب و بر ثانی مرفوع حتی اذا من رسول الله تانکه مذکور شد آمد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاذا هو يسأل عن الاسلام یسأل کاه  
آمد و می پرسد از احکام اسلام و فرائض و می تواند که سوال از تحقیق هم کرده باشد و عدم ذکر شما دین بجهت سؤت آن و علم بدان باشد فقال رسول الله پس  
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خمس صلوات فی اليوم والليلة پنج نماز است در روز و شب فقال یک گفت آن مرد هل علی غیرهن ایاست  
بر من از نماز پنج گانه این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا ان تطوع یک گفت آنحضرت میت بر تو جز این پنج نماز با کراهت از خود بیاری از نماز چیزی که نه فرضیه باشد  
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و صیام شهر رمضان و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است فقال هل علی غیرهن یک گفت آن مرد  
ایاست بر من چند روزه رمضان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا الا ان تطوع میت بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نعل واری قال گفت آن مرد بر عید  
که راوی حدیث است و ذکر که رسول الله و ذکر کرد برای آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از کوفه زکوة را فقال هل علی غیرها یک گفت آن مرد ایاست بر من جز  
زکوة فقال لا الا ان تطوع یک گفت آنحضرت میت بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نعل واری قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و رفت آمد و هو یقول و ما  
انکه وی میگوید و الله لا ازيد علی هذا و لا انقص منه بجز آنکه که زیاد نمیکند بر این و انقص کم میکنم آنان توجه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول الله  
یک گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اطلع الرجل من کساری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا دین رغبت و استقامت که از کلام وی مفهوم  
میشود راست گوشت پس شد و طراح بر این یعنی بصدق این بنیت است و کان صدق بفتح هزه نیز روایت است متفق علیه چون سوال آن مرد فرائض اسلام بود و ذکر  
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از برای وی و ما که در آنوقت ج فرض شد بود یا آن مرد از اهل حج نبود و سر نیز در آنوقت واجب نشده باشد یا چون و تر فرض قطعی  
بنود ذکر کرد و بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود و جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس مشک شافیه باین حدیث بر نفی صحت  
تسمیه نه و همچو مثال آن از آن طبعی ذکر کرده چیزی نباشد و عن ابن عباس رضي الله عنهما مناقب و بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت است  
سال بود و در وقت رحلت آن حضرت صلی الله علیه و سلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در است و جبریل را دو بار دید و در دیدار اجل الناس و در گفتار  
افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب از ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و می تلمذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و بود و عاقل حلیم صبور و بود و طویل القیا  
و در مردم چنان مینمود که گویا بر کبی سوار است و عباس از وی در از زبرد و عبد المطلب از وی و بود و ابیض مشرب جیم و سیم صبیح الوجه و افر العلم مات بالطائف سنة ثمان  
ستین بود و عمر وی هفتاد و یک سال رضي الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفدا عبد القیس بدرستیک رسولان عبد العزیز نام قبله است از ربیع و در اصل  
این نام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی بخوانند و اکثر نامهای قبایل بخیر است که بنام پدران میخوانند الفوالبی چون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال رسول الله  
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من القوم کسیت این قوم او من الوفد یا فرمود کسیت این جاعه رسولان مشک راوی است قالوا بیهة  
گفتند این قوم ربیع اند قال گفت آن حضرت مجبا بالعلوم و بالوفد و باین قوم را و باین و فدا را محب جایی سزاوار که گویند و این کلمه را برای اکرام  
و استیفاء در آورده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمه الا و سلا نیز بان ضم کنند یعنی در آمدی تو ابل خانه خود را و جای نرم و ملایم را غنیمت خزا یا فلا فدا  
آمدید و مالیک را رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و شپانی نبینید و این بشارت و دعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا بقوم را قالوا گفتند و فدا  
یا رسول الله قال لا تسطيع ان تلبس سیکه منیترانیم که بایتم ترا الا فی شهر الحرام که در ماههای حرام ما را آن ذیقعه و ذی الحجه و محرم و رجب است که عوب  
حرام با یکدیگر جنگ نیکردند و محارب را درین ماهها حرام میدهند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و امین که دانیدن زائران بیت الله را پس درین اوقات  
امین بودند از بیم دشمنان و در ماهها و بینا و بینا هلالی می گنجد و حلال است میان ما و عیان تو این سبیل از کافران مضر و مضربیم و فتح خدا و معجزه نیز قبیل است  
مقابل میعاد و در هربین نوار و در میان ربیع و در هر یک از این لغت و محاربت بود و فدا نام فصل پس چون سببارفتیم اینیم بخدمت تو آمد و از شهر ابع رسید امرکن را را  
حکم حکم و افع که غبت در وی اجمال و اطلاق جدا کنند میان حق و باطل و نجس و پاک و اثنایا تا خبر بسیم بان حکم کسانی را که در پس ماند یعنی آن قوم خود را که ایشان را  
گذاشته اند ایم و فدا و الحنف و در آیم بعل کردن بان حکم و ایشان بشت را و بجز و نذخل بجزم و رفع هر دو روایت است و سوال او و عن الامشرف و پرسیدند

و قد عبد القیس آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از شرب و غزو و حضوره منوعه که ذکر آن بیاید فامهم باریع و فاهم عن اربع پر فرمود آن حضرت ایشان را چهار خصلت  
 و باز داشت ایشان را از چهار خصلت امهم بالا همان بالله وحده امر کرد ایشان را باین آوردن بخدا تنها قال گفت آنحضرت لذون عالیهان بالله وحده  
 باری و باید بصیبت ایمان بخدا تنها قالوا الله و رسول الله گفتند خدا و رسول خدا و اما راست این ادب صحابه بود و در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم که چون چیزی پرسید  
 و به بر آن باین که گفتندی اگر چه در نیز می دانستی قال گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا تنها ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله که باری و او این است با وصیت  
 خدا تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و اقامه الصلوة و ابناء الزکوة و صیام رمضان و چار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد و وجه آن مکرر گذشت  
 بر ایمان بخدا تعالی باین چهار چیز که در کتاب اینها اسلام است و قول و امان عطا و الحسن من المعتم و امر کرد باین که به سید حسن را از غنیمت و زیادت که بر آن جاد بجهت  
 ایتام بزرگ آن بر گدا ایشان اهل جا بوده اند و مجامع بیکر مندرج و بعضی گفته اند مختار آن چهار اقامت صلوة است که با عطای نفس چار میشود و ذکر شهادت برای تنگ است زیرا که  
 قوم مومن بوده اند و مقربان و برین و با عطای جنس داخل ایمان بالله و حده باشد و فاهم عن اربع جمع جاست از سوال شریع و گفتیم که مراد بدان شریع و فاهم عن اربع  
 است پس بنی کرد از چهار طرف چنانچه فرمود عن الحسن بنی که در وقت نیت عاصی بعد و سکون نون و فتح فو قانیه کوزه سبزه الدماء و بنی که گران و با بغض مال و تشدید بای موعده  
 خود و کد و دوی نیز غزو و محنت یکدیگر تحقیق یا صریح که بر شکل آن با زند و انفس و بنی که در انقیر بفتح نون یا نقر بمنی کا ویدن و مراد پنج و حتی است بجا و دورد و شریک بنی  
 حالفت و بنی که در از رفت بضم می و فتح نا و فای شده و زفت بکلی و بنی که بکشتی و مانند آن بالند تا آب نه در آید و از آقا و قریه بزرگ بیزد و قال  
 الحظوا من و اخبر بفتح من و افهم و گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در این احکام یا این نکات را یا این چیزها و خبر بید یا بنیا کانی را که پیش شما اند متفق علیکم  
 و لفظه للنجاری باینکه مراد بنی از بنی از طرف یا بنی از سمت است مطلقا جهت مبالغه در احتراز از تشبیه بشار بان حمز و اوائی آن یا بنی است از نفع و غلبه انداختن و ران زیرا که تشبیه  
 و اسکار و در بنیا بشی می آید و لهذا در حدیث آمده است که اعتبار در شکها بکلی بجهت آنکه تشبیه و اسکار و ران می کشد و کمتر می آید و با و جود آن جمهور بر آنست که حرمت آیین در ابتدای اسلام  
 بود که مبالغه و هشام و تحریم جز و قطع و قطع آثار و آن بیشتر بود بعد از آن این حکم نسخ شد و عین عبادة بن الصامت رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موعده از نقاب می خفا  
 بود و حاضر شد و عقبه اولی و ثانی را و بر در طویل جسم میل بود و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد و او را عرضی الله عنه بشام قاضی و معتمد و ذکر او در آخر کتاب  
 و در سامی بل بدریاید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبادة بن صامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حوله عصبه من  
 اصحابه و در آن حضرت جماعت بودند از یاران وی عصبه کبر عین جماعت از ده تا چهل یا چو فی ان لا تشکروا بالله مشبهات مباحث کنید و عهد کنید را  
 و معتقد بنید با من و فصل مباحث از بیع است که با هر که عیدی بند و با کسی میفرودند ذات خود را بدست و می چنانکه در بیع بدست بدست میزنند و مباحث نیز عادت بن  
 جاری شده پس فرمایند بیعت کنید باینکه شریک نکر و انید بخدا چیزی را و با شریک پستی است یا با و عمل و لا شریقا و در وی بکنند و لا ثنونا و ناکم کنید و  
 لا تقتلوا و اولادکم و نکند اولاد خود را چنانکه عادت با طیت بود که اولاد و در از خوف فقر می کشند و لا ثنونا بیعتان با طیت و نه و نایرید و نکند و می را که  
 بد امیکند امر را باینکه و اولادکم میان و دستای خود و با بای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و با پاکت از ذات دارند چه بیتان و افزایمان باشد که انیش  
 خود پیدا کنند و مراد از آن پاک و مبر باشد یا پیدا میکنند اولاد و فاهم عن اربع و بنا بر یکسان می فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و با است یا بکنند نسبت افزا بدست  
 و با چه است که اکثر کار و بار بدست و با میشود اگر چه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این برسد و در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دست و با بای خود است  
 که اشکارا بر وی مردم میکنند و او بجای می و بر وی میدهند و لا خصوصاً فی معروف و بیضا فی بکنید و امر بکلی شاخته می شود و در شرح وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل  
 آن منکر است که شاخته می شود و در شرح وجود او یعنی امر مشروع و فو فی منکم فاجعل علی الله پس کسی که و فاهم عن اربع و بنا بر یکسان می فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و با است یا بکنند نسبت افزا بدست  
 و من جانب من ملک مشبهات کسی که برسد و بکنند ازین کنا بان مذکور غیر اشراک چیزی را فو فو به فی الدنیا پس عقاب کرده شود و بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و  
 سزا داده شود و بر آن فو کناه و له پس آن عقاب کردن کفارت املت مراد و بسبب محو و عفو آن کناه شود و در آخرت بر آن عتابی نه بند و من اصحاب  
 من ملک مشبهات کسی که در چیزی از آن نام مشر الله علیه پیر بوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاهر نشد کناه و می و مد زده نشد بر آن فو الی الله پس وی بکار  
 معفو است مگر خدای مثله عفا عنه اگر خواهد خدای تعالی در گذرد و از وی و عقاب نکند و ان مشاعفه و اگر خواهد عقاب کند از او و این مذهب اهل سنت و جماعت  
 است و نزد معتزله واجب است عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمیباشد و این حدیث محبت است برایشان فاهم عن اربع و بنا بر یکسان می فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و با است یا بکنند نسبت افزا بدست  
 است بر آن حضرت بر این شرط که مذکور شد متفق علیهم و عن ابی عبد الله محمد بنی رضی الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجره از بنی خدره بضم غای مجری بنی است از  
 الفضل اهل مشایخه او خلق است و دوازده غره و همراه آن حضرت غره که نام او صد بنی سنان است و پیران نیز صحابی است قال اخرج و رسول الله گفت ابر سعید  
 خدی بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اخی در روز عید قربان اخی نیت بزمه و سکون ضا و جمع اضحاه است و وی در اصل نام کو خدی است که قربانی کرده شود  
 و بر روز بخیر اطلاق میکنند او فطر شک راوی است که در روز عید اضحی یا عید فطر بر آمد الی المصلی مبری عید کا فطر علی التسلیم پس گذشت آن حضرت صلی الله علیه



















بزرگوار است و این است مسیحت تلک قوی طلبی که دل خود را مراء قلب قدسی است متعلی جلیقه قوی و متوزن بر دایان و صفای بعضی استیغنی فی الی اگر در کون کاری تسبیح و ذکر و در جهان پذیرش و ملا  
آنست که درین کاغذی است از بنده دل و مأمونان که محسوسات بظلمت حسیست و که در وقت که یکک ابدی بگذارد و در اینک انکار و فیز باقیانست که قوای قلب در بجای محسوسات که دل را شری  
در آن مغفود و متعارض باشد چنانکه در حق و آن حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علماء که متعارض مخالف باشند با یکدیگر برای ترجیح قلی بر قلی شرح صدر و قوای قلب محسوسات فایده و باقیانست و تو  
احمد و عمر و بنی عیسیه بختیاری حلی است میوم یا چهارم در اسلام قصه آمدن می ملازمت شریف و اسلام آوردن و وضعت شدن خالی از اغوا و جلالتی نیست در بعضی مواضع ذکر شده است  
رضی الله عنه قال گفت انبئت رسول الله آدم بنی خدای را صلی الله علیه و سلم در وقتی که آنحضرت در مکه بود و در ابتدای اسلام غفلت پس گفت یا رسول الله من عملک فی هذا الامر کسبت با تو یعنی با تو بود  
و این اسلام خالی و وجد گفت آنحضرت با تو نیست با من بر این ملازمت و بنده مراد و بان بود که در طلال است و بعضی گفته اند مراد بعد ازین جرات است و قول اول صحیح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که  
و بعد از بکر و طلال و آنکه گفته اند مراد اول نیست است از بعد از قبول خواهد بود و بعد از قبول اسلام و قرآن که با گفت که مرا وقت خواهد کرد تا درین راه روم و مائمه مردم را تا و بنده  
فلت حال الاسلام گفت صیبت علامت اسلام و خصال آن حال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم طلب الکلام و اطعام الطعام خوبی و نرمی کردن و در برخی طعام خوانیدن مردم غالباً مقصود ذکر کارام اخلاق  
و تمام صفات است لیکن آنکارو در این جمله آنرا مکررین دو صفت که توضح و سخاوت است و اصل است از آنجا بجای اسد یا این دو صفت داخل و اصل بود و کمال مائل و لهذا آن حدیث و در جواب این قول  
صفات مختلفه در روایت است و نسبت به کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب طایم حال و است و همچنین است کلام در قول و فلک ما الايمان گفت صیبت ایمان و خصال و شعبان خال و نمود و المصبر و  
السلامه گفته اند حاصل ایمان صبر و سمات است اول اشارت است بترک منیات و ثانی بفعل ما مورات چنانکه تفسیر کرده است این امام جمعی رضی الله عنه قبول خود الصبر و صیبت  
و السلامه علی و انقض الله خال گفت عمرو بن عبس قلت کتم ای الاسلام افضل کدام اسلام یکدیگر ای کی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر است و از سلمان کدام فاضل تر است خال گفت آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم من سلم المسلمون من لسانه و بدنه کسی سلامت است از مسلمانان در زبان و بدنی و دست وی خال گفت عمرو بن عبس قلت کتم ای الايمان افضل کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال  
و شعبان یا فاضل تر است خال حلی حسن گفت فاضل تر شعبان یا خلی خوشتر است که اصل اعمال و محسبات است بفضی و انفع بجلی خال قلت ای لصلوة افضل کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال  
ما فاضل تر است خال طول الصلوة گفت در این قیام قریب بجای متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علماء از اختلاف است که طول قیام افضل است یا درگاه  
سجده بعضی بآنکه طول قیام افضل است و بعضی گویند که درازی سجده و بعضی بآنکه در نماز نشی طول قیام افضل است و در روزی سجده و در نازل همه در شرح مناسعه مذکور ساختیم بعضی  
بر آنکه این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقراءت و آن است و فضیلت سجده بنات مائل خشیع و مذبح غنیة فضیلت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر است خال  
قلت ای الحج افضل گفت کتم کدام حجرت فاضل تر خال فی فحجها که در یک گفت تمک دادن تو حیران که کرده دارد از آنرا بر دور و کار تو در راضی نیست و کلام معنی منی سابقا گفته است خال فاضل  
گفت عمرو بن عبس چون هم از این احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر آنجا که اعلی و ارفع ارکان این است پرسیدم پس کتم قوای الحجا و افضل پس کدام فاضل تر است خال معنی  
جواد و اهری بعد گفت جهاد کسی که پی کرده شده اسپ نیک و دوی و ریخته شده خون و یعنی اسپ و سوار هر دو بجار رفت و لا جهات سعی و جهاد در مراد و کما و جهاد کرده باشد که با نیزه سید  
و نیزه خنجر قلب خست را برده و از ضعیف و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین بخورده و چون از افضل ارکان فاضل تر پرسید فاضل اوقات و نیزه تحقیق کرد و غالباً مقصود کس خال از نماز شب و قیام آن بود  
خال قلت ای الساعات افضل گفت کتم کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعاتی شب برای قیام فاضل تر است خال خوف اللیل الا خوف کفایت شب که در جانب فراست ارکان دانک چهارم است یا  
پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شال که در سلسله تیرایند و راه احمد و عمر و بنی عیسیه خال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم قبول میگفت من الخی الله کسی که در  
گفته خدا را پیش از این بخت و اوقات قبول به شبها در حالیکه تیرایند که داند و میگوید چیز او بصلی الخس و کبار نمازهای بجز نماز و بجمعه و رمضان و روزه دارد ماه رمضان اغفر لکم الذنوب  
شود و ارکان آن اوقات و اوقات بر دو نماز و روزه و حج و عیبت آنها است یا نگاه و حج و ریزق و وضو شده باشد یا نماز و روزه و ادباج افضل و کرم آنگاه آن قدر شرف و حرمت  
که اگر چه کما آن کرده و ترک و انقض دیگر نموده باشد برکت این دو عبادت بخشد از غایت است و هنوز نیست باقیست و الله علم قلت کتم افلا البشی هم یا ایسب است فیه مردم را با دعو  
خال دعوهم یعلموا و مود و کبار مردم را که عمل کنند شرح این پنج سابقا گفته است و راه احمد و عمر و بنی عیسیه خال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم  
عن افضل الايمان یا فاضل تر از ایمان و خصال وی خال ان محب لله گفت افضل ثلث ایمان این است که هر که دوست داری برای خدا دوست داری و بغض لله و هر که دشمنی داری  
خدا داری و بغض لسانک فی ذلک الله و در کار داری زبان خود را در یاد خدا خال گفت معاذ و معاذ و بعد از آن چه میفرمائی یا دیگر افضل الا ایمان چیست یا رسول الله خال ان  
محب لئنا من محب لخلقك گفت ای کتم دوست داری مردم یا چیزی که دوست داری مرض خود را و تو که علم ما تو که طمق و ناخوش داری در پیش از چیزی که ناخوش داری مرض خود را یعنی  
خیر خواه همه باشی و بیسبکی بر بندیش و راه احمد باب الکبار و علامات النفاق باب در بیان کمائن کبیره و ثلث نهایی نفاق و کناه که یو آنکه در شرع بروی حدیثی یقین یافته و حدیثی واقع  
شده یا نهی آن را بدلیل قطعی رد و یافته و موجب تنگ حرمت دین گشته و هر چه از اینچنین و صغیر است و مرتب کبیره متفاوت است بعضی بزرگتر و شنیع تر از بعضی و عددی چهار آنرا  
احادیث دیگر یافته چنانکه باید و حضرت و آن را ملا آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه بر و وحی شده بتقریب باطن و سلطان بعضی آنرا فکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گفته و مولا ناجی  
الدین وانی در شرح صفات حضرت از بعضی اصحاب نقل می آورده که با برایت خون با حق ریختن و زوال طاعت کردن و دزدی کردن و غم و پسر کسی که در حکم حرامست خوردن گوشت  
خوک تناول کردن و مال کسی بخصب که فتنه کسی از بنا و شام کردن و کلاهی در دفع دادن و بر بلخوردن و روزه ماه رمضان عدا بینه شکستن و سوگند و نه خوردن قطره ریح در دهان











خوف و خشیت حق و تعظیم امر او است و این همه آثار از تاج ایمان است چه قبح پذیر شدن معصیت چنانکه بر زبان توان آورد و اثر صدق ایمان است و راه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین جنود و احوال او نیز بلکه آثار شیطان جن و انس دارند نیز شیطان چنانکه در حدیث شریف مذکور کرد و دو وضعیت و سوسه و اضلال مغرض ابلیس است و مرجع و مدار این کار و است فقول پس میگوید شیطان و سوسه میدهد و من خلی کذلک من خلی کذلک اگر پدیدار در فلان چیز را که پدیدار در فلان چیز را و لابد میگوید در جواب شیطان پدیدار در این همه را پروردگار من چنانی بگوید تا با نجاتی برسد که میگوید شیطان من خلی کذلک پدیدار در پروردگار را فافا بلعه پس چون برسد شیطان این قول را فلفلسه بعد بالله پس باید که پناه جوید یکی از شما بحد از شر شیطان و البته و باید که باز آید ازین و سوسه میگوید شیطان و از بخت و مجادله و دومی و بغایت سخن از مجلس و تغییر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب رایی دفع و در نشان دادن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و مجادله فح باب و سوسه و نیز آثار تشراف است و تواند که آن بعد از شبهاست و معالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس خبر استعاده بجا عزت حق جل و علا و طلب دفع شر و بی و کریمین از اسم الهی بسم الهی سبیل بود و اصلی اقام استعاده اشتغال بر اینصفت و ترکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش عیارت و مجرد استعاده بر زبان فی نیت و لیکن این نیز همان کار است پوشیده ماند که سوال کردن که من خلی الله بعد از تسلم که خلق الله خلقی عامر الصناد است و مسلم تا مض است زیرا که هر چه موصوف بخیر است و برکت آنکه خلقی در آمد بعد از آن نسبت خلق بانه تعالی و گفتن که من خلی الله ما معقول و مناقض است فافهم متحقق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یبشرون منی همیشه ستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بگوید که بر وجه مجادله و محاجه با ابلیس شیطان بطریق و سوسه و خواطر حتی بقال هذا تا آنکه گفته شود و این قول که خلقی الخلی پدیدار در خدا خلقی را فی خلقی الله پس پدیدار در خدا را فی وجه من ذلک شبها پس کسی که باید ازین قول و ازین سوسه و خواطر را فلفلسه و سوسه پس باید که بگوید برای دفع آن ایمان آوردم بعد از آن و ایمان آوردم پیغمبران او که آورده اند تزییات او از همه تعارض پس انقول بجای استعاده و انشاء است که در حدیث سابق مذکور شمار برای قطع راه مجادله و سوسه و طبعی گفته اند که آن کفر است پس واجب که در تدارک آن کفر ایمان با پوشیده ماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و عقدا صادر کرد و اما که بر طریق بخت و مناظره و باید که بگوید و در وجه خطور و سوسه با نفس و شیطان باشد کفر بود پس لا تق آن است که سخن و جود دید که در گفته شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق عقدا است پس قول وی آمنت بالله و رسوله تعزید ایمان است و اگر بطریق خطور و سوسه است از برای دفع و سوسه و دفع فحاجان است و ظاهرش چنین است فافهم متحقق علیه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد الا و قد وکل به و فیه من الجن نیت از شما هیچ یکی که از آنکه تحقیق گشته شده است بروی قرین مصاحبه می آید جنیان و فیه من الملائکه و قرین مصاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی او قرین است یکی که کار بد میفراید و در و سوسه می افکند او را بشهر دیگر فرستد که کار نیک از میکند و اما فیما یخیر و در بعض روایات آمده است که زائیده میشود و آمیزد و فرزند می آید که اگر زائیده میشود از جن مانند آن و دومی از فرشتگان میگوید فافا و ابال که گفته صحابه و خود را نیز از او میکند و داخل میداری درین عوم و تزیات قرین از جن است یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابالی و خود را نیز داخل این حکم میدارم و مر از قرین از جن است و لیکن الله احسن علیه و لیکن خدای تعالی یاری داد و او را غالب گردانید بروی فاسلم این لفظ را بد و وجوه روایت کرده اند یکی بر فتح میم بر ضیعه مضارع معلوم یعنی چون نجات کرد در حجاز و تعالی قرین من از جن پس سلامت می نامد از شر وی و از آن وقت و سوسه می آید و می متعاده و سخن من است دوم نتیجیم بر لفظ مضارع یعنی سلام آوردن قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه سلام یعنی سلام و انقیاد و فرمان برداری است و این معنی را جع و جواول است و در بعض روایات بصریح فاسلم نیز آمده و دیگر آنکه سلام یعنی ایمان است یعنی سلمان شد و ایمان در قرین من از جن پس هیچ محل استعاده نیست و آنکه مولی تعالی جیب خود را صلی الله علیه و سلم با فی فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد و صاحب بنایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کاوشی فانی و مسلمانا بد یعنی است فلا یاری الا بخیر پس از میکند بر هیچ چیز و در هیچ حال که نیک و طاعت و راه مسلم و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یجری من الانسان برستی که شیطان سیر و در آدمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن وی تصور در یاق ساوسنی در آدمی بیان تصرف و ممکن است براغوا و از راه بردن او را غایت تصرف و ممکن که اگر حمل بر ظاهر کند که وی بذات خود در بدن آدمی سیر و نیز در و نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که با او و اجرام کینه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان م نیز همین معنی است و الله علم متعنه علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی آدم مولود نیت از فرزند آن آدم هیچ زائیده شده الا بمسه الشیطان جنین و ولد که اگر میاید بدست و شیطان و می خاند در شکامی که زائیده میشود چنانکه زائیده شود و در ناک میگرداند و را فلفلسه فلهل صادخا پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند و بینالد و کری میگوید من الشیطان از دست خودن شیطان یعنی این که میگوید بگوید منم زائیده شدن این سبب است و غرض آن بعین ازین است که با گردانیدن فرزند است از حضرت اسلام و در آوردن رضالات و فساد و وجودی و غیره و اینها جزیرم و در روی که معنی حیات سلام است که این هر دو تن از شر شیطان و فساد و منزه بودند و مظهر از بخت و دعای در میرم و ذریت و را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تعدس دعای او را که گفت و انی عبدناک و ذریتنا من الشیطان ابریم و تفرد صلی می مادر وی معصیت ازین سن لالت نمیکند بفضل ایشان از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم چه از حضرت را بفضل و خجرات و کرامات است که هیچ یکی از اینها نیست و تواند که در مفضل صفتی باشد که در فاضل بود چنانکه مشهور است که فضل کل منافی فضل جنبتی نبود و گفت بنده ضعیف و محروم این سطر جواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستثنی است از عموم نبی آدم و آنحضرت خبر میداد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او و





[illegible]



[illegible]









که فطرت سلیم مجبیل است با اختیار و بر اسلام و ملوک بود و است بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر کافر میزند یا برنجیت ایشان کفر است چه انصاف مولود بحقیقت اسلام که از کثرت سبب است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است مگر آنکه به التبدیل الحقیقی است آن مرد و زن که نیاید که تبدیل کند و اگر چه در بعضی آیات علی فطره الاسلام باطلی المذکر تعارفات ازین اسلام است آمده اما مرد همان است که گفته شد یعنی مستعد و مستی اسلام زائیده شده اگر افعی از خارج پیش نمی آید اختیار میگرداند و از شرح زیاد درین سخن کرده شده و وجه دیگر این را ندیده شده است اینجا انقدر کلمات است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قویم و عروضاقت و احوال خارج زائیدن همه سلامت و عروضا نقصان پس از آن قبول خود که گاه تلخ الیه همه به همه معصا و چنانکه زائیده میشود و چنانکه با تمام کامل سلیم الاعضا و تلخ لفظ مجبیل است ازین بعضی زایاندن و تلخ تلخ زایاندن و از او متولی امر بنا میگرد و چنانکه ذکر کردیم و تحقیق این لفظ و شرح بیشتر ازین واقعه همل محسوس و هملها من حدیثها و احساس میکند و می بیند شما و آن با هم زائیده شده و هیچ جسمی بی کوشش یا بدست یا ببدیده را و اگر از خارج افعی بحال و بی تعرض نیست همچنان میماند که بود و فطره قبول میبرد و خواند انحضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را فطره الله التي فطر الناس علیها لازم که میگوید خلقت خدا را که پیدا کرده آدمیان ابرار و دائم بشید بر تقضای آن لابد بل لخلق الله نیست تبدیل و تغییر پیدا میفرماید خدا را و بنا بر تغییر و تبدیل و از آن ذلک الدین العلم یعنی بوجوب فطرت و تقضای وی برین راست و درست است منفق علیه و عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قام فنادی رسول الله ابو موسی اشعری گفت که ای پسران ما و خطب خواند برای عطا و تذکیر و اتمام نمود بحال با تغییر خدا صلی الله علیه و سلم بخش کلمات پنج سخن فقال پرس گفت انحضرت صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی لا ینام بر رشتی خفته خواب نمیکند و فاعل میشود از حال بندگان و احوال تمانه کائناتین نخستین که بر سر از آن پنج کلمه که شکار خان گفته اند و کلمه دوم و لا یغنی لعمان ینام و نمی آید از وی و نمی زند و او را که خواب کند یعنی بحال است بر وی خواب و باین جهت مغایر شدن این کلمه نخستین را از خواب ناکردن ممکن بود و خواب لازم نیاید که سوم بخفض العسط و بوضع است میکند قط را و بالایی بود از اقطا کسب کاف و سکون بین همه بعضی رزق آید پس در معنی آن آیت بود که ببط العطف و التوفیق فی قضاء و بعد یعنی فراح میکند الله تعالی رزق را بر هر که میخواهد و تنگ نیکر و اندر هر که میخواهد و قط بعضی میزان نیز آید و این معنی ظاهر و مناسب تر است بحدیث آئیده که گفت بیده المیزان بخفض و رفع و معنی حفظ میزان و رفع آن وزن کردن رزق بندگان که نازل است از جانب تقدیر و اعمال ایشان که صاعد است بدرگاه و بخرت تعالی و دانند مقدار آنرا و نگارند که هر که از آن ایشاریت بقول حسیانه و تعالی کل يوم هو فی نشان و بانکر وی تعالی حکم میکند و رزق خود بیزان عدل و باین وجه کلمه موه و مقرر کرد و تم کرد که لایبغی که ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تعرف وی و شمر باشد خواب کردن و فاعل بودن او را ساز و آفرین و ممکن باشد که چهارم بر رفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار بر داشته میشود و بالا برده میشود بسوی درگاه و می عملهای بندگان که در شب میکنند پیش از عملهای که در روز میکنند و عمل النهار قبل عمل اللیل و بر داشته میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی هنوز روز نشده و عملی در آن واقع نشده که عمل شب بالا میبرد و شب زبیده که عمل روزی بیزد و درین مبالغه است در ساعت ملائکه ممل بحال عباد و در امتثال امر و سرعت خروج ایشان بحال عرض و مساعدات و قدرت ایشان بر رفع اعمال و در افی ساعت چرتی بسیار روز و شب جسمانی و ذراتی بخوبی بود و یا مرد آن باشد که برداشته میشود و عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و پیش از برداشتن عمل شب و هر یک از اجداد بدرگاه میریزد عرض میمانند و این معنی از عبارت ظاهر تر است و لیکر جود و بلاغت و در معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز موه که لایبغی که ان ینام است کلمه پنجم جبار انور پرده حسیانه و نطلی و تقدیس نوز است یعنی انوار جلال و اشعه عظمت و کبر بای که مدحش و تحمیر میکند و در ملاحظه و مشاهده آن محمول و بصائر و این پرده بحقیقت راجع بحقیقت است که محسوس ایشانند و حسیانه و بوشا دیده که نور نسبت آفتاب و حسیانه تعالی را محسوس توان گفت که محسوس مخلوب و معصور حاجب بود بلکه محسوس کونید که مستر است بذات خود از جهت تعز و تمنع بطلت و جلال و کبریا و تواند که معنی وی آن باشد که وی سجا محسوس است از جهت شدت ظهور و خایت بروز چنانکه در محسوسات آفتاب که چون بسیار تابد دیده را خیره و تیره گرداند و در حقیقت صفات که انوار اند پرده او اند و ذات راجد پرده صفات مشاهده توان کرد و ادراک ذات بخت ممکن نباشد و هر چه در ادراک در آید و مشهود کرد و در صفات است حقیقت و راجع است بیت هر چه اندیشی پیرایه خاست و آنچه در اندیشه ناید آن خداست و اگر پرده صفات از میان برفت و ذات بخت تجلی نماید کائنات همه در احدیت ذات مستحکم و معنی که در چنانکه نمود و لو گفته لا حوت سبحات و مجدما انفعی الیه بصوره من خلفه اگر بداشتی این پرده را هرگز بسوختی انوار ذات وی هر چه بر آنکه نهایت رسیده است بهی آن پیر بصورتی تعالی که خلق وی باشند چه بعد از تعالی محط است تمانه کائنات و هسیده است بنیایات آن بیت است از پس پرده گفتگوی حق تو چون پرده را فتنه توانی و زمین و سجات بصنیتین جمع سجات بصم و سکون مثل غرات و مرد و بدن نور و جود است و در قلموس گفته سجا و جود انوار و انوار را سبهم از آن خوانند که بنیدگان و مشاهده کنندگان آن بیخ کونید و تفریه و تقدیس یاو که خضای در بخت هیبت و درشت جلال ذات و عظمت او تعالی شان و دواه مسلم و عن ابی هر چه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدل الله صلاهی دست جود و کرم الله تعالی پرست کثایت از خایت زیادت قداکال و بخت و بختا جود و عطای عمل جلال و عظم نوال لا یغنیها ففقه ناقص و متنی نیاید از او در هیچ فقه و عطا سجا اللیل و النهار بریزد و میل کند است دست می شب و روز یعنی ایم و باقی است عطای و در هیچ ریختن و سیلان کردن آب را با مطر سجا تشدید باران بخت بارنده و ادبیم ما انفق مذ خلق السماء و الارض خود میدید که اگر چه مقدار انفاق و اعطای کرده است و می تعالی از آن بزرگتر پیدا کرده است آسمان و زمین و آنچه افغانه که بعضی مانی پدید برستی که اعطا و انفاق و کم خست چیز اگر در دست او بود و دکان هر شده علی الماء و بود و در وقت پیدا کردن آسمان و زمین و شرح الیکله در حدیث اول ازین فصل گذشت و بعد المیزان و بدست قدرت و حکمت است ترازد







و محیط و بیخیز از احاطه وی بیرون زد و راه احمد و الثومذی و ابن ماجه و عن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله گفت ابو هریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و سخن گفتن از حق و معجزات و تراجم میکرد و در مساجد و در کجوان است و چگونه است غضب حق و حق و وجهه پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی حتی کافرا ضعیفی و جنبه حب او مان تا آنکه کویا شکسته شده است و هر دو رخسار وی و انگشتری نازک و نازکی از فضایل او بر ما گفت تا اینکه یابین ما خنده شده است شما اینها را در سلسله اله که آید باین فرستاده شده ام من بوی شما یعنی شما را از مطبوعات و عبادت کرده اند و مرابری اطلاع آن شما فرستاد در بحث کردن در قضا و فصل آن نسبت آن برای او را بوی بگذارید و بعضی مشغول شوید و بعضی بی راضی باشید اما هلاک من کان فلک من شاد و عوالمی هذا الا می بکان نشدند که سنانیکه بود پیش از شما که سنانیکه تاریخ و بحث میکردند در شان قضا و قدرت عزمت علیکم سوخته میخورم بر شما سوخته میخورم بر شما با و جب میکردم بر شما ان لاتنا و عوافه که نزاع کنید در این مرد و راه الثومذی روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی و روی ابن ماجه نحوه عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده و روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی و روی ابن ماجه نحوه عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده نحوه در جای میگویند که هر دو حدیث در زنجی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جای که در لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل کونید جاکه در مقصد که شدت و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم يقول یخف ان الله تعالی خلق آدم من فضة بدرستی که خدا تعالی پیدا کرد آدم با ازشتی از خاک فی الصالح قبضة البصر کشت از هر چیزی و بقیع نیز آمده و مراد اینجا مثنی از خاک است قبضه ها من جمیع الارض که گرفت آنرا از تمام زمین هر موضع وی یعنی اگر کرد ملک یک طرف آن فجاء بنوا آدم علی فذل الارض پس آمدند اولاد آدم را بناد از زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت منها لاجمعی و الا بعض والا سود و بین ذلك بعضی از ایشان سرخ و بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی میان سیخ و سفید و سیاه و السهل و الحزن و بعضی نرم و بعضی درشت مثل سکن و کسکون و کسکون چرخه نایل نبری و زمین نرم و خردن بقیع و سکن نین درشت و الحنظل و المطیب و بعضی پدید و بعضی پاک و ناخوش و خوش و حیث از زمین شور که زیاده و طیب و خند وی و این چهار از صفات با طایف چهار اول از ظاهره و راه احمد و الثومذی و ابو داؤد و عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول ان الله خلق خلقه فی ظلمة بدرستی که خدا تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی فالخلق علیهم من نوره پس بنیاد خلق از نور خود فی اصحابه من ذلك النور پس سیکه رسید او را از آن نور اهند راه رست یافت و رسید بقام ایمان و طاعت و من اخلاصه ضل و کسی که رسید او را از آن نور گمراه شد و رسید بانقاص فلذلك اول جف العالم علی علم الله پس از اینجهت که حکم خنک شد قلم تعدد و گذشت از آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلایق از ذرات و ضلالت و راه احمد و الثومذی گفته اند که مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد بطلت آنچه بچوبند بر آن انبوهامی نفس و شوائب طبعیت که سبب ضلال و هلاک است و مراد بنور بر صاف بقی نور که پدید کرده وی سجانه آنرا تا مات مینه بقی بینه باشد و انفس و آفاق از ادلال عقلیه و نقلیه و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات فی و حقیقت دین اسلام پس هر که خواست که بکمال که هدایت کند و بان نواریات محتمدی و منتفع گرداند راه رست یافت و هر که انچه است که هدایت کند و محروم گرداند از آن نور گمراه شد چنانچه فرمود او من کان منینا فاحیینه و جعلنا له نورا و فرمود لئن شیع الله صمد و لا اسلام فهو علی نوره من و بقیه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت مثبت حق و تعدد را و است حبل و علما اگر گفته شود که پدیدار آن خلق در طاعت و در وقت است که مراد بان وقت اخراج و درای از نظور بنی آدم است پس آنجا هم متدی بودند و هم اقرار کردند بر بوبیت حق و از ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت و ملاک و خروج از احوال است است هم نور بنور فطر نازد جویش اگر در روزالت که اقرار کردند بر بوبیت حق بعضی غیبت کردند و بعضی بکه از جهت غلبه سلطوت جلال حق پس آنرا که غیبت کردند احوال را ایشان نور هدایت را و اصابت کردند از آنها که بکره کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بلفظت که مود و اندر آن تیو و ممکن از اصابت حق است نند نظر جمیع داین منافات غار و بوجود نفس طبعیت چه آدمی از حیثیت روحانیت متبسی شد و هدایت است فارحیت غایت متبسی و ضلالت و بعد از وصول کبد بلوغ اصابت نظر جمیع بوقی بر حق و انعامی نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن شد محکوم نفس اماره و محذور در طاعت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه و رای فطرت است و این چه اشاره با بقدر تعذیر و علم و ارادت الهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فانهم ولان الله التوفیق و عن ابن رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بکثرتان بچول بیا سیکه گفتن این قول را با مطلب الغلوب بثلث طلی علی دنیک ای که دانسته و دلما از انالی بحالی بات دارد دل برابر و بچ و بظا بر اصاف قلب بذات شرفی کرده و در حقیقت طلب عاری است چه وی صلی الله علیه و سلم مومن العاقبة و محفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تعین تعلیم است بطریق تعزیه و کنایت و لهذا انرا گفت فطرت با نسی الله امنایک ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایمان آوردیم با تو و بما جشت به ویدی که آوردی تو از اهل تخاف علینا پس آیا سیرت نبی را زوال دید و ایمان را و انظر قور و نقصان بدان که ناید عا سیکه قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آری سیرت بر شما ان الغلوب بین اصبعین من اصابع الله زیرا که دلها در تصرف و قدرت الهی است بظلمه که کف بشاء میکردند و دلها را نیکو میخورد و راه احمد و الثومذی و ابن ماجه و عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الثوب حال و شال ل در تعلب و کثرت از حال بحالی که کشته باد من خلافاً مانند بری است در زمین دشت که بظلمه ها الزواج ظلمه البطن کوا آن بر اباد و نامی مختلف و میکردند ظاهر از اجانب باطن همچنین دلها را با خواطر و حوادث که بقضا و قدر آنگاه ارض حوادث میشوند سیکه دانند و راه احمد و الثومذی و ابن ماجه و عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله روایت است از علی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن با دین ایمان بی آورد و مومن نبیکه دیدیم بنده تا آنکه ایمان آورد



و عالمان را دلیل گردانند و المستحل لحم الله جافم استحلال کننده حرم خدا را که نه است و آنچه که برگرداوست از زمین حین که از حرم خوانند و در این زمین اصل گویند کسب حرام  
 مستحل کسی که بکند و زمین حرم چیزی که حرام ساخته تعالی در آن شل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعضی نسخ حرم این صفتین ضبط کرده اند جمع حرامه الله یعنی حلال گرداننده  
 چیزی که حرام است و توریستی گفته که این بصیغ است از کلمی نیست و در محاسن در این علم یعنی که وایتان صحیح نیست بقیاس خود اینچنین یافته است و الله علم و المستحل من غرض ما حرم الله  
 بهم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبل و ذوات من چیزی که حرام گردانیده است خدا تعالی که اولاد ایشان چنانکه میاید و ترک تعظیم و تقصیر و ادای حقوق ایشان و اگر چه استحلال حرام  
 مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و حرمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است لیکن در اینجا بیشتر تاحت تراست پس تخصیص بجهت زیادت است تمام  
 و تاکید و حریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طبیعتی که من درین عترتی بیایه است یعنی آنکه از اولاد و ذرات من چیزی را حریمات را  
 استحلال نماید عقاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف و نزدیکی ذوات من از کتاب حریمات کند چنانکه در باب سنا و سلمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده که هر که از شما  
 ای زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی چند گردد و در اینجا تنبیه است بر شرفا و سادات آنکه حریمات مکررند و عصیت نوزند و هتک حرمت نیان  
 و ذوات رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایند و بدان منور نشوند بیت شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جلیل جلیلی عجب یلح و صبیحی ولی چه بد  
 که قدر جمال خویش ندانی و الله و کلمه شنی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان خدا در رسول خدا را که کشته بدعت ترک سنت اگر بطریق احتیاط باشد  
 و قلت مبالغات است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تجاسل بود عصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و غفلت است و اگر احیاناً ترک شود  
 معصیت بود و مثل همین تفصیل است در استحلال حریمات و مانند آن و بالله التوفیق و اه البه فی المدخل و درین فی کتابه روایت کرد این حدیث را بهیچ در مدخل که نام کتاب است  
 و روایت کرد درین در کتاب خود و عن مطرب حکامس رضی الله عنه یضم عن و خفیف کاف و بکیریم بسین ممل و مراد او صحبت است معده و است در کوفین همین یک حدیث دارد پس  
 و بعضی گفته اند که شایسته شده است او را صحبت و الله علم فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی الله بعدل ان موت با رض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مرگنده او  
 بنده را که بکشد و زمین از زمینها جعل له ایها احاجه بکشد خدا تعالی که آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری نماند تا بجهت کار و آن حاجت در آن زمین برود و میرود بیت زکونش  
 میروم با صد هزاران محنت و ناری نمیدانم که روزی آید و اند یا اجل ما را دوا و احمد و النعمدی و عن عائشه خال قلت روایت است از عائشه که گفت کتم با رسول الله قددا  
 المؤمنین اطفال مسلمانان که مرده اند بصیت حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ و ناری جمع ذریت است چنانکه برای جمع بیت فال من ابائهم فرمود از پدران خود اند یعنی هم پدران حج  
 دارند و در بهشت اند با ایشان فقلت پس کتم با رسول الله بلا عمل عمل در بهشت میرود یعنی ایشان عمل خیر کرده اند چون در بهشت میرسد و نذ فال فرمود الله اعلم با کافوا احاطین  
 خدا و انما نریت بخیری که بود در این دراری عمل کنند که آن از اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بعمل در بهشت چگونه روز و فرمود تعجب کن چرا اطفال اگر چه  
 با فضل عمل نیست شاید که در علم آسمی عمل باشد و تقدیر بروی چنین فقلت کتم قدادی المشی که بن اطفال مشی را حکم ایشان چیست فال من ابائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود  
 حکم ایشان دارند فقلت بلا عمل فال القضا علیه با کافوا احاطین کلام در نیت تمام سابقا گفته است فقلت دوا و ابوداود و عن ابن مسعود فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 سلموا الله الملو و دفنی المئاد و امده زن کو رکنه فرزند خود را زنده و اکثر یک را زنده میگردند و مودوده دختر که کو رکنه شده دوا و ابوداود و اشکال در این حدیث  
 آنست که و امده صحیح است بودن و در آتش از جهت کفرش ماموده که طفل است و هیچ گناه مکرده و کفر نوزیده چگونه در آتش باشد و در وضع این اشکال مضطر شده اند به جوابها  
 متعدده یکی آنکه مودوده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ حکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین چهار صاحب صحاح این  
 حدیث را درین باب آورده و آنها که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را آن که مراد بواژه وایه است و مودوده مادر است یعنی المودوده لها زیرا  
 که کو رکنه در اطفال را دایه یا مادر و بعضی گفته اند که و در این حدیث در ماده خاص است هر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر از این قیاس نتوان کرد و تعالی حکم میکند  
 بندها خود هر چه بخواهد و وی ملحق است بقتل خضر فلام را و تواند که آن مودوده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه حرم بدان توان کرد  
 و نه به هیچ میان توقفاست و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه فال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله عز وجل فرغ الخلق من خلقه  
 من جنس بشری که خدا تعالی فارغ شده و منتی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات است پنج چیز چون فانی حال است بر حق و جمل مراد باین تبدیل و تغییر است و فی بعض  
 فانی بر او اختیار کاری پس آنان باین پنج چیز که در قبول خود من اجله و علمه و مضجعه و اثره و دوزخ یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ  
 شد از اجل هر بنده که چه کار خواهد کرد و کین یا بد و فارغ شد از مضجعه هر بنده و نتیجیم در اصل لغت جای چهل و نودان بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد باثره حرکات یعنی جمیع حرکات  
 و سکات بندها که قدرت است و از نازل یا مراد مضجعه مکان موت و اثر حرکات و در حالت حیات یا مضجعه اشارت است باقامت و اثر که بمعنی نشان است بر روی زمین اشارت بساوت  
 و مراد برزق هر چه بنده رسد از منافع و مرق و دوا و احمد و عن عائشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فرمود  
 سیفت من کلهم فی شوق من الله و یکدیگر میگویند و بحث کند و چیزی را سائل و احکام قضا و قدر سئل عنه بوط الله پیریده میشود از آنچنان کردی در قیامت و من فی  
 بکلهم فیه له ببال عنه و کسی که سخن کند در آن بر سیمه نیش و از آن مقصود زجر و منع است از عرض کردن و در افتادن و در سئل قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در حکم کردن

و در افتادن و آن مکرر پیش و عقاب روز قیامت پس بهتر است که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعل مشغول باشند و کارش کنند که فائده نراند و این ماجه و عن ابن الدیلمی قال روایت است از ابن دیمه که از تابعین است که گفت این بابی بن کعب گفت فلان له آدم زنی بن کعب که از علمای صحابه و اصحاب ایشان بود پس گفتند او را که فد و فیه فی نفسه شیئی من العبد تحقیق افتاد و در دل من چیزی از شک و شبهه از بگذراند که همه بقضا و قدر است امر و نهی حیت و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد و قبول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه و حکمت نفس بود و خداوندی پیشخوان را از احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا بنی کعب از پیش رو دلال الله ان یدهبه من ظلی شاید که خدا تعالی بر او آن شک و شبهه را از دل من فغال پس گفت ای بن کعب سختی که از آن که در شب و روز است بعد از آنکه در تعذیب و مؤاخذة پروردگار تعالی بنده کار و بیان کرد که دوی حل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه ملوک و بند میکنند هر چه خواهد و هر تصرف که مالک در مالک خود کند ظلم نباشد و گفت لوان الله عزوجل عذاب اهل سعادته و اهل ارضه اگر است که خدا تعالی عذاب میکرد تمام آسمانها و زمین را عذابهم و هو عزوجل عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی عزوجل مکنده است ایشان را و او در جهنم کانت و حمله خوار هم من اعلمهم و اگر رحمت میکرد ایشان را میبود رحمت او بهتر و سودمندتر از ایشان را از علمای ایشان بهتر شارت کرد که ایمان بقدر و جمیع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و برابری میکند با وی هیچ علمی از اعمال اگر چه بسی عظیم باشد و در آن قدرت بشر و شرط است مرد را در آن بهشت را و گفت و لولا القضاة مثل احد ذهب فی سبیل الله و اگر خرج کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما قبل الله منك حتی نؤمن بالله و قد قول بیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن لک خطیئک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا بخود رسیده است ترا بخود برای آنکه بگذرد از تو و زسد ترا و ان ما اخطاک لم یکن لک خطیئک و بدانی که آنچه کشته شده است از تو و زرسیده است تو بخود رسیده است و آنچه برسد ترا پس چون چیزی برسد تو فلانی که بسی و کوشش من سید و چون رسد فلانی که اگر سعی میکردم میرسد و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر است تعالی شایسته ولومست علی عنوه هذا لادخلنا النار و اگر فرضا میری بغیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آینه در می آئی آتش و زنج را خال نهادنت عبد الله بن مسعود گفت ای بنی کعب ای پسر آدم عبد الله بن مسعود را که از خصوصان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم به ایست بر چه وی اضی است فقال مثل ذلك پس گفت ای مسعود مانند منی که ای بن کعب گفته بود فقال ثوابت حدیثه بن الیمان گفت پسر آدم حدیثه بن الیمان که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود فقال مثل ذلك پس گفت حدیثه نیز مانند همان سخن ثوابت زید بن ثابت را که نیز از عظمای علمای صحابه بود و خداوندی عن النبی پس حدیث کرد زید بن ثابت را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مثل ذلك مانند آن دوا و احد او را و او را و ابن ماجه ازینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ای بن کعب و ابن مسعود و حدیثه است و بخود و رفع آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمودند و زید بن ثابت رفع نمود و عن فاضل و جلال الخانی بن عمر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثوابت حدیثه است و ایست و بعضی گفته اند که از عرب است کمر دی آمدن عمر را رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد و ابن عمر کمر کران فلا نایهی علیک السلام فلا کنس نام مردی مردی بود که از مذهب قدر پیدا کرده بود و این بدعت است آورده و بخواند بر تو سلام یعنی سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگوید فلان خواندند و فلان را بر فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه بگوید خواند بر تو سلام و می بخواند بر تو سلام پس است می آید بخواند و از اسلام فقال پس گفت ابن عمر که این حدیث تحقیق نشان این است که رسیده است مرا که در وی حدیث موده و پیرا کرده است و درین چیز را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن فان کان هذا حدثا پس اگر هست که تحقیق حدیث کرده است فلا تقواه منی السلام پس بخواند و از جانب من سلام قال سمعت رسول الله یدرسنی کمن شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بقول مکنت بکون فی امنی می باشد در امت من و فی هذه الامه باکفت می باشد در امت شک و دوی که این لفظ فرموده یا آن حنف و منیع او فلان فی اهل العبد و در زمین و در بدین صورت کردن با شک از آسمان بریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر اند از او ازینجا معلوم شد که طواری بن بدعت و حدیثان مذهب در او احسن زمان صحابه بود رضوان الله علیهم معین و دوا النعمدی و ابوداؤد و ابن ماجه و قال النعمدی هذا حدیث حسن صحیح غریب تحقیق این عبارت و جمیع کردن بیان این صفات و در حدیث و در مقدمه مبین شده است و عن علی رضی الله عنه قال سالت حدیثه بن رضی الله عنهما روایت است از امیر المؤمنین علی گفت پرسید خدیج النبی پیغمبر صلی الله علیه و سلم عن ولدین ما فاهما فی المجاهله از دو فرزند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که مرودند او را و در جاهلیت که حال آنها چیت در بهشت اند یا در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هما فی النار آن هر دو فرزند را آتش و زنج اند فقال گفت علی رضی الله عنه فلما دای الکوا هذنی و جمعها قال پس هر گاه که دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم اثر ناخوشی را در وی خدیج گفت لودایت مکاهما لاجنهما اگر به منی مکان و منزلت آن دو فرزند را در خوارت و خواری و در از نظر رحمت کسی تعالی هر شیء دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضنهما بیا بعد از آن از جهت اشباع کسوف نیز روایت است و ابن مسعود در احادیث همچنین بسیار آمده فالت گفت خدیجه باد رسول الله فولدی منك پس فرزند من که از تو شد و بدو حال او چیت و آن عبد الله که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت و در مبادی ظهور زین اسلام قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة بدستی که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند و ان المشرکین و اولادهم فی النار و بدستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از برای استقامت و برانگیزد او را تابع پدر باشد که در آن دوزخ برای دهم تو هم خدیج خال کرده بود که چون دسی مسلمان شده است فرزند آن وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیت را که و الذين امنوا و ابغضهم و ذنبهم و انکس فی که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان ایمان فاخر آیت اینست که لا الحضاها هم ذنبهم پیوست کردیم

بایشان ذریت از او احمدا و عن ابهر برهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره بهر که که پدیدار کرد خدا تعالی آدم را بعد از پدید آمدن قدرت پدید  
 اورا با امر کرد و خشته موئی را بر ابروهای او که ماله فسطاط ظهره کل شمس پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نیم و نیمه نفع نون و سین مردم هو خا لهما من ذرینه الی یوم النبی  
 که خدا تعالی پدید آنگذارد و است از اولاد آدم تا روز قیامت همین طریق که در اینجا توالد و تناسل خواهد بود و ذر از ذریات از پشت نبی آدم برآمدند و چون از هم از پشت آدم بودند بوی  
 داد و جعل بین علی کل انسان منهم و کردند میان و چشم هر آدمی از آنگاه و میان و بیضمان و نور برقی و لمعان از نور و بیض بفتح و او و کسر موحده و صا و مملد و خشت شمس  
 علی آدم بر عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم فقال پس گفت آدم ای و بیای پروردگار من من هؤلاء کیستند این کسان قال ذر ذرین گفت پروردگار تعالی ایشان را و اولاد تو را  
 و ای و جلا منهم پس دید آدم مردی از ایشان را فاجبه و بیض ما بین چشمه پر خشت آمد آدم را لمعان و خوشش میان و چشم آن مرد بود فقال ای و بی من هذا پس گفت  
 آدم ای پروردگار من کیست این و قال داود گفت پروردگار تعالی این داود و پیغمبر است پوشیده ماند که از خوشش آمدن برقی میان و چشم داود آدم را لازم نیاید که برقی و بی کل  
 و ازید و ام باشد شاید که در اینجا آتی باشد که در چشم آدم از او بیخودند و آتین است که نور و لمعان سید رسل بیشتر و مامور و کار خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کل من فی فضل  
 خبری نیست فقال ای و بی که جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند کرد اینده عمر او را قال ستمین سنه گفت پروردگار که دایند ام عمر او را هشت سال قال چون آدم را داود  
 علیه السلام خوش بود و رابطه و او و محبت پیدا شد گفت آدم و بی من عمری او بیمن سنه ای پروردگار من از من کن هر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همدصد سال باشد  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا و بیمن سنه پس بهر که که گذشت عمر آدم که چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در اینجا مشهور است هزار سال  
 بود جلاهم و ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تار و ج پاک و رقص کند فقال آدم اوله من عمری و بیمن سنه آیا باقی مانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک الموت  
 با آدم اوله مصلحتها انک داود آیدادی توان چهل سال را که بقیه عمرت پس ترا که داود است فحمد آدم فحمد ذرینه پس مگر شد آدم پس مگر شد داود و او پدید آمد میان  
 ایشان نیز انکار و فنی آدم و داودش کرد آدم نهی الله تعالی را و از انکار شجره فاکل من الشجره پس خورد از آن شجره ففسدت ذرینه پس فاموش کرد داود و او پدید آمد  
 و ایشان نیز فاموشی و خطا آدم و خطا ذرینه خطا کرد آدم و راجع بود که شجره را بر زمین چل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا با ایشان راه یافت یعنی این به صفت انکار و نیت  
 و خطا از اصل آدم بود و داود و از آنجا سرت کرد و راه الوهمی ماند آنکه گفته اند که انکار را آنچه واقع است از وی علیه السلام چون وجود آمد که کذب است جواب میگوید که صد و دین  
 کار که محبت و طبیعت بود که پدید آمدن حق تعالی آزاد در برابر عرض عمر زویری و کبر سن چنانکه در حدیث شیبان آدم و تئیب فی ضلالتان الحمد لله است نه قصد و اختیار و بعضی  
 احکام محبت در اینجا باقی میگذرانند و از آن سنه میمنت و قد حق ذلک فی موضع و الله اعلم و عن ابی الدرداء عن النبی و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه پدیدار کرد خدا تعالی آدم را با کلامی که پدیدار او را فاضل بگفته الهمنی پس زد و تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد  
 که بنده نماز است آدم را فاضل ذرینه بیضاء پس بیرون آورد و ذریت سفید را کاهام الذر و کوا یا ایشان موچهای فرزند و در بعضی نسخ کاهم الذر و اقصاه بضم دال و هم  
 مردارید و برین تقدیر بیان یا ض می کند چنانکه در مقابل آن تشبیه میگرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است و خوب گفته الهمنی و زو شایر و فاضل ذرینه سود و لو پس  
 آور و ذریت سیاه کاهام الحکم کو یا ایشان انکشان اند در سایه فقال للذی فی مبدنه پس گفت مر آن کرده را که در جانب راست بودند الی الجذع و خطاب بان کرده است یعنی  
 کلام این چنین شود که بر وید بسوی پشت و اگر خطاب ملائکه است که سخنی از حال این کرده با ایشان میگویند معنی این بود که این کرده بسود و ند بسوی چپ یا بر چپتین این کرده را و لا ابالی و باک  
 ندارم از آن که ایشان را حکم محبت کردم پیش از صد و رحل مالک و متصرف مطلق ام هر چه میخواهم میکنم و قال للذی فی کفنه و در بعضی نسخ فی کفه الیسع الی النار و گفت مر آن و  
 که در کف چپ و در کف چپ بود بسوی آتش و در زو و لا ابالی رواه احمد و عن ابی نضوه بفتح نون و سکون ضا و مجمر نام او منذر بن لک تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنة سبع  
 و مائة ان رجلا من اصحاب النبی و روایت است از ابی نضوه که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال له ابو عبد الله که گفته میشود و را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه و  
 آمدند بسوی یاران او و بعد و نه و دعائی که میار پرسی میکردند او را و هو بیکی حال آنکه و میکشید فقال له ما بیکیک پس گفت یا ران و را چه چیز میگوید ترا الهی و رسول الله  
 آیا گفته است یا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خد من شاد بک کیر از موئی بروت خود و پست و کوناه کن از آن آقوه حتی فلخانی پس برقرار داد آن را بهیچ حال و دنا زک و در  
 بش بر آن تا آنکه ملاقات کنی که پیش آتی هر ارجوز یا در پشت یا در جای دیگر از مواضع عرصت یعنی هر یک که میخواستی و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده  
 و لا بآن بی اسلام بود فقال بطه گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است و لکنی سمعت رسول الله و لکنی من شینده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبولی می  
 ان الله عز وجل فیض بینه فضله بدرستی که خدا تعالی گرفت بدست راست خود شتی یعنی جماعه از آدمیان را و اخوی بالید الاخری و گرفت جماعه دیگر را بدست دیگر و قال  
 و گفت هذه لهدنه و هذه لهدنه این قبضه و این جماعه که در دست راست اند میان رست یعنی بشت را و این جماعه دیگر که در دست چپ اند مرد و زخ را است و لا ابا  
 و باک ندارم و لا ادعی فی ای القبضتان آقا و در دنیا میمندم که در دیگران زمین و دو قبضه ام من یعنی اگر چپ را بی آنحضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بملاست ایمان و در  
 آمدن بشت یا قوام او پروردگار تعالی بنیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد بکند و گفته که می دارم در بشت هر که را خواهم و می بینم مرد و زخ هر که را خواهم و باک ندارم و هیچکس را  
 نرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل میزد و موجب که را نیست بعضی ازهم فاکفته اند که اگر چه بقضای صدق و عده و بشارت شایع است و الطیباتی حاصل میشود و لکن







که درین آیت واقع شده است مراد بان قار و ثبات در جواب و سوالی است که مؤمن در قبر پرسیده میشود که کسیت پروردگار تو و کسیت پیغمبر تو چیست دین تو و شما دین جواب از هر چه خبر است چه دین اسلام همین است و فی دوابه و در و رانی و دیگر لفظ استخبریت بخین آمده است که عن النبی صلی الله علیه و سلم قال فرمود این آیت که ثبت الله الذین امنوا بالاقوال الثابتة نزلت فی عذاب القبر و زود آمده است در شان عذاب قبر فقال له من دیک گفته میشود و در او را کسیت پروردگار تو و کسیت پیغمبر تو و کسیت دین تو و کسیت پیغمبر تو محمد است صلی الله علیه و سلم و متفق علیه لفظ مصباح بخین است اذ اقبل لمری بک و ما دیک و من بک چون گفته میشود مراد را کسیت پروردگار تو و کسیت دین تو و کسیت پیغمبر تو قبول دینی الله و دینی الاسلام و نبی محمد بن بگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و سلم و این لفظ اتم و اظهر است و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا وضع فی قبره بدرستی که بنده چون نهاده شود در گورش و فوئی عند اصحابه و روی بگرداند از وی ایان وی انه یسمع فریغ نعالهم بدرستی که وی تحقیق می شنود کوفتن نعال اصحاب یعنی آواز پایهای ایشان را که بر زمین بسوزند اناه ملکان می آیند او را و فرشته فمعدله پس می شنوند آنرا و فرشته او را فغولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد الحمد یعنی بپایا اجل که میگویند آنحضرت را میخیزد صلی الله علیه و سلم و اشارت بهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم با ازجت شریتم حضور است در زمان ما اگر چه غائب است یا باحضار ذات شریف وی در میان بانظر که در قبرشالی از حضرت صلی الله علیه و سلم حاضر میآید باشد تا باشد بحال جان وای ادمعه اشکال که در کار افتاده کشاده شود و ظلت فراق نور تعالی دلگشای او روشن گردد و در اینجا شایسته شایسته فراق غمزه را که اگر بامید این شادی جان دهند و زنده در گور و زندجائی آن دارد شعده و ظلت فراق تو که جان دهم چشم غم غمت اگر نه رخت بر توی فتد ب عاشقان بیدل چشب دراز باشد تو بیا که اول شب و صبح باز باشد فاما المؤمن ففعل المؤمن که مصدق فضل و کمال و ولد از جن و جمال او است میگوید اشد هدانه بد الله و دسوله کو ای سیدم و بدل و جان میگویم که وی بنده خاص خدا و فرستاده برحق است فقال له انظر الی مفعلك من الناس گفته میشود در مؤمن اگر نگاه کن ای شست خود از آتش و دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند و فدا بد الله به مفعلا من الجنة تحقیق بدل کرده است برای تو خدا تعالی بجای شست تو که در دوزخ بودی شستی از بهشت فواها جمعاً پس می بیند آن مؤمن پروردگاری اگر از دوزخ است و بهشت و حکمت در نمودن پروردگاری آنست که فرج و سرور و یزاید کی بخت خلاص شدن بقیه دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعبه بهشت و کافرا حال برعکس این خواهد بود و اما المنافق و الکافر فقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل اما منافق و کافر پس گفته میشود این چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم ففعل لا ادری پس میگوید منافق و کافر میدانم و در نمی یابم کنت قول ما بقول الناس بودم من که میگفتم در شان آن چه میگفتند مردم و در اینهم تحقیق حال را فقال له لا ادب و لا اذیت پس گفته میشود مراد را درینا فقی تو تعقل خود و نخواذی تو قدر از یا طبیعت کردی بل حق را و اصل حقیقت بت بود و او را بیا بدل کردند و تحقیق حقیقت وجود بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم و بصوب عطا و حق حد بدل و زده میشود و هر یک از منافق و کافر بطریق آن آن طارق جمع مطر و کسیریم و سکون طحالیک است که آن ضوئی زدن عظیم شدیدی فیصیح صیحه فشمعها من یلبه غلب الثقلین پس فریاد میکند کافر و یار کردنی که می شنود آنرا نزدیک است حسرت آدمیان و پریان که ایشانرا نمی شنوند تا قاعده ابتلا و تکلیف بجای ماند و ایمان نجیب باشد و ضروری عیانی نکرد و نیز ناموجب انقطاع سلسله بمعیت و دو تعلیق نام جن و انس است و ثقل بغتجین در اصل رخت مسافر و چشم وی و بریز نفیس صون را نیز گویند چنانکه فرمود انی ناک فیکم التعلیق کتاب الله و غیرتی کذا فی القاموس فوق علیه و لفظه للجنادی این حدیث را بخاری و مسلم و ابوداود و ابونعیم کرده اند و لیکن لفظ وی بر بخاری است فنبهه در احادیث صحیح آنچه مذکور شده همین نجات من و عذاب کافر و منافق است و ایراد حال مؤمن طبع خواهد بود و مذکور شده که حال مؤمن فاسق چیست اما او را فدا بی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جوار یک مؤمن طبع است نه در ثبات و فتح باب بهشت و امثال آن را در اینجا نیز شریک باشد اما در مرتبه که تا تواند که نوعی از عذاب نیز کند مگر که فاسق باشد که خواسته است خدا غرت او را و او را علم و عن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم اذا لمات عرض علیه مفعله بدرستی که از شما چون ببرد ظاهر کرد خود بروی و نموده میشود او را نشسته و وی بالعداء و العشی و را بداد و شبا نگاه آن کان من اهل الجنة من اهل الجنة اگر باشد میت از بشتیان نموده میشود و نشسته از نشسته بشتیان و ان کان من اهل النار و ان کان من اهل النار و در میان نموده میشود و نشسته و وی از نشسته و در میان فغال هذا مفعلك حتی یتک الله الیه يوم القيمة پس گفته میشود که اگر بجای شست تو که در دوزخ باش و در آمدن از آن وقت که را بگذرد ترا خدا تعالی بسوی آن جای یا بسوی خود رز است متفق علیه و عن عائشه رضی الله عنها ان هود بن دحلت علیها روایت است از عائشه که هیو دینی در آنجا مد بروی فذکرت عذاب القبر پس یار کرد و از قضیه اسخر افضالها احادک الله من عذاب القبر پس گفت آن زن هیو دینه عائشه را پناه دهد ترا خدا تعالی از عذاب قبر چون عائشه رضی الله عنها قضیه عذاب قبر را انش و نام آنرا هر که شنیده حیران ماند و غریب نداشت آنرا فاسالت عائشه رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم عن عذاب القبر عذاب القبر یا امه و راده را عذاب و در قبر نباشد فقال نعم عذاب القبر حق پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آری عذاب قبر حق و ثابت است فالت عائشه فذا دبت رسول الله عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بعد بعد از این حکایت صلی صلوته الا نعوذ بالله من عذاب القبر که زاده هیچ نازی اگر که استخفا و پناه جفت بخدا از عذاب قبر حتمالی دارد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز پیش از گفتن هیو دینه عذاب قبر را نمیدانست و وی بدان نموده بود پس از آن وحی آمد که عذاب











بیات فنجح له فوجه قبل النار پر کشاده میشود و او را شکافنی بجانب آتش و در رخ فنجح خفیف با است و تشدید نکرده است و قبل کبریا و فتح با بعضی جانب و جهت و همچنین در هر جا بنظر اهل بدیهه محطی بعضی بنگاه میکند بجانب آتش و فتح وی و می بیند و اگر می شکند و پامیال میکند بعضی بعضی این کلمات است از آن و حام و شدت زبانهای آتش و در هر یک و برهم افتاد آنجا و در یکدیگر فقال له انظر الى ما و قال له پس گفته میشود آن مرد را که تکرر بجانب چپ می کرد نگاه داشته است ترا خدا تعالی از آن و در بعضی نسخ منکر است نه بفتح له فوجه قبل الجنة پر کشاده میشود و او را شکافنی بجانب بشت فتنظروا ما و فها و ما فها پس نگاه میکند بی آنکه آنرا کنند و او را نگاه کردن بسوی فونی و نازکی و در بشت و آنچه در بشت است فقال له هذا مفعلك این جای شست تست علی المعین کت زیر که بر قیقن و ایمان بوده و تو درجات دنیا و علی به مت و هم برین یقین ایمان مردی تو و مت تقیم و کسر آن هر دو صحیح است و علی به نبعث و هم بر ایمان و یقین را بکنجه میشود از قبر و زیاقت آن شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی و این کلام از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رجاست چنانکه بیماری را یا ابتلای را گویند خاطر جمع دار بسوی و خلاص میشود این شاء الله تعالی و مجلس الرجل السوء فی خرو و نشاند میشود و در بدر و قبرش و سو و فتح سین و ضم هر دو لغت است فوجا مشغوبار تسان که مقون تباه فقال له فهم کنت پس گفته میشود مراد را در چه حال و کدام دین بود و توفیق پس میگوید لا اددی نیدانم و در بنی بایم فقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مراد را در چیست و معانی و فقول سمعت الناس يقولون قولا فقلت له پس میگوید شنیدم مردم را میگویند سخن را پس گفته میشود مراد را در چیست فوجه قبل الجنة پر کشاده میشود و او را شکافنی بجانب بشت فتنظروا ما و فها و ما فها پس نگاه میکند بسوی فونی و نازکی بشت و در بشت است فقال له انظر الى ما صوف الله عنك پس گفته میشود مراد را نگاه کن بسوی چپ که باز کرده است خدا تعالی از تو و نه بفتح له فوجه الى النار فتنظروا ما و فها بعضا بعضا پر کشاده میشود و او را شکافنی بسوی آتش و در رخ پس نگاه میکند بسوی او و می بیند که می شکند بعضی بعضی این فقال له هذا مفعلك پس گفته میشود مراد را این جای شست تست علی الشک کنت بر شک بوده و تو و علی به مت و بر شک مرده و تو و علی به نبعث ان شاء الله تعالی و در شک بر آنچه میگوید اگر خواست خدا و او این ما جة باب الاخصاص باب الکتاب و السنة فی الصراح الاخصاص چک در زدن و شک در زدن کتاب و سنت و اعتماد آورد و در بخت آن و عمل کردن است آنچه در آن و فتنده و در بودن از جهت و غمها بل او مراد کتاب و آن مجید است و سنت یعنی سیرت و طریقه سلوک که در دین آمده و بعضی آنچه منوط است کرده بر آنحضرت غیر صلی الله علیه و سلم بی وجوب مراد آنجا آنچه امر و نهی کرده شده است بدان در غیر کتاب تقریر می نماید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشة گفت غیر خدا صلی الله علیه و سلم من احد شئی ای فاهذا کسی که نوید کرد در دین را که این دین روشن و هویدا است ما لیس منه چیزی که نیست از این دین یعنی احداث کرد چیزی که نیست در کتاب و سنت صریحا و نه شنبط از وی و حکم در بخت دی کتاب بر شل شد اجماع و قیاس را و در خیریت که مخاف و غیر آن باشد فهدود پس آن چیز را آن کس باطل و مردود است متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر گفت غیر خدا یعنی در خطبه بعد از عمر و صلوة فها که سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود اما بعد فان جبري الحدیث کتاب الله بهترین نخوان کتاب خدا است که وفان مجید است و خبی المهدی هدی محمد و بهترین طریقه و سیرت های نیک طریقه و سیرت محمد است صلی الله علیه و سلم و شیو الامور و محمد ثاقلها و بهترین چیز چیزی است که نوید کرده شده است در دین که بدعت همارا از آنست که کل بدعت ضلالة و هر بدعت شیب کراهی است و او را مسلم بدان که هر چه پیداشد بعد از غیر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد است اوست و قیاس کرده شده است آن را بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت وضلالة خوانند و کلیت کل بدعت ضلالة محمول برین است و بعضی بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو و کلام و ادیان معرفت آیات و احادیث حاصل کرد و و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که خطه دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی سخن و مستحب مثل بنای بناها و در رسما و بعضی مکروه مانند نقس و کار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی و در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مغایرت نشوند و مباحات و دیگر در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و خدا نکو بری و غریب و مانند آن و بعضی مباح است چنانکه مذاهب اهل مدع و اهل باطل است و جماعت و آنچه خلفای رشتین کرده باشند اگر چه با منفی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده بدعت است و لیکن این قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم کنید بدعت مرا و سنت خلفای رشتین ارضی الله عنهم و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بعض الناس الى الله ثلثة و شمرده شده ترین مردم از کرده مسلمان بسوی خدا کس اند ملحد فی الحرمه اول المحاد کنند و در زمین حرم و اهل باطل و در لغت معنی میل است و با نمایی لحد گویند آن حرمه را که در یک جانب قبر کنند و در شمع میل کردن از حق باطل و مراد با لحاد و در حرمه کتاب کردن چیزی که نهی کرده شده از آن و در زمین حرمه چنانچه کثرت جنک کردن و شکار کردن یا مصیقت کنان چنانکه مذاهب ابن عباس است که چنانکه طاعت درین من مضاعف میشود و بصیحت نیز همین حکم دارد زیرا که اقسام ادب در مقام قرب شیخ ترویج تر است و لهذا وی رضی الله عنه اقامت نکرد اگر چه داشته از جهت نگاهداشت حرمت و تعظیم این شریف پس رفت و در طاعت سکوت و در زید و صیغ فی الاسلام سنته للبا هلبه دوم طلب کننده در اسلام طریقه جایز است را و شعار از چنانچه خود کردن و بر روی زدن و کربان چاک کردن بر سر مرده و فال بد کردن نظیر و امثال آن و مطلب دم او را بغیر حق سوم طلب کننده خون مرد را با حق بپهرین دمه برای مجود آنکه بریزد خون او را در برای غرض دیگر اگر چه خونین سخن مطلقا مذموم و ممنوع است و لیکن قصد مجود خونریزی مذموم ترویج تر است کوی مقصود نفس معصیت و ذوات او است و باید دریافت که چون طلب کننده

وخواهند معصیت را بچال است حال فاعل آنچه خواهد بود و او الهجادی و حق اینچه برده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل اثمى يدخلون الجنة  
 بهیست من می داند بشت را الا من اثمى که کسی سرکشی در چال و من اثمى گفته شد و پیر شده شد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سرکشی کرد یعنی مراد با نگر سرکشی کرد و گیت  
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرده و در قسم را ذکر کرد و از برای یاد ایتضاح و بیان قال گفت من اطاعتی دخل الجنة لیکر فان معاری کنه  
 و چک در زند کتاب و سنت در آید بشت او من عصانی ضد ای و لیکر بفرمانی کند و بعت و زرد و تاج هوای نفس کرد و پس تحقیق سرکشی کرد و در نیاید بشت او و او الهجادی  
 و حق جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائكة الى النبي گفت جابر سماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو قائم و حال آنکه آنحضرت  
 خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان یکدیگر ان لصاحبک هذا مثلاً بر سیدگار شمارا که اینست یعنی ذات عظیم ایشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصه و حال عجیبی است  
 و اطلاق صاحب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت ملائکه باعتبار صحتی است که الا آن اصل است فاضی لواله مثلاً پس ذکر کند و بیان نماید مراد را آن قصه و حال را تا بداند و بشت  
 بدان خبر در قال بعضیها نه ناهه گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود و قال بعضهم ان العین نائمة والغلب یغفلان  
 و گفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است و اینچنین آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود که در خواب چشم مبارکش بسته بود و وی و آنچه چشم توان درک کرد در  
 نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بود و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه و سلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تمام عینای و لایام قلبی فاعل او این ذکر کرد و آن قصه  
 و حال عجیب او گفتند مثلاً کشتل و چل بنی دادا قصه و حال عجیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اندازین قصه و حال عجیب است که مردی بآورد و سرانی را بوجعل فها ما دبه و حست  
 در آن مرد را دبه را و ناله بفرمود و ضم دال مملو طعامی است که مردم را بر آن بخوانند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن نامة لله و بعت و اعبا و غیرت و آن مرد  
 کسی که بخواند مردم را بر آن طعام من اجاب الداعی دخل الدار و اكل من المائدة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را و آمد در سر او خورد و از آن طعام و من لم یحب الداعی  
 لم یدخل الدار و لم یأكل من المائدة و کسی که اجابت نکرد آن خواننده را در بر سر او خورد و از آن طعام فقالوا و لو هاله لیفهها پس گفتند آن فرشتگان این کی تحقیقت  
 این قصه و این مثل برای و تنی بفرمود که مراد چیست قال بعضهم انه ناهه و این مرتبه گفتند نیز بعضی از ایشان که وی در خواب است و قال بعضهم ان العین نائمة و  
 الغلب یغفلان و گفتند بعضی چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تا وی از آن گفتند الدار الجنة مراد بر آن که بار کرده شده بشت است و الداعی محمداً  
 خواننده مردم را بر آن طعام محمد است صلی الله علیه و سلم و طعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن غنمای بشت است ذکر نکرد و از جهت ظهور آن و مرد  
 که بنا کرد و سرانی این ذکر نکرد و از جهت سوی ادب باطلاق مرد و جنتی و تقدس اگر چنانچه بر تشبیه است فن اطاع محمد او چون محمد بنی و ده خدایتعالی بخواند پس یکدیگر فرمان بردار  
 بکنند محمد را صلی الله علیه و سلم خدا طاع الله پس تحقیق فرمان برداری میکند خدا را و من عصی محمد خدا عصای الله و لیکر بفرمانی کند محمد را صلی الله علیه و سلم بنی و آن  
 خدا را و محمد صلی الله علیه و سلم فوق بین الناس و محمد فرق نیز گفته است میان مردم کافر و مؤمن عاصی مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شده و هر که کذب وی نمود  
 کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل کند عاصی و فرق بیخ فاعل کون ابغی فاروق و بعضی نشدید را بلفظ ماضی از تفریق بر ضبط کرده اند و یکی از نا معاصی  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تورات فاروقیضا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل این جویدی در کتاب او فاجابا لمصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که سید  
 مرحوم این گفت که من میروم و بعد از من فاروقیضا میگوید که روح حق است که تکیه از نزول نفس خود و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی  
 گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهند شما را بدان و در حکایت و خوار یکدیگر از خوارین است آمده که هیچ گفت فاروقیضا یعنی آید شما را تا آنکه خبرم و من چون می آید تو هیچ  
 عالم را برکنا مان و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی  
 می چنانکه کوای میدهم من برای او می آید و من برای شما مثلها را می آید و وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی و لیکر بفرموده وی  
 آمدند ستوار صحابه بسوی آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس با او عن عباده النبي و حالیکه می پرسند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که چه مقدار بود و چنانچه  
 بها پس چون خبر داده شد ندب عبادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بیان کردند از او این طهره که عبادت ایشان اینقدر بود و کاظم فقالوا هات بشد لکم و با که این است من کم نپنداشتم  
 آن عبادت را و کانی ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگ تر و بلند تر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود و لیکر ادب و زیدند و جواب  
 عزت او را منصوب بقصیر داشتند فقالوا پس گفتند این سخن من النبي کجا ایم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی از اجباب و بی چسبست اگر عبادت کند او را می رسد و فل  
 عتوا الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخرو و حال آنکه تحقیق آفریده است خدایتعالی مراد را آنچه پیش گفته شد است رنگا مان او و آنچه پس آمده او را آنچه پیش در ذکر کرد عبادت  
 بخلاف ما که تاخیر آفریده شدن کنا مان و ند استند آن عزیزان و یک نکر سینه اندک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه و سلم بیشتر از پیش است از جهت کمال معرفت و معرفت  
 حضور و تمام احسان وی در عبادت و نیز آن از جهت و نور رحمت و کمال شغقت او است بر امت و در وی تعلیم عباد حقوق نفسانی و حال است و نیز به مقامت و در رعایت  
 اعتدال و اوست عمل است و با باشد که تکیه و استراط در خل معنی بخورد و ملال کرده در توجیه غیران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در آن مجید بدان اطلاق است و او  
 بهترین افعال است که این بزرگتر است است آنحضرت را از جانب صلی الله علیه و سلم که در آن مجید بدان اطلاق است و او









باشد زیرا که تورات در اصل حق و صدق است و لیکن ایشان در بعضی مواضع تحریف کرده و تغییر داده اند پس در هر چنان که صدق و کذب محتمل است و قولوا انما بالله وما  
 افول الهنا و بکرم بطریق اجمال ایمان آوردم بخدا و بجزیره فرود آورده شده است بسوی الایمان تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است و ما اوتینا موسی و هارون و داود بالحدیث و عهد  
 و عهدنا بوبریه است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کنی طلوعه کذب ما بس است مرد را از روی دروغ گفتن آن بحدش بکل ما سمع ای که حدیث کند و بگوید هر چیزی را  
 که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید و لیکن هر چه بشنود بلی تحقیق و نفی و رایت کند نهیم قدیس است در دروغ گفتن زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتاد و فالتی است  
 که هر آنچه شنیده است راست نخواهد بود و مقصود زجر و منع است از حدیث بخیری که معلوم نیست صدق آن دوا و مسلم و در بعضی نسخ دوا و البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در  
 باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده و الله اعلم و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من نبی بعثه الله فی امتی بلیت هیچ چیزی که بر  
 انچه است و را خدا تعالی و راست وی پیش از من و در بعضی روایات فی انچه تنوین الاکان له من امته حوادث چون ذکر آنکه بودند مر آن پیغمبر از است و حواریان و اصحاب با خدای  
 بستند و تعبد و نایامه و بودند و اریان که اخذ میکردند و عمل نمیدادند نسبت و طریقه وی و پیروی میکردند بحدی و حواری و محب و مخلص و ناصر و معین و اوین که خلاص  
 پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است روح و معنی باضی خاص و یاران و مخلصان عیسی را که حواری گویند نیز همین معنی است و اگر آنرا کذاصل در تسمیه ناصر و مخلص حواری صاحب عیسی  
 هم اند که حرف ایشان کاری بود و کارزار حواری گویند زیرا که دی سفید و پاک میکند چاره را چون ایشان از میان سایر یاس بصدق اخلاص و نصرت و اعانت عیسی عم نماز بودند و مشته  
 بخواریین کشند هر محب مخلص را این علاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند که تسمیه صاحب عیسی بخواریین بجهت آن است که ایشان پاک میکردند نفوس خود را با نفوس مردم را از چوک جهل و  
 بعلوم طاعت پس از آن خواریان را نیز حواری گفتند پوشیده نمادند که برین تقدیر در تسمیه مخلص ناصر حواری استیلاج بغل این هم از خواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه نهاد هر که با صفت  
 برابر است با عقاب معنی حور که معنی باضی خاص است چنانکه گفته شد فانه من تراها مختلف من بعد هم خلوف بعد از آن بدستی که تسمیه این است که پیدا میشود بعد از رفتن و در گذشتن مخلصان  
 و حمان و انصار و اعوان انبیا جماعه دیگر که بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت تکسیر از کسی باید و جان شیرین بود و لیکن  
 غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق بدو خود است و فلان خلف سوء پس میفرماید که هر پیغمبر را اصحاب باشد مخلص محب  
 و ناصر و معین بعد از آن جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان امنیت که به قولون ما لا یفعلون میگویند مردم خیری که خود نمکنند و یفعلون ما لا یقولون و میکنند چیزی که امر کرده  
 شده اند چنانچه حضرت عیسی علیه السلام فرمود و ما را سوء است عاذا بالله منی لک فریضه همد هم بیده هم مؤمن پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر دهد و در هم کشد کارخانه ظلم و فساد  
 ایشان را پس وی هم کمال است و من جهل هم بلسانه هم مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را زبان و منع کند و دشنام کند و بدگوید و غیبت کند ایشان را زبان خود او نیز مؤمن است که حدیث از  
 کمال دارد و من جهل هم بقلب هم مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و مخزون و متالم و متغیر شود دل وی بشاگرد افعال و احوال ایشان و او نیز  
 مؤمن است و در وجه پایان زایمان و لیس و داء ذلک من الایمان حبه خردل و نیت پس از این مرتبه ایمان مقدار دانه خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که و ذلک اضعف  
 الایمان و این مرتبه ضعیف تر است تا زمره ایمان است دوا و مسلم و عنی امهر بده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من دعا الی هدی کسی  
 بخواند کسی بسوی او راه راست و ارشاد کند آن خواه بفصل یا بقول کان له من الاجر مثل اجر من تبعه باشد مرد را از نذر و ثواب مقدار مرد و ثوابهای کسی که بگوید می کند و را  
 و عمل میکند هدایت و لا یفصل لک من اجرهم ششها کم میکند آن یعنی ثواب او را از اجرائی ایشان چیزی را یعنی با وجود آنکه آن کار را اجراء و ثوابها تمام و کمال حاصل میشود این  
 شخص دعوت کننده را نیز ثواب می دهد و زیرا که اجرائی ایشان بسبب عمل و کسب ایشان است و جسد انیک این اعمی را ثابت میکند و بسبب دعوت و ارشاد او است که عمل او است و من دعا الی  
 ضلاله کان علیه من الاثم مثل الاثم من تبعه و کسی که بخواند کسی را بگریز باشد بدوی از بزه بجهت کراهت و اندین او ایشان را مقدار زیادهای کسی که بگوید می کند و او را که شود بگفته  
 او لا یفصل لک من اثمهم ششها کم میکند آن ثواب او را از اثم او است چنانچه دوا و مسلم و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یل الاثم سلام غی بیا پیداشد دین  
 اسلام و اگر عاز کار غریب و تنه و یکسر و سب و کلام بد و در انجام است که باز کرد و غریب و تنه و پیمان شود که در ابتدا و احوال بود و در شرح این کلام دو وجوه است یکی آنکه مرد با سلام  
 حقیقت او است که درین طاعت است و برین تقدیر مقصود تسمیه او است بخبر که در شهر بکاز باشد تنه و دوا و زایل و اصحاب خود از جهت کسی مسلمانان که اعوان و انصار باشند یا مرد با سلام  
 مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مرد غریب و قلت مسلمانان باشد و رابتهای اسلام که از او طمان بر آمدند و هجرت نمودند و جزئی چند بعد و نبودند و بازگشتن ایشان در کفر غریب  
 و قلیل چنانکه دایم بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود و فطولی للغرباء ناظر در سختی نیست سیفراید خوشی خوبی با در غریب باز که در آخر زمان قدم استقامت  
 ثابت دارند و تسک کتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عربون خوف بیاورد و دوا و مسلم و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الایمان لم یأدن  
 بمنه و تقدیم را بر زای الی المله نه بدستکی ایمان بر سیکردی آید و بخیر و دوا و مسلم و دوسوی مدینه که موطن اصلی او است و در حدیثی که در فصل ثانی بیاورد بسوی حجاز گفته که شامل کرد  
 مدینه است و توجیه آن بهما بخاکم کافا و الذی الحجه الی حجهها چنانکه باز سیکرد و دوسوی سوره بخود و بجهت تقدیم جمیع ضویرهای مملکت سوره بخود مار و مانند آن تخصیص را تسمیه  
 بجهت آنست که این مایه در گرد آمدن و فراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر و اب و نیز بر آوردن وی بعد از آمدن در سوره بخود و شوال است چنانچه درین مسلمانان  
 بعد از هجرت میکرد و بجانب مدینه می دایم و دوا و سیکرد و در آن چنانکه بر آوردن وی از آن محکم نباشد و بعضی گفته اند که ایشان را است از احوال آخر زمان که در سوره بخود

و وجود مسلمانان کمتر شود و جز در مدینه وجود آن نادیده باشد و هیچ کس نمی تواند از آن خبر دهد و در آن زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث معلوم  
 میگردد و متفق علیه و سند کوفه است که در کتب حدیثی هر چه را که او شایسته و ذوقی ما ترک نگردد کتاب المناسک و کتاب مناسک و حدیثی  
 معاویه و جابر و دیگران در حدیث معاویه و جابر را که در اول یک حدیث اینست لا يزال من امی و الاخر و حدیث دیگر که در اول او لا يزال طائفتی من امی است فی باب ثواب هذه  
 الامه در باب ثواب این است که در آن کتاب مذکور است انی شاء الله تعالی پوشیده ماند که آنچه مذکور کرده است درین باب جز حدیث معاویه نیست و حدیث جابر مذکور نشده الفصل  
 الثانی عن ربه الجوشی بضم جیم و فتح را و شین سجود مشق اختلاف است و در حدیث وی و بود فقیه ناسک در زمین معاویه را وایت میکند از عائشه و سعد و ابی هریره را وایت میکند و وی هر  
 وی و ابی شام و عطیه بن قیس و جابر بن خالد بنی الله گفت آید شد غیر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی آید او را نوشته فقیه له پس گفته شد مرا شخصه اصلی الله علیه و سلم بر زبان فرشته نطق  
 عینک باید که خواب کند دیده تو و طمع از نک و باید که بشود کوش تو و طمع قلبک و باید که بداند دل تو و ضلوع این حدیث همان ضلوع حدیث جابر است که در فضل اول گذشت پس حاصل  
 معنی آن شود که چشم اگر چه در خواب است لیکن کوشش نشو است و دل بیدار پس باین کسید بر اینی مثل کسید می شود و می فرماید خانی گفت شخصه اصلی الله علیه و سلم فاستمعنی و سمعت انی صلی  
 قلبی پس خواب کرد چشم من و شنید نذر هر دو کوشش من و در یافت دل من خالی فقیه له سید بنی داوید بنان کرده شد مثل و گفته شد مرا که متیری بنا کرد و ساری افضع ما بدین ساخت  
 طعامی برای مردمان و در سل و احباب و فرستاد آن سید کسی که بخواند مردم را برای طعام من احباب الداعی دخل المذبح پس کپی پانچ داد و پذیرفت گفته خواننده را در آن ساری او اکل من  
 المأدبه و خود را از آن طعام که ساخته شده بود و در وضع عند السید و خوشنود شد از وی آن سید بجهت قبول کرد و در وقت خود را با وجود آنکه در وقت محض از برای فائده آنکس است و سید را  
 در آن نفعی و فوضی و من لم یحب الداعی و کسب احباب مذکور داعی المرید یصل المذبح و یصل من المأدبه و درینا در سر او خود را از آن طعام و مخط علیه السید و شتم کرد و فاضل شد از وی  
 سید خال گفت آن فرشته یا رومی فاعلم هو السید پس خدا تعالی بنا بر آن سید است که بنا کرد در او را و محمد الداعی و محمد صلی الله علیه و سلم بنا بر آنکس است که مردم را بطعام بخواند و الله  
 الاسلام و سر آن را کرده شده شب اسلام است و المأدبه المخبه و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم است و در حدیث سابق در این باب است و ما در نعیم او و چون اسلام سببه آمد  
 بهشت است اینجا و در شب بدار ساخت و ما در خود هر دو جانیم بهشت است طعام و راه الداعی و عنی ابی رافع مولا بنی بخت اول و بر این ساری و در این بخت و چون بنا بر شام  
 با سلام عباس کرد و او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر شد احد را و خندق را و مشا بدید که بعد از آن بود و حاضر نشده بهر را اگر چه بود اسلام او پیش از بد زام و وی هر چه بود در قول  
 مشور غائب آمد بر وی که گشت اوقات فی خلاف علی رضی خال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا الفین بضم فیه و سکین لام و کسفا احد که مشکنا علی او بکنده باید که نیامد بی هیچ کس  
 بکنده و بخت آراسته خود کتاب است از کبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث بائنه الامراض ابوی در حال که می آید یکی از شما که از احکام من تا موت به  
 او بخت غنه آنجا می کرده ام بدان بانی کرده ام از آن فیل و لا ادری پس بگوید آن یکی بنید فرقی و آن را و متابعت میکنیم آنرا و اما و جل فانی کتاب الله انبعنا خیر بکرمی ما هم و کتاب صلی الله  
 میکنیم از خود او رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حال بعضی از اهل جبل و فراغت و کبر که متقاعد و متکامل اند از عمل کردن بحدیث در حال که باقی میشود و در قرآن و کلام سیر و کلام شمس غفر  
 و قرآن و جابل اند با کمال و احادیث بی احکام است که در قرآن مجید نیست و آنچه که قرآن مجید است حدیث غیر نیز نیست بخت است و آنچه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قرآن عطا کرده اند افتاد  
 نیز داده اند و هر دو وحی است چنانکه در حدیث آید و باید و راه احد و او داود و الیومذی و ابن ماجه و البیهقی و فی حدیث لائل البیوه و عنی المقلد بن محمد بکرب بکرمی اسما بکری  
 نزول کرد و محض آمد در و فکند شمار کرده میشود او را در اهل شام حدیث وی در ایشان است اما شام منتهی سبع و ثمانین و از حدیث متقون سنه خال خال رسول الله صلی الله علیه  
 سلم الا انی اولیبت القرآن و انما و اکاه با شمس بدست که من داده شده است از قرآن و مشکله و داده شده است مرا مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و مخالفت در بودن است  
 از وی چنانکه قرآن وحی است منزل انخاب قدس الکی بختین احادیث نیز وحی است و در از جانب حق نایب آنکه وحی حق است و حق منلو و غیر متلو متلو آنکه با لغا و عبارات وی بر احکام متعلق  
 باشد چنانکه بخت نماز و حرمت و ساحت و جنب و اجماع و نظم آن قرآن است و غیر متلو آنکه بختین باشد و آن احادیث است و توانا که در مخالفت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آید  
 معلوم شود الا بوشک و جل شعبان علی او بکنده بقول اکاه باشد یکدیگر نزدیک است که مردی سیر و مستقی بخت خود و فراغت قادر بگوید علیه السلام هذا القرآن لا ادری که برید جز این و آن  
 لغا و حدیث فیه من جلال فاحلوه پس بکنده باید در قرآن از حال پس جلال که داند آنرا و بکنده و ما و جلد فیه من جلد فیه و چه می بیاید در وی از حرمت پس حرام که داند آنرا و بکنده  
 و وصف شعبان گنایت از بلاوت و سوء فهم است که شبع و شره طعام سبب است یا از کبر و حماقت که نعم و رفقه موجب آن میگردد و انما حرم رسول الله صلی الله علیه و سلم و بدین چیزی که حرم  
 کرد آید و است غیر خدا صلی الله علیه و سلم مثل چیز است که حرام کرد آید و است خدا و در بعض نسخ انما است که معنی والا است بعد از آن خال خال چند ذکر کرد در میان آنچه ثابت شده به حدیث است  
 و مذکور نیست در کتاب الله و فرمود الا لا یحل لکم الجماد الا بخل اکاه باشد حلال نیست شما را گوشت خدای که در خانه می باشد است از که در آخر وحی که گوشت گوشت کند که آن حلال است  
 و لا حل فی من السباع و حلال نیست خداوند یکبار در دنیا مثل شیر و کرک و سگ و مانند آن و لا لفظه معاهد و حلال نیست لفظه معاهد لفظه بضم لام و فتح فانی را و داشته  
 شده از زمین و بکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح نامهر و جواز است کسی میان تو و میان او و عهد بود و مراد بوی در حدیث نمی است پس سیر ما بیک سال و  
 که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست یا که وحی مال و بی محصور است چنانکه حکم مال مسلمانان است الا ان یسبغنی عنهما صاحبها که اگر کسی نماز باشد از آن نقطه مالک است و که  
 معاهد است یا که و معنی گفته شد یکی که مالک بکنار آید و بخت در کسی که یا فاست دوم آنکه شمی لیل خیر است که در عادت یا رمندی آن باشد و گفته شد که چون نقطه خیر خیر







وینده را مقدار اجزای ایشان ثابت میکرد و من ایندفع بدعه ضلاله لایزالها الله و دوسوله و کسی بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخت  
بدعت چند که در وی صلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد کان علیه من الائم مثل اقام من عملها لا ینقض ذلك من او ذلهم بشا بد بر کس از مقدار زبهای کسی عمل کند یا  
بدعت کند می کند آن زبهای ایشان چیزی را شرح این حدیث و من در آن در آن فصل اول در حدیثی بی بریره از روایت مسلم که شد دواء الفومذی و دواء ابن ماجه عن کثیر بن  
عبد الله بن عمرو عن ابی یمن جده و عن عرو بن جوف انصار یستحاضرونه و را و سکوت کرد مدینه را راضی خال خال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدین لما رز الى  
المجاذک فاذا رز لجهه الى مجرها ثم یمر بعبادت و حدیث آخر از فضل اول که شد الا انما اتجا الى المدینه کففت و اتجا الى المجاز که شامل کرد و مدینه بود و است چنانکه آنجا نیز شایسته  
کرده شد تا که سبب رود در آن خام بیان ضلعت مدینه مطرو بود و در نیتقام اخبار فضیلت حرمین و اما الله تعظما و تشریف و الله اعلم و لیعلم الدین من المجاز  
و بر آینه پناه میجوید دین از زمین مجاز و میکرد و او را المجاز و سکون و بار میکرد و بسوی او و تفکیک ظاهر شود و فتن و مستولی کرد و در آن کفر و فساد و در آن زمان در وقت حشر و جلال چنانکه شد  
معطل الادویه من دامن الجبل اینجا جستن بزکوی از سه کوه و بر آمدن و آنرا و بر بصره و سکون او و و تشدید یا بزکوی و بعضی مخصوص بوده و از ندان الدین بدشا  
غیر با و مسعود کجا بد رستی درین پیدا شده است غریبه تنها و در انجام است که باز کرد و چنانکه بود و ضلوعی لغویا و بر شیخی حکمی با و مرغیاز و هم الذین یصلون ما افند  
الناس من بعدی من سلفی غرابة انکسانی اند که نیکو میازند چیز را که بد ساختند مردم بعد از من از شست من دواء الفومذی و عن عبد الله بن عمر و قال خال رسول  
صلی الله علیه و سلم لما بین علی بن ابی طالب و امیر المومنین علیه السلام و امیر المومنین علیه السلام و امیر المومنین علیه السلام و امیر المومنین علیه السلام و امیر المومنین علیه السلام  
این کیست که است که چون غلبه یابد و زنده طاقات آنها بر یکدیگر اندازد کرده و بر سر نهاده و برابر آید و کونین حدوت النعل بالنعل و حدوت معنی اندازد کردن و بریدن فضل و طاق النعل  
بالنعل نیز کونین بر سر ایشان شل شد در موافقت و چیز یکدیگر چنان که کان مناهم من انی امد علانیه تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسی که آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با کسی که او  
لکان فی انی من یمنع ذلك بآیه باشد در امت من کسی میکند آن فعل شیخ را و گفته اند که مراد ما در زوجه بد راست یعنی چه صورت دارد که کسی با و تحقیق و این فعل که مذکور مانع  
طبیعی باشد شرعی همراه است اما در زوجه بد که دارد و است صورت لکانی دارد از جهت عدم مانع طبیعی و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثلثین و سبعین صله و بد رستی بنی اسرائیل بدست  
بر هفتاد و دو و نهب و تفرقت علی ثلث و سبعین صله و جدا میشو نداشت مراد آنها که ایمان آورده اند و روی تمیل دارند بر هفتاد و دو و نهب در اصول عقائد کلام فی الناید  
تجلیات استحق و دامن و در نخب باشد بدعت سوء اعتقاد و الایحیت عمل شاید که فرقه ناجیه و آیند و قول آن که فوبه سر و ناجیه طلی مخفواست سخن بی دلیل است الاملا و حدوت  
کر که اهل ملت قالوا منی گفتند صحابا کیت آن یک اهل ملت با رسول الله خال ما افعلیه و اصحابی فوود اهل ملتی است که من یکم و اصحاب بنی آند دواء الفومذی و فی  
احمد و ابی داود عن معاویه و در روایت امام احمد و ابی داود و ابن معاذ و یحیی بن احمد است که ثلثان و سبعون فی النار و واحده فی الجنة و هی الجماعه اهل بقادر و دولت  
در تشریح و نخب اند و اهل یک ملت در بدست سببی جماعت است از جهت اجتماع ایشان بر یکدیگر حق و بر آنچه اجماع کرده اند بر آن سلف که راه راست بوده اند و این عبارت نیز درین روایت  
آمده است که و اند سخنی فی امتی اقوام و بد رستی که شان نیست که بیرون خواهند آمد در امت من که و هبا که تمجاری بام ملک لاهو اعروان میشود با ایشان یعنی بد رست  
میکند در رک و در ایشان آن که اگر متفرق شد مذنبان و اهل جمیع بوی معنی ماده نفس و شوت و که خوانده است ایشان را با آن مذنب کما یجادی الکلب بصاحب جاکه سرایت میکند کلب  
در صاحب خود و کلب بفتح لام علی است که عارض میشود و امی اگر ندین ملک دیوانه و مستولی میکرد و بد رستی شبیه یا یخولیا و بر رست میکند از وی بدیگری و میگویند که بجانب کجا کند  
و اگر کند و یا کند و بی طاقی دارد و با که از شکی میرود و نتواند کتاب بخورد و این طلی است که میرود ماده آن بر تائه بدن او و متولد میکند و از وی عارض دیر و بر رست میکند در رک  
و بی چنانکه فرمود لا یفنی من عرق و لا یفصل الا دخله باقی نماید از صاحبش هیچ یکی و بدیگری که اگر در می آید آن ملت در آن و تشدید اهل اهل اصحاب بر علت بدعت است که بر  
صاحبش مستولی کرد و در عارض دیر از وی تولد شود و در آن از وی بدیگری که و کذا چنانکه علت بدعت و هو و اهل اهل و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند از خود  
و تشدید و چنین اهل از علم دین بگریزند و نتوانند از آن ستمند شده و محسوم از آن برینده و در بادیه جبل و ما و ی بدعت جان هند نال الله العافیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجمع امتی بد رستی که خدای تعالی کرد و می آید او قال الله محمل شک او بی است که بجای امتی است محکم گفت علی ضلوه  
بر کراهی و این خاصیت و تقبی است که در رد کار تعالی ابر است معرود را بدان مخصوص که دانیده است که هر چه بر آن اتفاق کند بدعت حق و ثواب بود و بداهه علی الجماعه و دست  
قدرت و احسان آنکی جماعت است و این گناهی است خط و نصرت حتمی اهل حق را از ایدای خلق و خوف اعدای دین و توفیق و بی سجا و در ایشان از برای استنباط احکام الله  
بر دریافت حق و چون اختلاف کند و متفرق شوند از اهل که در حفظ و عصمت و سکینه و از غیر ستم عذاب و فساد کرد و احوال او بر آن روایت آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب  
او رضی الله عنهم بر آن بودند و من شد شد فی النار و کسی که تنها اقتدار جماعت بر وی آید از سواد عظم انداخته میشود در آتش و نخب شد اول بر صیغه معلوم است و دوم مجهول  
و معلوم نیست آمده و همچنین در حدیث آئیده دواء الفومذی و عنه خال خال رسول الله و هم از ابن عمر روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
ان سواد الاعظم یرویکند سواد اعظم را سواد اصل معنی سیاهی است و معنی مجهول و اگر از مردم نیز باید چنانکه سیاهی شکر کونین کثرت و زیادت از او راحت و در  
بالتبع آنچه اگر علماء در آن جانبند فاند من شد شد فی النار و دواء ابن ماجه عن حدیث انس و در بعضی نسخ درجایا ض است و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعضی

و کثر

و ان اهل یک ملت

ابن ابی حاتم فی کتاب التنبیه زیاده کرده و عن انس بن مالک قال قال رسول الله گفت انس گفت هر چه خدا صلی الله علیه وسلم باین لقب فخرت آن صبیح و منشی ای سیرکن اگر توانی که صبح کنی و شام کنی و طهر کنی و قلب غشیل احد و حال آنکه نسبت در دل تو کنیز و مداوت و مسیح یکبار با فضل پس بکن کار عظیم هست ثم قال بکن گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای من و غیبان کا باین و فلک من سنی ای سیرکن و آنرا از سنت نبیه طریقه بر خیزد و من احب سنی فدا صبیحی و کسی که دوست دارد و سنت مرا پس تحقیق دوست میدار و در هر چه دوست داشته باشی و سیرت کسی نامش از محبت و باعث بر آن است و من احب کان معی فی الجنة و کسی که دوست دارد و مرا باشد با من در بهشت چنانکه دارد شده است که المراء مع حق و در حدیث اشارت است بآنکه دوست داشتن نبی صلی الله علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و معرفت اوست صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان زفا الله و واه النعمدی و عن ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شک بسنی چند خدا دامن کی چنان در زند و عمل کند بهشت من ز فدا امت من و سیر و آنرا از سنت و تفصیر کردن در آن فدا جماعه شهید پس مرا و راست نزد و ثواب حمد شهید کنایت است از یافتن حیات بعد و شقت در آن و حصول کامل فضیلت و ثواب بر آن و واه البیهقی کتاب الزهد له من حدیثان عباس رضی الله عنهما در بخانه در بعض نسخ باض است و در حدیثین عبارت نوشته و عن جابر عن النبی ر وایت است از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حدیثی که فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه فعال پس گفت عمر ما فتنه احادیث من یهو و یفجنا بدستی که مای شومیم حدیثا و حکایتها را از یهود که خوش می آمد با آن احادیث و حکایات افندی آن نکتب بعضیها آی می بینی و رای منی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را فعال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زبرد انکار ما نه و کون انتم ای پیغمبر شما در دین اسلام و در بودنی دینی نام و کمال که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرد و استفاده نماید که فحوت اليهود و النصارى چنانکه تحیر شدند و در نصاری و افتادند در تیرجیرت و وادی اشتباه افتادند چنانکه با تحقیق آورده ام ملت و شریعت با بعضی از عقیده سفید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبهه و میرا از اشتباه و التباس و لو کان موسی جهاماً یا سعه الانبیاء و اگر میوه موسی نه که نجاشی نداشت او را که میوه ای من چه جای قوم او و تمام مردم خویشان را که شریعت هر سه نسخ شد به یکتا و واه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل طبایع کس که بخود و حال او عمل کند سنده و کاری که از جهت بودن و سنت اگر چه قلیل باشد و امن الناس بوائفهم و این باشد مردم از شر مای و یعنی راوی بکسی شری زسد یعنی مکره نکرواند و کسی از راه نبرد که از قیل و ظاهرا است که مراد ما مکر ازین باشد و بوائی جمع باشد یعنی سختی و در حدیث آمده است که دنیا پر بهشت را کسی این نیست به سبب او بوائی او را و تفسیر کرده اند از زلف و غش و سختی و شر و دخل الجنة می و آید بهشت افعال و جل پس گفت بروی با رسول الله ان هذا اليوم ملکوتی بالناس بدستی که از کار و امر و روز و زمان بسیار است و مردم بعد از این چه حال خواهد بود فعال و سبکونی فی قرون بعدی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در این زمان بسیار است و در انجام است که میباشد در جماعتی که پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نیشو و خیر از هر است من مطلقا اگر چه تفاوت کند قبلت که کثرت و در آخر زمان نیز جماعت خواهند بود که طریقه تقوی و سنت اقامت خواهند نمود و واه النعمدی و عن ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انک فی زمان من تزل منک عشی و ما مر به بدر سیکه شما در زمانی هستید که هر ترک کند از شما ده یک آنچه امر کرده شده است بدان هلاک میشود و عذاب که ده میشود و در آن زمان مملکتی زمان من عمل مناهم بعشما اعم به نجاشی پیری آید زمانی که هر که کند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات میا بد از عذاب و ثواب داده میشود در آن و این در سنن و فوافل خیرات خواهد بود و الا در الفاض و اجابت ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند که مراد معروف و نهی مکر است که در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود و ترک امر و نهی مجال عذر رنگ بود و بخلاف آخر زمان که کار بقبض است اگر اندکی آن هم بود و آیه ضعیف است و موجب حجب کرد و واه النعمدی و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما خل قوم بعد هدی کا فوا غلبه که نه شد بدید هیچ قوم پس از هدایتی که بودند بر آن الا اولوا الجدل که اگر داده شده بود و جدل فتنه شدت و خصومت و عناد و ستیزه و تعصبات از وجه کند به طبل او بر اندازند بنای حق انرا و رسول الله پیروان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و سله الله الایة ایت را که در بیان جدل و خصومت کا فوا ن دارد است ما خور بود لای الاحد لابل هم قوم خصمون و واه احمد و النعمدی اینها جده و سبب نزول است آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصص یحکم تحقیق شما و چیز که می پرستید شما جز حق سیم و در خنده که آن خوشحال شدند و فراد را آوردند و گفتند تا بنابر عیسی سم نیستند و اگر عیسی هم که معبود نصاری است بکمال ایت در دوزخ باشد ما را رضی که تا بنابر با و می شنید اینجا میفرماید که ما خور بود لای الاحد لابل هم قوم خصمون یعنی ارجح است که با تو کردند که در بطریق جدل و خصومت چه مانع بود و شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که اگر با عیسی از غرض عیسی باشد بعضی چیز چنانکه من برای محله است کس و ایشان میدانند که لغت عرب این چنین است با وجود آن بعضی حکمت و جدل و تعصبات این سخن میگویند و آورده اند که این نبی کنیز برای فتح با سکه عین و فتح را در آنست که یکی از دشمنان بود و این است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت و ای تو چه خوش چال بوده تو زبان قوم خود و عن انس بن رسول الله و روایت است از انس بدینیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت لا تشد و اعلی انفسک سخت نگیرد پیشهای خود با کتاب ریاضات و محاهدات تا تو که نفس طاعت آن ندارد و انرا هم آن نفس حرج و حرام گردانید آنچه مباح گردانیده است از پروردگار تعالی آسان کرده است بر شما فشد دالله علیه که تا سبب آن شود که سخت کرد خدا تعالی بر شما و عرض کرد اندازا و شما را طاعت ادای حق آن نباشد و در مایند و باز کرد دید فان فها شد و اعلی انفسهم فشد دالله علیه هم پس بدینیکه قوم سخت



قال قال رسول الله لفت باهمین میره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من وفی صاحب بدعه کسی که تقیم و تجیل کند خداوند بخت افتد اعان علی هدم الاسلام بر تحقیق بدی که  
برویدان کردن دین اسلام چه در توفیق و استخفاف و استانت سنت است و این یکیش بر بیان کردی نابی اسلام و همین قیاس در توفیق و تجیل تسنن آید وانی نابی اسلام خواهد بود بسبب تقیم و  
ترویج سنت و دوا بهیجی فی شعب الایمان و سلا و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال من غلب کتاب الله ثم اشبع حاجه کسی که با موز و ترازو پتیر پیروی کند احکامی را که در اوست هله  
من الصلاه فی الدنیا و راء راست نماید و رضاء تعالی و بر اندازد کلامی در دنیا و وفاه بوم الغمه سوء الحساب و نگاهدارد و او را روز قیامت از بدی و سختی حجاب و فی دوابه قال  
و در روایتی پنجین آمده است من اقلدی بکتاب الله لا یصل فی الدنیا و لا یبشی فی الاخره کسی که پیروی کند کتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدیخت نکند در آخرت ثم تلا هذه  
الایه فی خواتم حضرت صلی الله علیه وسلم آیت را فی النج هدی فلا یضل و لا یبشی پس کسی که پیروی کند کتاب را که سبب هدایت است گمراه نشود و بدیخت نکند و حاصل آنکه دولت  
و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است بیت زهی سعادت اگر خدمت توأم کردی که نیکی دنیا و دین خدمت است رواءه رزین و عن ابن مسعود رضی الله عنه ان  
رسول الله روایت است ان ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت خوب است به متلاصق اصطوا مسننهما گردانیده است خدا تعالی قصد حال این بابا آنچه در او است  
از محارم و حدود و احکام قرآن قصد حال او راست و عن جبنی الصواط سودان و از هر دو جانب آن راه راست و دوا به شریعت فیهما ابواب مفتحة و ران و دوا به شریعت  
کشاده و ابواب مستوره پنهان و بر در تار و بهاست فوخته و عندنا الصواط طاع و بر سر راه شخصی است که خوانده است مردم را بقول استقاموا علی الصواط یکویت  
بروید بر راه و لا تفوجوا و لا یزید و فوفی ذلک دلیع و بالای آن خوانده و دیگر است بدعو میخواند مردم را کلهم عبدان فی فتح شهبان من تلك الابواب هرگاه که قصد میکند بنده  
از بنده آن که بشاید در بر آن دان و ما و برادر پرده را قال میگوید آن اعی و یحک لا تقنعه وای بر تو کشت این را فافک ان تقنعه فلیج پس بدستی اگر یکشت فی توان در امید  
او را و اگر سید را فی عذاب الیم بکشتی در وی شمشیر پتیر بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل اگر مراد از آن حبیب فاحی ان الصواط هو الاسلام پس خبر داد و گفت که با وضو  
طریقی اسلام است که بدان بهشت جاد و ان میرسد و ان الابواب المفتحة فحاده و خیر و اگر در مای شاده که پردهها بر آن فروخته افعالی است که حرام گردانیده است خدا تعالی  
آنها را بر بنده ان المسود الموحاه حد و داله و بیان کرد پردههای فروخته صدامی خدمت که میان بنده و محارم بسته است که از آنها نگردد و فاصل باز دارند است بنده  
از آن و آن عبارت است از احکام و بی سجانه و ان الداعی علی و اس الصواط هو القرآن و بیان کرد که مراد داعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را بر راه است  
و ان الداعی من فوّه و ان خوانده است قرآن هو و اعطاه فی فلیکل مؤمن آن پند دهنده از جانب خدا است در دل هر مؤمن و طبی از تفسیر طریقت کرده که الداعی  
یکند و تا اینجاست قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه بنماید و نشانهای راه بیان میکند اقول فادان آن و پند پذیر شدن بیان و رفتن راه و رسیدن مقصود و توفیق الهی و  
هدایت است که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی پیدا آید در زخا الله و دوا و دین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود و دوا و احمد و البیهقی فی شعب الایمان و رواءه  
کرد از احمد و رسد خود و بهیجی فی شعب الایمان عن النواص فی فتح نون و تشدید و ابن مسعود بکسرین و فتح آن صحابیت ساکن شام و کذا الذمذی عنه و بهیجی روایت کرد که  
از نونس بن سمان الانه ذکر خصی منده و لیکن اینست که نزدی ذکر کرد این حدیث را مختصر از آنچه روایت کرده اند احمد و بهیجی و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال من کان مسننا  
کمی میخواند و در راه راست را فلیس من فذمات پس باید کرد و راه را و اقد انکبک یک تحقیق را عالم کند نشسته اند فانی الحی فوشن علیه الغنّه پس بدستی که زندگان این کرده  
مینود برایشان از فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود و در زمان خود با تابعین گفت و توضیح کرد و مراد بردها صحابه را داشت و بنده که این را خواند و در جرحا چنانکه گفت اولئک  
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هدا الله انهم بهایاران محمد اند که بودند فاضل تر از هر کجایشانست در این است و ابوها فلو ما و دیگرین امتاز وی دلها  
و اعظمها علما و دور اندیشه تر از وی علم و افلاها مطلقا و کثر از وی حکمت و فصیح و ریاض و مراعات رسوم و عادات که متعارف است میان مردم و تکلف از خود نهند و تکلف در  
لغت خود در فتنه کای بی فو و دن پنج رجز دهناد و و تکلف پیش آینه بجاری که فزون باشد از حاجت و بیرون رطافت اخلاصهم الله لصحبه نلبه و لافا حه دینه بر گردان  
خدا تعالی از برای محبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و برای برداشتن بیعی این لیل است به افضلیت و الحلیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلایق ایشان را برگزید و با  
پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان سترین خلق و اخیار است بوده اند و جواهر نفوس ایشان را بی نقصان اسرار هدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید اللهم  
کلّمه النّفوی و کانوا احق بها و اهلها و بودند از تر و لائق تر بکلمه تعوی و متحق تر از او را را آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهای بندگان و یافت دل محمد را  
صلی الله علیه وسلم و شن زد پاک تر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای محبت و ایشان را و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عقل  
نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الله عنهم و مراد را سائر تربیت و بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بد رجوع گاه  
نرسیده باشند بر بیان شایخ را بنید که در خدمت ایشان بجه درجه میرسد از این منقصت حضرت وی صلی الله علیه وسلم همانند میکرد که مکرمانی باشد و منافقان خود و بعد از نزول  
سوره توبه تعیین شده و از میان مخلصان جدا گشته و ضعیف و رسوخ شده بودند لغو با بدین سوء الاعمال تقاد خاظم فضلی من شایسته برای ایشان افضل ایشان را و انشی  
علی اثرهم و پیروی کند ایشان را و بر بنان پای ایشان و نمسکوا بما اسنطعتم من اخلاصهم و سبیه هم محبت در زیند باجه تو اندازد خویشا و روشمای ایشان فانی کلوا علی  
الهدی المستقیم پس بدستی که بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی همان اسرار پیغمبر و دوا بآن بزرگی و علوشان در ذریع پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی سرمد



























سئل رسول الله كفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از جن رجلی از حال دوم که کافری بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احدی که عالم باصلی  
المکتوبه یکی از آن دو مرد بود و علم که میکرد نماز فرض را و می نشست پس می آمد و می نشست مردم را علم و الاخر بصوم النهار و بقوم الليل و مرد  
دیگر روزه میداشت روز را و بیدار بود و نماز میکرد و در شب و می نیز عالم است که از اول یا برابر بلکه تواند که بیشتر از او باشد لیکن حرف اوقات بعبادت میکند بیشتر علم و تعلیم آن  
اینها افضل پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کدام یکی از این دو مرد داخل تر در ثواب باشد تر است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فضل هذا العالم الذی یصلی  
المکتوبه ثم یجلس فیلعل الناس الخیر زیادتر در عالم که صفتش این است که نماز فرض را می نشیند و تعلیم میکند مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار و یقوم  
اللیل رابع مرد عابد که روزه میداشت روز را و نماز میکرد و در شب که فضل من است بر مردی که دینی و پست پایه تر است از شما و او الدار و  
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم الرجل الفقیه فی الدین نیکو مردی است که فقه است در دین و عالم است با حکام آن و مفضل است  
در آن انی اجمع الیه نفع اگر احتیاج و نیاز مندی آورده شود بومی فائده رساند مردم را و انی استغنی عنه اغنی نفسه و اگر نیاز مندی شود از وی بی نیاز گردد و خود را از نیاز  
دوایه و ذین حاصل معنی آنکه لایحتاج عالم است که محتاج گردد خود را بوی خلق و میل کند بمصاحبت خلق و طبع کند در منافع ایشان و این نیز منقطع گردد و مطلقا ترک فائده علم نکند بلکه اگر  
مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر باشد که فائده علم کند بیکم این ضرورت و آید مردم دفع رساند از آوازه کده و اگر محتاج نباشد و استفاده نمایند بیکم در دوزخ است  
و مشغول گردد بعبادت مولی و بخدمت علم که کتب ینیه و تصنیف و تشریح این طریق فاضل و معنی حکومت مولای بر عباس یکی از فضیلتها می گردد و اصل وی از بر است از اهل مغرب شهری  
گفت سچا پس اندیدم علم کتاب ساز عکرم تابعی ثقات و بعضی مردم را در وی اختلاف است و بخاری گفته که نیافتم هیچ یکی را از اصحاب خود مگر آنکه محتاج میکرد به عکرمات  
سند سبع و آتیه ان ابن عباس قال حدث الناس کلهم جمعة مؤخره روایت میکند گفتن ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و حفظ کن مردم را در نهضت کبار فان  
ابلیت فزین و اگر با می آری از حدیث کردن در نهضت کبار و زیادت بکن میخوانی پس حدیث کن در نهضت و بار فان اکثریت قتلت موات و اگر بسیار بخوانی پس حدیث کن سه بار و زیادت  
از سایر مگر که بول خواهی ساخت مردم را و لا یمل الناس هذا القرآن و طول ساز و بستمیاء مردم را از این تر است آن عظیم باشد از کثرت و ذوق در آن مطلوب است و لا الفیض  
فانی الغوم و هم فی حدیث من حدیثهم بنام من تاریخ حال که با بی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند قفص علم هم پس قصه خوانی را ایشان و حفظ کوی  
فقط علم هم حدیثهم پس سببی را ایشان از آنکه علم هم پس سبب آن کرد که بول کردانی ایشان را و لکن انصت و لیکن خاموش نشین فاذا امرک بوقی کفرنا  
و التماس نمایند از حدیث را از حدیثهم و هم بشنوه و پس حدیث ایشان را و حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث را خواه سخن نباشد که مردم در آنند یا سخن دین اگر سخن دین باشد  
قطع آن مناسب بود و اگر سخن دنیا است شاید که بیکم شریعت کشن آن خوش ندارند و حفظ و نصیحت و شنیدن تر آن ناخوش شمارند و در آنم فتند و بیست دین باز را بیکم صلحت  
در قطع سخن ایشان باشد پس همین تقریب ایشان از آن سخن بآید و نظریه صلحت وقت بایکاشت و آنچه بر عباس فرموده است حکم غالب و نظریه ظاهر فرموده است رضی الله عنه خود در آن  
روز کار غالب بر مردم سخن نبوده است و انظوه السبع من الدعاء و ترک کردن تاخیر فراموشی از دعا کار که تکلف باشد و سبب تاخیر فراموشی و تقصیر کردن در فاجتنب پس بر هر  
و یکم و ثوابان فانی عهده است رسول الله پس بدستی که بر نیافتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اصحابه و یاران او را لا یفعلون ذلك یکنر ذبیح یا  
در دعا تکلف و آنچه واقعه است در اعمیه را و ثمره از سخن تکلف آنده است چنانکه در بعضی مواضع موزون نیست افتاده است بی قصد دارد و واه العجاری و عن و انکذ  
بشای مثل بنی الاسفح بین مملوک و قاف صحابیت اسلام آورده در یکجا میآید آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجویز عیش بکرمیکه دوازده صنف بود و نزول میکند بصبر بعد از آن بشام رفت  
و بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعضی گفته اند و پشت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من طلب العلم فادک که کسی بگوید علم دین با  
پس بداید آنرا کان له کفان من الاجور باشد مراد از نصیب از اجور ثواب یکی حسب طلب و شقت که در تعلیم تحصیل علم دین کشیده است و دیگر ثواب حصول علم و تدریس کردن آن  
خواهد کرد یا ثواب عملی که بدان خواهد که فان له کفان که کان له کفان من الاجور یکی اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مراد از یک نصیب از ثواب بر هر تقدیر در طلب علم با  
بود اگر بدست آمد نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادت است بیت که چنان توان بدوست ره بردن شرط یاریست و طلب مردن مقصود جامی از طلب گفته که چیت  
مقصود او همین که در جهان در طلب واه الدار و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان مما یطیئ المؤمن من عمله و حسناته  
بعد موندن بر تنیک از آنچه می پویند و میرسد سلیمان از ثواب کردار وی و یکجا می پوی پس از مرک وی علما علمه و نشیء علمی است که دانست آنرا بزرگوار ساخته از او بعضی  
نسخ علمه کشیده آید و برین چه نوشته و تفسیر بیان است یا مکرر تعلیم و شاعت است و ولد صالحا ترک کرد و فرزندیک که دارا گذاشت او را بعد از خود او بصحفا و نه  
بشدید یا مسخمی که بارت گذاشت او را یا وقف کرد در حال حیات خود او مسجد ابناء یا مسجی که بر آورد او را و بینا لایمن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران بنا  
کرد آنرا و هرا احواء یا جوی که روان ساخت آنرا و صدقه اخو جهام من ماله فی صحته و حیوونه یا صدقه که بر آورد آنرا و آنرا از مال خود در تندرستی خود و حیات  
خود اگرچند رسد بنو چنانکه در حال بیماری که امید صحت دارد و فلحقه من بعد موندن می پویند و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن که بر آورد و این بجهت تاکید یا  
این تعلی است بخصوص مذهب و بجهت اهتمام با نفعی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه است و غنی دانست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقه جاری گردد

ثواب این

مطلوبه

و تعلیم



[illegible]

مروان

علی بن ابی طالب علیه السلام که با او در آن وقت در کرد و مردم بدو نشان نهادن به خاطر شرف و خوشنماید و بعد از آنکه با او سخن گفت و کرد و کرد  
بر روی ملامت و تلافی آنکه گریست ثم قال ایتر فرمود الا ان شرف الشرفی و العلم احد انا و اکا و باید که بدین بیان بدان علم اندوان خیر و خیر را و العلماء و بر تکیه  
نحوان میان علم اند و زکات علماء جو عاصه و مردم تابع ایشان پس بدی و یکی ایشان در خلق بشیر برات میکند که از مردم دیگر و او الدادی و عن ابی الدرداء قال یخسر  
الانسان عند الله منزله يوم القيامة بدینکه از جمله بدترین از روی قدر و مرتبه روز قیامت حاله لا یلتفع بعلمه عالمی است که فایده دیگر از علم خود و علم  
نیکه بدان و در بعضی نسخ لا یلتفع بصیغه مجهول پس تصحیح کرده اند یعنی عالمی که نفع برده و نیشو و بعلم دی و تبرک تعلیم و تدبیر و تصنیف و تبارک معروف و نسی نگه و میباید است  
حدیث ابی هریره که در آخر فضل آنکه در وی بصیغه مجهول است البته و او الدادی و عن زباید بن جابر بن جهم و فتح و ال هفتین و مکتوب تاجیه سدی کو فی تابعی است شینه و  
علی بن ابی الدادی و غیره قال فی علمه گفت گفت و عمر بن الخطاب رضی الله عنه هبل یعرف ما یهدم الاسلام آیهی سنی چهره میکند بنای مسلمانان و بران میکند و او هم  
بسی شکر است بنیاد و یعنی نیز مناسب است قال لا کفرت زیاد بن جهم بنیثا ثم قال هدمه و لذلک العالم کفرت عمر بن ابی سلمی فی ما اخبرین عالم و کما که در آن  
جدال المناقیه بالکتاب و جدال و نزاع مناقه کتاب خدا از برای فساد و در پی اسلام و در حکم جدال مناقه است جدال و نزاع بقدره شبیه باطل و تاویلات را نفع کربا  
شک و شکیک و درین میشود و حکم الامته المصلین حکم کرد و باطلی جوهر که اگر کشند کان خلق اند بر وفق توپی شتوت خود و هر در که و دیگران بر قبول و اطاعت آن و او  
الدادی و عن الحسن قال العلم علما ان روایت است از عمر بن ابی سلمی که گفت علم و علم است فلهذا العلم النافع  
پس آن علم است سود و نده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالی در ادویه تا نوره و علم علی اللسان و دیگر علم است بر زبان که تاثیر کرد در دل و نورانی ساخت  
دل را بیت علم چون بدل زندیاری شود علم چون برتن زندیاری شود فذلک حجة الله عز وجل علی ابن آدم پس این علم بر زبان و بخت حدیث بر آید و آن از انوار  
و او خواهد گفت که شمار علم را در چهار کفر کرد و از اینجا گفته میشود و ای جابل یکبار و بر عالم افتاد با که دیده و دانسته شده و در پناه خداوند افتاد و او الدادی  
و شیخ محقق عارف با صد حدیث از علم و لا سکندر بی در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی یسقط فی الصد شاعده و یکشت من الغلب فانه علم نافع علم است که بکشد و نافع و نافع  
در سینه شاع خود را که گویا از انوار و آثار حلیه است شایع است آفتاب که بر زمین افتد و در سینه خود و در فکرت از دل پرده را که عبارت است از انوار و نافع از فهم و ادراک  
حقایق اشیا و شیخ امام و عبید الله بن محمد بن علی الکلی الزمذنی فرمود علم نافع علم است که ثابت و تمسک شده و در سینه و صورت ثابت و ثابت بر دل صورت بندد و روی  
نمایم و بر یک و در سینه از انوار و در سینه پس بعل که در یک و او بگذارد و در او این علم نور قلب است که با نده از انوار و نافع از انوار و نافع از انوار و نافع از انوار  
و طلت شتوت بر آن غالب آید و نورانیت او را برده است و بعضی گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بدهد و دنیا و نزدیک که فایده است بر پشت و دو  
انسان زنده از دوزخ و مورث خوف و رجاء و معرفت آفات نفوس طهارت و است و این بر ذریه کمی انداز و حقیقتی که در دل هر که میخواهد از انوار و نافع از انوار و نافع از انوار  
علم نافع و در قسم است که علم معارف که باعث شود و بر عمل و مقرون باشد بدان که علم شکاف که در شیشه و نافع از انوار و نافع از انوار و نافع از انوار و نافع از انوار  
رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله گفت ابو هریره یا در قرآن پس بفرموده اصلی الله علیه و سلم و عایشه و در ظرف از علم و در بعضی روایت من العلم بصرح آمده و  
و عای علم عبارت است از محلی آن که جمع شده و در وی طبعی که تمسک کرده و نوع علم را بدو ظرف با اعتبار از او شتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست فاما احد هما فیشته  
و یکی از انوار و عای علم پس را گفته کرده ام از او در میان شما و اما الاخر فلو فبثته فطرح هذا البلعوم و اما علم دیگر اگر را گفته که کم از او ظاهر که در انوار و نافع از انوار و نافع از انوار  
ضمیمه ای و حده را که در طعام از حق حیا که را وی تفسیر کرده بقول خود یعنی مجوی الطعام و او الدادی و گفتند که باطل مراد علم احکام و اخلاق است که شکر است  
میان خلاص حرام و ثباتی علم اسرار که محفوظ و مصون است از بخار از بخت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص است بخواص از علم با صفا نابل و حرام  
و بعضی از شراح گفته اند که مراد با آن اخبار فروع فساد و این است از بنی امیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر داده بود که هلاکت من دست بعضی بندگان و توفیق خدا بود و ابو هریره  
میگفت که خواهم بیان کنم ایش را بنام نام یا مراد احادیث است که در آن ساسی برای جوهر و احوال ایشان و ذمت ایشان بود و ابو هریره بر زبان گویا بعضی از انوار و نافع از انوار و نافع از انوار  
آن بصریح تفسیر ناسبا که که بشنود و او را میگوید که گفت احمد بن محمد بن ابی الدادی و اما در حقه و اشارت میکند با آن  
بزرگوار و عای که بر سر شصت سال وقوع یافت و تحقیق است که در فایده عای بی هریره را و بر فتنه از عالم پیش از انوار و اما علم پوشیده مانده که مراد از انوار و نافع از انوار و نافع از انوار  
حقایق و اسرار است که فهم عام بدان رسد و فائزای آن مصلحت وقت باشد و صلاح روزگار بعضی مخاطبان بود بیشک در آن عالم و در این چنین علما است پس مکاره است  
و اشارت بدان و در کلام نبوت و در باب ولایت بسیار است و کلان آن سلسله علی قدر حق و محکم تشریفات آن و در ولایت و ظاهر بی باطنی و هر شریعتی را حقیقی خواهد  
بود که در میان آن حق و حقیقی باشد که چون فهم عام رسد فاعل را مقرر و منسوب بخیری دارد که نزد ایشان و بگویم و مذموم باشد و ایشان و مکاران و در کلام هر حدیث  
هم باشند و حق را فاش و اظهار آن از بخت باشد نه بسبب مخالفت و دلیلی و علم شریعت را و اگر که در عین حقایق و اسرار ثابت و واقع است و دیگر در حدیث ابی هریره را  
بخیری و دیگر است گفته شده که با آن علم و حقایق که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان وجود و دیگران از عظمای صحابه و علم فاش را در حکم کردن قبل از آن بجهت

















و از اینجا لازم می آید که دیگر از وضو باشد چنانکه بعضی مردم از اینجا فهمیده اند و اعرفهم الله بهم و چون گفتیم با ما بمانیم می شناسم ایشان را یعنی است خود را باین که داده میشود ایشان را  
اعمال ایشان بدست می آید است ایشان و اعرفهم الله بهم و چون گفتیم با ما بمانیم می شناسم ایشان را یعنی است خود را باین که داده میشود ایشان را  
نیز یعنی فادان کتب یا این پیش رفتن در کتاب ایشان خاصه این است باشد ما طبعی گفته که در این دو صفت از برای مجرد و محض و از برای است بر این تفوق و نیز و الله اعلم و راه احمد با  
ما و حجب الوضوء باب در بیان چیزی که واجب میگرداند وضو را و آن چیزی است که میبکشد وضوی سابق را و واجب میگرداند وضوی دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگر چه حقیقت را در وضو  
مستوفی بقیام و دیگر فایده وضو موجب وضو نیز میماند گفت بوجهی که گفته شد الفصل الاول عن ابیهر بره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبل  
صلوة من احدک قبل کلامه و درستی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی حتی بنوعی اما اگر بسیار از و این حدیث کلامی است که در کتاب دارد و اگر کتاب ندارد و تیمم باید کرد بخاک  
و اگر آب نیابد و خاک و قدرت نداشته باشد بر آنکه او را فاقد الطهورین گویند آنجا که وضو و تیمم را از برای نماز داشت جرئت وقت و اگر پیش از یا قیام آب و خاک و قدرت بر آنکه هر  
آنکه بگوید و اگر یافتن قضا که قول بخارا نیست و نزد بعضی با قضا میگرد و در ضحیت نماز و بقول بعضی بگذارد و قضا کند متفق علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول  
صلی الله علیه و سلم لا تقبل صلوته یعنی طهور و قبول کرده میشود نماز بی طهارت و لا صلا فله من غلول و مقبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال  
غلول در خیانت از غنیمت آید و بطریق خیانت نیز مستعمل کرد و وظایف است که مراد از اینجا همین معنی باشد و راه مسلم و عن علی رضی الله عنه قال کنت رجلا مذنبا رویت  
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم در مدینه مدی بسیار کشته دینی بفتح میم و سکون ال و بکسر ذال معجمه و شد بدین آید و طوطی که در آلت مرود و دقت ملاجعت ازین جهت  
وقت شہوت پیدا آید فکنت استسجی ان اسأل النبی پس بودم هر که شرم میداشتم که پرسش میکردم از صلی الله علیه و سلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضو لمکان  
آنکه وجود و خروسی که فاطمه را با شد رضی الله عنهما و این کمال جهاد داد حضرت رضی است و بنیاست و اما در ذکر حکایت شہوت و آنچه خلقی است بشارت زمان نزد احوال مناسب بنا  
فاوت المصداق پس فرمودم مقدار این بود که از آن مخلصان درگاه بود که پرسید از حکم آن علی الاطلاق فساله پس پرسید مقدار آن حضرت رضی الله علیه و سلم فقال پس گفت آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بگسل ذکوه و بنوعی باشد هر که می بیند در آن وقت خود را و وضو کند پس می موجب غسل نباشد و و دی بود و ال مصلح بر وزن مذی آن  
آیت غلیظ کرد و و آید بعد از قبول نیز میچشم که دارد و می گویند که شہوت و عین سیر و نایب موجب غسل نیست متفق علیه و عن ابیهر بره رضی الله عنه قال سمعت رسول الله  
کفتا بوجهی که شہوت میخیزد را صلی الله علیه و سلم بگوید لیکن فوضوا مما مست النار و وضو بازید از خوردن آن چه مساس کرده و رسیده است از آتش یعنی نجسه  
شده است بمان و راه مسلم این را و و تاویل است که اگر مراد بنوعی است و و این شستن است از برای دور کردن چسبش طعام نجس است و این اوضوی طعام پاک است  
و و کم نگذارد وضوی نماز است ولیکن اگر چه در ابتدا حال بود بعد از آن نجس شده گفت قال الشیخ الامام الاجل محیی السنه رحمه الله علیه هذا منسوخ بحدیث  
ابن عباس محیی السقا ح الصحاح در شرح السنه گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آن چه نجس شده باشد منسوخ است دیگر روایت کرده است از ابو داود و  
ما جاز ابن عباس چنانکه در فصل ثانی باید قال ان رسول الله کفت بدینکه نجس را صلی الله علیه و سلم اکل کف شاه خورد گوشت شاة گوشت را فصلی و لم بنوعی  
پس نماز بگذارد و وضو نکند و بعد از آن مسلم که نیز در آن فصل مذکور بدینکه نزد یک کردانیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگوید بر این کرده شده را پس بخور و از آن پخته را بنما  
و وضو نکند و منسوخ است و بعد از آنکه گفت بوجهی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ترک کرد و وضو کرد از آن چه مساس کرده است از آتش صریح و نفیست تا آخر آن وضو را از وضو دور  
حدیث ابن عباس را مسلم معلوم و متفق متفق علیه و عن جابر بن سمیة صحابی است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص و پدرش بر صحابیت نزول کرد بکوفه و وفات یافت سابع و جعفر بن  
و سبعین ازین جلاس قال رسول الله روایت است از جابر بن سمیة که مردی پرسید بخیر خدا را صلی الله علیه و سلم انوضا من لحم الغنم یا وضو بکلی خوردن گوشت های گوسفندان قال کفت  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان شئت فوضوا و ان شئت لم توضحوا اگر میخواستی وضو کن و اگر میخواستی وضو نکن قال کفت آرد و پرسید انوضا من لحم الغنم الابل آیا وضو کن از خوردن گوشت های  
شتران قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر میخواستی وضو کن از خوردن گوشت شتر و مشهور ازین حدیث امام محمد بن حنفی وضو است خوردن گوشت شتران حدیث و نزد امده این حدیث منسوخ  
یا مراد وضو نمیخواهی است چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر آرد معنی خوبی از میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست و حال آنکه وضو است که علت مشروعیت اوست در هر دو موجود است  
گوئیم فاندک و جفر بن مدیوی گوشت شتر باشد گوشت گوسفند و الله اعلم قال با پسیدن در اصل می می بعضی الغنم آیا نماز بگذارد در جای شست کوفتند ان قال نعم فرمود آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم اگر میگردانی قال صلی فی مبارک الابل کفت ان یا ابنا بکر ارم نماز در شستگاه شتران قال لا فرمودی که نماز و گفته اند که نه از کردار در نماز شستگاه شتران  
و علت آنست تیمم شستن وقت و وضو وضو طلب است بسبب عین شتران و جعفر بن ابیها خلاف کوفتند که ساکن در مدینه اند و راه مسلم و در روایتی آمده است که نماز بگذارد  
شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر کوفان هر شتر شیاطنی است و نیز آمده که یک یاه شیطان کلاب است و شتر شیطان و دلایع بگذارد در جای شست کوفتند که اینها بکشت  
و در حدیث ابیهر بره گفته که کوفتند از جابریایی شستن و عن ابیهر بره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وجد احدکم فی بطنه شاة  
چون یا بدی از شاة و شکر خود چیزی را و چیزی را و جعفر بن ابیها فاشکل علیه اخرج منه شیء اما پس شسته شد بروی که یا بگوید آن نماز شکر چیزی را با و یا نه فلا یخرج من المسجد  
پس باید که بروی نیاید مسجد که این است از عدم وضو که وضو را از مسجد را می وضو لازم است و اشارت است که وضو را باید که نماز وضوی و جای آرام وی در مسجد باشد حتی

در شسته



زده ناقص وضو است که سبب استخفافی بر عدم وضو اداست بخلاف بیعت یکدیگر از جوهر و کعب و سجود و بر سر منون که متعدد در آن یکسان باشد و او الدارمی و حسن علی رضی الله عندهما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکله المسد العسلان ندر بر هر دو چشم است فخری نام فلیضوا پس کسی که خواب کند پس بیدار بیدار و وضو کند و او ابو داؤد و قال الشيخ الامام محی السنه رحمه الله علیه هذا فی غیر الفاصل این جوهر من نام را در غیر کسی است که نشسته خواب کند یا صحیح عن انس ارجعت حدیثی بکسب سیده از انس قال کان اصحاب البنی کنت انس بودند یا ران بنیر صلی الله علیه وسلم یطیرون العشاء انظار میبردند که از آن زمان عشاء را اگر کسی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآید و نگارده شود نماز پس خواب میکرد ایشان را حتی مخفی و رؤسهم تا آنکه می افتادند بر زمین ایشان بیدار می افتادند و بصلون و لا یوضوون پس نماز میکردند و وضو میکرد پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکنده وضو میباشد و از این حدیث تخصیص و تشنای فخری قاعده معلوم شد و جز آن از اقسام خواب بر نیاتی که متعدد در آن ممکن باشد بقیاس بر آن یا با حدیث دیگر معلوم شده باشد و او داؤد و الترمذی الا انه ذکره بنوعی بدل مکررات که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظی نامون ایجابی ارجح است که بنظر و الترمذی مخفی رؤسهم که کوفای آن بنی معنی نیامون است یعنی خواب میکردند و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء علی من فلام مضطجعا بر سینه وضو واجب بر کسی که خواب کرده بر پشت خوابانده ادا ضلیط اصطروحت مغاصله زیرا بر سینه که شایسته نیست چون خواب کند بر پشت بیکد و بندای او چون ست شد بندای او می پیچید از شکم او و او الترمذی و ابو داؤد و عن بسیرة بضم با و سکون سین مملکت صفوان صحابیه شیشه اسید برادر زاده و در قریه نقل ثالث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا غسل جلدک ذکره فلیضوا چون ساس کنیز یا شامک است روی خود را پس بیدار وضو کند و او مالک و احمد و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و عمر طلق بن علی رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل ذکره بعد ما یوضو و یستأثر من طلق بن علی که در علی بن طلق مذکور سابق است و در شرح رفع اشتباهی که بیان این دوام است ذکر کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم ساس کردن و آنست خود را بعد از وضو یا می کشند وضو یا نه قال فی دهل هو الا بضعه منه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیه است ذکر گوشت پاره از اندام مرد و در روایتی مذکور است که بجای من و در روایت ترمذی الا بضعه منه و بضعه بطریق شک نامی و مضغ و رزن اعتبار پاره از گوشت مقدار آنچه خایه شود و بضعه بفتح با و کسبه معنی گوشت پاره و بعضی گفته اند بیشتر از بضعه مضغ و فی نقض وضو است پس ذکر آنکه در ساس اعضا می کند و او داؤد و الترمذی و النسائی و در عی ابن ماجه نحوه بدانکه نقض وضو در کتب مختلفه است میان علمای مذاهب و متقول از صحابه نیز از آن است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک و احمد با نقض وضو بکارند و امام محمد منسج مطلقا که شامل ذکر و در و فرج امراه است ناقص است و در مذاهب امام مالک و در سائر ائمه فخر خود را اختلاف است و در وضو فخری منسج که باطلی گفت فی حاک ناقص است و بر واتی از امام محمد وضو منسج که مستحب است نه واجب فرزند امام ابو حنیفه و اصحابی می طعنات ناقص نیست چنانچه مشک که باها حدیث برده است که مذکور شد و عملی است از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل حدیث فخری طلق بن علی است که در سنن ابی حنیفه از ابوبکر بن عبد قاضی میا از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شد و شنی از شرح آثار طحاوی نقل کرده که گفتند امام مسیح کی از صحابه را گفتی داده باشد وضو از ساس که اگر این عمر مخالفت کرده است و می درین فخری که صحابه را امام محمد و موطا خود را از کثیر از مفسرین روایت کرده و در سنن ابی حنیفه نیز آورده و از حنیف و عمار و انجاس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بنی خود را ساس کنیم یا ذکر را بنی هر دو گوشت پاره اند فخری نیست میان آنها از ابن عباس روایت است که گفت که اگر شخص می دانی تو ذکر کردی و از پس سید آرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز نقل کرده و از ابن مسعود و ابن مسعود و خدیجه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه از سید بن السیب از سید بن السیب از سید بن السیب عطاء بن ابی رباح و غیره از تابعین نقل بعد از نقض فعل کرده است پس مخالفت احادیث و در باب بیعت منسج بعضی بعضی را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که تمسک به فیه است منسوخ است چنانکه مؤلف گفت که قال الشيخ الامام محی السنه هذا المنسوخ این حدیث طلق بن علی منسوخ است لان اباه هر چه اسلام بعد از خود طلق بن علی را که ابو هریره اسلام آورد است بعد از خود طلق بن علی چنانکه ابو هریره در سال هفتم است و در فخر و فخر و قدوم طلق بن علی در اول هجرت و در وقت بنای مسجد شریف پس لا بد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق و قدوم ابی هریره عن رسول الله و تحقیق روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و مسلم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا فخری احدکم بیده الی ذکره چون بر سر یکی از شما دست خود را بسوی دیگری بپس بپسید و بپسها شعی و طالی گرفت در میان ذکر و دست وی چیزی داخل فلیضوا پس بیدار وضو کند و انسل و او الشافعی و الدارمی و طلقی روایت کرد این حدیث ما از ابی هریره شافعی و دارمی و دواه النسائی عن بسیرة و روایت که از انس از ابی هریره بنی که از آنکه لید که مکرراتی ذکر نکرد این عبادت را که لیس بپسید و بپسها شعی این کلام شافعی است و خفیه میگویند که خود هم سلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره خیم توان کرد بر تقدم سماع طلق سماع ابی هریره مکررات ثابت کرد و وقت طلقی شریف از اسلام ابی هریره یا معلوم کرد عدم قدوم طلق از طلق خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی از این دو را پس تواند طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی مانع بود حدیثی ابی هریره را از عکس و نیز ابو هریره گفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شایده که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و از امر اسبیل صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث بعضی مردم تا آخر اسلام را بهی و اقویه منسج ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شده و او شده است و عن عائشه رضی الله عنها







او و این شکل شود در استنجای کلوخ از قبل اگر استنجای دست چپ کند لا بد حضور را دست راست باید گرفت و این نیز مکرر است پس طهرت است که کلوخ دست راست کرد و حضور دست چپ  
بجانبند و بر حضور را بجانب کلوخ از کلوخ با بوی عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجای با سیم در غائط است نه در بول و این قول ضعیف است و بعضی شراخ کلمات دیگر کرده در تعیین طریق آن  
پوشیده ماند که گرفتن کلوخ دست چپ و استنجای کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین کلمات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجای شستن از نجاست بفتح نون و سکون هم آنچه بیرون آید  
سکون و سیم را بطلب است یعنی طلب نجوای از آن و نجوای بریدن درخت و پوست کشیدن که سفید تر شود و چون می برد و میکشد نجاست را از استنجای تمام کرده و آن فتنه باطل  
من طشه ایجاد و نمی کرد از استنجای کردن بکثر از سه سنگ و مانند آن و این غریب است که گوید در استنجای البته سنگ باید کار برد و نه سبامام حمزه و همین است و نزد ما شرط  
تفاوت و نظافت است اگر چه بکثر از آن حاصل کرد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آید غیر خدا صلی الله علیه و سلم غلط را پس از هر که در آب باران  
او را بر سنگ پس و سنگ باقیم و سیر کنی همراه آن آورد و هر دو سنگ را گرفت و سیر کنی از برافت و از اینجا معلوم شد که سنگ هم کفایت دارد و اگر از سه واجبیت و سنگ است  
باین حدیث مذکور از سلمان است و حدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند سه سنگ و این حدیث بقرینه  
که نهی بای پیچید بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد معاینه الاحادیث و آن فتنه بجمع او بظهور و نهی کرد از  
استنجای کردن بر سیرین و پلیدی آدمی یا با استخوان و علت نهی بعضی گویند آنست که سیرین نجس است و استخوان مسا است که نجاست را دور نکرده و صواب آنست که نهی بهت آنست که نهی  
توضیح اینانند چنانکه از حدیث ابن مسعود که باید معلوم کرد و رواه مسلم و عن انس قال کان رسول الله کنت انس و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و از داخل  
الغسله بقول چون می در آمد استنجای از یک گفت اللهم انی اعوذ بک من الجنه و الجنات خداوند پناه میجویم تو از جن و جنات و جنات منفی علیه جن و با جمع  
جنیت بلفظ مذکر و جنات جمع جنیه بلفظ مؤنث مراد از ذکر و انا شیطا طین اند که از آنها پناه میجوید و بعضی خاک و سکون بازیز و ایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف جنیت بضم با  
باشد و درین وزن هم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و سبل و استعاذه بجهت آنست که گفت و منزل محل حضور شیطا طین است چنانچه بصریح در حدیث دیگر باید یافت اگر چه  
منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما بر آنست تفصیل میکند و میگوید که در اما که گفته شده است برای خلاص شدن از این دعا پیش از در آمدن آن بخواند و در غیر آن  
اما که بخواند در آن شرع کردن در آن مانند امر جاهل بر زدن و زجران و گفته اند که اگر از امشش کند در وقت بول بخواند نه زبان و هر که منع میکند و جاری نمیدارد ذکر خدا را در همه جا  
چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله کنت کنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی بنی بد و گوهر فعال  
پس کنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها بعد از آن بد رستیک صاحب این و در تخریق عذاب کرده میشوند و ما بعد از آن فی کبیر و عذاب کرده میشوند بجهت کماهی بزرگ یعنی  
کمان ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود بر سیر کردن از آن که اگر آن خیر در دین کاری است و شاعی ندارد و چگونه چنین باشد که تلووت بول و طبرس بنمیزد از شائع و قباح عظیمه  
در دین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستثنی من البول اما یکی از آن دو صاحب قریب الشان بود که پرده میکرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده میکرد  
بمان خود و بول نگاه میداشت از آن خود را و احتیاط میکند تا میرسد شانه بول بوی و این معنی مناسب است و بایست که مسلم راست چنانکه گفت و فی و اینها مسلم  
لا یستثنی من البول و در روایتی دیگر مسلم راست که طلب نداشت و باکی میکرد از بول و بی حیاط میسکند در حین بول و در استنجای و در روایتی دیگر لا یستثنی من البول و از روایت  
که نزدیک بعضی نداشت و در روایتی لا یستثنی من البول و اما در استنجای از بول که در دین مذمه باشد تمام بیرون آید و اما الا فکان  
بمشی بالجملة و اما صاحب قد بر کس بود که میرفت بسوی مردم نجیبی و نم و نمیرد ساندن نقل کردن سخن یکی یا دیگری بقصد فساد و اضراء و این از قبح قاصح و شائع شائع است  
و نزد بعضی علما از کبار است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جای که فرمود هتاهنا منشا و بنیم و در حدیث آمده که حق تعالی نظر میکند کسی که دور و ریاست و در جمیع آمده که  
سخن جویری بهشت نه در آید و چون الخطاب رضی الله عنه کعبا جار گفت که ام کناه را در تو ریت عظیم خوانده گفت سخن جویری کردن فرمود که آبا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن جویری  
قتل حادث کرد و چندین شرمایه گیرید آید ترا خدج بدیده و طبعه پشتر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شامی را از خرا که تر بود و قشغها بنصفین پس پاره کرد و آن شامخ  
ترا بد و پاره و مرغ زنی ققوکل و احده پسر بخلا نید در هر قریکی از آن دو پاره را خالو گفتند صحابه با د مصل الله له صنعت هذا چاکردی تو این فعل را یعنی غلطی  
پاره از شامخ تر در هر قریه فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لعل الله ان یخفف عنهما ما لیس علیهما کرم من کار را با سبک که بیک که آید نه شود عذاب از این و قریه  
تا از زمان که زمانه این و شامخ پاره و خشک نشود متعین علیه و در توجیه این حدیث علما اختلاف است که نامی آمده داشت تخفیف عذاب تا مدت و طوبی شامخا چسبیت بعضی  
مردم را نه که بنامی آن آنست که نامت از زمانی که تازه اند بهیچ میگویند سخن او مراد بشی در کردی و کان من مشی الا لا یستثنی من البول شامخ است و حیات چوب تار نانی است  
و خشک نشد ما است و حیات سنگ تا خشک نشده با تیغ خاص مخصوص می است و اگر عام است بهر شی را یعنی حالات بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال است و سنگ  
کنند این جماعه با حدیث در انداختن سبزه و کل و ریحان رقبه و خطابی که از آنکه اهل علم و قدوه شرح حدیث است این نقل کرده است و انداختن سبزه و کل را بر قریه و سنگ این حدیث  
انگار نموده و گفته اند این سخن اصلی ندارد و در حدیث اول نموده و بعضی گفته اند که بنامی این سخن بد و توفیق آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت خواست و تخفیف عذاب پس قریه  
کرده ساز و تیغ خشک شدن آن شامخ و کل و لعل لعل ظاهر است درین معنی و الله اعلم و کما فی گفته که در جریده خاصیت غیث در دفع عذاب و بنود آن مکرر برکت دست مبارک سید انبیا



در پنج دیواری خبال پس بول کرد و نه خال پسر فرمود انداد احد که ان بول چون خوابی از شما که بول کند فلیروند لبوله پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی خالی  
مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید و رشا نشد بول رسد و واه بود او دود و عن افش رض خال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اراد الحامیه  
به آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چون بخوابی خالی را در جانتانانی را بر بول بوضع و بیدار شدت جائه خود را حتی بد فومن الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین  
در شستن و واه التومذی و او دود او دود والدارمی و عن ابیهیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما اقالکم مثل الولد  
لولده فیتیم من برای شما در نصیحت و خیر خواهی مکرمانه پدر برای فرزندان خود و احکم که اذا اقلتم الغائط تعلیم میکنم شما را چون باید غائط را و بول نهیجینکم  
دارد و فلا تستقبلوا القبلة ولا تستلبوها و هاپس روی نیارید قبل رو پشت ندیدار و او امر بثلثة اجمار و امر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کار  
بردن سسنگ در استنجای و عن الروث والرمه بجمرا و تشدید میزدنی کرد از استنجای کردن بر سبکین و عذره و استخوانهای پوسیده بکج عرف و عادت و خود  
که اغلب در صحرا افتاده میباشد و الا بغیر پوسیده نیز جایز نیست بلکه بطریق اولی و حتی ان یسقطط الرجل میمینه و نهی کرد از آن که استنجای کند مرد بدست راست  
و زن نیز همین حکم دارد و استطایه یعنی استنجای است زیرا که پاک میکرد اندک را باز از نجاست و واه ابن ماجه والدارمی و عن عائشه رضی الله عنها  
قالت کانت پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم الیمنی لطله و طعمه کفت فانه بود دست راست آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای پا  
و غیر برای که بنده است و نظافت تعلی دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست و کانت یده الیمنی لخلاته و ما کان من انی و بود دست چپ برای  
برای توضائی و آنچه بدان تعلی دارد از استنجاء مانند آن و آنچه باشد از جنس بلیدی مکر و مات و واه او دود و هنها قالت قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم اذا اذ غطت الی الغائط فخلد نهب معه ثلثة اجمار چون بروی یکی از شما سبوی آب خانه پس باید که بر دبا خود سسنگ را بسططیب  
چون که استنجای کند و پاک گرداند با آنها فاهنا بخریش عند زیار که درستی سسنگ بسنگی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون سسنگ پاک گرداند و از آن صحت  
کرد و اصل طهارت و جواز صلوه حاجت آب نیست و اگر آب نیز که مستحب است چنانکه در فضل ثالث از حدیث ابی ایوب باید و بعضی گفته اند که سنت است در زمان پاکی که  
از حدیث ابی التومین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنکه پیش از شما بوده اند می انداختند مانند یک شتر چربی و حاجت نبود ایشان را آب با شامی نیدریدنی و واه  
احمد و او دود و الدارمی و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشنجوا بالروث ولا  
بالعظام استنجای کنید بکبریت استخوانها فاهنا زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خاک برادران شما است که چون اند و در بعضی روایات آمده است که  
استخوان خوراک حیوان است و روث خوراک چار و دامی ایشان و اضافت مجموع بجن درست است که چار و دامی ایشان را بجن ایشان است و طبعی از حکم در دلائل النبوة آورده  
که جن استخوانی نمیدانند که آنرا گوشتی است که سخت داشته است و روثی نمیدانند که در وی دانه است که روث سخت خورده و واه التومذی و الدارمی و الا انه لم یذکر  
لیکن فی ذلک کرده است این نظر را که زاد اخوانکم من الجن و عن د و بفع بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما هو کفایه صلابت میزند  
است و میران میر گرداند و را معاویه و طرابلس پس عمر اگر در فیه قید داشته باشد و اربعین و مرد و شام ندرست و خمیر کثیف را بر استنجاء صلی الله علیه و سلم بار و بفع لعل الجوفه  
منطبول بک بعدی کار و بفع شاید که زندگانی در از کرد در تپس از من و در بیای مردمی اگر بکشد عادت را و سوط طهارت را و نک و بعضی عال سنی افاضی الناس  
ان من حمله لجنه پس خبر ده مردم را که هر که زنده ریش خود را اگر تراشند که مراد مغول گردانیدن ریش است بکلف و علاج و سببی است که این تشبیه است بعل آنها نیکه آن  
المن سلما فی مثل اهل کتاب جز ایشان از جمال و بعضی گفته اند که عادت اهل طهارت بود که از آدمی که میزدند بقصد بچ و بگوای غمز میزدند پس می کرده شد آن  
و بعضی گفته اند مراد همدیگر و تر و جاست تا راه زنده و روی می پوشند تا مردم نشاند او تغلذ و یا کسی قلاده سازد و در گردن بر بندد زده را گفته اند که اهل طهارت کردن  
اسپان زده می بینند و اعتقاد میکردند که این سبب رسیدن و زیان کردن چشم زخم است پس بخی کرده شد از آن جهت تنبیه را که تدبیر تغییر نیکند تقدیر را و بعضی گفته اند مراد بر  
بتنجه است در گردن اسپان بچهره مراد کردن طفلان را برای دفع چشم بد او است و بجمع دابنه او عظم یا استنجای کند پس با کفنه چار یا با استخوان فانی  
منه بوی پس بدستی که محمد از هر کس کار کند بزار است از بنجام معلوم میشود که از کتاب امور طهارت و مکرومات اگر چه از کبار نباشد سبب بزاری و بی رضائی جالب نیست  
از کتاب کبار و فواحش را خود که بکند و واه او دود و عن ابی هر بزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اكل فلیو فو کسی سرکش چشم  
باید که تار کند یعنی بعد و طاق کشد و این او و طریقی است یکی آنکه چشم میل کشد و این طریق صحیح و اثر است دوم آنکه و میل چشم است کشد و دود و چشم چپ و آنرا  
یک میل دیگر چشم راست کشد تا مجموع و تر شود و ابتدا و ختم تمام بخواب است شود و بعضی این طریق اختیار کرده اند بجهت تجمع و تفصیل جانبین و اول صحیح تر است و بوقعت  
این امری واجب نیست بلکه احسن اولی است و بنده و اگر اختیار دارد و یا آنچه فرمود من فعل و فلا احسن و من لا فلاحی کسی که بکشد تار را پس چپ می کشد که باشد و کسی  
نیکند پس نیست بزه و گناه و یکی و من استنجی فلیو فو کسی استعمال مجاره کند در استنجای باید که و نکند و بعضی از استعمال مجاره نیز از کرده اند من فعل و فلا  
احسن و من لا فلاحی کسی که بکشد پس تحقیق نیک بکند و کسی که بکشد پس نیست جرح و این حدیث مؤید مذکور است که تشبیه مجاره واجب نیست و من اكل فاحلل













اشال آن واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکی و حنابل و دیگر از طایفه رجال و نسا و وقت بخان بعضی گویند روز نهم است و پنجشنبه و بعضی هفت سال و نوزده و بعضی ده و نوزده و بعضی وقت که خواهند و بالجمله باید که پیش از بلوغ و خضه از دانه سن است و الاجتاهد قلم است ترک واجب که تعویذ است جائز باشد و اگر در بعضی روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ و خضه ختن میکردند و بلوغ اینجا بلوغ شیمی نیست بلکه معنی اخوی مراد است یعنی بعد از رسیدن به برزخ و وقت و سن و این ایل آنجا و است که ختن او واجب گویند **الفصل الثانی عن عائشة** رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السواک مطهرة للفسح و الکلی و یکنه لک الله است و درین او طهره یعنی میو و سکون طاهر و بعضی میگویند که در اندر حنیفه اگر کسی وضوء را در وضوء راضی نشده است بر پروردگار را یاد فرماید و است بر آنکه سبب تمیز و تمیز وضوء و یکی درین است که مقدمه نجات و طهارت و آن در است بیت هزار بار بشنود و درین کتاب هنوز نام تو بر من نماند و راه الشافعی و احمد و الدادی و الشافعی و دوی البخاری فی صحیحهم بلا اسناد در روایت کرده این حدیث بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم حکم آن در مقدمه گذشت و عن ابی ابوب محبانی انصار می گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اول حرکت نزول که است وصول در منزل و در آن وقت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع من سنن المسلمین چهار صلی است از سننهای غیر این سابق و این منافات ندارد که زیاد و هم باشد چنانکه اتفاقاً در لغت تمام و در اینجا تعاضی در هر چه که در پیش می بینا اتفاقاً کرده و در این وقت همین مقدار وحی شده و وقتی که زیاد بر آن شد الحباء یکی شرم داشتند و مراد از آنست که از آنجا که قیام چنانکه تر و انقباض از ذکر و حشر و تنگ صورت و الا حاشا غریبی غریبی غریبی است و آدمی را در آن تیساری نیست و بر وی الختان در روایت کرده شد و الختان بجای الحیا و این مناسب تر است تا بقیام چنانکه در وضوء فطرت مذکور شد و در بعضی روایات و الحیا آمده که عسری معلوم شد و یون و گفته اند که این روایت خطا و تحریف است چنانکه مراد استعمال خار در دست و پا است پس آن تشبیه است حاشا که از سنن نبیا باشد و اگر در اخصاب می است پس آن اخصاب این است در امم سابق بود که قالوا و المظفر و السواک دوم استعمال بود خوش بود و سوم سواک کردن و النکاح چهارم از سنن نبیا نکاح و تزوج است که در سائر امم از زمین آید تا این دم سنون و شروع است و راه الترمذی و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یوفد من لیل و الا لها کت مائه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواب نیکو در از شب و نه روز و نسیه حفظ پس بیدار میشد و سینه قطره و نصب هر دو روایت است الا بلشوک قبل ان یوضأ و آنکه سواک میکرد پیش از آنکه وضوء کند پس معلوم شد که سواک پیش از وضوء سنتی است بلکه در راه احمد و ابوداؤد و عنهما قالت کان النبی و هم از عاشره روایت است که گفت بود غیر صلی الله علیه و سلم سناک سواک میکرد و دفعه طبعی السواک لا غسله پس سدا آنحضرت مراد سواک را تا شویم از فایده فاسناک پس پیش از آنکه بشویم سواک اسواک میکردیم نیز پس آن جهت ترک بابت آن آنحضرت غایت محبت می و گویا آنحضرت از دادن سواک بعائشه همین قصد داشت و مجرد دشمنی ع میان عاشق و معشوق و زینت نه غسله بعد از آنکه شستم سواک او دفعه الهه و باز سدا دم سواک را آنحضرت و در وقت هنگام وضوء نکرده است که سواک بعائشه داده که بدان خود نرم کرده بدید و راه ابوداؤد و از اینجا معلوم میشود که سواک را یکبار که کردند و از درین جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند و بنیست بر ترک با تا صالحی که ملذذ بدان **الفصل الثالث** عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اولی فی المناکب السواک روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت می بینم خود را در خواب که سواک میکند سواک فجاءنی رجلان احدهما الاکبر من الآخر پس آمدند مرد و مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری و خاوت السواک الا صغر منهما پس او سواک را خورد و از آن دو در فاضل لے کبی بر گفته شد مرید و بزرگتر فدفعه الی الاکبر منهما پس او سواک را بزرگتر از آن هر دو و در اینجا بیان فضیلت سواک است که اگر کردند بماندن و بزرگتر افضل است از بزرگتر و بنیست بر تقدیم اگر در اشال آن شکل طعام و شرب و طیب و آن متفق علیه و احمد و یحیی از ابن عمر بن حدیث را بی قصه منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم غیر خدا را صلی الله علیه و سلم که داد سواک از بزرگترین قوم و فرمود اگر در ماجر بیل که بدهم از بزرگترین قوم و حدیث عائشه که بایزید را نزد دینت که از آن بزرگترین و منی به در منام بود و عن ابی امامه ان رسول الله روایت است از ابی امامه با ابی محبانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفت ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قطنا و مراد جبرئیل هرگز الا امری بالسواک که آنکه از آنکه سواک کردن لغد خشیت آن احضی مقدم فی تحقیق تسیم از پس بالغ کردن در سواک که است که در این پنج و از پنج بر یکم پیش از خود را احضی ضمیم نه و سکون حاد و سکون و کفر فایلفظ مضارع از اخلاص یعنی سودن و پست کردن و راه احمد و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد اکتوت علیکم بالسواک و تحقیق بسیار کردم و در آنکه درم بر شما سخن از جهت سواک کردن و این بابا لغت است در رحمت اقبال این امر و کردار و در این فضیلت یا اعتقاد و اعتدال است باست در تشدید و سبب آنکه عادت اهل کرم و مهربانی حسن و داد و تحلیف و تحیل و راه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم لیستن بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سواک میکرد و سواک کردن استنان گویند با از سنن کسب یعنی دندان یا از سنن پنج آن پیشی کردن کار و مانند آن بر شک فنان و عنده و جلال و نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مرد و زن و اندکها الاکبر من الآخر یکی از آن دو و بزرگتر بود از دیگری فاوحی الیه فی فضل السواک پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بخت الطاهر فضیلت سواک آن که پیغمبر است که اعط السواک الا که هم از سواک از بزرگترین این دو را و راه ابوداؤد و عنهما قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تفضل الصلوة التي یسناک لها زیاد و یثوب ثواب ما زی که سواک کرده بشود برای و می علی الصلوة التي لا یسناک لها بر منی که سواک کرده نمیشود و مر آن را سبعین ضعف است و چند این بکثایت از

درین باب





















































































مرویت جمع بیعت است یعنی وقت و وقت زمان فروغی برای امری و تعیینی تقدیر اوقات مختصه برای نماز است حکم شارع است و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی معانی و حکمتها درین وقت یافت که مناسب باشد مثلاً چون آدمی زاده در شب و در خواب بود و از شکله نعمت شب از امری مانع و عافیت قافل و از اسباب تحصیل معیشت محصل و حکمت داشت و بآمدن روز جماعتی و عیب وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگی گشت از برای شکر آنکه این نعم و تلافی تقصیرات نماز که بشمار شریع فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطامع و مشارب و خزان مخصوص گشت بنگران آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیمه روز خواب و استراحت و راحت است از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر بآزار رفتن و غریب و فرودخت کردن و بکار ریاض مشغول شدن متعارف بود نماز شام شروع شد و چون بعد از وی عادت بعبثی و مناجات بران داشت نماز صبح فرض گردانید و نماز برای تمام عمر نعمتهای خاص را تحصیل نماید که در حکم موت بر میآید و با همه عبادات هر نماز برای شکر آن نعمت است چون نعمتهای آسمی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده عبادت از عبادت مولی تعالی فراموش نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که مبدء اوقات است مقصور گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت زیاد حق و تقصیر و شکر و تنبی علی بابی از کفران نعمت است فتوی هر کس که غافل از حق بگزیند در آن دم که اوست اما غفلت اگر از غفلتش بپوشد بودی در اسلام بودی بسند بودی خود با بدین کلمه

**الکفران الفصل الاول عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهور اذا زالت الشمس ابتداء بران وقت ظهر بخت آنست که وی اول نماز است که بجماعت گذاردند آمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم اوقات نماز که در فعل آنی باید و باین جنت و راصلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین یکم میل گردانید آفتاب است از زمانه آسمان بجانب مغرب که از وقت زوال گویند اول وقت اینست و آخر وقتش بگرمیداید و کان ظل الرجل كطوله و بعد و سایه شخصی مقدار درازی می در آید فی زوال که عبادت است از سایه که در وقت زوال باشد چه چری را در گذر لاله آفتاب و اینجاست از اس میرسد مقداری از سایه باشد و این بنای تا وقت سید سایه شل آن چکر کرد و وقت پیشین است ما لم یجس العصى و ادم که حاضر کرد و عسود زیاد و وقت و کشتن سایه شل آن خیر مقصود از ذکر این کلام تفریه تا کید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت شکر نیست چنانکه با امام نسبت کرده اند و در شرح همین شده است پس سید عیار باین حدیثی وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر وقت العصا و الم نصف الشمس و وقت نماز دیگر از ابتدای شستن سایه مانند درازی شخص است ما دام که زده نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که گزیند ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و بعد از غروب شمس و بعضی تغیر وقت آفتاب است چنانکه چشم در دیدن و غیره نکرد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب است که در دیوارها افتاده است چنانکه بآید و بگذرد بذهب لاله و باین یوسف و محمد و زوز و جانیان آنست که از وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است بخت قیامت و بی بعد از وی وقت عصر و این حدیث دلیل اثبات است و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز تمحیل است و بعضی گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذاهب بی ضعیف آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است شکر و دلیل اثبات در باین گفته که حدیث بر دو باب ظاهر که باید دلالت دارد در باره ظهر و اشراق وقت رسیدن سایه مثل است پس حدیثی باین حدیث و احتیاط دلالت که وقت بشک نگیرد و دلایل دیگر نیز در شرح بخیر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر از شل در گذرانند و عصر پیش از شل بگذرانند و الله اعلم و وقت صلوة المغرب ما لم یضرب الشفق و وقت نماز شام غروب است تا آنکه غائب شده است شفق و شفق زوال را در عبارت است از سرخی که بعد از غروب شستن آفتاب پیدا آید و عاتق اهل سنت نیز برانند و نزد امام ابوحنیفه و طائفه از علمای سفیدی که بعد از سرخی پیدا کرد و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلایل ثانیه در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام محمد در سر حرمت قمر است و در جزیب این جهت جمع میان احادیث با خلاف ظاهری نظر باینکه در عصر کای زوال میگردد پس پیش شمس و این دیوارها و کان برده میشود و غائب شد و چون غائب کرد و بیاض بقیه میگرد و غیبت آن پس شفق زرد و بی سر حرمت است و لیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودای بی دلیل بعیوبت حرمت و باجماع احتیاط و بی اعتبار حرمت است و در حق بیاض با هر کدام در وقت خود واقع کرد و تعیین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در وقت غروب مقدار و وضو و افراغ قیامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذاهب شافعی است که بگوید که مقدار چندی که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند و درینا شد و دلیل این قول آنست که جبرئیل در هر دور و در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتها بی یک نماز اشارت بآن کردی و در قول قدیم موقوف نموده اند و دیگر است و شیخ محی الدین نووی گفته است که احادیث صحیح صریحاً بقول قدیم و اختیار کرده اند از برای رازی از شافعی مثل خطابی و بیقی خزان و مختار بعضی قول جدید است و الله اعلم و وقت صلوة العشاء الى نصف الليل الاوسط و وقت نماز مختار غائب شدن شفق تا نیم شب میآید یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طبعی گفته اند که مقدار از نیم شب متوسط است یعنی مختل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است بر نصف شب مختل شش ساعت است پیش شمس ساعت تاخیر باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب است خافهم و بر تقدیر این حد و وقت مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع فجر باشد و وقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم یطلع الشمس و وقت نماز با دعا و از بآمدن صبح صادق است تا آن زمان که برآمده است آفتاب ظاهر حدیث دلالت که وقت هیچ هم وقت اختیار است و بعضی گفته اند که وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز است فاذا طلعت الشمس فامسك عن الصلوة پس چون بآید آفتاب بانسان از نمازها فاطلع بین فوجی الشیطان زیرا که آفتاب می بگوید میان و شایخ شیطان یعنی در جانب سروی چنانکه آمده است که شیطان می آید در مجامع آفتاب و نزد وی میگردد و سرخ و دیو می و همچنین در وقت غروب پس میآید و محال کسی می پرسد آفتاب او واقع میشود و محله کاهرب می می پس می اندازد و در خیال خود و خیال احوال خود و دلان عبادت برای او میکند و میو او صبح می ندیش نمی که آنحضرت خود را از نماز کردن در وقت اعجاب پستند کلان حق در وقت عبادت پستند کلان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان حق و حق و بیجا دیگر نیز کرده اند که در شرح مکرر اند و الله اعلم و عن بریده رضی الله عنهما قال ان وجلا سال رسول الله کف بریده کردی پرسید غیر خدا را صلی الله علیه و سلم و وقت الصلوة از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت نماز چیه فقال له صل مغنا هذین یعنی الیومین پر کف آنحضرت مکرر کرد و بگوید با نماز درین دور و زانجا نماز را**







صلی الله علیه وسلم یقول ینبوی نزل جبرئیل فامنی فودع جبرئیل بر من بای تعلیم اوقات نماز پس املت که کفایت معده پس کرد و نماز بجز بیل علیه السلام ثم صلیت معه  
ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه جمع پنج بار است که بعد نماز نایم نماز است بحسب بعضی من با صابحه خمس صلوات و احوال که بیشتر و آنحضرت بعد از آن ببارک  
خود نماز را واجب بیاست و چون نزل وایت یعنی میروی بعد از آنحضرت و اول ظاهر تر است و بر تقدیر مقصود ازین کلام بیان منطبق و اتفاق خود است احوال شریف را منطبق علیه  
و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه کتب الی عماله رواه شده است انما لیرئین عکره وی یؤت بجانب کاشتهای خود ان اهم امور و کبر عتد الصلوة بدینکه هرگز برین کار نمی نمازد  
من و کلامی برای تنبیه و مبالغه است که از طوط و صلوات عمری ترسان و از زبان بود من حفظها و حافظ علیها حفظ دین که کسی خط کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد  
وین خود را و فکر این دو کلام را بر برای تفرید و تاکید است یا مراد از حفظ داشتن و فراموش نکردن و او اگر در نماز است در وقت سحر و بی افطام و ای و بشرط و آداب و اہتمام رعایت صفات  
آن باید و اول خطا حکام ظاهر و بدون محافظت احوال باطن من ضعیفها و هوذا مساواها اضع و کسی ضایع کرد و داند و هلاکت نماز را پس وی هر چیزی می دیگر را که نماز است ضایع کننده نخوا  
بود و چه بگوید اگر کان بن جامع مہمات آن نیر باز و بغیر آن چه باید پرداخت ثم کتب ان صلوا الظہور ان کان النحر و اذا عاشر نوبت عمر بجانب شمال خود که بگذارد نماز ظهر را وقت بودن فی  
زوال یکدفعه یعنی بعد از وی متصل آن که اول وقت ظهر خواهد بود و این بجای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جماعه در آنجا خواهند بود و چه معلوم شد که فی زوال مختلف میکرد و باختلاف اوقات  
الحان بکون ظل احدکم مثله تا اوقت که باشد سایه یکی از شما مقدار قامت و اگر آن جز وقت و است و العصر و الشمس فضعه بمضاء تعقیبه و بگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب بلند میگردد  
باز راست فذل و ما یسیر الراكب و یسجن او ثلثة مقدار انحر یکند سوار میازد و دو فسک یا زین و سبک یا زین و سبک فذل مغرب الشمس یسیر انحر و زین فغاب و المغرب اذا غابت الشمس و کذا  
مغرب را و تنبیه بگذارد و آفتاب و الشمس اذا غابت الشمس فی ثلث اللیل و بگذارد غدا و تنبیه فاعلم و در ثقی ثلث شب من نام خلافت عتده من نام خلافت عتده من نام  
خلافت عتده پس یک خواب کند و بچرخ کند و چنانچه عای بدست بقرار می و بی آرامی کسی که تغافل و دزدان غشا و خواب رود و دیگر بار برای تاکید و مبالغه است و الصبح و النجوم  
ما و بد مشبک و بگذارد نماز صبح را و حال آنکه سوار پیدا و در هر باشد کثایت از تاریکی است و او مالک و عن ابن مسعود قال کان فذل و صلوة رسول الله صلی الله علیه و  
سلم الظہور فی المصیف بود مقدار زمان که گذاردن آنحضرت نماز پیشین را در بستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام و باینکه سوار بر قدم و تا پنج قدم و در طویف و فی الششاء خمسة  
اقدام الی سبعة اقدام و در بستان پنج قدم تا هفت قدم و زیاده و زیاده در بستان بجهت آنست که سارا صلی در فضل بیشتر میباشد و در بستان کم خصوصاً در حین شریف و الا این در وقت  
برابر است و بر تقدیر این حدیث صریح است در تأخیر ظهر از وقت زوال و اندک و قدم عبارت است از هفت یک خامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار کثافت هر کس  
بهفت قدم است و او او او و الناس فی باب تعجیل الصلوة باینکه فضیلت شتاب گذاردن نماز را و قدم سبب نموده و می مختلف است و زود نام شافی نماز گذاردن در اول وقت  
افضل است مطلقاً فی تعجیل و از بر طویف که در احادیث لم یردان واقع شده و تاکید و مبالغه فرموده است و حضرت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت براه دور می و در برای  
آنکه سبک تنه میگردد و یا تسبیحی که بر زنجیر دارد و بعضی شایع بر او را تا و ایل زوال کرده اند چنانکه بگوید و مذہب اکثر ذی بایست لا انک بعضی از اصحابی در شدت حرمتها کنار را تبرید افضل  
دارند و مختار در مذہب احمدی و حنفی است و لکن تبرید در مذہب و می تحب است مطالب جماعت را و تقدیم عصر بر افضل است نزد ایشان و مغرب را و یک وقت است و تعجیل در می تحب است بجماعت  
و تأخیر شتاب است نزد امام احمد و زوال مالک مبادرت افضل است و اگر بجهت اجتماع مردم تأخیر کند بایست و زود امام ابو حنیفه را و ظهر و اسفار و تأخیر شتاب است و تأخیر عصر نیز تا آنجا که بایست  
تغیری راه نیابد نیز افضل میدانند و این غنی تفصیل با و ل و در شرح احادیث مبین کرده و انشاء الله تعالی و بداند که ظاهر کلام بعضی از شرح آنست که کفایت یکند در تعجیل صلوة و گذاردن آن در اول وقت  
و وقع فی الفصل الاول عن سبیل رتیعین من مملو و تشدید تخمین بن سلامه بن تیغ سین و تخفیف لام بصری است از شایسته بقیه قال لغت دخت افلاوی علی ابی و ذ  
الاسلمی و در من بر ابی بر زده اسلمی که اصحابی است فخال له ابی کف کان رسول الله یسکن مروا و پدرم چگون بود و نیم بخدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبه  
میگذارد نماز فرض او در وقت میگذارد فقال کان بصلی المحب الی ندعوها الاولى پس کثرت بر براه بود آنحضرت که میگذارد نماز نیم روز را که بخواند شما از نماز پیشین و  
و چه تمیز بودن و ست پیشین باری که گذارده شد بجز بیل اماست چنانکه گذشت چنانکه بعضی الشمس هنگام تغیردن و زوال پذیرفتن آفتاب و لا بدین در صریح خواهد بود و از جهت  
واقع بود و وی قولا و فعلا و بصلی العصر و میگذارد آنحضرت نماز عصر را ثم یرجع احد الی و حلقت احضا المذنبه نیز از یکشت کی از با سوی رحمت و جای پیش خود که در  
سنایت مینداشت و الشمس حید و حال آنکه آفتاب زنده است کثایت است از گرمی و صفای یون و وی از تخیر و زردی و شافعی میگویند که این وقت در رسیدن رایت بلیغ میباشد و این محل  
بجست و زود است و نسبت ما فالح فی المغرب میگوید راوی و اموش کردم آنچه گفت او بر زده در وقت نماز مغرب و اگر چیزی گفته باشد هم چنان که در وی اختلاف وقت  
نیست و کان یسجن ان و فی الشاء الی ندعوها الغد بود آنحضرت که دوست میداشت تأخیر کردن نماز غدا را که بخواند شما و را عتبه بن تیغ سین و شفاء نام ثلث لیل است بعد  
غیبت شفق و در اصل معنی تاریکی شب است و این نامی است که خواب نماز غدا را بدان میخوانند و در آخر آن نمی واقع شده است و ملا تأخیر ثلث است چنانکه میگوید و کان بکوه النوم  
فلها و بود آنحضرت که کرده می بذاشت خواب پیش از گذاردن نمازها و الحديث بعد لها و کرده می بذاشت سخن کردن را بعد از وی و در هر و رخصتی است در خواب بیکر تعجب  
تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط طود نماز باشد خصوصاً در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و لا یعنی نبود و کان یغفل من صلوة الغداه حين یعرف الرجل جلبسه و بود  
آنحضرت که بیکشت از نماز با و د و فارغ میگشت از آن در هنگام شام و در پیش خود در مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میگوید و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میگرد با شمار

نکته

















پس میگویند شتم اشیاء را در حالیکه ایشان نماز میکنند نماز مجزا شد و انعام و هم بصلون و آدمی اشیاء را در حالیکه ایشان نماز میکنند نماز مجزا شد و عن جندب القسوی بنحو تاف  
وسکون بین همه صحابی است و در حدیثی است از قیس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوته المصیبه فمونی ذمته الله کیکذا و نماز صحیح را پس اگر کسی نماز را  
در نماز دست فلا طلبکم الله من ذمته بشیء پس باید که بطلبد و پس خدا تعالی شمار از او بخود بخیر یعنی باید که کاری نکند که بدان عهد خدا بشکند و خدا طلب کند و مؤاخذ کند و شتم  
برای منی بر خاند که نماز من صحیح را شکست در عهد خدا حیانت و امانت او لازم می آید چون عهد خدا شکست و خیانت و امانت او کرد و بدایت عذاب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب منی بگریزید  
که بحث فانه من بطلبکم الله من ذمته بشیء بدو که زیرا که در حدیثی است که هر که طلب کند خدا او را بخیر از خود خود در می آید و از وی تعالی جای گزینست ثم بکبه علی وجهه  
تا و هم بهتر می نماز و خدا تعالی او را بر وی وی را ترش و زخ و دوا و هم در بعض نسخ مصابیح مکرر سازنخ و می جندب القسوی است بضم قاف  
و فتح ثین و سکون یای تخانی بدل القسوی بجای القسوی بنحو قاف و سکون بین این غلط است و توریثی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث باقم گزینست بضم کاف باشد و عن ابی هریر  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو بعلم الناس ما فی الساعه والصف الاول اگر بدانند مردم توانی که در آن کتب در یافتن معانی است فهم بجهل و  
الان یسئلهم و علیهم بترید و بیاند که اگر بفرمودند بیدارند و ناسئلهم و اینها در حدیثی است که در آن کتب در یافتن معانی است فهم بجهل و  
نام که افتد بجای آن دارد و لو بعلمون ما فی الساعه و الله و اگر بدانند فضیلتی که در هر روز و رقت است برای بنده شین هر اندیشی میجوید بسوی آن و این در غیر صورت کرمی با خواهد بود  
چا بدد ان تحب و غریب است و بعض گفته اند که مراد تخریر کثیر است و بکثیر است که رقت هر چیز و زود و رقت آن و استعمال تخریر یعنی تخریر مخصوص اختیال مجاز است و مقصود بکثیر هر زمانه است و مخصوص  
نه برین تقدیر نیز اندازنی خواهد بود که تا خزان اول وقت در می تجوید و بعض تخریر مخصوص مجید داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب المجید یا دیدار الله تعالی و لو بعلمون ما فی الساعه و  
الصبح لا یوما و لو جوا و اگر بدانند فضیلتی که در گذاردن نماز و صبح است بر اینها باینکه از آن روزه و برود دست و سینه یا بر قصد چنانکه در کتب روایی است که در وقت ریاضت باشد می آیند یا  
طریق کتبیغیان و در بعضی قال قال رسول الله و هم از این بهره است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لیس صلوته اقل علی المناقضین من الحج و العشاء  
یعنی نمازی که آن بر بر منافقان نماز را بدو و نماز حق در آن که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بیند تا زور و ریای تواند گذارد و لو بعلمون ما فی الساعه و لو جوا و اگر بدانند توانی که در این دو  
نماز است و فضیلتی که در آن خاصه اند بر این می آیند و نماز را اگر بطریق جوا باشد منقض علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء  
فی جماعه کسی که گذارد نماز را جماعت فکما غلام نصف اللیل پس چنانکه که بماند گذارد و تخریر نیز شب و من صلی الصبح فی جماعه فکما غلام نصف اللیل کله و کسی که گذارد نماز صبح را  
جماعت پس گویا نماز گذارد تمام شب پس ثواب نماز صبح شب از نماز عشاء است و این در حکم نماز تمام شب است و این در حکم نماز نیمه شب یا مراد است که گذاردن نماز عشاء ثواب قیام نصف لیل باقی است و  
بنا بر تخریر که گذارد نصف ثوابی نیز تمام می شود و از مجموع ثواب تمامه شب حاصل میشود و الله اعلم و اه مسلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبکم الاغیر  
باینکه غالب یابند و حیره نشوند باینکه ایشان علی اسم صلواتکم المعروب بنام نماز شما که مغرب است قال گفت حضرت ابی هریر بنی غلبه اعراب بنام نماز مغرب و یقول الاغیر علی العشاء  
و میگویند اعراب که نماز مغرب عشاء است یعنی مغرب عشاء نام میکنند که در عشی واقع است که بعضی شبانه است و قال و گفت لا یغلبکم الاغیر علی اسم صلواتکم العشاء باینکه غالب یابند  
که عشاء است که از عتمه میخیزند فالحقانی کتاب الله العشاء زیرا که نماز عشاء در قرآن مجید نام کرده شده است عشاء آنجا که فرمود یا ایها الذین آمنوا البسوا ذلکم الذین ملکتم انعام  
تا قول من یصلح صلوته العشاء یعنی بکشد شمار عادات اعراب و در آن این دو نماز بنام که ایشان میخوانند و بخوانند بنام که کتاب و سنت بدان ملحق است پس بظاهر که عشاء اعراب است  
بغلبه ناکردن و لیکن در حقیقت مرسلان را است نهی از موقوفت ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و از اینجا معلوم کرد که در زبان بابا باینکه ملحق اصطلاح شرع کرد و از تکریم آنچیز زبان و ظاهر حاجت و ارباب  
بطالت است باید تکامل داشت و بعد از آن که نمی فرمود و علت نمی یابان که در اشارت فرمود و بجهت تکریم اعراب عشاء را بعد از این تکریم کلام و از آنجا قبول خود فالحق تعظم بعضی و سکون بین و فتح  
تا و هم و کسر آن و منی بر تقدیر فتح است که زیرا که رستی نماز عشاء در تارک می آید و در عشاء و عشاء لایلی میوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از شتران مشد مشد حق در تارکی میدویدند و وقت نماز است  
باین جهت عشاء را میگویند که بجهت تاریکی است و تقدیر کثیرا یعنی میشود که اعراب در تارکی میگویند و شیدن شتران را و این نام را این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون ثواب اسلام رسید و نماز درین  
وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میگردند و نماز عشاء را صلوته العشاء میگویند پس نهی کرده شدند از آن و کرده داشته شد بجهت تشبیه باطل حاجت و بجهت آن که غیر عتمه یعنی تاریکی است و نماز  
همه نواز است و آنچه در بعضی آمده است عتمه واقع شده است که بگوید که عطاء آن پس از نهی بود و الله اعلم و اه مسلم و عن علی رضی الله عنده ان رسول الله راایت است تا میفرمودین علی بنیخبر  
صلی الله علیه وسلم قال انما اختلفت کنت روز خندق که از غزوه اعراب خوانند و در ترو و جنگ ویران از این چهار نماز فوت شد و در آن میان نماز عصر بود پس آنحضرت برای اظهار زیادت قصار نماز  
عصر فرمود و جسد و اعن صلوته الوسطی منع کردند و باز داشتند که اعراب را از نماز زیاده و قاضی تر صلوته العصر که نماز عصر است مالا الله بسوی نام و فرمود هم فادار که در نماز عشاء  
خانهای ایشان را که در اشیاء آتش و این دعا است بر ایشان بقتاب دنیا و آخرت پوشیده ماند که در روز احد چندی از آنرا از کافران بوجود و مبارک رسیده و دعای مذکور و این دعا را بطلب  
آنرا بخوانی بعد فوت شد که نماز است و آنجا خواست که بجهت نفس خود دعا کند و منقض علیه و ازین حدیث معلوم شد که صلوته وسطی نام نماز عصر است و قول که در ظاهر اصحاب و تابعین و اجماع و حدیث  
بخشایشان جمیع است پس در قرآن مجید معمول بین خواهد بود و دیگر بحال اختلاف نماز و غالباً اختلاف در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در دو فصل آئینده باینکه پیش از شیدن حدیثی است  
آن بود با جند و خود که در تارک و این در آن کرده بودند و بعد از صحت حدیث تعیین شد که در نماز عصر است و الله اعلم الفصل الثاني عن ابن مسعود و سمره بن جندب قال قال رسول الله

عنه









شنيکه در زمان نبوت بکسر پس از آنکه گفت بیرون روید از پیش این مرد که بصدقه است و راه التومذی و این ماجه و قال التومذی ابو اسرائیل الراوی لبس هو بذلك التومذی  
عند اهل الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن جریر روایت کرده اند و ترمذی گفت کتب سبایل که راوی این حدیث است نیست و کسی آن را خواند قوی نزد عثمان و عن جابر بن رسول الله روایت  
است تا باری که غیر خالصی الله علیه و سلم قال بلال کف مرطال یا اذا انت فترسل جرن اذان کوئی پس تسبیح و نرم و فرموده شد که و شبانی کن و اذا انت فاحمل و چون قامت  
کوئی شبانی کن و تکرر و اجعل بین اذانک و اقامتک فدا و ما یفرغ الاکل من اكله و بکران میان اذان و اقامت خود و مقدار آنچه فارغ کرد و طعام خورنده از خوردن خود و الشارب  
من شویبه و فارغ کرد آب نوشنده از نوشیدن خود و المعصر اذا دخل القضاء حاجه و فارغ کرد و اگر محتاج است ببول و فاعطاه چون در آید آنجا برای قضای حاجت خود و لا تقوا  
حتى ترونی و برنجید بر لبی نماز بجز و تکریر آوردن تا آنکه بیدار یعنی بیرون آمده از درون خانه و در دفعه مذکور است که تا چون حی علی الصلوة گوید باید برخواست تا بدید که آنحضرت نیز بوقت بیرون  
می آمدند و واه التومذی و قال لا تعرفه الا من حدیث عبد الله بن مسعود که ترمذی فی شناسایی حدیث اگر آن حدیث عبد الله بن مسعود که از مجهولان و ضعیفان است و اسناد مجهول  
و اسناد این حدیث مجهول است و نقل مذکور این حدیث را شواهد است و طرق آن هم ضعیف اند و بعضی گفته اند که این حدیث معین نیست جز آنکه در وقت اجتماع مصلین و سبکباران علماء اختلاف  
نموده و در قطع میان اذان و اقامت چنانکه باید و عن ذابن الحدیث الصداغی بضم صاء و معمله منسوب بصدیق است از این صحابی است بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفت پیش  
مسعود است و در بعضیین قال امینی و رسول الله گفت امر کرد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذن که اذان کوئی صلوة الفجر این را با اذان در نماز با بدو و اذان گفت پس اذان گفت  
فا و اذ بلال ان یقیم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید فقال رسول الله پس است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان احاصدا فلان بدستیکه را بر چو  
یستی یا درین الحارث الصلواتی تحقیق اذان نگذاشت و هرگز از قبیل می باشد او را با اذان قبل می خواند و من اذن فهو یقیم و هرگز که اذان بگوید پس همان کس قامت بگوید و واه التومذی و ابو  
وابن ماجه الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون حين فله و المدا منه گفتن این عرب و از مسلمانان در وقتی که می اندازد که بیدار می بختن و می بختن  
فقیهون للصلوة پس نماز میکردند و می طلبیدند و فی آنکه بیاوردی بر لبی نماز و لبس بنادی بها احد و بنود که از می دزد و می خواند بنماز هیچ کی فکلموا و اومانی ذلك پس  
سوی کردند و مشاورت نمودند و روزی در باب فقال بعضهم انخذ و امثل فانوس النصارى پس گفتند بعض مسلمانان بگوید یا قوس ترسیان که بر لبی وقت نماز میزد  
و قال بعضهم فوامثل فون اليهود و بعض گفتند بگوید یا قوس ترسیان که بر لبی وقت نماز میزد و اما فقال عمر بن الخطاب عمر گفت عمر رضی الله عنه اولاً یبغضون رجلاً بنادی بالصلوة یا میکرد  
یا قوس و قرن و او بر لبی می گوید مردی را که از آنکه بنماز می خواند و بنماز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فوفاد بالصلوة ای بلال رفیع و ذکر نماز ظاهر است  
که مراد اینجا مجرد و یا کردن و خبر کردن است و در آمدن وقت نماز آن شهرعی بطریق خاص و یا بنماز حاصل میشود و توفیق بیان حدیث پس گوید در ابتدا مجرد و یا کرده پس اذان دیدن خواب  
تشریح اذان بوسی یا با جهاد و در بعضی احادیث آمده است که بلال میگوید بنماز بلفظ الصلوة جامعته منقطع علیه و عن عبد الله بن زید بن عبد و بلال روایت است از عبد الله  
بن زید انصارى خبری که از ائمه صحابه است و او را صاحب اذان گویند قال لما امر رسول الله چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بالاناقوس بعل نا قوس که رسته  
شود بضر بده للناس لجمع الصلوة ناز و شود و او را بر لبی مردم را بر لبی جمع آمدن بر لبی نماز اینجا معلوم میشود که با وجود اختلاف صحابه در گرفتن نا قوس امر حضرت رسالت صلی الله  
علیه و سلم بدان واقع شد که ساختند و شاید که بر طریق تخمیر باشد و اما علم طافی و انا قائم و جل در خیال در آمدن و حال آنکه من در خواب بودی یعنی دیدم مردی را در خواب که  
بجل نا قوسانی بدیدم و یا در نا قوس را در دست خود و فقلت یا عبد الله بلایع الناقوس پس گفتم ای بنده خدا آیا میفرموی این نا قوس اقل و ما نضع به گفت آن مرد چه میگوید که اقلت  
فدعوها بالی الصلوة گفت پیغمبر خدا مرد را در نا قوس بوسی نماز فقال پس گفت آن مرد افلا ذلک علی ما هو خیر من ذلک آیا اینها بر نا قوس پس این راه تمام و تعلیم کنم زیرا چندی  
آن که تبرست ازان فقلت له بلی پس گفتم من هرگز را بلی را به نماز چندی که تبرست ازان قال گفت عبد الله بن زید فقال پس گفت آن مرد فقول میگوئی الله اکبر الی آخره  
تا آخر اذان که نیست سابق و کذا الاقامة که همچنین میگوئی قامت را و شنیده بود تعلیم است فلما اصبحنا ثبت رسول الله میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردیم دیدم پیغمبر  
خدا را صلی الله علیه و سلم فاجریه بنماز است پس خبر دادم آنحضرت را تا بخیر دیدم در خواب فقال لعلنا لو باحی پس گفت آنحضرت بدستیکه را خواب که تو دیدی خواب را است  
ان شاء الله تعالی که خوشتر است خدا تعالی استعمال این کلمه و بنماز از لبی تبرک و اظهار رغبت است نماز را بر لبی شک و تردد و بعضی گویند که معنی کلام اظهار ترقب و توقع است  
و در زلف و وحی بعد از خواب با حصول یقین اجابت و استعجاب و کویا در هر وقت وحی شد و چه بسا که در پس فرمود عبد الله بن زید یا فظم مع بلال پس بابت بلال فالی علیه ما  
و آیت پس اتفاق بر روی چندی که دیده در خواب فلبوذن به پس باینکه اذان بگوید بلال و اعلام کند تا بخیر دیده و توانا اندی صوفامنتک زیرا که بدستی نرم و بلند تر و شیرین  
و تبرست ازان و زوی از تو ضمنت مع بلال پس ایستادم بلال ففجعت الفیه علیه پس در ایستادم که القاسم که آن کلمات را بر روی و بوزن به و اذان میگوید و بدان فالت  
عبد الله بن زید فظم بدلتک پس بنماز یا اذان بلال ما عمر بن الخطاب صوفی علیه و حال آنکه در نماز خود بود و فخرج یحی و دعه پس بیرون آمد و در حالیکه میبکشد  
روای خود را فقول میگوید یا رسول الله و الذی بکنا باحی میگوید بخیر که فرموده است زیرا برستی لغد و آیت مثل ما اری هر چه تحقیق دیدم من آنجا ننموده شده است  
عبد الله بن زید و بعضی روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آنرا و اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارات تحدیث که فرمود دیدم من آنجا ننموده شد و می ایستادم یعنی دار و دو  
اعظم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فله الحمد پس مرضی را است پاس و تائیس بر توافقی این دو روایت یا بوقت تو که از پیش حق اقامت ماطی تصد

با بلال

اینجا خطا شود  
که قامت شد  
و اذان و صدق  
و تا بیکه بنماز  
عبارت این است  
چنینکه  
و است















[illegible]



























































































مسعود که کیفیت آنست پنهان و پست خواندن الحیات نبوی سنت است که الحیات را بلند بخواند و بجز کند و آه بود و آوده از نزدی و قال کشف است از می بد احادیث من غیر  
باب الصلوة علی النبی وفضلها صلوة یعنی دعا و رحمت و استغفار آید و در و در رسول صلی الله علیه و سلم و صلوة از بندگان طلب افاده محبت شایسته خیر دنیا و آخرت از جانب حق جل و علا  
صلی الله علیه و سلم و وی سجا نه کرده است مؤمنان را بفرستادن صلوة و سلام بروی صلی الله علیه و سلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برای وجوبست پس بعضی گفته اند واجب است بر  
کرم ذکر شریف وی بکند و بعضی گویند که فرض است یکبار در عمر یا یکبار در هر روز یا در هر وقت که بخواهد و بنوبت وی صلی الله علیه و سلم و ندیده بر آن محبت مسنون و باز در کشتن اسلام و شعار آن قاضی بود  
گفت فرض کرد این حق جل و علا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبری و ذکر دایند و آنرا وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود و صلوة و غفلت و زبده نشود در آن  
و بعضی از اهل قول اول اصح دانسته اند و شافعی فرض کرد این را در نیت و گفتند که این قول از شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن یکسایه همانا در آه  
و جویغده واجبست صلوة الفجر و سنت است در تشهد و فصل صلوات بر آنحضرت لائقه و لا تخصی است و بنده از آن در کتاب جذب القلوب که کرده ایم و در رساله جدید نیز  
انتخاب نموده چیزی بسیار فروده شده است و اختلاف کرده اند که اینجا نیست صلوة و سلام بر غیر انبیا استعلا بی و نعمان نزد جمهور است که مخصوص آن دنیا و مشاکلت نیست با دنیا  
چون ایشان در آن بلکه ذکر کرده شود بفرستادن و رحمت و رضوان و نفل کرده است طبعی آن خلاف اولی است و بعضی گفته اند عوام است یا کم و که است تحریری یا تیرنی و متعارف  
در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و از واج مطهره و در کتب قدیمه از شایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و در تفسیرین ترک آن متعارف شده است  
و الله اعلم الفضل الاول عن عبد الرحمن بن ابی لیلی نفع الامین قال یعنی کعب بن عجره بن نعم بن سکون جیم و فتح را و ائیت از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ائیت فاضلین است  
و در یافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند و بعد از آن حضرت گفت کما نبیرم که زمان ما نندوی زانیده باشند و لادت یافت و در شش سال که باقی مانده بود از خلافت عمر  
و پدر او صاحبیت از اهل خروزه احد گفت طاقات کردم کعب بن عجره که صاحبیت از صاحب شجره فقال پس گفت کعب الا ابدی لک بدیهه سمعنا من النبی یا یفرستم برای تو بدیهه  
کلامی که شنیده ایم آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بدیهه نفع با و کسر ال تشدید یا شفعه که کسی بفرستد بطریق احترام و اگر او را آنچه بفرستد بطریق تحکم و تحفظ آنرا صدقه است فقلت  
عبد الرحمن مکیو بدیهه نعم کعب بن عجره بی غیرست و مکیو فادالی پس چون بدیتی دست داده است ترا بفرست آن بدیهه را پس و این تکیه است بر چیزی که مفهوم شده است از بی  
پس گفت کعب بن عجره سالما رسول الله پرسیدیم یا یعنی صاحب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت فقلت در و فرستادن شافعی  
ای اهل بیت نبوت معصوم رسول انکفیت در و فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و ذکر اهل بیت به تحبیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریفه  
و می است و اهل معنی است و آل خان مکیو و مرادات خان را میدارند چنانکه در آل او و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن طبعی است بقول تعالی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل  
البیت و قرینه بر آده یعنی قول دست که خان الله قد علما کیف نسلم علیک زیرا که خدا تعالی تحقیق و انانیده را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در الحیات تعلیم کردی و آنرا  
تعلیم نمی گفتند زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم الهی است زیرا که وی خلق منبک در احکام مگر بوجی قال گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوة قولوا بکونید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد  
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوند او را و در فرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه در و فرستاده بر آل ابراهیم و بر آل ابراهیم انک حمید مجید بدیهه که تو ستوده شده بر صفات کامل و  
برزگی و کرامی پس صلوة بفرست بر آنرا که کمال برزگی خود اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید خداوند ابرکت ده و افزون کردن خیر و  
نعت خود بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت داده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم متفق علیه بخیریت را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند الا آنکه مسلم اندیک علی ابراهیم فی المؤمنین گزارش است که  
مسلم ذکر کرده است لفظ علی ابراهیم را و هر دو جا یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او اینست کما صلیت علی ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم است  
تشبیه بآن آل ابراهیم کردند و آل جل اهل و عیال او را گویند و بخوبی تابع نیز آمده و بهیچ اقع شده است که آل کل مؤمن و در روایتی کل مؤمن تعنی و ظاهر آنست که مراد در حدیث  
معنی تابع باشد و بعضی آل انقیس را اهل بیت گفته معنی کسی که حرام است بروی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت از واج و اولاد آن  
حضرت اند و علی نیز ان ایشان است بجهة اخلاط و معاشرت و می فاعله را رضی الله عنهما و کما می مخصوص فاعله و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصه سبابت و حدیث کس و آل است ران  
و خطاب آنما بریدند بید بیکم الرحمن بل البیت و یظهر که مخصوص ایشان و از آن جهت آنست که از واج سطرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی مناد است  
به دخول و وجه تحقیق درین قول آنست که بیت بیت نسب است چنانکه اولاد جد قریب البیت خان گویند بهیچ بنو هاشم اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بیت بیت سکنی و  
بهمین از واج داخلند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمه رساله که در ذکر سترین بخت سیمی تحقیق اشاره فی تعلیم البشر است  
فاخته است شمس تر کرده شده تا اند که درین حدیث اشکال کرده شده است که بعضی تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت برابر ابراهیم و آل ابراهیم کامل بر تو می تر باشد و جدا داده  
شده است که شریعت و ظهور کافیت و تشبیه بی اشتراط کمال قوت و جواهری و بکر داده اند که این معنی که گفتیم اعتبار کنست تمام میگرد و دو تائمه اجوبه و اینها دو سال جدا داشته  
ایم با بنای ذکر نیست و عینا بی حمید نعم خالق و قسیم الساجدی یکسر معین قال گفت قالو گفتند صحابه یا رسول الله کیف فعلی علیک چگونه در و فرستیم بر تو فقال رسول الله پس گفت آنحضرت است  
عبد و سلم قولوا بکونید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و برکت علی ابراهیم و بر آل ابراهیم و برکت علی ابراهیم و بر آل ابراهیم و برکت علی ابراهیم و بر آل ابراهیم و برکت علی ابراهیم و بر آل ابراهیم  
انست حکفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم و صلوة و آل ابراهیم در برکت است انک حمید مجید تحقیق علیه و شیخ بن جریر گفته است که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد

























طاهر و خماره و جنب و حیض و بعض کومینه که از غیره غیرست یعنی طهیدن و طهائیدن در شب که یعنی شیطان قوی که میطلعت از قریب خود را در خاک فاکستی اندر نه پس قدر کرد و ایند مرا خدای بروی فاخته  
پس که قدم من در خاک را در ب ان رابطه می سارید من بودی المسبحین خود اسم که بر بندم و در بر ستونی از ستونهای مسجدی متطهر و الیه کلکم تا آنکه گاه کنید بوی بیهوده تا ذکر ت دعوت حق سلیمان پس که  
من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام تبسبه که لا یغنی لاهل من بعدی پروردگار بخش مرا علی و سلطانی که نشاید و نباید هیچ کی بعد از من بر او این ملک تفریح و شیطانی و تصرف  
کردن و ایشان داشته اند و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرد و این ملک را مخصوص خود خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نحو است که از خدا بر صرف کند و روی و شکستگی در کارخانه ملک  
سلیمان بکنند و آقا با لقوة بر صرف و قدرت و عظمت و صلی الله علیه و سلم زیاده بر آن بود و ملک و ملکوت جن و انس تمامه و اولم بقدر بر صرف آلی و در عماره عظیمه قدرت و تصرف وی بود  
خاسا پس بر اندم من و از خود و خود را و نایاب و نایب و خود را از من متفق علیه من سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یأشی فی صلوته کسکه نازل شود و حادث کرد و اورا  
چیزی در نماز وی چنانچه بخواند و کسی یا ذی علیه و در داده و نمیداند کس که وی در نماز است فلیس بهین بیکه بتبع کند صلی الله علیه و سلم و کوی سبحان الله و اذ انکس که وی در نماز است و دست  
بر زمین زند که آواز بر آید فاما تحقیق النساء زیرا که دست بر زمین کمری بنی مان و لاتی نیست بوقار و کران باری مردان و فی روایتی و در وایتی تخمین آمده است قال گفت التبع للرجال  
و التبعین للنساء بتبع برای مردان و بعضی نیز زنان راست و طریق بعضی آنست که بعضی کف این را بر خاک کف میزند و بعضی کف بر طین کف میزند بطریق لعب اگر بزند نماز فاسد کرد و  
گذاشتی شرح مسلم متفق علیه الفصل الثانی عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کذا سلم علی النبی گفت ابن مسعود و بودیم که سلام میگفتم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و جوی الصلوة و حال آنکه آنحضرت  
در نماز بود قبل آن که فی ریح العشب پیش از آنکه پاییم از زمین عشب را و هجرت کنیم بوی وی فیر علیه ساس رد میکرد آنحضرت بر سلام را و میگفت جواب سلام ما اهلما رجعا من ریح  
العشب پس هر که که بگشیم از زمین عشب آفتاب آمد من آنحضرت را و جودت بعضی پس ایتم من و در آنکه نماز میکرد و فسلت علیه پس سلام گفت بروی ظم بر علی پس رد نکرد و بر مس سلام  
نوک گفت جواب سلام مرا حتی اذا قضی صلوته قال آنکه تمام کرد نماز خود را گفت ان الله یحدث من امره ما یشاء و بدرسیم که خدا یحالی نوید میکند از امر دین و حکم خود هر چه خواهد و آن  
حادث ان لا تسکون فی الصلوة و تحقیق رجلا آنچه تو پیدا کرد دست از امر خود را این است که سخن شنید در نماز خود را علی السلام پس رد کرد بعد از این سخن برین سلام را و قال فی الصلوة لقراءة  
القرآن و ذکر الله و گفت نیست نماز کمری برای خواندن قرآن و ذکر خدا و آن گفت فیما علیکن ذلک شاکت پس چون باشی تو در نماز پس میاید که باشد که تو چنین خواندن قرآن  
و ذکر خدا پس رواه ابو داود و عن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی روایت است از ابن عمر گفت گفت بلال چگونه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم در عهدهم رد میکرد در ایشان سلام را و این  
سلیکون علیه یکا سیکه سلام میدادند ایشان بروی و بهو بصلی و حالیکه وی نماز میکرد و قال گفت بلال کان یشریه بود که آنحضرت اشاره میکرد و دست خود را بنظر میگرد که بطل خود  
پس میکرد و ایند بعضی کف را اسفل و ظر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاه میبند کی میکرد و اشاره انگشت چنانچه همین سکس روایت کرده اند از  
صهیب و صاحب سفر السعاده گفته است که گاهی میبند و میکرد و لبس مبارک خود و این را عمر سیاح در حدیث نیافتم و بعضی شرح نوشته اند که جایز است و سلام با اشارت چشم و نظر ذکر کرد  
و اندام اند که در سلام با بنظر بر پیش از رخ بود یا بعد از رخ و آنچه ضحیح شده است که کلام بود و جواظا هر دو رواه الترمذی و فی روایتی النسائی نحوه و عوض بلال صهیب و در روایت نسائی  
بدل بلال صهیب و ضحی شده یعنی در روایت ترمذی و بنحی آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمده که ابن عمر صهیب بر سید بلال خیال دارد که از هر دو پرسیده است که کافی شرح  
الشیخ و آنچه در روایت ترمذی و ابی داود و نسائی است آنست که صهیب گفت که شتم بر سر خود اصلی الله علیه و سلم و حال آنکه می نماز میکرد پس سلام کردم بروی پس رد کرد و سلام را با اشارت  
اصح و ذکر سوال ابن عمر در حدیث بلال که کرده اند و عن رفاعه که بر ابن رافع قال صلیت خلف رسول الله گفت نماز کردم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خطبت پس عطف کرد  
فصلت الحمد لله کثیرا طیبا مبارک کافیه مبارک علیه نامر خدای را شای بسیار پاک برکت کرده شده و ذات آن شاکر برکت کرده شده و مرثا کومینه را بر آن شاکر و جزای آن کجا  
ر بنا و بر صلی چنانکه دوست میدارد و پروردگار را حمد را و خود را ست از آن حمد و از کومینه آن فلما صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم انصرف پس هر گاه که نماز کرد و آنحضرت بر کشت  
اقبال من الشکر فی الصلوة پس گفت و پرسید چه کسی بود سخن کننده در نماز عظم یکم احد پس سخن نکرد و جواب ندید هیچ کی از ترس آنکه موجب جر و عقاب نگردد و ثم قالها الثانیة و پرسید گفت  
آنحضرت همین کلمه اگر چه کسی بود سخن کننده در نماز و م با فطم یکم احد پس جواب ندید هیچ کی ثا قالها الثانیة و پرسید گفت آنحضرت این را سوم با فطال فاعه پس چون سز و برت شد که  
آنحضرت باید و او گفت فاعه انا من بودم یکم ایسون الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اللهی یعنی بیده سوگند بان خدای که بقای من در دست قدرت او است  
لقد اتبعت بالضعف و ثلثون مکارا و این تحقیق شایبی کرد و در پیش آمد بن این کلمات و بر داشتند آنها را مصحح قبول سی و اند فرشته ایهم صیحه بجا که کدام یکی از آنها بر دارد آن کلمات را  
رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و این حدیث را در بر آنکه طاس و صلوته اگر چه کرمه که بر چه بلند کومینه نماز فاسد نکرد و شیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود بگوید و لبس بکنند فاسد  
نمیکرد و اگر بکنند فاسد کرد و انستی کرای حدیث در وقتی وارد شده باشد که مساج بود یکم و صلوته و الله علم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انشاء بنی الصلوة لمن شاک  
فانه کرد و خصوصاً نماز شیطان است زیرا که آن مستحکک و نوم و ثقل و بن و سستی و بی مشق است و شیطان بدان رضی است و در حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس و یکره  
القناب و محبت عطسه بجهت آنکه وی علامت قوت راغ و فرج و نشاط است بر عکس تأویب و با وجود آن وارد شده که عطسه شده بیده و ارتباط است چنانکه تأثیر مفرط و کفر  
بست میکرد و او از العطسه و بیست دبان را تأویب و تمامه فی باب العطاس و انشاء و فاذا تأویب حکم فلیکظم استطاع ترجمه این کاشت رواه الترمذی و روایت کرد و این حدیث  
ترمذی و فی اخری له و لابن اقره و در روایت دیگر ترمذی را و در روایت ابن ماجه و ابی فلیکظم استطاع فلیضغ بیده علی فیه پس باید که بنهد دست خود را بر دین خود و کظم لبها فرام



































منذ رآه مسلماً واذ انما معلوم میگرد که سنت خیرین چون کبیر را آورده شد عقیده نشو بلکه موافقت امام کند و جماعت در آید و باین قائل است شافعی و نزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام جماعت  
وقت سنت بگذارد پس از آن و آید با بر سر سجده بگذارد و نه در صف جماعت از جهت امکان جمیع هر دو فضیلت است اگر ترس وقت برود رکعت باشد جماعت در آید که ثواب جماعت عظیم است  
و شیخ ابن العمام گفته است که اگر کسی در وقت امام در تشهد دارد و بعضی گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد و ثوابی ضعیف و ابی یوسف و بر قول محمد اجماع ندارد و چنانکه در جمعه و گفته اند  
که آنچه منقول است از عقیقه سمیعین آن بدیهه می باشد شروع کند در سنت خیرین از آن قطع کند و باین لازم کرد و بشروع و واجب کرد و قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آنرا  
امام سرخسی که این شروع است و جماعات بعد از نماز و ابطال عمل قصد منتهی هند است اگر چه بعد از ادای بار دیگر باشد و دفع معصیه مقدم است بر جلبت مصلحت بدانکه در محرم شیخ  
تجلی باین امر لازم آمده است بر عقیقه چهار نماز و شافعیه و نماز مغرب که شافعیه نماز بخیرند و ایشان نسبت مشغول شوند باین شسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا کرده اند باشد چهار نماز  
گفته و بعضی نماز نفل بگذارد و بجلالت و بعضی همراه شافعیه بگذارد و در وقت اذان چنانچه باین شافعی سخن است و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذکر  
نماز قضا عمل یکی از این طریق میگرد و گنایت حال حضرت شیخ بر فرموده مذندب را بخود راه مذید و بر مذندب خود متعین باشد و شیخ بزرگ نفل کرد که ایشان بغیر فرموده علیا  
پیش از جاری قرار داده اند و ترتیبی ننهاده بر همان باشد و وحدت و جهت از دست مذید ایشان دانند که قرار داده اند پس بغیر فرموده شیخ بر همین طریق یقین دست داد و از  
مذندب برآمد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ساءت امرأة احدكم الى المسجد فلا يمنعها و قتی که طلب اذن کند و اجازت طلبیدن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که  
منع کند آن زن را و باز ندارد و او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز جماعت و گفته اند که آن حکم در پیرانی است که شتمات نیست و نمی تواند بر آید بطیب و درین زمان  
مکروه است برآمدن زن برای جماعت از جهت ساءن زن و نیز برآمدن زن در آن زمان بعد از تعظیم شرع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و کثرت احکام شریعت و شتر  
بجای آن بولی است متفق علیه و عن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وایت است از طیب که زن عبد الله بن مسعود بود و صحابه نیز و ایت کرد  
است از وی روح می داد و سعید حذری و ابو هریره و عائشه گفت گفت ما را آنحضرت اذا استهدت احدکم المسجد فامسک علیها چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس کند چیزی  
خوشبو را و او مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا امراة اصابت بخور فامسک علیها العشاء لآخرة برزنی که برسد بخور را پس باید که حاضر شود با نماز و شتر بخور  
بعضی با وضعت خاک رفتن و دو طیب سوخته و نیت با آنجیکه او را بسوزند و دو او را بگیرند و در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و زعفران و مراد بپاشی آخره نماز است و قید آخره برای  
آنست که گاهی بر نماز ضرب نیز اطلاق نمیکند و تخصیص کرشماتی آخره جهت آنست که وقت تا یکساعت و وقوع فتنه در وی بشیر و نزدیک تر است به برای تخصیص حکم و حصر آن  
در وی رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمسوا النساء المساجد و بیوتن خیر لهن منع کنند زن از حوزر مسجد را یعنی زن اگر مسجد بیاورد منع کنند  
ولیکن اگر در خانه بگذارد بهتر و خانهای ایشان بهتر است مرا ایشان را رواه ابو داود و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرأة فی بیتها افضل من صلواتها فی حجرتها  
نماز زن در درون خانه اش افضل است از نماز وی در حجره اش حجره در اصل یعنی ناحیه و بعضی خانه خرد آید و اینجا تفسیر کرده اند بعضی بیت و ازین العرب منقول است که مراد بخور خیریت  
که در بای خانه بسوی دست مصدوق این معنی مان معنی خانه است و صلواتها فی حجرتها افضل من صلواتها فی بیتها و نماز زن در حجره اش و مجمع کبیر  
سیم و فخر آن و گاهی هم نیز در هند و فتح دال خانه درون خانه که نهاده میشود در وی اتعنه فغیسه از خرج معنی خفا یعنی بر چند پنهان تر و درون ترک بگذارد و بهتر و مناسب تر رواه ابو داود  
و عن ابی هریره قال فی سمعت جی ابوالقاسم گفت ابو هریره که من شنیدم محبوب خود را که ابوالقاسم است و حب کبیر و تشدید با معنی محبوب صلی الله علیه وسلم بقول می گفت لایق  
صلوة المرأة تطیب لبسها یدر فیه نیش و نماز نیکه خوشبوی کرده است برای درآمدن مسجد حتی تعقل علیها لجماعة تا آنکه غسل کند مسجد غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن است  
از طیب تبیین جنابت اشارت با طیب برای درآمدن در مسجد برگاه که معنی مسجد شست است در حکم جمیع است لهذا تفسیر کرده اند از نماز با طیب گفته که این بر تقدیر است  
که طیب تمامی بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید رواه ابو داود و در وی احمد و النسائی نحوه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
کل من رانیة بر حشمه که بنظر دیگر دو بهشت در زن یا مرد بیکانه نگاه کند زنا کند است بر جای چشم و آن المرأة اذا استعطرت فمرت بالمجلس و بدستیکه زن چون خوشبوی مالید  
بگذرد و مجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را با ایشان بنمایند بنظر شهود فمی کند او که پس از آن چنین چنین است یعنی زانیه رواه الترمذی و ابی داود و النسائی نحوه و عن ابی موسی  
قال صلی الله علیه وسلم انما یصلح ما یروى فی الصبح ما یروى فی الاصل قال شاذلان پس برگاه که سلام داد و گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصی را بر او  
قالوا لا کنته حاضر نیست قال انک گفت شاذلان نام کسی دیگر را بر دال او این باز نیک گفتند حاضر نیست قال ان باقین الصلوات علی المناقین فرمود این دعا  
نما یعنی صبح و عشاء که آن زن نماز با است بر منافقین و صبح عشاء یا صبح بقرینه حال بود یا علم سابق بدان و کشتند و اینها معنوم میگرد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند  
بجناق و اذ علموا لم یصلوا و اینها لا یتوجهوا علی الکرکب و اگر میدانستند ثوابی که در گذاردن این دو نماز است بر اینهمه اما بدین دو نماز را بر نمازهای روزه یعنی افغان و  
خیران و محو و اصل بر دستها و زانو با راه رفتن و بعضی گفته بر دستها و شکم رفتن و فی الصبح جو غیریدن که دو رکعت و ان الصلوة الاولی علی مثل صف الملائکه و بدستیکه صف اول  
از نماز باشد صف و شکران است در فضل شرف که بدرگاه کبرای الهی استاده میباشد و لو علمتم ما فی الصلوة لابتدرتموه و اگر میدانستند که چیست فضیلت صف اول بر اینهاست باینکه  
و میشتافتند و یافتن آنرا و رسیدن بر آن و ان صلوة الرجل مع الرجل و ان صلوة الرجل لفراده و بدستیکه نماز گذاردن مرد با یک مرد یا کیره تر و اگر اندر تر و افضل تر است از آن

که در آن

























[illegible]









رأسه ونخيفه قبل الامام فانما نصيبه من الشيطان کسی که برادر دسرخود را بپشت کند سرخود را پیش از امام پس میت موی پشانی او حکم راست شیطانی که میگرداند و بر خلاف شریعت  
 است رواه مالک باب من صلی صلوة مرتین باب در بیان آن کس که نماز گذارد و دوبار در این شامل صورتهای مختلف است و مخصوص از آنجا چنانچه در احادیث ذکر کرده است که چون  
 گذارد و فرض یکبار پس از آن آمد مسجد جماعت را بگذارد و جماعت برقصی که مذکور است در فقه و احتلاقی که واقع است میان این چنانچه پاره اول آن در باب اوقات منی آنها گذشت و اگر گذارد  
 با امام یکبار بعد از آن اقامت کند مردی چنانکه در حدیث معاذ بن یسار و این موسوم است نزد شافعیة بکار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم فعل است غایت آنکه میت کند  
 فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید برایشان اقتدای منقرض بقیل و این جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی گفت جابر بود معاذ بن  
 جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثبائی تو فرمیدی بهم پیغمبر می آمد و قوم خود را پس میگذاشت و نماز را ایشان و در لفظ مسلم ثلث الصلوة یعنی میگذارد همان نماز که همراه آنحضرت گذارد  
 بود و لفظ سجاری الصلوة المكتوبة یعنی میگذارد نماز فرض را که گذارد و بود متفق علیه و عنه قال کان معاذ یصلی مع النبی و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگذاشت و با پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 العشاء نماز عشاء را یک سجده ای تو فرمیدی بهم العشاء پیتر از یک سجده معاذ بن یسار و این عشاء را و بی له فاقه در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی از او است  
 فرض میگذارد و سپس اقتدای منقرض بقیل درست باشد رواه البیهقی و الدارقطنی و گفته اند که بی له فاقه در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی از او است  
 کرده اند و بعضی گفته اند این زیادت از کلام شافعیست بنا بر تهاوش و لکن از غیر جبهه شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰۃ ایجاب می است پس بولف نیافته در طریقی نشین  
 و توریستی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول و بی له فاقه غیر محفوظ است در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معاذ گفت ای معاذ یا با نماز گذارد  
 یا تخفیف کن بر قوم خود از اینجا معلوم میشود که اگر آنحضرت بگذارد با قوم خود اقامت کند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و اقامت منقرض بقیل جائز نزد این حدیث است  
 این زیادت است و قصه معاذ در باب قرائت تفصیل گذشته است فلینظر ثم الفصل الثانی عن یزید بن الاسود و مراراً رجعت است و عدد او از ابل طائف است و حدیث او  
 در کوفینین است و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شدت مع النبی صلی الله علیه و سلم حجة گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة التودع گویند و گذارد و با وی  
 حج فضیلت موه صلوة الصبح فی مسجد الحیف پس گذارد و با آنحضرت نماز صبح را در مسجد الحیف که در بنا هست و حیف پستی که در بنج کوه باشد و این مسجد را بنا است علمای صلی الله علیه و سلم و دیگر  
 پس بنگاهی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو بر طین فی امر القوم پس نگاه آنحضرت ملا پس مقدار است با و در که نشسته بود و در پایان تو لم یصلیا معه بگذارد  
 نماز با آنحضرت آن دو مرد قال علی بک گفت آنحضرت بر من بیاید این دو کس را بخی بهما نزد عمر از آنها پس آورده شد بر آن حضرت دو کس را در حالی که میلزد و گوشتهای شان ایشان  
 از خوف و هیبت رسول گذارد که نزد غضب و جلالتی که بجا خود نمی ایستاد و فراموش جمیع فریضه بقیع فاصدا و معک کوشش پاره است میان این معلوم نشانه که میلزد و زردخوف و کجای  
 مشاهده می افتد ایحال از گذارد و زارده و سجده فعال مشکلمان تعلیم معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمار از نماز گذاردن ثلثا ما فاعلا لیس گفتند آن دو مرد یا رسول الله ما  
 لک قد صلیتانی ربنا لندرس سیکه ما بودیم که گذارد ایم در نمازها و جای رخت خود با قال فلان فعل گفت آنحضرت پس بکنید نخچین منی که در وقت حضور جماعت در آن داخل گردیدید  
 اذا صلیتما فی حال کما چون گذارید نماز در نمازهای خود تم ایتماسی جماعت پیتر باید سجد کرد و در وی جماعت میکنند صلیا معهم پس بگذارید ایشان که جماعت میکنند تا آنها که نافله پس  
 بدرسیکه این نماز که جماعت میگذارد در شمار نماز فعل است خواه سابقا نماز جماعت گذارد و شای جماعت رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی الفصل الثالث عن بصریم موجه  
 و سکون مملین بجن کبریم و سکون طای حمله و بقیع حیم تابعی است بر قول اصح و پدر او بجن صحابیت روایت میکنند از پدر خود انه کان مجلس مع رسول الله که پدید او بود و مجلس پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم فاذا بالصلوة پس اذان گفته شد برای نماز تمام رسول تدبیر این پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فضلی و رجع پس نماز گذارد و برگشت و بجن فی مجلسه حال که بجن در جا  
 نشست خود ثابت ماند و گذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و گفت من نشسته ماندم در جای خود از جبهه تماشای نسبت این محضت بخود صریحا و در انداختن نفس خود را امتحان  
 حضور فعال که رسول الله پس گفت مرحباً پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما نعتك ان یصلی مع الناس چه باز داشت نماز گذاردن با مردم است بر جل سلم ایستای تو مرد مسلمان قال  
 علی پس گفت بجن آری مسلمانم یا رسول الله و لکنی كنت قد صلیت فی اهل و لیکنی تنتم من که تحقیق گذارد ام نماز در اهل خانه خود فقال رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 اذا جئت المسجد و كنت قد صلیت فاقمیت الصلوة چون پائی تو مسجد را و باشی تو که گذارد نماز یعنی در خانه خود پس بر پا کرده شود نماز بکبیر بر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس بگذارد  
 نماز با مردم و ان كنت قد صلیت و اگر چه هستی تو که تحقیق گذارد نماز را رواه مالک و النسائی و عن رجل من اسد بن خزيمة روايت است از مردی از قبیل اسد بر لفظ حیوان مشهور  
 و اسد نام پدر قبیل است از ضرودی اسد بن خزيمة بن مدرکه بن الیاس بن خضرانه سال با ابوتب الاغصاری که آن مرد سوال کرد ابویو الغصاری را که از شما چه جایت و آنحضرت  
 در ابتدا می بجهت خانه اش را بعد و دم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود قال گفت آن مرد سال یصلی احدنا فی منزله الصلوة تم یا فی المسجد نماز میگذارد یکی از نماز منزل خود پیتر  
 می آید در مسجد کنایت از فضل خود میکند یعنی میگذارد و می آیم و تمام الصلوة و بر پا کرده میشود در مسجد نماز صلی معهم پس میگذارد نماز با ایشان فاجدی نفسی ثبائی پس می آیم در نفس خود  
 چیزی از حد نشسته و کراحت من ذلک از جبهه کر کردن من نماز را و از جبهه مخالفت با امام در صفت فعل فرض و بعضی از شراح گفته اند که مرا چیزی از روح و راحت و انس و خصوصاً  
 فقال پس گفت ابویو تب سألنا عن ذلک البنی رسید ایم ما زنجالی که تو می بای پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این چیست و از کجاست فقال پس گفت آنحضرت در جواب سوال گفت  
 له سمع جمیع پس آن را و را و الضییب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خدشه و کراهت نیابد با حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه











































در بعض احیان مانند غیر و غیره میگرداند باشد و تقدیر علم و او مسلم تنبیه بداند که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است و لیکن این با حدیث اجلوا آخر صلواتکم باللیل و ترا بظواهر  
 معارضی یافته و تحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علمای پس امام مالک منکر شده حدیث کیهن بعد الوتر او گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من یکبار در این دو رکعت  
 وضع نیکو کسی از آن و جابیه علیا فاکند بدان از جهت و در آن حدیث صحیح میگوید که آنحضرت بهمین جهت گذاردند تا بدانند که تخل بعد از وتر جایز است پس حدیث اجلوا آخر صلواتکم  
 و ترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب یا اختلاف است که آیا گذاردن دو رکعت بعد از وتر اقل لیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آنحضرت  
 علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگذارد و گفته که اقل شب یا آخر شب و حدیث ثوبان و لالت میکند که آن بر تقدیر گذاردن و تراست در اقل لیل این هر دو حدیث در آخر  
 باب بیاید حدیث بخاری مسلم و موطا و لالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و بوجهی و بعضی علما گفته اند که این دو رکعت طی پورانه و جاری مجری سنت راتبه و ترا در خصوص  
 بر قول کسی که غایت بود آن چنانکه و تر نهاده که تا مغرب است مشغوع است و دو رکعت و تر شب نیز بدان مشغوع شد بعد از آن بد آنکه نیت تنفیص و تر بر تقدیر یا ترا اقل لیل  
 چنانکه بعضی مردم میکنند بگردانیدن دو رکعت نشسته در محکم یک رکعت چندی نیست و ماضی و مطلق و تراست بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر و قول  
 شب گذاردن بعد از آن بقیام لیل توقیف یابد و تا زنجیر بگذارد حاجت با و د و تر بود و قول مختار بهمین است صحیح الشیخ ابن امامه و تحقیق وارد شده است لا و ترا شیخ لیل و احده قدتر  
 و عن ابن عمر بن ابی سلمی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلواتکم باللیل و ترا بگردانیدن آخر نماز خود را شب و تر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد و او مسلم گفته اند که بخاری نیز در  
 باب و ترا حدیث کرده است و عنه ان ابی سلمی الله علیه وسلم قال و ترا الصبح بالوتر شبانی کنسید و در یاسید صبح و اسبق بوتر یعنی بگذارد و تر ترا پیش از طلوع صبح و در حدیث ترا  
 آمده است و تر کنسید پیش از آنکه صبح کنسید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد و غرقت تا شب پس بگذارد و تر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیت و تر بعد صلوة صبح  
 و مراد او ای آن خواهد بود و الا قضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فضل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب است مسلم  
 و عن جابر قال قال رسول الله علیه وسلم من غاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر او لیکسیر یتیرسد که میگوید اندر بخواب است از آخر شب پس باید که بگذارد و تر ترا اقل شب و بنحید و من  
 طلع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل و لیکسیر امید دارد که میگوید اندر بخواب است آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که و تر کند آخر شب تا صلوة آخر اللیل مشهوده زیرا که بدینگونه  
 آخر شب کوامی داده شده است بفضل و کرمت وی و حاضر میشوند و روی ملائکه رحمت و در روایتی مشهوده و محصوره و ذلک فضل و تر ترا آخر شب فضل تراست از و ترا اقل شب  
 ازین حیثیت که مذکور شد که مشهود است و تواند که چیزی عارض کرد که در حق مخصوص شخصی و تر اقل شب اولی و احوط و الیق بحال باشد و در حدیث ابی داود و از ابی قتاده آمده است  
 که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مرا بوجوه صدیق را توجه وقت و تر میکنی گفت اقل شب و گفت مرمره ای کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مرا بوجوه دیگر از آن بگذرد و گفت  
 مرمره اگر گفت این بعوت و غیره و آنحضرت مرا بوجوه دیگر که و تر اقل شب بگذارد و بنحید زیرا که اقل شب بیدار بود و احادیث که آنحضرت میشنید یا دیگر گفت رواه مسلم و عن  
 عائشه رضی الله عنی قالت من کل اللیل و تر رسول الله گفت عائشه از همه شب و تر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اوله و اوسطه و آخره اقل شب و میان شب آخر شب است و ترا  
 الی السحر و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد و تروی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب متفق علیه و عن ابی هریره قال اوصانی طیلی گفت ابو هریره اندک و مراد و دست جانی من که محبت  
 وی و در من جای گرفته است صلی الله علیه وسلم ثلثت صیام ثلثه ایام من کل شهر کی روزه داشتم سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات از ابی  
 شهر واقع شده که آن را ایام بعضی خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید و رکعتی صبح دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی و در باب صلوة بعضی باید که این اقل صلوة  
 است و اکثرش تا دو روزه است که باید که این مخصوص بی هریره بود و آن او تر قبل از آن امام سیوم آنکه بگذارد و تر پیش از آنکه خواب کنم و گفته اند که سبب آنست که وی رضی الله عنه  
 مشغول بود و اقل شب بخت احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم و استحضار محفوظات خود که پیشتر از صحابه دیگر داشت و جزو کثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب آنحضرت  
 و بهمین سبب در اقتصار بر دو رکعت صبحی زیاد و اندر اینجا معلوم میشود که اشتغال علم دنیا افضل است از عبادت حکایت یا و در امراض بعضی سائده خود که میفرمود در بعضی  
 روایات خفته آمده است که سبب است مطالب علم را دو رکعت بعد از و تر که میگذارد و اقل شب و ظاهر نشد در آنوقت و بجهت تنصیف حکم این حکم مطالب علم و اکنون که برین حد  
 اطلاع افتاد ظاهر شد و چه آن زیرا که طالب علم در اقل شب مشغول است بکار علم و حفظ آن چنانچه حال ابو هریره بود و این دو رکعت قایم تمام نماز شب میکرد و چنانچه در آخر  
 فصل ثالث بیاید تنفیص علیه الفصل الثانی عن غصیف بصم من دفع عنا و همجین فابن الحارث زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در یافته و در صحبت وی اختلاف و وی گفته که  
 بودم در عهد آنحضرت و بصیبت کردم با وی و مصاحف کرد آنحضرت مرا و روایت کرد از عمر و ابی ذر و عائشه قال قلت لعائشه را روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم که منیل من الحجاب یعنی  
 اول اللیل امی آخره یا ویدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت و در اقل شب یعنی بعد از جماع غسل و در آخر شب که جماع میکرد و بنحید و چون برای نماز بجهت بیخوابی غسل میکرد و ترا  
 گفت عائشه ربنا اغتسل فی اول اللیل و ربنا اغتسل فی آخره گفت عائشه بیاید و غسل میکرد و آنحضرت در اقل شب و بسا که غسل میکرد و در آخر شب قلت غصیف میگوید که منم منم  
 اگر خدا بزرگ است از آن که کران سازد بار بندگی را بر بندگان خود الحمد لله الذی جعل فی الامر سهو و پاس و ستایش بر خدا را که گردانید در کار دین گشا و فراخی را وقت کان و تر ترا  
 اللیل امی فی آخره کفتم و تر میکرد و آنحضرت اقل شب یا آخر آن قالت ربما و ترا اقل اللیل و ربما و ترا فی آخره گفت عائشه بسا بود که و تر میکرد و در اقل شب و بسا که و تر میکرد و در  
 شب قلت الحمد لله الذی جعل فی الامر سهو قلت کان یجرب بالقرآن ام یخفت کفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا بپست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق قالت ربما جرب

















مستحب است از آنچه بر خیزد برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب فصل است و آن با اعتبار عیادت یافتن کرد و درین معنی آخر دلیل متعلق به تقویون خواهد بود و بعضی فرق کرده اند میان کسی که در وقت دلداد و باقیها و مستغنا و کسیکه نماز و چنانکه در فضیلت آیت اول آیه آن گفته اند که قال لکرمی و کان الناس یقومون اوله و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب رواه البخاری و عن السائب بن یزید قال سأل عمار بن کعب و سئل الداسی ان یقول للناس فی رمضان بعدی عشرة رکعة امرک و عمرابی بن کعب و تقیم داری را که وی نیز از شایعین است و او را نصرا می بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان جایزه رکعت چنانکه آنحضرت نیز سیزده رکعت که عادت وی در مسجد بود قیام می نمود و گفته اند که آن روایت و هم است زیرا که بصحت رسیده است که قیام میکردند در عمره و سب رکعت و جواب داده اند که سندی این حدیث صحیح است و تواند که در بعضی اوقات کاهیست میگردند و کاهی میازده و بعضی گفته اند که تواند که در بعضی ایامی بقدر شصت آنحضرت صلعم میکردند باشد و بعد از آن قرار بر شصت یافته باشد چنانکه از آنحضرت هم روایتی هست و در روایت سبب و سه که آمده است با اعتبار سه رکعت و تراست و کان القاری یقرأ بالمبین جمع مائة بود و اما میخواند سوره تبارک هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت است حتی که گفته علی العصامین طول القیام تا آنکه بودیم که نگذیریم بر بعضی از جهت درازی ایستادن و آنکه در نماز فعل درست است خصوصاً بر ضعف و عدم طاقت نماز کنند صرفاً از فروع الفجر پس خودیم که بر یک شصت نماز کرد و در اول فجر و عالی آن و فروع بر خیزد برای آن چیز را که یکنه چنانچه فروع بخورد و در حدیث آمده است که آنحضرت بر میداشت و سهارا فروع ازین معنی اعلامی که شهادت داده مالک و عن الامرج قال ادرکننا الناس لا هم یلعنون الکفر فی رمضان روایت است از عبد الرحمن امرج که از شایعین است و ثقات ایشانست که گفت در یافتم مردم را که از ایشان گفت میگردند که افغان را در رمضان یعنی در وقت و تروی از جهت تعظیم کردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده است از آن جهت و عدم اینست که فرستاده است و در وی از قرآن و کان القاری یقرأ سورة البقرة فی ثمان رکعات و بود قاری که امام بود میخواند سوره بقره را در هشت رکعت فاذا قام بها فی ثمانی عشرة رکعة پس چون قیام میکردید آن میخواند از او در دو از ده رکعت را می الناس انه قد خفف اعتقاد میگردند مردم که وی تخفیف کرد در قرائت رواه مالک و عن عبد الله بن ابی کبره که او را حدیثی است و قدیم الاسلام است قال سمعت ابا یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام گفت شنیدم ابی بن کعب می گفت بودیم که بر یک شصت در رمضان از قیام شب تسبیح العزم بالعلم پس شای میگردیم خدا و ما را بجا فروردن طعام محاقه فوت السحر از جهت ترس در گذشتن وقت طعام صحیح مطهر طلوع فجر و فی اخری محاقه الفجر و در روایت دیگر صحابی محاقه فوت السحر این لفظ واقع شده است که محاقه الفجر از جهت ترس طلوع فجر و اول بر دو رکعت رواه مالک و عن عائشة ان ابی بن کعب علیه السلام قال روایت است از عائشة که روایت کرد و آنحضرت که گفت ابل غزیرین ما فی بل اللیل یا در می یابی تو ای عائشة که چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال انی کنت کل مولود من نبی آدم فی بل لیلته پس گفت آنحضرت درین شب کی نیست که نوشته میشود و بر که زانیده میشود از او لا و درین سال و فیما بین کل لک من نبی آدم فی بل لیلته و دیگر درین شب نیست که نوشته میشود و بر که پاک کرده میشود و میرانیده میشود از او لا و آدم درین سال و فیما بین ترغی اعمالهم و دیگر درین شب اینست که بر داشته میشود و در ای و لا آدم طبعی گفته یعنی نوشته میشود و اعمال نبی آدم که بر داشته میشود در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد درین شب است و بر و شستن و ایام تمام سال و تمیزی از عبادت و در دست زیرا که گفت رزق کرده میشوند در وی اعمال نوشته میشوند و تواند که تمام سال که روز بروز در داشته و نوشته شده است درین شب نیز یکبارگی تمام و در فروع میگردند باشد از برای تطایر چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم الهی بدان و اندک علم و فیما بین از راقم و درین شب فرو فرستاده میشود از قیام نبی آدم مراد بائزال ارفاق کتابت اذق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در روایت آمده است نوشته میشود و در وی اهلها و در قیام نوشته میشود و حیاتی که در سال حج خواهد بود و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشة ذکر رزق اعمال صالحه که موصل اند بجنب شنید و شنید که نوشته میشود پیش از عمل که بنده کان آن را میکنند فیه که پس در آمدن جنب تغیر الهی است و بعضی وی نه تنها عمل نکالت پس گفت عائشة یا رسول الله من اعدی دخل الجنة الارحمة قد قال یا ایچ یکی درمی آید بشت را که رحمت خداست و فیما بین پس گفت آنحضرت من اعدی دخل الجنة الارحمة الله تعالی میست هیچ کی که در آید بشت را که رحمت حق تعالی است یعنی گفت آنحضرت این سخن راسته را یا رسول الله عائشة و جواب آنحضرت بر دو سوره بود و در بعضی نسخ لفظ ثمانیست قلت و لا انت عائشة میگوید که گفت من و تو نیز که پیغمبر خدا و محبوب اوئی یا رسول الله نیز درمی آید بشت را که رحمت حق تعالی موضع دیده غمی عائشة پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه مبارک خود و قال لا انا پس گفت آنحضرت و نه من می و در ایام الا ان یجئنی الله من رحمة کرانکه بوشند مراد از رحمت خود که صادر است از جانب فضل لطف و خود و در شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خودش بقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این سه بار و معنی است بر سر نماز و انظار ذلت و افتقار است و پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مراد از فرق مقدم و تعظیم لغت رحمت و مغفرت با آن تخفیف میم معنی سرور و البیعی فی الدعوات لکبر و عن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان تعدل علی فی لیلته النصف من شبان فرمود و بدینکه خدا تعالی بر آنکه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بنده کان بصفت فضل رحمت و بر میخی مطلع بشدیده طوا و کسرام است و مطلع بسکون طافیخ لازم نیز روایت است از طلوع و مراد بدان برود که در حدیث مجدداً واقع شده که نیز در روایت دیگری نیز از آن واقع شده که در حدیث متجدد است با زیادت آنکه نزول درین شب از وقت خود است و چنانکه در حدیث آئیده میاید و حاصل آنکه کتب بصفت رحمت و مغفرت است فی بعضی نسخ طبعی میآمزد و مراد ما خلق خود را الا لشکر او مشاخص مکرر کا و ذود و شمر میآمزد و او کینه و دزدند مسلمانان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن حنبل و رواه احمد و عبد الله بن عمرو بن العاص و فی روایت و در روایت احمد بن حنبل و واقع شده الا انین مشاخص قائل نفس

در این شب است که بر داشته میشود و در ایام تمام سال و تمیزی از عبادت و در دست زیرا که گفت رزق کرده میشوند در وی اعمال نوشته میشوند و تواند که تمام سال که روز بروز در داشته و نوشته شده است درین شب نیز یکبارگی تمام و در فروع میگردند باشد از برای تطایر چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم الهی بدان و اندک علم و فیما بین از راقم و درین شب فرو فرستاده میشود از قیام نبی آدم مراد بائزال ارفاق کتابت اذق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در روایت آمده است نوشته میشود و در وی اهلها و در قیام نوشته میشود و حیاتی که در سال حج خواهد بود و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشة ذکر رزق اعمال صالحه که موصل اند بجنب شنید و شنید که نوشته میشود پیش از عمل که بنده کان آن را میکنند فیه که پس در آمدن جنب تغیر الهی است و بعضی وی نه تنها عمل نکالت پس گفت عائشة یا رسول الله من اعدی دخل الجنة الارحمة قد قال یا ایچ یکی درمی آید بشت را که رحمت خداست و فیما بین پس گفت آنحضرت من اعدی دخل الجنة الارحمة الله تعالی میست هیچ کی که در آید بشت را که رحمت حق تعالی است یعنی گفت آنحضرت این سخن راسته را یا رسول الله عائشة و جواب آنحضرت بر دو سوره بود و در بعضی نسخ لفظ ثمانیست قلت و لا انت عائشة میگوید که گفت من و تو نیز که پیغمبر خدا و محبوب اوئی یا رسول الله نیز درمی آید بشت را که رحمت حق تعالی موضع دیده غمی عائشة پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه مبارک خود و قال لا انا پس گفت آنحضرت و نه من می و در ایام الا ان یجئنی الله من رحمة کرانکه بوشند مراد از رحمت خود که صادر است از جانب فضل لطف و خود و در شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خودش بقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این سه بار و معنی است بر سر نماز و انظار ذلت و افتقار است و پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مراد از فرق مقدم و تعظیم لغت رحمت و مغفرت با آن تخفیف میم معنی سرور و البیعی فی الدعوات لکبر و عن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان تعدل علی فی لیلته النصف من شبان فرمود و بدینکه خدا تعالی بر آنکه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بنده کان بصفت فضل رحمت و بر میخی مطلع بشدیده طوا و کسرام است و مطلع بسکون طافیخ لازم نیز روایت است از طلوع و مراد بدان برود که در حدیث مجدداً واقع شده که نیز در روایت دیگری نیز از آن واقع شده که در حدیث متجدد است با زیادت آنکه نزول درین شب از وقت خود است و چنانکه در حدیث آئیده میاید و حاصل آنکه کتب بصفت رحمت و مغفرت است فی بعضی نسخ طبعی میآمزد و مراد ما خلق خود را الا لشکر او مشاخص مکرر کا و ذود و شمر میآمزد و او کینه و دزدند مسلمانان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن حنبل و رواه احمد و عبد الله بن عمرو بن العاص و فی روایت و در روایت احمد بن حنبل و واقع شده الا انین مشاخص قائل نفس



[illegible]







مقتولها عشر استبریداری سرخوردن پس میگوئی آفراده بار بعد از هر دو سجده فذکلت خمس وسبعون فی کل کعبه پس مجموع آن بنما و پنج یا بیشتر رکعت قضا فی اربع رکعات میکنی  
آن را دو چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد از تحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی اسألك توفیق اعلی العدی و احوال اهل البیت و مناسخه اهل التوبة و خرم اهل الصبر و جلال الخشیت و  
طلب اهل الرقة و تقبل اهل الجوع و عرفان اهل العلم و حق الله انی اسألك فاقه بحر فی عن معاصیک حتی اعمل بکفایتک محلا اتق به رضاك و حقنا صکالت التوبة و غفرانک و حقنا  
کانت المصیحة حیا منک و حتی توکل علیک فی الامور و حسن ظن بک سبحان خالق النور ان سلطت انی تسلیمها فی کل یوم مرة فاضل الکریمو انی که بگذاری این نماز را و هر روز یکبار پس کنی آن  
قال ثم تفعل فی کل حقبة مرة پس اگر کنی تو تبر و زین پس کن در هر هفته یکبار یا ان لم تفعل فی کل شهر مرة پس اگر کنی تو در هر جمعه پس کن در هر ماه یکبار یا ان لم تفعل فی کل سنة مرة پس اگر کنی تو در هر ماه  
یکبار پس کن در هر سال یکبار یا ان لم تفعل فی کل عمر یکبار رواه ابو داود و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر و روی الترمذی عن ابی داود نحوه و کتب  
مشهور و حمل و صلوة تبتیح چنین است که مذکور شد و در روایت حمزی از عبد الله بن المبارک با زنده بار بعد از نماز پیش از توفیر و تسبیح و ده بار بعد از قنات تا آخر رکعت و بعد از  
سجده تبتیح چنین است که بیک سلام بگذاری یا بسلام و موافق مذنب امام عظیم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تبتیح را در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی  
آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حسن حصین بر زبان ابو داود و ابن ماجه و مسند رک  
حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعضی حدیث را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از استحسان آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود  
و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین و من بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و شایع طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر و توفیق  
و اثبات آن با لغه نموده و جمله آن را شرح مذکور است اینجا ایضا که حقیقت و اتقان توفیق و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان قولن یا سب یا العبدیم  
القیمه من علیه صلوة فرمود و نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمالی ثوابان صحت فخر و تبتیح پس اگر نیک بود کار و زی پس تحقیق رستگار و پیروز شد بنده و جود  
حاجت وی و ان خست فغدا ب و حسرت و اگر نتواند باشد نماز وی پس تحقیق یا امید و زیان زده شدن بنده فان نقص من فریضة شیئی پس اگر کمی نیت از نماز فرض او چیزی از سنن  
و آداب قال الرب تبارک و تعالی انظر و اهل العبدی من طوع و سکر و در کار دعا نظر کنی آیا بستی مر بنده را از نماز نفل فیکل بها و انقص من الفریضة پس تکمیل میگردد میشود و ان  
چیزی که کم شده است از فرض ثم یکن سائر عمله کمالک استبریداری علمای آن بنده از زکوة و صیام و حرا و برین وجه که اگر چیزی از تکلمات فرائض کم شده تمام کرده میشود و بنواغل فی رویا  
و در روایتی چنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلک بهتر زکوة مانند نماز است و در تکمیل نوافل ثم یؤخذ الاعمال علی حسب ذلک بهتر گرفته میشود تا تمامه عملها برانداخته آن و درین روایت مذکور  
زکوة بعد از صلوة صحیح آمده بعد از روی ذکر ثوابی اعمال علی العموم کرده رواه ابو داود و روایت کرد از ابو هریره ابو داود و در رواه احمد و ابن ماجه و در روایت کرد از امام  
احمد از مردی غیر معین از اصحاب حضور از ابی هریره مکرره و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب العبد الذی یشی الفضل من کتبتین یصلیهما کوش می نهد خدای تعالی  
و اقبال نمی کند رحمت و رافت مر بنده را در عمل فاضل زار و در رکعت که میکند از آنهارا یعنی نماز فاضل ترا همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از  
علمای دیگر است و ذکر استماع و کوش نهادن و اصفا سحبه است که همه در نماز فاضلین را کان و ادکار وی قرآن است اگر چه فعال او کار دیگر هم دارد و ان البر لیزر علی ارس  
العبد و ادام فی صلوة و بدستینکه یکی و رحمت نماز کرده میشود بر سر بنده مدام که بنده در نماز خود است و بعضی روایت لیدر بدل جمله خوانده اند از و بعضی سختی آب و شیر و مانند  
اگر چه معنی دارد اما چون مخصوص با عیادت است یعنی چیز یا نیکه سلا یا نیکه نند مثل شایه مذکور و اما نسبت مقام دور است و گفته اند که ان تحقیق است و صحیح بذل محبت است و ما تقرّب العبد  
الله بثل خارج منه یعنی القرآن و نزدیکی بخست بنده بسوی خدا مانند چیزی که بیرون آمده از وی ساجده که قرآن است و بیرون آمدن قرآن از حق و اعتبار علم است یا التلویح محفوظه و تواتر اندک مر  
بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود و قنات و بر دست وی نوشته میشود و در صحاح شایسته بوجه فضیلت نماز اعمال مکرر رواه احمد و الترمذی باب صلوة السفر  
بدانکه خلاف نیست هیچ یکی از آن دعا و علمای امت را در جواز قصر مسافر و لیکن زنده قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر و در رکعت است و قصر عزیمت است اگر چه اطلاق حضرت  
بر آن نیز میکنند مجاز او اگر مسافر چهار رکعت بگذارد و دست نیست مگر آنکه در عقده اولی نشیند زیرا که آن در حقیقت عقده اخیر است اگر چه تمام کرد و بترک سلام و مذنب و اگر چه کم  
معلوم میکرد و از سائید بن ابی زید که در مذنب ایشان است موافق مذنب است و بعضی شروح معلوم میشود که مذنب وی موافق مذنب شافعی و احمد است که قصر حضرت است  
و صلی غیر است میان قصر و تمام و اصل فرض اربع است و هرگز مردی نشده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و نه خلفای اربعه الا فلان رضی الله عنه که بعد از  
گذشتن چند سال از دور خلافت وی در نماز چهار رکعت گذارده و از آن تا وفیات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طریقی و دلیل است و در شرح آن را ذکر کرده ایم الفصل الاول من  
اشان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم از بعد از روایت است از انس که آنحضرت گذارده نماز در مدینه چهار رکعت و صلی العصر بلا حلیفه رکعتین بگذارد و نماز عصر و زوال  
دو رکعت و زوال حلیفه بضم های جمله و وقع لام و سکون تخمینا و فاموضعی است پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پنج میل از مدینه بنده گذارده و  
برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گذارده و اهرام بست و بیکه متوجه گشت متفق علیه و عن حارثه بن عساکر صلی الله علیه و سلم بن اوس  
نحوه و او و سکون بالقرآن فی نهم حاجی عجمه و زاری را و بعد از مدینه بن عمر از کت مادر مراد و محبت است روایت میکنند از آنحضرت و از حضرت ام المومنین قال صلی الله علیه و سلم انی  
عبد و سلم و عن اکثر کما فطو آمنه بنی رکعتین گفت گذارده نماز آنحضرت و حال آنکه بنیثیر بودیم از روی عدد و هرگز با هیچ جمعی نبودیم و این تبودیم از غنم و نسا و کافران و بنده

























اشارت به تبریک و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نغذت ثم یصلی ما کتب له پسترنما بجز آنکه آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعضی این را بر سنت  
جمعه حمل کرده و علماء در سنت قبل الجمع سخن است و قوی آن را منکر شده اند و گفته که هرگز آنرا ثابت کرده است تعیاس بر ظاهر ثابت کرده است و سنت تعیاس با شیخ  
و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح منبر السعادة آنرا ثابت کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد و  
در اغلب این عبارت در تطوع از غیر و اتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع که شت ثم یصلی اذا تکلم الامام پسترنما پیش نشیند و گوشه  
و قی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و نیست بضم یا از انصاف بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصاف در وقت خطبه واجب است نزد اکثر علماء و تفصیل  
آن در شرح حدیث دیگر باریم الاغفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کار را با رایج نموده اند که آنرا آفریده شود و اگر انکار آن که میان بدست و میان جمعه و دیگر  
که گذشت چنانکه حدیث دیگر بر آن دلالت دارد و ابوالنجادی و عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة  
ما قد دلّه ثم انصت حتى یفرغ من خطبه ثم یصلی معه هر که غسل کند پسترنما باید جمعه را پس بگذارد و نماز یک تقدیر کرده شده است برای او پسترنما انصاف کنند  
فارغ گردد امام خطبه خود پسترنما بجمعه بگذارد و امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آفریده شود برای او چنانکه میان او و میان جمعه دیگر است اگر انکار آن و فصل  
ثلثه ایام باز دست سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر چند به ما نماند است و انجمه با جمعه هفت روز است سه و دیگر که می افزاید و میشود و فصل بر فتح نصب هر  
روایت است و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من توضأ فاحسن الوضوء و کسبه و من کسبه یسک کند وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند  
فاستمع وانصت پسترنما باید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة و زیاده ثلثه ایام آفریده شود و آنچه گفته شد بیان او و میان جمعه و زیاده  
سه روز و من من المحصى فقد لغی و کسبه مساس کند و باید بنویسد که هر که وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند  
در حکم لغو داشت بجهت شاعری شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاعری است از آن و مراد مس حسی بازی کردن است بدان بجهت یا برابر و بمواز کردن آنها است بر زمین  
بی ضرورت تا سجده کند بر آن و بعضی گفته اند مرا کرد و اندین بنویسد که هر که وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند  
الله صلی الله علیه و سلم اذا کان يوم الجمعة وقفت الملائكة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان  
بر در مسجد مینویسند نام هر که پشتمی آید ترتیب و مثل المجرکشل الذی یهدی بدنة و فقه و حال و هر چه حال کسی است که می فرستد شتر را بیک برای قربانی که آن  
جمعه فاضل تر است جمعه بضم میم و فتح یا و کسبیم شده و آنچه بنویسد که هر که وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند و وضو را تمکین کند  
بعضیتن ثم کالذی یهدی بقرة پسترنما آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد شتر را و دیدن نزد جمعه از علماء و شافعی از ایشانست نام شتر  
و این حدیث مود آنست که بقرة مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمعه را بل لغت و بعضی از فقهاء و اوجیفه از ایشانست شامل است شتر را و کا و را جهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقرة است  
که در کعبه کرده میشود بلکه بدنه بجهت آن میگویند که فریه بسیار بد وقت و در میشود و مراد در حدیث شتر است بقرة مقابل بقرة ثم کسبا بعد از آن هر که پسترنما می آید حال او همچو  
کسی است که میفرستد فقهاء را یعنی شاة را و ذکر کسب بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم حجاجه پسترنما تصدق میکند یا کیا را و واجب بفتح دال و  
کسر آن و بعضی بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضه پسترنما تصدق میکند بعد از اذان خروج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طو و اصغر و  
یستمعون الذکر می چیده فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام پسترنما  
ما که ابتدای طریقه خروج است و انتهای آن در جلوس درین مقام سخن از وی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه و عنه قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت و الامام یخطب فقل لعوت و قی که بگوئی تو مرا بخود که با تو نشسته است روز جمعه  
خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود بخند شناعی دارد که داخل لم یعولون ما لا یصلون  
است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عیب است متفق علیه و از اینجا معلوم  
میشود که انصاف واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصاف واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشانست و نزد بعضی مستحب است و امام  
شافعی از ایشانست و در مواهب الدنیه گفته که شافعی را درین مسئله و قول است همچنین از امام حماد و قول آمده و ابن عساکر از جماعه بر وجوب انصاف که از طبعی  
از تابعین و این قول غریب است انتی و ترمذی گفته کرده پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در و سلام و تسمیت طاس بعضی بکراهت اند بعضی  
مشرود اند و انتی و مذہب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوٰة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع  
کند نماز را بر سر و رکعت و نزد صاحبیه پاک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه بگوید الحمد لله رب العالمین اگر چه بکراهت است منع استماع در  
و نیست محل حرمت استماع درین وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوٰة که او را امتداده است و شاید که میسر نکرد و قطع وی تا وقت شروع در خطبه و  
امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام بیکای میسر نکرد و قطع وی بکلم طبعیت و امام مالک در موطا روایت کرده است افا

خرج الامام خلاصه و لا کلام و اقوال صحابه نیز بر این است و قول صحابی محبت است نزد ما و واجب است تحلیه آن و گفته اند که مراد از نفل است و قضای فائمه کرده نیست و اختلاف کرده اند در کسی که در رشت است چنانکه خطبه نمیشود و قمار و جوب سکوت است و بعضی گفته اند احسن آن است که مشغول گردد و دیگر و تسبیح و تسلیل و حرام است اکل و شرب و کلمات و مکروه است تمثیت عاقل و در سلام و در ولایت از ابی یوسف مکرر و بنود دیگر که اینها فرض اند جواب میکنند که اینها فرض اند و هر وقت مکرر و تسبیح خطبه از جهت عظمی اذن در آنها و در و در نفس خود و بر سر تا شافل از سلخ خطبه بخورد و در هوا صواب و همچنین حمد و عز و عطسه و در منکر یا شارت چشم و دست مکروه نیست و بهر اصحیح و در نظر کتاب و اصلاح و تعلیم و وایتی آمده است از ابی یوسف که قال الشیخ ابن الحکم و کلام در تحلیه المسجد و آخر باب خطبه بیا یا نشاء الله تعالی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقین احدکم لخاله یوم الجمعة ثم یخالف الخی مقعد فیه فیه باید که بر بنی خیزند یکی از شما برادر خود را در جمعه بپوشد و بیا یا یسوی شمشک و یا پس بنشیند و وی و لکن یقول ما فتحوا و لیکن بگوید کشته ده کسید جای را چنانچه در قرآن مجید بر بدن واقع است و واه مسلم الفصل الثانی عن ابی سعید وانی هو دة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند در جمعه و در بعضی طرق آمده و غسل البجاة و مراد آن نزد اکثر است که غسل کند غلی کامل بجمع صبیح ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعضی گفته اند که این اشارت است باستجاب جماع درین روز و از برای تحلیه بدن و تسکین نفس از خواطر و در و در باب نظر حرام و موی بدن است و روایت غسل تشدید در حدیث آمده و لبس من احسن ثیابه و پوشیدن زیگترین جامهای خود ظاهر است که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر و زود بوی بعد از آنکه نامشروع نباشد و بعضی گویند که مراد جامه سیاه است که محبوبترین جامه بود و نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و مس من طیب المكان عندہ و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم یخطأ عنق الناس یسریا جمعه را پس بپوشد و در کمرهای مردم و پایمال نکند آنرا ثم صلی ما کتب الله له یسریا نماز بکند از آنچه نوشته و تقدیر کرد و دست خدی تعالی برای وی از نماز نفل و سنت ثم انصت اذا خرج امامه حق یفرغ من صلواته یسریا خاموش شود و گوش دارد و وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کات کفاره لما بینهما و بین الجمعة التی قبلها باشد این اعمال پوشیده مرگنا مان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش از این جمعه بود و واه ابوداؤد و عن اوس ابن اوس صحابی ثقیفی است نزول کر و شام و مرد و وی روایت کرد از ان حضرت و در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من غسل یوم الجمعة تشدید و تخفیف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد و بمالغز و احتمال دارد و حمل و بعث مراة را بر غسل جماع و تخفیف با وجود قول او و اغتسل یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن سر است بخطی و نیز آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است و باغتسال شستن تمام بدن و بکوتشید و واکتو بیا یا نماز را در اول وقت و او را کند اول خطبه را بکند را است برای تاکید و بعضی گفته اند بکبر یعنی تصدق کند پیش از بر آمدن بخبری و گفته اند بکبر یعنی رفت در ساحت اولی و استبکیر یعنی کرد فعل مسکیر آن را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند بکبر یعنی دیگر را حامل و باعث شد بر آمد و بیرون آمدن و مشغی و لم یزکب و بپای رفت و سوار نشد و دامن الامام و نزدیک شد از امام بی خطی زقاب فاستمع پس شنید خطبه را و لم یبلغ و لغو نکرد و سخن لا یعنی نکنت یعنی انصت که در کان له بکل خطوة عمل سنته باشد و او را بر کام ثواب عبادت یکسال اجر صیامها و قیامها و اش روزه یکسال و نماز شب یک سال یعنی این چنین عمل که صیام هر دو قیام لیل است و این خاصیت مخصوص نماز جمعه است باین شرائط که مذکور شد و در آمدن مسجد برای نماز چنانکه در هر کام رفع درجه و کتاب حننه و محبته است اما در جمعه در هر کام ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار است و در کتاب سفر السعاده خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است باز با نیتهای دیگر که در شرح ذکر یافته است باید دید و واه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة نیست بر یکی از شما یکی و نقعی اگر بیا به میسر کرد و دیگر بکشد و لباس دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهندسته و لای دو جامه خدمت خود و وقتی بقیع میم و کسیران و سکون با بمعنی خدمت و ابتذال مراد جامه ها است که میباشند روی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه و کار با آن میکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی را بپوشد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد و زمانی و نفل بپوشد و آورد و آن حضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی و واه ابوداؤد و ابن ماجه و واه مالک عن یحیی بن سعید روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی و عن مسرة بن جندب بن نفع سبن و عن یحیی بن جندب بن نفع سبن و سکون نون و عن حماد بن مسعود و اکثر الحدیث است روایت میکند از وی عن ابن سیرین مات بالبصرة سنة تسع و عشرين و قیل سنة تسین و الی بود بران از جانب معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احضروا الذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را و اد نوا من الامام و نزدیک شوید از امام و بایستید در صف اول و نزدیک بان فان الرجل لا یزال یقیما حتی یؤخر فی الجنة و ان دخلها ازیر که در همیشه دور پس می افتد از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس آنگاه میشود در شب از اعلی درجات اگر چه می داند بهشت را و واه ابوداؤد و درین ترغیب است بر طلب عالی امور و در جاست از سکون و آرام با دانی ان بیت همت بلند دارد که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو ترازنگره خوش میزند صغیر دانست که درین دام که چافتا است و عن معاذ ابن انس الجعفی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکو و صحاب است که کو یعن سهل بن معاذ بن انس الجعفی زیرا که معاذ صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد و اما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود

دارد و گفته اند که سهل بن معاذ بن الحدیث است و احادیث او حسان اند و فضایل و در غایب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تخطى رقاب الناس  
یوم الجمعة اتخذه الله جبراً الى جهنم کسیکه میگذرد بر روی مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس بی بسوی و درین مجازات مبتل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت  
و در آن روز که گاه مردم ساختند و آنچه بلفظ معلوم و مجهول بر و روایت است و معنی مجهول ظاهر است اگر چه روایت معلوم قوی است رواه الترمذی و قال هذا الحدیث  
غریب و عن معاذ بن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الجبوة یوم الجمعة والامام یخطب نبي کرد آن حضرت از اعتبار روز جمعه و  
حال آنکه امام خطبه بخواند و اعتبار نوعی از مجلس است و آن جمع کردن پشت و ساقاست بسوی شکم به دست یا بجا بر یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عباد است و آن در ظاهر  
حریم متعارف است و جبهه بفتح حاء ضم و کسر نیز آمده اسم است از آن و آن حضرت نیز باین طبعه در مردم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه از آن بی فرموده زیرا که آنرا  
می آرد و از استماع خطبه باز میدارد و یا تعض و ضم میگذرد رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فحس احدکم فی  
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک چون نیکی از نیکی از شمار روز جمعه پس باید کرد و در بر خیزد و از نشسته خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه  
الترمذی الفصل الثالث من نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع مولا ی ابن عمر گفت شنیدم این عمر که میگفت نهی رسول الله صلى الله عليه  
وسلم ان یتیم الرجل الرجل من مقعده و یجلس فیه نبي کرد آن حضرت از بر خیزانیدن مردی مردی دیگر از جای نشست و بی نشستن بجای وی قبل لمانع فی الجمعة  
گفته شد مضاف به این نبي روز جمعه است چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال فی الجمعة و غیرها گفت نافع نبي کرده است از آن جمعه و غیر جمعه چه موجب نبي اید است شخص  
جمعه نذر و متفق علیه و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفوس حاضر میشود جمعه را سه مرد و فرجل حاضرها  
یعنی مردی است که حاضر میشود جمعه را یعنی سخن لا یعنی و کلام باطل و آنچه در حکم است فذلک خطبه منها پس آن لغو نصیب است از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن  
محرور است و در جل حاضرها بد هاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را به عا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان مثا اعطاه و ان شاء  
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خدا بدی تعالی میدهد و او را طلب او را اگر خواهد منع میکند و نبي و سپس از او مرده است در رد و قبول و در جل  
حاضرها با نضات و سکوت و مردیست حاضر شده جمعه را با استماع و تماموشی و لم یخطب و قبه مسلم و لکمال نکرد است کردن مسلمان را و لم یؤذ احداً و اینه بخورده است  
پس یکی راه تخطی و قاست و عز آن فهی کفاؤة الى الجمعة التي تليها و زیاده ثلثة ایام پس این جمعه باین خصال کفایت است ازین جمعه تا جمعه که متصل است  
او را بزیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدد و گذشته که مگر ازین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگر چه ظاهر فم تلبیه را متاخر است  
خافهم و فذلک بان الله یقول و این کفایت تا جمعه دیگر بزیادت سه روز بسبب این است که خدی تعالی میگوید من جاء بالحننة فله عشاءا لها کسی که بیارد و بگذرد یکی را پس  
مراد است ده مانند آن پوشیده نماید که خود دعا و انصاف هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی بابد و باطن مراد از نذر باین و آن خود و دیگر است یا حرم پس منع در وی غالب است  
پس مردی که با کاست جزا و دو مرد متروک است در یکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از سوسی الله بهم خلق و هم انفس و مقبول درگاه است یقیناً و کمال  
دارد که دعا و غیر وقت خطبه مراد از دعا فم رواه ابوداؤد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب  
فهو کسل المحمل یحمل اسفلوا لیکي سخن کند و حال آنکه امام خطبه بخواند پس حال آن مرد همچو حال خراست که بر میدارد و کتابا بار پشت نو کنایت است از غلغل علی و عدم دفع علم  
و بود تعب و مشقت و تحصیل آن و الذی یقول له انصت ایس له جمعة و آن کسی که میگوید مراد از انصت را در میکند بخاموشی نیست مراد از ثواب جمعه از تعب وجود لغو و ارتکاب  
نهی فیه چنانکه در حدیث ابن هریره گذشته است رواه احمد و عن عبد الله بن السباق یقع سین و تشدید با صر سلا روایت است از عبید بن سابق که از ابن عباس مجازات است بطریق  
ارسال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی جمعة من الجمع کففت آن حضرت در جمعه جمعه یا یا معشر المسالین ان هذا یوم جعله الله عیداً ای کرده  
مسلمانان این روز نیست که گردانیده است و را خدای تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل باریه و من کان عنده طیب فلا یغیر مان عیس منه و کسیکه  
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان نذر و او را که مساس کند از آن و عبارت زیان نذر و بجهت آن گفت که کسی تو هم بخند که طیب حادث زمان است مراد شاید استعمال آن کرد که قیل  
وعلیکم بالسواک و بر شما باد که مسواک کنید درین روز و رواه مالک و رواه ابن ماجه عنه و هو عن ابن عباس متصلاً روایت کرد این حدیث را مالک از  
عبید بن السباق پس در این ماجرا وی و وی از ابن عباس متصل بان حضرت صلی الله علیه وسلم پس این صلی است که قصیده است بمنان مقبول است قطعاً و عن  
البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حقاً علی المسلم ان یغتسلوا یوم الجمعة حق ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند و جمعه و لم یس احدکم من  
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش روز جمعه و این را محبت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشتهار است با کمال خود نذر و ازین طلبی بخرنفع این هم بوی راجع خواهد شد و نذر  
که تمام بیت مراد باشند فان لم یجد نالماً له طیب پس اگر نیاید طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی بر او رواه احمد و الترمذی  
و قال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوة خطبه یعنی مصدر است الملاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدن و در عرف شرح عبارت است از کلام شتم  
و اگر و تشبیه صلوة و دعا و خطبه شوا است و نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نماز امام ای ضعیف ادنی خیزد شتم است بر و ذکر خدا و تسبیح و تحمید و هجوت قول حق تعالی



فاسمها في ذكره مطلق آورده و هیچ فرق نکرد و میان طویل که از خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه می نامند پس سر او ذکر مطلق باشد لیکن با نور از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که  
 مسمی خطبه است و ملاطبت بر آن است پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرکاء جزوی گفتند و صاحبیه میگویند که لا بد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند و هر حرف تسبیح  
 و تحمید را خطبه میگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا بخواند دو خطبه و از امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه آورده اند که چون بخطبتانیا گفت الحمد لله و دیگر سبته شد پس فرو آمد و نماز نگذاشت و  
 هیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر آن و آن وقت که وی رضی الله عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بمنبر برآمد گفت الحمد لله و سبته شد و گفت ابو بکر و عمر این  
 مقام را مقالی میامیسا خسته و شما با هم فعال محتاج ترید از الم قول و نزد یکاست که بیاید شما را خطبه بعد از خطبه و بسیار زد خدا بی تعالی مرا و شما را و شیخ ابن العمام گفته که قصه عثمان  
 شانه شده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه و الله اعلم الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة حین یغسل الشمس بود  
 آن حضرت که میگرد و نماز جمعه را بکدام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر مردم اشتداد و هر تقدیر باشد و هر تقدیر میگرد و چنانکه در حدیث دیگر از انس بیان  
 مقصود آن است که پیش از زوال میگرد و در وایتی از امام احمد آمده که وی توجیه کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسی از علما موافقت نکرد دست او را درین قول  
 رواه البخاری و عن سهل بن سعد قال ما کان یقبل ولا یتقدی الا بعد الجمعة و ایت است از سهل بن سعد ساعی انصاری که از شام بر صحابه و آخر  
 کسی که وفات یافته است انصاری بر قول مشهور در مدینه و ست نته احدی و تعیین و در وقت رحلت آن حضرت پانزده ساله بوده گفت بنویم که قیلو میگردیم و نه طعام شام  
 میگردیم که بعد از جمعه قائله نصف نماز را گویند و قیلو خواب نصف نماز را گویند که انی القاموس و زهری گفته که قیلو و مقبل استراحت در نصف نماز خواب باشد یا نه و مقبر  
 اقامت سنت تیرمین است و این حدیث فی الجمله باین مذمب امام احمد میکند و لیکن مقصود میان اهتمام بشان جمعه و تبکی بدان است تا اول وقت بدان بچند متفق علیه  
 و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اشتد البرد بکبریا الصلوة و اذا اشتد الحر ابرد بالصلوة و آن حضرت چون سخت میشد سردی یعنی چنان  
 سخت می بود گرمی شبانی میکرد و برای نماز و در اول وقت میگرد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد و نماز و پس از ازل وقت میکرد یعنی الجمعة میخواهد نماز جمعه را گویند این حدیث در  
 نماز جمعه وارد شده است و الا حکم طرین تیرمین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت و رواه البخاری و عن السائب بن یزید صحابی صغیر است عیسی بنی امیه بنی عبید  
 شمس حاضر شد جمعه الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث است که روایت او در بعضی از حدیثها برحق مدینه ثنائین قیل است و ثنائین و هو آخرین  
 من الصحابة بالمدینه علی قول قال کان النبی یوم الجمعة و له اذ یجلس الامام علی عهد رسول الله گفت بود اذان و در جمعه اول می و قتی که می نشست امام بر منبر و زمان پیش  
 خدا صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر فلما کان عثمان و اکثر الناس پس برگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم زاد النبی الثالث علی الزود  
 زیاده کرد اذان سوم بلند و از امام جامی بلند است در بار آمدن نیز از یک مسجد شریف و رواه البخاری و انکه زمان شریف نبوت سلف آن بود که قتی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 آمد و بر منبری نشست اذان می گفتند و پیش از وی در اول آمدن وقت اذان بود و همچنین بود در زمان تنجیه بنی نبی جز و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و سابع  
 و تفرق و اشتغال ایشان بکار را ملاحظه نمود و دندان آن حضرت جمعه در مسجد دراز مدت شریف حاضر میبود و دستخشان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذان گفته شود و مردم را در وقت شام  
 و در وقت خطبه حاضر آید و اختلاف است فیهما که معتبر در جواب سحر و حرمت بیع اذان و وقت خطبه است زیرا که اوست اصل و شرح یابن اذان اول مسجد است که در وقتش گفته باشند  
 اصح آن است که بمن معتبر است زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده که فی الهیة بلکه بای اول عثمانی را و بعضی احادیث ثانی گفته اند با اعتبار حدوث اگر چه اول است باعتبار  
 فعل و بعضی افضل استخراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی اول و بعضی احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسبیح اقامت است  
 باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اذان بود و بعضی روایات آمده است که اذان اول در زمان  
 امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر و اعلام بود و عثمان اگر که در لفظ اذان گویند و بر تقدیر بر منبر خلاصی را شنیدین کرده باشند آنرا بهجت بن ابی  
 گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سته الشیخین واقع شده است و در کلام بعضی اطلاق محبت بران واقع شده با اعتبار آنکه امری متحد است که در زمان آن  
 صلی الله علیه و سلم بود و مقصود بقیع نه نیم آن فعل نیست و اگر بهجت گویند بهجت خنده خواهد بود که اقا لایا بعد از آن بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذان است که ذکر  
 کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند در زمان نبوت بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان عمل نیست بران در اکثر اوقات اسلام و معلوم نیست که انکی باز حادث  
 شده و اگر کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذان اولی را دانند و اگر بفضله اعلام الصلوة الصلوة نه رسول الله صلی الله علیه و سلم گویند کافی است و عن جابر ابن سمرة قال کان النبی  
 اللنی صلی الله علیه و سلم خطبتان مجلسین بینهما بود آن حضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت بر عضو بجای خود و بجهت رسیدن  
 در وی دعای از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و نشست یقرأ القرآن و لیکن اکثر الناس  
 نمیخواند قرآن را در خطبه و این بدو در حدیث آمده و در آخرت را و احوال آن جان را از ثواب و عقاب فکانت صلوة قصد او و خطبه قصد پس بود و تا آن حضرت میا  
 و بود خطبه او میانه یعنی نه سی و نه و تا و این منافات ندارد و کتاخی خطبه را نسبت نماز چنانکه در حدیث آمده و رواه مسلم و عن عمار و روایت است از عبد بن بابیه که از اکر  
 صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان طول الصلوة الرجل و قصر خطبه منته فقه

السنن

میگفت آن حضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقره و فقیه و دینی است از آن و بعضی تفسیر نموده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است فاطمه علیها  
الصلوة و اقصر و الخطبة پس در گذارید نماز را و کوتاهی خطبه را و در وجه بودن آن مظهر فقره و علم طبعی گفته اند که نماز اصل است و خطبه فرع است بر آن و از خطبه تقاضای فقره است که  
اصل را بر فرع ایشار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که گفت است در اتقا ظایک کلمه خصوصاً از آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم که مصد جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود و در خانه اگر کسی است یک حرف بس است و در راه بدان تین است آن حضرت وی مراست و اگر کسی کند و کثیر طاعت  
و عبادت نماید و مشغول شود و تندیب نفوس خود و در وعظ و تکریم مردم مظهر عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود لم یقولون الا اتفعلون پس ارشاد کرد و  
امت را بان قول او و فعل خان و در وایتی و ان من البیان صحرا از آنکه بدستیک از جمله بیان سحر است و این قول مناسب است باین معنی که گفتیم که باین دلیل است  
قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالغاً و جزیه و قلیل و در معانی خریله باشد چنانکه میگوید خیر الکلام ماقول و دل و زیادت اطالت نکند شاید که موسوم محلی لا طائل که مرسوم است کرد و  
این قول هم مقتضی مباح است و هم مفید و هم زیاده که بیان را تا شریف است در درها بصرف و امانت باینجه که هرگز تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل  
کند مذموم بود و بیان سخن پیدا و گشاده گفتن و تفصیل کلام بدوی در باب بیان و شعر یا بدینا نشاء الله تعالی و راه مسلم و عن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اذا خطبنا احمررت عیناه بود آن حضرت چون خطبه میخواند ما سرخ میشد هر دو چشم وی و علاصوت و بلند میشد آواز وی و داشتند غصبه و سخت میگشت چشم وی  
بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انواع عظمت و جلال و لواعض اضواء البلاغ و انداختی کانه مندر و جنبش و حالت آن حضرت در خطبه چنان میشد که بگوید وی خردمند است  
از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشان را بر آن را ایشان بقول صحیح و مسالک میگردانند مندر و جنبش بر آن قوم را بصبح کرد شمار و شمار و شمار آن پیش یعنی نزدیک است که  
در وقت جمع و در وقت شام بر شمار آید و غایت کند و در روزگار شمار آورد و بقول میگفت آن حضرت بقصد انداز بیان و باین قبام ساعت بعثت انا و الساعة که هاتین بر یکجسته  
شد هر دو فرستاده شد هم من بایقامت همچو این دو انگشت و یقون بین اصبعیه السبابة و الوسطی و می پرست آن حضرت برای بیان شبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت  
و انگشت میانه و معنی سبابة در کتاب الصلوة در باب التشهید دانسته شده است و اختلاف کرده اند و دلیل این بعضی گفته اند که مراد باقران سبابة است بوطی انجبت اشارت باقران ساعت  
بعثت وی صلی الله علیه و سلم بعضی میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعثت و ساعت است متغیله دوری است که میان سبابة و وسطی است یعنی و طی از سبابة انگشت شریف است و سبابة  
عقب است انگشت شریف چنانچه پیشتر بایقامت آمده ام و قیامت غیب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقون ناظر بر معنی اول است زیرا که بعد میان سبابة و وسطی است پیوسته کند میگویند  
جوابش آنکه بر پیوستن ظاهر میگوید و وجود بعد و گشاده داشتن ظاهر غیبت فافهم و راه مسلم و عن یحیی ابن احمیه بضم براه و فتح سیم و تشدید تا این منتهی میگویند بضم سیم و کون  
نون و فتح تخمیناً نصف جلیف قریش صحابی است اسلام آورد و در فتح و حاضر شد چنین و طائف و تبوک را و بود وی رومی مدغمه عامل عمر بر حمران معد و دست در اهل حجاز قال صحبت  
النبی صلی الله علیه و سلم یقول اعلی المنبر یخوفاً آن حضرت بر منبر ایستاد و ایا ما لك لیقض علینا دیار و فریاد میکند و بکشد میزنند و در زین ای مالک که نام نهاد  
دو رخاست که حکم کند بر ما و در کار تو میبینی این رخا و در پر و در کار خود که بر ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک آنکه ما نشوین این از وی شایا بطل است  
شاید رنگ کند که اندک آنش همیشه خواهد بود وی پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را میخواند از برای انداز متفق علیه و عن ام هشام بنت حازم بن النخعان قالت ما اختلف  
اق و القرآن المجید الا عن لسان رسول الله و است است از ام هشام که صحابه انصار است گفت یا زکریا قم من سورة ق و انکر از زبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقریر اها  
کل جمعة علی المنبر ان خطب الناس میخواند آن حضرت تین سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این سوره حاضر شده  
و شنیده اند اگر همیشه در مدت هر خطبه میخواند گفته اند که مراد اول این سورت است زیرا که تمام سوره را در خطبه خوانده است پس برین تقدیر یا در گرفتن ام هشام را نیز اول سوره خواهد بود و او را علم  
رواه مسلم و عن عمرو بن حریث بضم حای مملد و فتح را ان النبی صلی الله علیه و سلم خطب و علیه عمامة سوداء و است است ان عمرو بن حریث که صحابی قرشی است  
که آن حضرت را در خردی دیده و از وی حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیده و در عابریت کرده و در وقت وفات آن حضرت و از ده ساله بود که آن حضرت  
خطبه خوانده و بر سر وی دستار سیاه بود و قد رخی طرفیها بین کفیه و حالی که تحقیق فرشته بود و هر دو طرف عمامه را میان دو شانه خود و تحقیق این مسلم در باب اللباس یا بدینا نشاء الله تعالی و  
تفسیر بلفظ تشبیه است بر جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین صحیحین جمیدی و گفته بلفظ افراد نیز آمده است و اولی آنرا است و دایه و دایه یوم الجمعة این حدیث در هر دو مجمع بود و  
مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد و جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیس کلم و کلمین پس باید که بگوید  
در رکعت و لیستجود فیهما و باید که تخفیف کند برین دو رکعت شافعی این را عمل کرده اند بر توجیه المسجود که در ایشان واجب است اگر چه در خطبه نیز آن امر فرمود و نزد خفیه هرگاه که تخفیه  
المسجود در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همچنین است مذهب مالک و سفلیان ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین که قال النبی صلی الله علیه و سلم  
این حدیث نزد ایشان آنست که مرا خطبه را و ده خطبه است یعنی خطبه امام که خطبه خواند آنکه افضل میخواند تقریر حدیث صحیح که دال بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحیحین آمده  
جابر بطریق متعدد آمده که مروی بسید آمده و آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت یا ندگر در میان فلان گفت نکردم فرمود بگوید که در رکعت و تخفیف کن در نماز و باید  
کرده اند این را که در و این واقعیش از من صلوة در وقت خطبه بود یا بر هیچ خصوص باین مرد داخل بود و بعضی گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند گفته اند که این در خطبه

در هر دو مجمع بود و مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد و جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیس کلم و کلمین پس باید که بگوید در رکعت و لیستجود فیهما و باید که تخفیف کند برین دو رکعت شافعی این را عمل کرده اند بر توجیه المسجود که در ایشان واجب است اگر چه در خطبه نیز آن امر فرمود و نزد خفیه هرگاه که تخفیه المسجود در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همچنین است مذهب مالک و سفلیان ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین که قال النبی صلی الله علیه و سلم این حدیث نزد ایشان آنست که مرا خطبه را و ده خطبه است یعنی خطبه امام که خطبه خواند آنکه افضل میخواند تقریر حدیث صحیح که دال بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحیحین آمده جابر بطریق متعدد آمده که مروی بسید آمده و آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت یا ندگر در میان فلان گفت نکردم فرمود بگوید که در رکعت و تخفیف کن در نماز و باید کرده اند این را که در و این واقعیش از من صلوة در وقت خطبه بود یا بر هیچ خصوص باین مرد داخل بود و بعضی گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند گفته اند که این در خطبه









[illegible]





تقدیر مترصد میشدند در طریق جمیع بر تقدیر علم بجا دست شریف و اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این همه احتمالات است که هر کس بفرم خود مستنبط نموده وی همانند و آثار است  
بسر و مصالح افعال رسول خود و مقبول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان و عن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه و سلم یوم النحر فقال ان اول ما یبذل  
به فی یومنا هذا ان تصلی ثم تخرج ففخر روایت است از بر این عازب که از مشایخ ما است گفت خطبه خواند ما آن حضرت در روز نحر پس گفت بدینستیکه اول آنچه  
آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم بیشتر از هر روزی پس بخیر کنیم من فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسی که در آن پس تحقیق دریافت سخت ما را و من ذی قبل  
ان تصلی فانما هو شاة لم یحمله لاهله و کسی که در پیش از آن که نماز بگزاییم ما پس نیست این مگر که پسند که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود و لیس من اللسک فی  
شئ نیست از عبادت و هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نیست که برای نسک بضم نین جمیع منک بفتح سین و کسرت آن جای قربان متفق علیه  
و عن حنبل بن عبد الله الجعفی بفتح جایی موحده و جمیع صحابی است و اول و حنبل بن صفیان نیز میگوید نسبت بجد روایت کرده اند از وی من ابصری و ابن سیرین قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذی قبل الصلوة فلیذبح مکانها الخوی کسی که ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را و من لم یذبح حتی  
صلینا فلیذبح علی اسم الله و کسی که ذبح کند تا آنکه نماز بگزاییم ما پس گوید که ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه و عن البراء قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذی قبل الصلوة فانما یذبح لنفسه کسی که ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح میکند مگر برای نفس خود یعنی کوشی است که برای خود  
حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه و من ذی بعد الصلوة و کسی که ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسکه و اصاب سنتنا السالین پس تحقیق تمام شد عبادت وی و  
یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یذبح و یخیر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و بخیر میکرد  
مصلی ذبح درگاه و گویند سنت و صورت آن معلوم است و بخیر مخصوص بشیر است و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکند و نیزه میان هر دو پایش او میزنند تا خون از دوش  
و نیزین می افتد و ذبح در شتر تجار است اما بخیر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بخیر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است و دواء البجادی الفصل الثانی  
اش قال قدم النبی صلی الله علیه و سلم المدينة و لهم یومان بلعبون فیهما قدوم آورد آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مراهل مدینه را در و  
بود که بازی میکردند در آن دور و روز معلوم نشد که آن کدام دور و زب و بعضی گفته اند که این دور و نیز روز و مدریان بود و استبعا کرده شده است این قول با آنکه نیز روز و مدریان از عادات  
فوس و خصائص ایشان است و اسناد علم فقال پس گفت آن حضرت صلح ما هذان البومان چه چیز است این دور و که شما متعبد بیدانها و بازی میکنید در آن قالو انکنا للعب  
فیها فی الجاهلیة گفته چیزی نیست که ما را تحقیق آن ظلم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و در آن بازی میکردیم و در روز مدان پیش که زن  
جاهلیت است و درین عبارت هم بیان غرض خود میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و بدینست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنم چنانکه دیگر امور جاهلیت را  
ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق بدل گردانیده است شما را  
خدای تعالی تا آن دور و که شما داشتید در جاهلیت و دور و دیگر بهتر از آن دور و را که بدل گردانیده که کدام است روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرج و سرور  
مؤمنان باید که در عبادت باشد پس در حدیثی است از مولود و لعب بالاشارة خفی بخوار خیزی از آن دور و زعیب من انما خج در وی فاشحه و خروج انظر لیه و شعاردین نباشد  
و تنی است از تعظیم اعیاد مشرکین و موهم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علمای راه مبالغه فرموده حکم کفر کرده اند بقصد زجر و تشدید و سد ذایع و اتعاف از سلطان کفر که  
فی فتح الباری فافهم دواء بود آود و عن بویه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم و ایت است از بویه سلمی که صحابی مشهور است و  
احوال او در مواضع متعدد ذکر کرده شده است گفت بود آن حضرت که بیره نمی آید و زعیف فطر یعنی برای نماز تا آنکه بخیر و چیزی و لا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی و منی خود و روز عید  
تا نماز بگزاید و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن خضوت تعجیل فطر را بقصد مبارک است باستال امر پروردگار  
در هر چه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی سیخورد و حال آنکه آنکس آنچه بخیر فرمایم کرد و بعضی گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که  
مخصوص است بهر یک و چون اخراج صدقه فطر پیش از آمدن نماز بود خود و بر آورد و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز گزار و ذبح کرد و تصدق نمود و بخیر و دواء الترمذی  
و ابن ماجة و الدامی و عن کثیر ابن عبد الله عن ابيه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله زید بن زید بن جعفر بن عوف بن زنی باشد که صاحبیت و کثیر ضعیف الحدیث  
است و بعضی گفته اند لیس شی و منکر الحدیث و اکثره طعن او کرده اند ان النبی صلی الله علیه و سلم کبر فی العیدین فی الاول سبعا قبل القراءة و فی الاخره خمساً  
قبل القراءة که آن حضرت بیکر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قرات و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرات و ابن ماجة و  
الدامی و عن جعفر بن محمد و سلا روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال ان النبی صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر و  
فی العیدین و الاستسقاء سبعا و خمساً که آن حضرت و ابوبکر و عمر بیکر گفتند در نماز عید و در نماز استسقاء هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه و صلوا قبل الخطبة  
و نماز گزارند پیش از خطبه و جهر و ابالقرائة و لم یذبح ذوات را و دواء الشافعی و عن سعید بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی یکی از مشرف قریش بود  
جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنکه نوشته شده در این کتاب و گفته اند که اشبه الناس بود در این پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حکم الحسل لقب است ولادت او در سال هجرت

و بعض گفته اند بعد از وی پیش از نماز قال سألت ابا موسی و حدیفته کیف کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یبکی فی الاصحی و العطر کنت یسیدم ابی  
اشعری و حدیقه بن الیمان را چگونه بود آن حضرت که تجزیه میگفت در نماز عید صبحی و ظهر فقال ابو موسی پس گفت ابو موسی کان یبکی را بعد از آن حضرت که میگفت چنانکه  
تکبیر علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازه یا فقال حدیفته صدق پس گفت حدیفته راست گفت ابو موسی و او را بود او و مانند احادیث دیگر است و در تکبیرات هر یک مختلف  
آمده و ازین جهت مختلف آمده احوال اند مذاهب پس نزدائمه ثلثه معنی تکبیر است در رکعت اول و پنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود تا هفت  
تکبیر و احرام و شمار کرده میشود و پنج تکبیر قیام و نزد شافعی شمار کرده میشود و پنج جزای از آن نه تکبیر و احرام و نه تکبیر و قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اول و سه در ثانیه و نزد  
مکیه و اشاع و قیام این مذاهب این مسعود است و آنچه رفته است بآن شافعی مذاهب ابن عباس و کلام در اسناد این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها  
بسیار است جمله از آن در شرح مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده اند از اهل کتب که در جمیع کتب تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود است پس احتیاط اولی باشد که  
فی الهدایه بعد از آن بدین متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذاهب ابن عباس است و بسبب آنست که چون منقول شد دولت بنی عباس نوشته حکام و ولایه و وی منین  
که عمل کنید بذهاب جلایان که ابن عباس است و شرط کرد که بعد از آن مستقر شد عمل بدان در سایر بلاد همچنین و در مکه و مدینه حضرت و جلایان  
و عصیما و اهلما عن الکافات بر مذاهب ابن مسعود است و در نوامیس آن و سایر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس و الله اعلم و عن البراء ان النبی صلی الله علیه  
و سلم فرمود یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از ابن عباس عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کانی پس خطبه خواند بخیر زده بر کعبان و او  
بود او و در بعض کتب فقهیه مذکور است که اگر قوس و عصا کرده است و صحیح آنست که مکره نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضه العلماء نقل کرده اند که هرگاه  
که فتح کرده شد بقدر و غلبه و محاربه تکبیر کرده شود در آن بلد و سلاح و کتف کرده شد بی آن تکبیر کرده شود در آن بعضا و انداخته میکنند شافعی بکبر بر شمشیر زیک فتح مکره در ایشان بجا است  
و نزد ضعیف بعضا زیک فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینه مطهره و اعماد نیست سلاح باقی زیک فتح و بی بجا نیست و عن عطاء مرسلان النبی صلی الله علیه و  
سلم کان اذا خطب یعتمد علی غنونه اعتمادا و ایت است از عطاء اگر کبار تابعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه بخواند تکبیر بکند و غنونه و غنونه و غنونه  
و نون و زای نیزه خورد که آن حضرت را بود که خدا مان می برداشتند و بدان ستره میکرد و چنانکه در احادیث آمده است و او الشافعی و عن جابر قال شهدت الصلوة مع  
النبی صلی الله علیه و سلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان و لا اقامة کنت جابرا حاضر شدم بآن حضرت در روز عید پس آغاز کرد و بنابر  
پیش از خطبه بی اذان و اقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز الیتا و آن حضرت یعنی برای خطبه تکبیر زده بر بلال فحمد الله  
علیه پس حمد گفت خدا را و تسایش کرد بر وی تعالی و تقدس و وعظ الناس و پند کرد مردم را و خطب منع و زجر تحویف و ذکر کرم و تذکره و ایشان را و یاد دهنده ثواب و عذاب  
آمرت ما و حشمت علی طاعت و برانجیت ایشان را بر فرمان برداری و بی سمانه و مضی الی النساء و معه بلال و کذشت و بزفت بجانب زنان که ریک که شفته بودند  
و حال آنکه بود و بی بلال فامرهن بتقوی الله و وعظهن و ذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکره کرد و او الشافعی و عن ابی هريرة قال کان  
النبی صلی الله علیه و سلم اذا خرج یوم العید فی طریق و حج فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید ریک را بی باز بر میگشت در راه میگردید و آنکه  
گذشت بیان اسرار و حکم و آن فصل اول و او الترمذی و اللداری و عنه انه اصابعه مطوفی یوم عید فصلی بهیبه النبی صلی الله علیه و سلم صلوة العید  
فی المسجد و هم را بی هريرة روایت است که شان این است که رسید مردم را با مانی در روز عید پس بجز آن حضرت نماز عید را در مسجدی ظاهر ازین عبارت آن است که نماز  
ایجاد و جانه افضل است از نماز در مسجد بعبندی و الآن جاری شده است عادت اهل مدینه مطهره و همچنین که معطله نماز را در آن در مسجد شریف و حرم مینف و او ابو داود  
و ابن ماجه و عن ابی الحویرث بنهم ما و فتح و او و سکون تخمائی و کسرا در آخر ثانی مثلثه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب الی عمرو بن حزم و هو  
بنحو ابی الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مملو سکون ذی که محال انصار است اول شاه و وی خندق است  
و وی در این زمان پانزده ساله بود و عامل گردانید و آن حضرت در بخران بفتح نون و سکون جیم نام شهری است بمکن و بود وی در آن زمان هجده ساله و کتابی نوشته بودی سپرد که در آن  
فرائض و سنن و وایت بود و نوشت محجل الاصحی شانی کن نماز عید صبحی را و احذر العظوة و دیگر نماز عید ظهر را و ذکر الناس و تذکر کن مردم را و گفته اند شاید که حکمت در  
تجلیل اضمی و تأخیر فطر آنست که هرگاه که اگر کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی نماند هیچ مسمی یا غیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا اگر ضعیفی و فقیری بصرم راه یافته است که  
میشود از اسب و استمال بخلاف صبحی که بعد از صلوة تصدقی و اکل است پس استمال مناسب آن باشد و او الشافعی و عن ابی حمیر بن عیین بن انس عن عموته له من اصحابنا  
روایت است از ابی حمیر بن انس از عمامه که را و انداز صاحب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان و کبلا و الی النبی صلی الله علیه و سلم یشهدون انهم صواب و اهللال بالامس  
بدستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند بلال عید را وی روز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که فطر کنند  
و اذا اصحابهم ان یفطروا و اما اگر که چون صبح کنند بر نه بسوی صلا زیک اگر آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی  
آمده است که قدم آورده سواران آخر روز و لفظ حدیث و اقطی همچنین آمده است که صاحب گفته که پوشیده شد بر بلال ثوب پس بر خاستیم و روزه دار پس آمد سواران و گفتند



پس گواهی دادند ز آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را در شب و در رات بعد از زوال آفتاب و مذہب نزد ما همین است چنانچه در حدیث آمده است و رواه ابو داود و النسائی الفصل الثالث عن ابن جریر بن عقیبة عن قریش مولای قریش و در اصل رومی است یکی از غلامان مشهور و معدود و وی اول کسی است که تصنیف کرد در اسلام در قولی و گفته اند که وی ثابت تر و قوی تر است از امام مالک روایت کردند ز وی ثوری و جزوی و کونند که متعدد را مبلح میداشت و میکرد و از اتونی بکشته خمیس و ماء و پدیش عبد الغزیز تابعی مشهور است اما وی افقه و اوثق از پدر است قال اخبرني عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قال لا يمكن يؤذن يوم الفطر ولا يوم الأضحية كفت ابن جریر خبر و ادع اعطاء ابن عباس و از جابر گفتند این هر دو صحابی نبودند که اذان گفته شود و روز عید فطر و روز عید اضحی ثم سألته یعنی عطاء بعد جبرین عن ذلك جریر میگوید که بعد از آن موال که درم و از یعنی عطاء را بعد از آن مانی از آن مسئله مذکور که جابر بن عطاء اخبرني جابر بن عبد الله ان الاذان للصلوة يوم الفطر خبر و ادع جابر که نیست اذان من بعد از روز عید فطر درین بار عطاء تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله و همین بنا عید فطر را بیان کرد و چیزی دیگر را نیز ذکر کرد و کفت جبرین خروج الامام و لا بعد ما يخرج منها میکروند آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه و لا اقامة و لا اذان و لا اشی و نه بود اقامت و نواز و اذان چنانکه کونید الصلوة و ما تذکر و نه بود چیزی تا کید است برای نغی مطلق باز تا کید کرده میگوید لا اذان و ایو منند و لا اقامة نبود آواز و اذان در آن روز و اقامت رواه مسلم و عن ابی سعید الجعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر فید اب الصلوة پس آغاز میکرد نماز فاذا صلی صلوة پس چون میکرد آن حضرت نماز خود و فغان میشد اذان قام فاقبل علی الناس و هم جلوس فی مصلاهم می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در حای نماز خود فغان کانت له حلقة ببعث ذکره للناس پس اگر میسر و مر آن حضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد و آنرا برای مردم بدان و می فرستاد و کانت له حاجة بعید ذلك امرهم بهای می بود مر آن حضرت را حاجت بجاری و دیگر فرستادن لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار و کان قبول بود آن حضرت که میگفت تصدقوا تصدقوا تصدقوا صدق کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار و کان اکثر من تصدق النساء و بودند بیشتر کسی تصدق میکرد بفرموده آن حضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان ثم یضرف بکبره بکشت آن حضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه و در زمان خفای اربعه و بعد از ایشان حتی کان مروان ابن الحکم شدا رت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویه بن ابی سفیان فخرجت فحاصروا مروان میگوید با بوسعید خدری پس بیرون آمد من دست در دست گرفته مروان را و محاصرت بخای همچو دستهای یک دیگر گرفتن از خاصره بمعنی تنیگاه زیر که درین حالت دست یکی بر خاصره دیگری می باشد حتی اقینا المصلی تا آنکه آمد من و مروان هر دو مصلا را فاذا اکثر من الصلوة قد فنی منبر من طین و لبن پس ناکا و کثیر بن الصلوة کند می منبری در مصلی بنا کرده از گل و خشت خام و خانه و سم در آنجا بود و لبن و فنی لام و کسر بار و زن کف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و این کثیر بن الصلوة در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آن حضرت او را کثیر نام کرده و بود نام او حلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه باین بیان ذکر کرده و در سببی در کاشف گفته که قبل از صحبه و بعض گفته اند وی تابعی است و کثیر نام وی عسیر بن الخطاب نهاده و ظاهر این حدیث آنست که او را کسی بنام عسیر در مصلی ساخته مروان بود و از مد و نه مالک نقل کرده اند که او کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابوسعید خدری میگوید فاذا مروان بنیاد غنی ید و پس ناکا و مروان کاشکش میکند مراد است خود را یعنی میکشد مراد است خود را ایجری نخو المنبر و انا اجره نخو الصلوة کو یا که وی میکشد مراد بجان منبر یا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشم و اربابان نماز پیش از خطبه که از در چنانکه سنت است فلما وایت ذلك منه قلت این الابتداء بالصلوة پس برگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد آنکه گردن نماز و کزاردن آن پیش از خطبه که فصل پنجم صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود فقال لا یا ابوسعید پس گفت مروان نزل عمن درین باب ابی ابوسعید قد تولى ما تعلم تحقق بانه و شد و گناشته شد چیزی که تو میدانی از آنکه خطبه جزی ترک کردم من آنرا از حبت مصلحتی که دیدم و آن این است که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای شنیدن خطبه انتظار می بردند و قلت طلا و الذی نفسی بید لا تا اوتون بخیر ما احلم ابوسعید میگوید بگفتم من زچنین است سوگند بخدا که بقای ذات من و دست قدرت و دست می آید شما بهتر از آنچه میدم من ثلث مراد گفتم این کلمه را سه بار ثم انصرف بکشت ابوسعید و حاضر نشد جماعت را که قال الطیبی و یحتمل که معنی این باشد که بر کشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که بر کشت مروان بجانب منبر یا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید کرد و این معنی از وی جهات ظاهر است و ادع علم رواه مسلم بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سنده بر وایت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم کزارد نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفت که باین است عمل نزد اهل علم اصحاب و غیرهم و گفته اند که او کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود و در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که او کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود و گفته اند که فی اختلاف خود چون جماعت از مردم که نماز بر سبند چنانکه ابن المنذر باسناده صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی است که مروان قصد کرده چه صلیعت عثمان رضی الله عنه











وسلم بعرفة منحه يقول كفت بودیم با وقوف كنده با آن حضرت در روز عید پس شنیدیم من آن حضرت را میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل عام اصحیته وعتیره ای مردمان بدین سبب که بر اهل خانه هر سال اخیر وعتیره است هل تدرون ما العتیره ایامی دیدار بیکدیگر است قیریهی التي تنونها التزیه غیره آنست که می نمایند شما از ابراهیم بجهت ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حديث غریب ضعیف الاسناد وقال ابوداؤد والعتیره منسوخه وكفته است ابوداؤد که غیره منسوخ است و توراتی در نسخ و بی سخن کرده است که خطب آن حضرت بعرفه و بجهت الدعاء بود و آن پیش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بود که ثابت گردید و بعد از آن و اسما علم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمر وقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بيوم الاضحى عيد اجعله الله لهذه الامة كفت آن حضرت امر کرده شد ام پرور از منی در حالیکه آن عید است که گردانیده است آنرا خدا می تعالی برای این امت قال له وجعل كفت آن حضرت را مردی یا رسول الله ایت ان لم اجد الاضحية انشی خبره مر که اگر نیایم من کمر بنیخه که انشی است افاضی بها یا پس خبرا کتم بوی و منیخه بجای محله بر وزن کریمه از منیخ است بحسن عطا و عرب را عادت بود که ناقه شیر واریه غنم شیر و اداجا جان میدادند که پیشروی ملک به پیشم وی و ولده وی تا مدتی که غنم باشد منتفع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانیده به هند و از قبیله بانشی معلوم میشود که ذکر این منیخه میگوید و تانی او مثل تانی عامه خواهد بود که بر نتر اطلاق میکنند باین قید اتفاقی است برای تکیه آورد و یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس کمت اگر خبر منیخه داشته باشیم آیا او را هم تفحیم کنیم قال لا فرمود آن حضرت کمن ولكن خذ من شعرك واطفارك و لیکن بجزایر خود و ناخان خود و نقص شاربک و میسیری و کوتاه میسیری و تهای خود را و تحلق عاقلک و می ستری موی زهار خود را فذلک تمام اضحتیک عند الله تعالی پس آن تمام افعال و ربانی است و در حکم قربانی است و راجع و ثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابوداؤد والنسائی باب صلوة الخسوف مشهور و بلغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و رواة احادیث بعض بحاف روایت کرده اند در دو و بعض بخا در دو و جماعه بخا در دو و بحاف در شمس و احادیث که مذکور است در باب و خبر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم عهد کسوف شمس است جز حدیث ثانی که محفل است و شیخ در شرح خود آنرا جزو قمر محل کرده و خبری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس القمر تیان من آیات الله فاذا رأتیم ذلک فاذا كروا الله و در حدیث عائشه فادعوا الله و کبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آن حضرت درین دو حدیث معلوم نشده و شیخ ابن الهمام از دو قطعی از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد و پشت رکعات هر چهار سجده است و از حدیث عائشه نیز آورده که آن حضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چهار رکعات و چهار سجده است و لیکن در اسناد این هر دو حدیث نقل است و الله علم و ندیک نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه محتاج است و نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها میگزارد و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بر دو سجده و در حدیث ابن عباس همچنین نزد امام احمد در شهر از مذاهب و می و جاز است نزد اکثر اصحاب و تنایز و رکوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر است که باطل است آنچه منسوب است و حال کشف است هر حال را که در ضعف پیش آید و اندر نشاء و صبیان که موقوف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان را رجحان باشد که فی الهدایه و شیخ ابن الهمام حدیث آورده بر روایات صحیح و حسن که مثبت مذاهب صنف اند و تنکر کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اصطلاح کرده اند و از روایت بعض دو رکوع روایت کرده اند و بعض سه و بعض چهار و بعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که محقق است و موافق است بر روایات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاذا كان ذلک فصلوا و بجهت همین اصطلاح که گفته اند بعض از شیخ ماکه سلب آن شده است که بجهت کثرت از عام اهل ضعوف پسین را افاده و ظاهر است که کسوف در زمان آن حضرت جز بجماعت واقع نشده و محکم تعدد وقوع از روایت بخرد و وقوع از شیخ حدیث ده سال بعد و خلاف عادت است و لیکن قول صاحب هدایه که حال کشف است هر حال را بر تقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق و می و روایت بخرد باشد و الله اعلم بحقیقه الحال الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم و سلم کمت عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث مناد یا پس بر اینخت نداننده و آواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند مردم فقتل پس پیش رفت آن حضرت برای امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس بخار دان حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن بیاید بخلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع میباشد و اربع سجدهات چنانکه معهود است قالت عائشه ما رکعت رکوعا قط ولا سجدة سجودا قط کان اطول منه کفت عائشه رکوع کرده ام من بی سجده رکوعی را هرگز و سجده نکردم بی سجده را هرگز که در آن زمان باشد این رکوع و سجده که در آن زمان در آن وقت افتاد و غنها قالت حصر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقراوته کفت عائشه بلنه خواند آن حضرت نماز خسوف قرات خود را یعنی خسوف قمر که آن قال الشیخ فی شرحه و کذا که ثابت شده است روایت آن و الا استعمال خسوف شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد و الله اعلم متفق علیه و عن عبد الله بن عباس قال انخفضت الشمس علی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلی رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس معه کفت ابن عباس که وقت نماز در زمان آن حضرت همچنین است و روایت بخاری و در روایت مسلم انکفت و در شرح الشیخ فخت پس نماز گزار دان حضرت و نماز گزارنده مردم با و بی یعنی آن حضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند بوی تمام قیام طویلا نحو من قراة سورة البقرین قیام کرد آن حضرت قیام در آن روز و یکس از قرأت سورة بقره یعنی آن مقدار از زمان که در وی سور بقره



استعمل فی بلد از جهت موت پیچ و ناخفت حیات وی و لیکن تیرسانه غلای تعالی بدان بنده کان خود را بقدرت بتغییر حالت و سلب نعمت و علول نعمت و نزول بلیت اهلان  
 تا اسبغی چند ساعت تقریر کردیم فاذا ایتیم شیلمان ذلك فانزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره پس چون بر بنید شخا چیز انان پس تبرید زنده و پناه جوئید بسوی ذکر وی  
 و دعاء و استغفاره وی و فی الصلح فرغ بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه و عن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر گفت آفتاب در زمان آن حضرت در موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم که از مار قطیبه  
 که در مدینه نیشته نشان مقلوب شده بود و در نشت عشر در مدت رضای از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت دست فضلی بالناس ست و کحات پس گزار در دم  
 شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع با درج سجدهات چهار سجده در هر رکعت دو سجده و چنانکه معهود است و رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا  
 دهم ربیع الاول بود و درین روز است حدیث قول یحیی بن راکه میگوید که گرفتن آفتاب نمیشد مگر در سه روز آخر ماه نهم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این  
 روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن عباس قال صلی و رسول الله صلی الله علیه و سلم حین گفت الشمس ثمان رکعات گزار  
 آن حضرت هنگام گرفتن آفتاب شش رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی درج سجدهات و چهار سجده و عن علی مثل ذلك و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که روزی از بنان  
 مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت پنجین گزار و از ایشان نیز آمده است که پنجین گزارند و رواه مسلم و عن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن  
 عبد مناف است و گفت وی ابو سعید عسی گویند نسبت به شمس نام اصلی وی عبد الله بود آن حضرت بعد از آن نام کرد اسلام آورد و در فتح و بود از طلفا و فتح کرد و جنتان و کابلی  
 عثمان رضی الله عنه قال کنت ارجی با سهمی بالمدنیه فی حوّه رسول الله گفت بودم من کثیر اندازی میکردم قبیای که بود مرا مدینه در حیات پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم و انکسفت الشمس ناکه گرفت آفتاب فلیند تهایس انداختم تیر بار از دست فقلت والله لا نظرن الی ما حدث لرسول الله پس کتمم غم سوگند  
 هرگز نمینفکتم و به غم غم تا لیک تو پیدا شد پیغمبر اصلی الله علیه و سلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی به غم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است دین وقت ظل کمت  
 عبد الرحمن بن سمرة فانتبه و هو قائم فی الصلوة پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز را فاضلید به بردارنده است هر دو دست خود را بفصل  
 لیسج و یهیل و یکسر و میچمد و مدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و بر دشته شد از آفتاب کسوف فلما خسر  
 عنها پس بهنگامیک دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتین خواند آن حضرت دو سوره را و صلی و رکعتین و گزار در رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانچه طبعی و ذکر کرده است  
 که در آن زمان حضرت در صلوة ایستاد در قیام اول و تهلیل کرد و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و پشیر ایستاد رکعت ثانیه و  
 خواند دوی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشنه خواند و سلام داد و فمروا به مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة و کذا فی شرح السنه عنه و فی نسخ المصابیح  
 عن جابر بن سمرة اگر چه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت نداده اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورده و نایب ذکر از روایت مسلم و شرح  
 الله کما ان تیر از صاحب مصابیح است و هم از جهت تاکید و تأیید خود رواه مسلم فی صحیح کمت و اگر نه ذکر فی صحیح حاجت نیست کلا یعنی و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله  
 عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه و سلم بالعتاقه فی کسوف الشمس یحقی امر کر آن حضرت با آنرا کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقه یعنی عتاق  
 عتاق است و رواه البخاری الفصل الثالث من سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کسوف لا نسمع له صوتا  
 کمت سمرة بن جندب نماز گزارد با آن حضرت در گرفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما رآن حضرت را و از یعنی قرائت پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذنب شافع از حای  
 قرائت است در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نماز یا نیتی و ازین جهت حل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم بایست خسوف را اگر گرفتن است که گفت جبرک در پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم در صلوة خوف قرائت را و همین است قول ابی خنیفه و نزد صاحبیه جاست و بر دایقی قول محمد بن قول ابی خنیفه است زیرا که از ابرار بلیت نوافل میگردانند  
 چنانکه گذشت و رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجة و عن حکمرته قال قیل لابن عباس ما انت فلانته بعض از واج النبی صلی الله  
 علیه و سلم هر که مولا ای ابن عباس است و یکی از قهای که در تابعین است و ثمنی گفته پیچ کی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله و حکمرته اصل او از براب است گفت که گفته شد مرا بن عباس  
 را که مرد فلان بن که بعضی انداز واج مطهره آن حضرت است و مرا در این فلان معنی است رضی الله عنه فخر مسلجدا پس بروی افتاد بن عباس سجده کنان فضیل له  
 فتمجد فی هذه الساعه پس گفته شد مرا بن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود و موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که  
 وقت که است نماز باشد و قیاس کرده باشد سجده را بر نماز و تواند که مراد سجده نماز باشد چنانکه بعضی علماء در سجده شکر بیان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس  
 قال رسول الله گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما ایتیم ایتیم فاعبدوا و قتی که بر بنید نشانانی از نشانهای نزول بلا یا و محن که تیرسانه غلای تعالی  
 بنده کان را بدان پس سجده کنید ز بری تضرع و استغفار و استظهار و ای ایتیم اعظمه من ذهاب از واج النبی و کلام آیت است بزرگ تر و شدید تر رساننده تر از  
 از واج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از علم زیرا که ایشان از افضل صحبت است با فضل خاص زو جیت و احتیاط و از تباکله و یکسر از صاحب آن نیست پس در رفتن ایشان زما  
 برکت و غیر کثیر باشد یا اگر بر رفتن ایشان در رفتن علی است که متفرق بود ندایشان بدن از علم احوال درونی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رواه ابوداؤد و الترمذی الفصل

الثالث عن ابي بن کعب قال انکسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلی بهم فقرا سورة من الطول کرفت آفتاب من زمان آن حضرت پس خواند سورة را در سورای دراز طول بصر طاف و فتح و اخفج جمع طولی بر وزن طوی ثلثا طول کذا فی القاموس و در بعضی نسخ بکسر ط نوشته و در آن ظاهر نیست و در کتب خمس و کتب الطول هم در کتب خمس رکعات پسر رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز و مسجد مسجدین و سجده کرد و سجده چنانکه محمود است ثم قام الى الثانية پسر تبارک و سبوی رکعت ثانیة فقرا پس خواند سورة من الطول بعد از نماز چنانکه بود و مستقبل قبل در حالیکه دعا میکند حتی انجلی کسوفها تا انکشافها را در روشن شدن زایل کشت کرفت آفتاب دواه ابوداود و عن نعمان بن بشیر قال کسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلی بصلی و کعبین و کعبین پس شروع کرد در رکز درون نماز و در رکعت آخر اول و رکعت کزار و در پنج سجده نشد آفتاب و در رکعت دیگر کزار و در سبکها سوال میکند از آفتاب و کسوف می از مردم یاد و دعا سوال میکند از پروردگار تعالی حتی انجلیت الشمس تا اگر در روشن شدن آفتاب دواه ابوداود و فی رواية النسائی ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى جبین انکسفت الشمس مثل صلواتنا برکع و یسجد ان حضرت کزار و بهنگامیکه کرفت آفتاب مانند نماز که رکوع میکند و سجود میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حقیقه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخان الهام ذکر کرده است و له فی اخرى ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج یوما مستجلا الى المسجد وقد انکسفت الشمس و مر نسائی را در روایت دیگر این است که آن حضرت بیرون آمد یعنی از خانه تا بن سوی مسجد و حال آنکه تحقیق کرفت و آفتاب فصلی حتی انجلیت پس کزار و نماز تا انکشاف و در روشن شدن آفتاب درین حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات و دیگر طول رکوع و تکرار آن ثم قال ان اهل الجاهلیة كانوا یقولون ان الشمس والقمر لا یخسفان الا لملوت عظیم من عظماء اهل الارض یکتلف آن حضرت بود و نازل جابلیت که می گفت که آفتاب و ماه یکبار از بسبب مردن بزرگان اهل زمین و ان الشمس والقمر لا یخسفان لملوت احد ولا لیسوءه و یخین نیست که اهل جاهلیت میگویند و لکن ما خلیفتان من خلقة بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوقند از پیرایش حق تعالی میحدث الله فی خلقه ما یشاء و پدید می آید و خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخرد و فایدهها را تخفیف و فصلوا پس یکبار از آفتاب و ماه که بگردش نماز کند از پیرایش حق تعالی میحدث الله امرنا انک روشن کرد و هر کدام مانو پدید آید و خدای تعالی امر را یعنی خدای را یا قیامت را باب فی سجود الشکر و هذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث اختلاف کرده اند علماء در سجده تبارک و نماز که یا جاز و مسنون و موجب تقرب بدعا و التواست یا نه بعض گفته اند که آن بدعت است و حرام و در شرح آنرا اصلی نیست و برین بنامیکند حرمت سجدتین بعد از تورات و در بعض طایفه نوشته و مع بالکرم و تفصیل کلام آنست که سجده خارج صلوة چند قسم است یکی سجده سهو و آن در حکم سجده صلوة است و دوم سجده طاوت و در خارجا فی نیست سوم سجده مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علماء آنست که کمره است چهارم سجده شکر و جوب نعمت و دفع ملیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد بن زینب است و در واداعیث و آثار و روی بسیار است و نزد امام ابی حنيفة و مالک مکروه است و ایشان میگویند که نعم التي لا تعد ولا تحصى است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدن اگر چه بطریق تسنیت و استحباب باشد مودی تکلیف ملاطافه و لیکن آنرا که فائده میگویند که مراد نعمتهای تجدد و حادثه که احیاناً واقع میشود و اندام و اشیاء مثل وجود و توابع و لوازم آن و از آن حضرت مرویست که نزد رسول جبرئیل ابی جل علیه السلام کرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقبل میسر که کذاب و علی رضی کریم الله عنه جبرئیل ذی الشیء خارجی و کعب بن مالک بشارت قبول توبه و اوارتخلف غزوه تبوک و قصه وی را زانجا تفصیل است در شرح سفر السعاده که آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجده تحمیت گویند و در بعضی روايات ختمیه آمده است و الله اعلم الفصل الثانی عن ابی بکره ابوبکره تبارک و آخر که صحابی مشهور است و احوال وی و وجه تسمیه وی باین اسم در مواضع نوشته شده است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاءه امر سرور اکف بود آن حضرت چون می آمد و امرای امور که موجب سرور و شادمانیست او را سر به شک را و یست که بجای سرور یا سر به بطن محمول گفته یعنی امری که خوشحال و شاد کرد و اندید میشد آن حضرت بان امر خور ساجد اشکوار الله تعالی بر وی می افتاد و سجده کنان بحیث شکر کردن بر خدای تعالی را دواه ابوداود و الثور و قال هذا حدیث حسن غریب و عن ابی جعفر ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى رجلا من النفا مشین آن حضرت دید مردی را از نفاشیان فخر ساجد آید بر روی افتاد و سجده کنان و نفاش و نفاشی بضم نون و تخفیف غن معجرب و بغایت کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یا است یا و نون جمع است و آخر وی و اگر بیاست یا محمد و ف شده و در بعض نسخ نفاشیان تشدید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهم میشود تخفیف غن بی یا و یا است و از سنت است که چون مبتلای را به سینه از خدا عافیت خواهد کرد یا محمد رسد الله عافانی عافا تکلیف و لیکن اگر مبتلای ظاهر را به بنید مانند مرض و درشت روی یا محمد بگوید چنانکه نشود تا نایانکشد و تشکست دل نکند و اگر فاسق را به بنید اشکارا گوید یا بشنود و توبه کند و یا توبه رواه اللاد و قطعی هر سلا و فی شرح النفا لفظا مصابیح و در شرح النفا لفظا مصابیح است یعنی این حدیث بلفظیک در مصابیح مذکور است روایت کرد است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد و عن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من مکة فزید اللدینة گفت سعد بن ابی وقاص که از عشره مشبر است بیرون آمدیم با آن حضرت از که مدالی که میخواهیم مدینه و میرسیم بسوی آن فلما کننا فی من عروفا نزل ثم دفع یدیه فدعا الله ساعا پس هرگاه که بودیم نزدیک بغرزا بفتح حین مطر و سکون ذی اعلی و فتح و او ذی ثانیة محمد و یا مقصوده نام موضعی است میان مکه و مدینه فرود آمد آن حضرت یعنی از نفا پسر بر داشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعا حتی ثم فخر ساجد اهلک طویلا پسر بر روی افتاد و سجده کنان پس کعب

کرد و سجده و از ثم تمام بستر بجاست فرودید به ساعه پس برداشت هر دو دست خود را ساقی ثم خوشا بجا پست بر روی افاد سجده کنان فکشت طویلا ثم قام فرودید  
 ساعه ثم خوشا بجا سجده کرد و برخواست و برداشت دستار او و عاود ظاهر اصحاب پر سیده باشند کاین چه بود و پیش از پرسیدن ایشان قال فی مسألت و لی و  
 شفعت لامتی گفت بدستی که من سوال کردم پروردگار خود را و در خواستم آمرزیدن است خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا  
 سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخر و ت ساجد الوجب شکرا پس بر روی افاد سجده کنان پروردگار خود را بجهت شکرگزاری این  
 نعمت ثم دفعت و امتی فمسألت و لی لامتی فاعطانی ثلث امتی پست برداشتم سه خود را پس سوال کردم پروردگار خود را برای آمرزیدن  
 است من پس داد مرا سه یک و دیگر از امت من فخر و ت ساجد الوجب شکرا ثم دفعت و امتی فمسألت و لی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا سه  
 یک و دیگر از امت اخیرا ثم ففتح خا و کسر آن برد و خوانده اند فخر و ت ساجد الوجب شکرا این بود سر سه بار دست به عاود داشتن و سجده رفتن شعر عجم دیوار است  
 که باشد چون توشی بانی چه باک از نوح بحر آنرا که باشد نوح کشتی بانی اینجا شکلی می آید که چندین آیات و احادیث در وعید بکبر وارد شده است که فردا عاصیا نرا عذاب  
 خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خوف و منج و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب  
 آخرت و بعضی گویند که مراد امن از خود و عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج زار و دوا و احملوا بود او د باب الاستغفار استغفار  
 در لغت آب خواستن و در شرح نماز یاد دعا و سوال باران نزد قط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استغفار است و نزد امام ابو حنیفه استغفار دعا و استغفار و  
 سوال و تصریح است از جناب سکریم رزاق و باب و استغفار بکلم نص قرآن سبب او را مطلق است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استغفار و اکثر احادیث  
 صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز جمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و تحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی  
 عنه استغفار کرد و اقتضای نماز و دعا و استغفار و تکرار نماز و اگر نماز سنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در  
 نهایت بعد و ترک وی با وجود علم باین بعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و متنبه ناکردن ایشان بر آن کجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه لا صلوة  
 فی الاستغفار آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرمانه و اگر کسی فاعطانی ثلث امتی بگوید و دعا و تصریح و سوال نماید و استغفار کند بتر باشد و  
 احادیث روید و باب استغفار مالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است غالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفه خلاصه مقصود  
 اصلی آن اخذ کرده و اخذ ابالمعتقین و ابو یوسف و محمد بن موفی ائمه دیگر از درین باب و بعضی گویند که محمد با الی خنیفه است و فتوی الا آن نزد خنیفه بر مذمت طحالبه است از  
 جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآن حضرت و اما علم الفصل الاول عن عبدالله بن زید قال خرج رسول  
 صلی الله علیه و سلم بالناس الی المصلی سبیتی روایت است از عبدالله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی ائمه است  
 بیرون آمدن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استغفار دارد و فصلی بهم دو گمین چهار وجهی با القوامه پس بگذارد بایشان و در کعبت جگر در آن و کعبت  
 بقرات و استقبال القبلة یدعو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و دفع ید یده و برداشت هر دو دست خود را با بغض چنانکه در حدیث آئینه میاید و  
 حول دوا و محین استقبال القبلة و گردانید روی خود را که پوشیده بود بپنجم استقبال قبله تا آنکه بگرداند طرف راست و بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست  
 و بگرداند ظاهر و باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بکبر بیدست راست خود گوشه پایان را و از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست  
 و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود را آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست برگشت علا از جانب بئین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ  
 برگشت علا از جانب بسیار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک با بطار و تنگی بغراضی است و بعضی گفته اند که این امثال امر پروردگار است  
 که امر کرد آن حضرت را که بکعبه تا مبدل کرد و حال یا آن حضرت با جتهاد و خود بقصد تبدل حال بخر و تفاول و تکرار قصد و اختیار نمیشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج  
 نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود باین و ظاهر آنست که مراد فاعطانی ثلث امتی این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا و الت کند بظاهر تغییر حال و علامت باشد  
 بر آن یا آنکه بودن تفاول البته بی اختیار غیر مسلم است و اما علم متفق علیه و سلم لا یرفع ید یده فی شیء من دعا  
 الا فی الاستغفار گفت انس بود آن حضرت که بر نیت داشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعا می خود مگر در استغفار یعنی برداشتن بلیغ بالا از مقابل سینه و روی  
 فانه یرفع حتی یری بیاض ابطنه پس بدستیک بر می داشت یعنی در استغفار تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آن حضرت بجهت آنکه در حال جامه در  
 شریف نمی بود یا و ای می بود غیر سائر آن موضع یا مراد و نیت موضع بیاض ابطنه است که پراهنی بر بدن شریف میبوی و باطن کمر سینه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن شکر  
 و گفته اند که واقع هر چند صعب تر و مطلب قویتر برداشتن و دستا بلند تر و بالا تر متفق علیه و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم استغفار فاشا  
 بظهور کفیه الی السماء و هم اناس است که آن حضرت استغفار کرد پس اشارت کرد بدست هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که  
 بطن کف دستا بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نغای و سحاب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای رفع و دفع



فقطه و بلا باشد پشتمای دست بجانب آسمان کند از برای اطفای ناره فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبه آن و یکی گفت این نیز برای تعادل است بقلب و تبدل حال مثل منع و تحویل و ادوات است بطلون بجانب بجان زمین گردد و بریزد آنچه در دست از امطار و اسد علم و راه مسلم و عن عائشه رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا راعی المطر قال کت عائشه بود آن حضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقاء میگفت اللهم صیبا ما فاعاده و ما فبرست باران بر زمین بسیار سودمند و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعضی صبا بموحده شده در روایت کرده اند یعنی ریختن و راه التجاری و عن انس قال اصابتنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه و سلم مطر فکنت انس رسید ما و حال آنکه ما آن حضرت بودیم بارانی قال کت انس محسوس رسول الله پس بگشاید غیر خدا صلی الله علیه و سلم ثوبه جاده خود را از بدن مبارک و حشر بفتح و سکون پس حملتین و در کردن و بر داشتن جامه از بعضی بدن حتی اصابت من المطر تا آنکه رسید و از چری از باران فلقنا پس تقیم یا رسول الله لم صنعت هذا برای چه کردی این را مگر در برداشتن جامه و رسانیدن باران بدن حکمت است قال لا نجد دیت عهد بوبه فرمود زیرا که باران نورسیده است از نور پروردگار خود آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باز برای این عالم کثیف بیت ای نفس خرم باوصا از برای آمده و مرجا و حکمت در دوست داشتن و خوش کردن نو باوه یا نیز همین بود که قریب العبد است از درگاه غرت جل جلاله و راه مسلم الفصل الثانی عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الصلی فاستقی بیرون آمد آن حضرت بسوی صلی پس استسقاء کرد و حول و داده حین استقبال القبلة و کرد و آینه دای خود را هنگام استقبال قبله فحبل عطا فله الايمن علی عاتقه الايسر پس راست کرد و اند جانب راست روی خود را بر و شپ چپ خود و جعل عطا فله الايسر علی عاتقه الايمن و کرد و اند جانب چپ روی خود را بکف راست خود عطا فکسر عن یمنی و راست و اینجا بجانب امر او است ثم دلاله بعد از آن و عا و رخدای تعالی را و راه ابو داود و عنه قال استسقی فی الله صلی الله علیه و سلم و علیه خمیصه له سوداء استسقاء کرد آن حضرت و بر وی خمیصه بود و راه و سیاه خمیصه بفتح خای مجمر و کسریم کسای مربع از صوف یا غیر آن که در او دارد و علم است از دو طرف و بعضی گفته اند جامه از برای صرف فادان یاخذ اسفلها فیجعلها علاها پس خواست آن حضرت که بگوید یا این او را پس بگوید یا از برای الای آن چنانکه محمود بود و در تحویل و ادخال فقلت قلبها علی عاتقه پس برگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد که اندین اسفل آن اعلا ی آن بگوید یا از برای و دشواری خود و قلبها تخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت است و راه احمد و ابو داود و عن غیر مولی آبی اللحم آبی اللحم در بیت از قدما می صحابه که حاضر شده در او شنید شد و زخین و از تور دن کوشش الی کوه و مسمی آبی اللحم کشت و بعضی گفته اند که در جایت از خوردن تخم میگردند بر صنام ابا کرد و غیر تخم عین و فتح میمولای وی بود و نیز صحابی است و هر دو صریح غیر حاضر بودند پس ابن عمر مولی آبی اللحم روایت میکنند و راه النبی صلی الله علیه و سلم یستقی عند اجزاء الزيت که وی دید آن حضرت را که استسقاء میکرد نزد موضع که نام او اجزاء الزيت است آن موضع را اجزاء الزيت میگویند و گفته اند که در آنجا سنگ است سیاه که یا که بریت که روغن زیتونست ظاهر کرده اند قویا من الزود و نزدیک از و رافع رای و سکون و او که آن نیز نام موضع است در میان با نادر مدینه و کلین و در آنجا چنانکه شست قائم بود عیسی استی ایستاده و عا میگرد و در حالیکه استسقامی نمود و افعا بدیده قبل و وجهه بر دارند و هر دو دست خود را مقابل روی خود ایجا و ز بهما و آسده و زنی اند و سهار از سر مبارک خود چنانکه متعارف است در دعا و کاهای در برداشتن و دستها باغیر میگرد و از برای سر میگردند چنانکه کشت و کوه و اعد آن باشد که اسیر برداشت بالاتر از سر برداشت بر زمین نوعی از باغچه میباشند و در جاد و در برداشتن و دستها است تا سینه و دوش و راه ابو داود و الترمذی و النسائی نحوه و عن ابن عباس قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود و تفسیر کرد روی که مراد خروج از برای استسقاء است عقبت لا ترک کننده و زینت را در جامه و ثیاب بذل بکسر یا میگویند آن جامه را که سارایام در خدمت خانیم پوشند و زیب و زینت در کانیکنند و آنرا ثوب منة بفتح میم و کسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبدیل قصه تواضع و اظلمای غرت و مسکنت بود چنانکه گفت متواضعافرتی و نرم کردی کننده متشعافرتی کننده و چشم فرو خا بانه و تواضع و تشعق قریب از در مخی اول را بر ظاهر مل باید کرد و ثانی را بر باطن متضرع را زاری کننده و راه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا استسقی قال بود آن حضرت و فتیکه استسقاء میکرد میگفت اللهم اسق عبادک خدا و نآب ده بندگان خود را و بهیئت و چار پایهای خود را و افشر و رحمت و پراننده کن رحمت خود را بر نازه ساختن نباتات و رویانیدن کشتزار و پیدا کردن رزق جانوران و احیای بلدک المیت و زنده کردن زمین مرده خود را و بعد بعضی شهر و زمین آید و راه مالک و ابو داود و عن جابر قال دایت رسول الله صلی الله علیه و سلم و آنکی نبیره یعنی بر میدشت دستار و دایمیکر و ما خود است از تو گار عصا فقال اللهم اسقنا غنیا غنیا پس گفت خدا و نآب ده ما و بر نشان ما با ما مان سیر گرداننده و راهی و بنده ارشادت و مغنیت در حقیقت باری تعالی است و باران سبب آنست مویا بفتح میم و کسر رای مدود کوارا یعنی زیان نکنده و مرعایه بفتح میم حاصل زمین را پیدا کننده و فراخی سال پیدا کننده و ناخاف و خوضا و سودمند زیان نکننده و علجلای غیر اجل زود آئیده و نیز نکنده و قال کت راوی فاطمیت علیهم السلام پس عام شد و در گرفت ایشان را باران و طبق تحریک باران عام را گویند و مراد بسما است و اطلعت لفظ مجهول و راه ابو داود الفصل الثالث عن عائشه رضی الله عنها قالت سکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فحطوا المطر فکنت عائشه مکر و مردم بسوی آن حضرت باز ایستادند باران را فامر بمنبر فوضع فی الصلی پس امر کرد آن حضرت نهادن منبر پس نهاد و شد منبر برای وی در صلی که بیرون نیند است و وعد الناس یوما یخیر چون فیه و نوید داد مردم را بر روزی که بیرون آیند در آن روز قالت عائشه فخرج رسول الله کت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر





امرت بدم وانه الترمذی و عن ابن عباس قال ما هبت ريح قط الا جئتني صلى الله عليه وسلم على وكتبته كفت ابن عباس نوزيد بادي هرگز  
اگر نشست آن حضرت بر دوزانی خود و قال و كنت اللهم اجعلها وحقها لا تجعلها عذابا عذابا و انكر ان ابن عباس و ما وجب رحمت و مكر ان او را مودة غاب اللهم  
اجعلها و باحا و لا تجعلها و يحا خدا و ناکرد ان او را ریح و مکر ان ابن عباس کتبی کتاب الله تعالی کتبی ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است  
و اسلنا علیهم و یحاصروا بدمتیکه ما فرستادیم بر عادیج مصر یعنی باد سخت و از مسلمانان علیهم الرجیم و فرستادیم بر ایشان باد نازنین و کبار و نمیکردند  
در خانه و از مسلمانان الریح لواقع و فرستادیم بادی بستی که در خانه بود و در پیشروان بر مسلمانان الریح مبشرات و از آیات الهی است که میفرستد باد را بشارت دهنده  
باران و یا الشافعی و البیهقی فی الدعوات البکیر به اکثر شهر است که ریح بلفظ مفرد عذاب احتمال میاید چنانکه در دو آیت مخفی ریح بلفظ جمع رحمت و دعای مذکور که در کتاب  
ابن عباس آمده منبری بر آنست و قول ابن عباس را که مذکور شد نیز مؤید آن ساخته و خطابی توجه آن کرده که ریح چون منکر شود و سحابها را پیدا آید و اسطار بسیار آید و زروع و نما پیدا  
گردد و چون بکاردی و در عقیق میباشید اینچنین است اعتقاد عرب و ابو جعفر طوسی این را منکر شده و استشهد آورده بقول حق سبحانه و جبرین هم ریح طیب و با آنچه در بعض  
احادیث آمده و از احتمال مفرد غیر و شر چنانکه در احادیث ابی هریره که شدت الریح من روح الله تالی بالرحمة و العذاب و قول آن حضرت انما لک من خیر هذه الریح و غیرها  
و حدیث عائشة که مذکور شد و گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شد ضعیف است مقایست با آن احادیث صحیح تنویر کرده و طیبی گفته غالب ریح و ریح چون  
مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه معتقد بود صف کرده و درین مباحث بسیار است در شرح مذکور شده است و عن عائشة قالت کان للنبی صلی الله  
علیه وسلم اذا بصرونا شینا من السماء بود آن حضرت چون میدید بریر که پیدا میشد از آسمان یعنی السحاب میخراهد از ناشی ابر و ابر ناشی انان کونید که پیدا میکرد  
از میان زمین و آسمان و در صریح گفته که ناشی سخت آنچه پیدا میشود از ابر ترک عمل میگذاشت آن حضرت کاری را که میکرد و محبت عود من خوف خشیت و استقبله  
و روی می آورد بان بر و قل و یسکت اللهم انی اعوذ بک من شر ما فیہ خدا و ناسن پناه میجویم بتو از شر چیزی که درین بار است فان کشف الله حلاله پس اگر کش  
خدای تعالی آن ابر را میسکت خدا را و ان مطورت و اگر میاید قال اللهم سقیانا فاعفنا کفنا خدا و ناسن پناه میجویم بتو از شر چیزی که درین بار است فان کشف الله حلاله پس اگر کش  
نوشانیدن و بضم سین بی تنویر و ایت است و آن اسم است از استقامت یعنی نوشیدن و او او دا و د و النساء و ابن ملج و الشافعی و اللفظ الله  
و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد و الصواعق قال بود آن حضرت چون می شنید آه از غریب ابر و آواز آتش که  
از آسمان بار میسکت اللهم لا تقبلنا بنضربک و لا تهلكنا بعد ابک و عافا قبل فک خدا و ناسن پناه میجویم بتو از شر چیزی که درین بار است فان کشف الله حلاله پس اگر کش  
و سلامت بخش ما پیش از آن و او احد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن عبدالله بن الزهیر انما کان اذا سمع  
الرعد تزلزل الحدیث از عبدالله بن الزهیر آمده است که بود وی چون می شنید رعد را میامیزد سخن را و خاموش میشد از جنت ترس و هیت و قال و میسکت  
سبحان الذی یسمع الرعد مجده و الملائکة من خیفته پاک آن خدای را که بیایک یا میکنند و عدشای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر معنی آوازه است یا  
تسبیح بوی مجاز است زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود که یا وی تسبیح میکند و اگر نام فرشته است بحقیقت است و الله علم و او مالک کتاب الجنان  
جمع جازه و فتح و کسر تحت که در و بر وی دارند و آنچه مرده بروی نباشد از انش و سر خوانند که فی الصراح و در نهایت گفته جازه بکسر و فتح میت بر سر و بعض گویند  
بکسر بر و فتح میت و قبل بالعکس و شق است از خبر یعنی ستر باب عیادة المريض و ثواب المرض عیادت و عیاد بکسر عین بیار پس کردن و عیاد بضم نون آمده  
شق از خود است یعنی رجوع به عیاد رجوع میکند بسوی بیمار که عیاد و عود نیز یعنی عیادت آمده است الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم اطعموا الجائع طعاما دهنی که سنده را و طعام دادن که سنده را سنده است اگر سجد اضطرار رسیده است و فرض است اگر با اضطرار کشیده فرض کفایت اگر متعین بود  
یکی و فرض عین اگر متعین کرد و عود و المريض و عیادت کند بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعین بیمار کرد و واجب است اگر متعین نبود و عود و عیاد بضم  
عین و سکین و او و فکوا العالی و خلاص کند اسیر اگر بناقی بند کرده باشد یا حکم کرده باشد امیر یعنی سر باری او و فکوا العضم فاکتدیه کاف فک جدا کردن و و چیز  
با هم رفته از یکدیگر و او و البخاری و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم على المسلم خمس حق سلمان بسلامان  
پنج است و السلام جواب سلام دادن و سلام دادن نیز حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد و بکریجهت اهتمام است که فرض است بر هر  
کفایت و عیادة المريض و بیار پس کردن را اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است و حق صحبت و ان بعض کتب مفرد میگرد و حق صحبت است و بلند جامع الاصول باب  
العیادة و حقوق صحبت آورده و اما مجده الاسلام آنرا در حقوق اسلام را کرده و اول مسامحت است بگردانیدن اسلام و حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند  
و اجمع الجنان و پس و یکی کردن جازه و دنبال جازه رفتن و نماز جازه کردن نیز و اخل این است و فرض کفایت است و ذکر تنایح عیادت است و اشارت بآنکه می باید گفت  
کند بعد از نماز و پس و یکی کردن هر قدری که تواند و توقف تا دفن افضل است و اجابة الدعوة و قبول کردن خواندن بطعام که بدعتی از ظاهری و مناهی در آن جا نباشد و اما عیاد  
کند طعام که محبت خافت و مباحات پزند و برین نام آواز و بسازند نیز نافع از اجابت دعوت است و سلف کرده می باشد از او و شتمیت العاطس نیز از حق مسلم مسلم و عاکر و

عطسه زنده را بر حکمت اندیشد و آنکه بگوید وی الحمد لله و تشمیت بشین بجمعه و مصل و اول فصیح تر است و مشق است از آنچه مشق است شواهد معنی قوائم را بدو که با عطا  
 بر عاقل را به ثبات قدم بر خیر و صحت یاز شحات معنی شاد شدن بیلای دشمن کو یاد عطا است با نداشت عدا از عاقل وانی از نعمت معنی دوی و سیرت و نیک  
 و تشمیت صفت معنی است بر واحد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بروی در باب عطاس و ثناء و ب کتاب آداب بیاید انشاء الله تعالی متفق علیه و رحمه  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم ست حق مسلم بر مسلمان شش است قبل ماهن گفته شد چه چیز است و کدام است  
 شش بر رسول الله قال اذا لقيته فسلم عليه گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بروی و در سلام لازم است دور حدیث اول در سلام گفت و گفت که  
 بوی از ذکر سلام و اذا دعاك فاجبه و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را و اذا استنصحت فانصحه له و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مراد او  
 نصیحت در لغت خلوص است غسل یا صبح یعنی فالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواهی و حق گزار مسلمانان است و این سنت است و هر دو مستصاح واجب و اذا  
 عطس فحمد الله فمحمده و چون عطسه زد مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مراد او بر حکمت اندیشد و چون بیمار شود پس عیادت  
 کن او را و اذا مات فاتبعه و چون بمیرد پس روی کن جازا و او را بعد از نماز گذاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاد کرده و مراد حصر نیست و حقوق مسلمانی بسیار است  
 در هر مقام چیزی ثان میان کرد و تواند که نزول وحی بران بتدریج باشد و رواه مسلم و عن البراء بن عازب قال امرنا النبي صلى الله عليه وسلم بسبع و نه ما  
 هن سبع امر کرد ما آن حضرت بهفت چیز و نه کرد ما را از عیادت المریض و ابلع الجنائز و تشمیت العاطس و رد السلام و اجابة الداء  
 معانی این پنج نقطه معلوم شد و امر کرد ما را بر است گردانیدن سوگند خورنده را و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسرین مخففة و ابرار القم نفع قاف وین  
 معنی سوگند نیز روایت است یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا سوگند وی راست کرد و وعاش شود یا سوگند خورد بر فعل  
 خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تفسیر و تحصیل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن و بعض گفته اند که معنی آن است که اگر یکی دیگری را سوگند دهد که بگوید  
 بکن مستحب است بروی که بگوید بحجت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگر چه لازم نیست و در دو صورت سابق بحجت بر آوردن مسلمانان است از نصیحت که حث است و نصیر  
 المظلوم و امر کرد ما را آن حضرت بیاری دادن کسی که بروی تکی رفته است مسلمان باشد یا کافر دومی و متاسن و نهافا عن خاتمالذنب و نهی کرد ما را از انکشتن طلا  
 عن الحرم و از پوشیدن جامه فرشی و الاستبرق و الالباج بکسر دال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفته استبرق دیبای سطره و دیباج فارسی صحراب وینا  
 و اینها که قسم حریم است و المیتة الحمراء و نهی کرد ما را از میتره سرخ و میتره بکسر میم و سکون یا و فتح مثله فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که برین بنهند و نیزه های بنشینند  
 و آنرا اندزین گویند و این از عادات عجم است که برسم بکبر و عونت از حریر و دیبا و خزان بسیارند و قید بجزا نظر بدان است که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بی قصد و تقوی  
 و بحجت ضغف و آسودگی بود نیز حرام نیست و القسوی و نهی کرد و اقتصی بفتح قاف و تشدید بین مملک نام جامه منسوب بقص که قریه است از صر زکاتان مخلوق با حریر  
 و بعض گفته اند قسبی یعنی قری زای نسبت بقری معنی از شرم زای را بین بل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن در کتاب اللباس تفصیل بیاید و آئینه الفضه و نهی کرد  
 از آونهای نقره و فی و ابقه عن الشرب فی الفضه و در روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن داء و نقره و خوردن خیر همین حکم دارد و فانه من شرب  
 قبهما فی الدنیا لم یشر فی الاخرة پس بدستیکه شان این است که کسی که بنوشد داء و نقره در دنیا نوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود و ان همیشه یا  
 مدت طولیل بحجت معاقبت بدین خطیه و آئینه ذهب نیز همین حکم دارد و تخصیص فضه بحجت جریان عادت است بشرب در آن یا این چون ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی  
 خواهد بود و این منیات مذکوره مخصوص بر دین است الا آئینه فضه که حرام است بر مردان و بر زنان متفق علیه و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ان المسلم اذا عاد الخاء المسلم یزل فی خرفة الجنة حتی یروج بدستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه بیاشد و در چیدن سیوه بهشت تا آن  
 وقت که باز میگردد از عیادت و خرفه بضم فاء و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه بضم میم و کسر را فتح آن بستان و گاهی از خرفه نیز بستان را و نه میاید و گاهی بی  
 گوچه میان و در شتر خیل آید و طیبی گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت است و طریق که موصل است  
 بدان فافهم رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمه یا ابن آدم مرضت فلم تغدنی بسلامة  
 پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیا شد من پس باین پرس نکردی مرا قال یا رب کیف اعوذک و انت دب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت  
 نکردم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزهی از بیماری قال اما علمت ان عیدی فلما مرضت فلم تغد عیدی پروردگار تعالی ای امانتی تو ای آدمی که بنده خاص من هستی چرا نشد  
 پس پرسیدی و اما علمت انک لو عدته لوجدت عنده ای امانتی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا تر دوی یعنی رحمت و رضای مرا تر دوی یا ابن آدم  
 استطعت انک فلم تطعمنی میگوید پروردگار و در قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم ترا تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمت و انت دب العالمین گوید آدمی  
 پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار جهانیانی و پاک و منزهی از گرسنگی و از خوردن قال اما علمت انک اذا استطعت انک فلم تطعمه گوید پروردگار تعالی ای امانتی تو که طعام  
 طلبید از توبه و من طعام ندادمی تو و اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عیدی ای امانتی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را می یافتی تو ثواب و جزای آن طعام ترا



من قال یا ابن آدم استقی قلبک فلم تستقم میگوید پروردگار تعالی و زقیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا قل یا رب کف استقیك و انت  
العالمین کوی آدمی چگونه آب و چشم را و تورب عالمینی و منبری و مبرائی از تشکی و احتیاج آب قال استقیك عبدی فلان فلم تقفه بگوید وی تعالی آب طلبید از تو بنده من  
فلان پس آب ندادی تو او را اما علمت انک لو سقیمت و جدت ذلک عندی ای اندانستی که اگر آب میدادی تو او را می یافتی جزای آنرا نزد من و در بعض نسخ اما علمت  
انک چنانکه در قرآن و دیگر است و بر تقدیر عدم علمت ما حرف قبیه است پوشیده نماز که در عیادت در بعض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی را نزد وی و در طعام و شراب گفت  
می یافتی جزای آنرا نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از طعام و سقی کما لا یخفی و همین خبر اعراف و وی نظم کرده گفته است شنوی آمد از حق نزد  
موسی این عقیبت کای طلع نور تو کرده ز جیب مشرق کردم بنور از وی من حرم بنور گشتم نامدی گفت سبحاناکه یکی از زبان این چهره است این بکن یارب جهان  
باز فرمودش که من بنور یم چون نرسیدی تو از وی کرم گفت یارب نیست نصانی ترا عقل کم شد این که را بر کشا گفت ما را بنده ملاص کزین کشت بنور او نم سکون  
است بنوریش بنور می من هست معذره در پیش معذوری من هر که خواهد همیشه با خدا کونشید در حضور او یا د و او مسلم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه  
و سلم دخل علی اعرابی یعوده و روایت است از ابن عباس که آن حضرت در آمد بر اعرابی در حالی که عیادت میکند او را و کان اذا دخل علی مریض یعوده و جود عادت  
شریف آن حضرت که چون می رسد بر مریض که عیادت میکند او را و قال له می گفت آن حضرت آن مریض را لا باس طهوان شأ الله نیست باک یعنی غم مخورد  
انده و کین با شش آنچه می یابی از درد و سختی بیماری زیر کاین پاک کننده است کسان را و او در کننده است آنرا بلکه تقیه و اصلاح کننده است مریض را نیز از اخلاط و  
و اجزی کشفه قال له لا باس طهوان شأ الله پس باز گفت آن حضرت آن اعرابی را همین کلمه قال گفت اعرابی کلام این چنین است بل حی تغور و کلمه بیست  
که میجو شد چنانکه یک میجو شد و نور و نوران جو شدن و یک علی شیخ کبیر بر پیریزک سال تنزیه القنود زیارت میکند این تپ آن پیرا که در افعال النبی پس گفت غیر  
صلی الله علیه و سلم قطع ذن پس آری همچنین باشد اکنون که تو میجو میگوئی غضب کرد آن حضرت بروی که با وجود ارشاد بر طریق مبر و شکر از قبول آن با آورد و سلوک نکرد  
طریق ادب را و بیرون رفت از مدخل و بر آه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن یار کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از خجسته لعاب و اطراف ایشان بود که از شدت وجع  
بیطاقتی کرد و بی تابانی نمود و با وجود آن تکلف کرد در هیچ که مقام آن بود و غضب آمد آن حضرت و الزام کرد او را بفال به و شوم که بر نفس خود کرد و او الهیادی و عن عائشه رضی الله  
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتكى منا انسان مسحه بيمينه بود آن حضرت که چون بیمار میشد از آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را بپشت  
راست خود و میسود او را بر ست مبارک خود و شکایت بعضی مرض و در می آید و شکلی و مشکو میگویند در ذمک را که درش بسیار نباشد و اصل معنی راجع شکایت است بمعنی کلمه  
کردن ثم قال پسر می گفت آن حضرت و میخواندین دعا را اذ هب الباس بوب الناس بر این پروردگای پروردگار آدمیان و باس در اصل یعنی غدا و سختی و در سخت  
شدن آید و اشف انت الشافی و تن درستی ده توئی تندرستی و میده لا شفاء الا شفاء و ک نیست شفا که شفا می تو شفاء لا یغادر دستقا شفا میگوئی که گذارد و هیچ بگوید  
و سقم نفی است و بضم و سکون هر دو لغت است مثل خزن و خزن و روایت اگر نفی است متفق علیه و عنهما قالت کان اذا اشتكى الانسان الشی منه بوز  
و قی که شکایت میکرد آدمی چیز را یا عضو و جزو یا از خود او کانت به قرحه او جرح یا می بود یا می ریش یا خنکی که ذی الصراح و گفته اند که ما در قرحه قاف و سکون را چیزی که  
بیرون می آید بر اعضا همچو دل و مانند آن و بیج آنجه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و فر و بضم قاف و فتح هر دو آید قال النبی صلی الله علیه و سلم با صبحه می گفت آن  
حضرت در حالی که میکند از ایند انگشت را بر جای در و گفته است تو می که میکوف آن حضرت آب دهن مبارک خود را بر صبیغ خود می نهاد و آنرا بر خاک بعد از آن می نهاد و کشت  
خاک آلوده را بر جای در و مسح میکرد آنرا بدان و می گفت بسم الله بنام خدا تو بقره ارضنا بقریقه بعضنا خاک زمین ما آئینه آب دهن بعضی از مالیشی سقیمنا اگر چه  
این فعل را تفسیرستی داده شود بیمار را باذن دنیا به ستوری پروردگار ما و امر وی و این سرسپت نامسرار در علاج فروع و جروح آنچه میرسد دینی یا به آنرا عقول و افهام و در قریه  
و افسوسها اما عجیب است که ظاهر میگرد و اسرار آن و مرا فعال آن حضرت را اسرارها مضایست که مکرول بعلم و دست و افهام و عقول قاصرها را به یک آن راه نیست و در قرائن  
شکلی طبیعت و تفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند و دست و پای بزنند و بدان راه نیابند و آنرا آنچه درین مقام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی باند فرائد  
بنده است گفته که بجهت کوهی داده است مباحث طبیع که آب دهن را تاثیر سیت در نفی و تبدیل مزاج و تراب و طین را نیز تاثیر سیت در حفظ مزاج و صلی حتی که گفته اند ماسا فرائد  
که خاک از جای دخی خود با خود بردارد و پاره آنرا در ظرف آب بیندازد و آنرا آب بخورده باشد تا این شود از تغییر مزاج و تورپشتی گفته که آنچه سبقت میکند بضم و تاویل این حدیث  
آنست که تحت اثر است بظن آدم و رقیقه بعضنا بطنفه که پیدا میکرد بروی آدمی پس کویت قرض و زاری میکند زبان حال و قال که پروردگار توئی که ابلغ کردی  
اصول را و انک بعد از آن پیدا کردی و او را از آب قحط خواریس آسانست بر تو شفا دادن کسی که شان و می این است انتی و بعضی را شاعران گفته اند که مراد با عرض ارض است  
است که ثابت شده است آنرا خاصیت دشمنی مریض و مراد بعضی ذات کرم است معلوم و این و جابر و جوی دارد و نزدیک است و حقیقت حال همان است که گفته شد  
و اما علم متفق علیه و عنهما قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اشتكى فغسل فیه فیه بالمعوذات و مسح عنده بیده و ما یکنف بود آن حضرت و قیقه یا  
میشد میبرد بر بدن مبارک خود معوذات بکسر و او شده که مراد با آن معوذتین است و سوره آخر قرآن یا یا سوره قل یا ایها الکافرون یا ایات قرآنی است که متضمن



و قوت حواس وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتی دیگر است که جز علام الغیوب آنرا نداند متفق علیه و عنها قالت مات النبی صلی الله علیه و سلم  
بین حاققتی و ذاقنتی گفت عائشه رحلت کر و آن حضرت سر بر سینه من و حاقه مغاک در میان چشیردن و گفت و ذاقه طرف حلقوم که نبرد قن است یعنی تکیه کرده بود برین و  
مطلع بود شدت موت ویرا فلا اکره شدت الموت لاحدا ابدا بعد النبی پس کرده اندیام ختی مرک را بر ای پیچ یکی بر کز بعد از پیچ صلی الله علیه و سلم پوشیده نهادند که  
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه و سلم بود مناسب بعلو مقام است و متبادر از دایان چنان میداند که آن حضرت را اصلا کفنی در موت نمی بود و  
خایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمودان الموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید و واهل الجنادی و عن کعب ابن مالک قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل النخلة من الزرع تغنیها الريح قصه و حال سلمان هسحق قصه و حال شایخ تروزم از کشت است که مثل  
و راجع میکردند آنرا با دبا و خام نجای محمد و تخفیف بهم کیا تاره و تر و تخی بضم تا و فتح فا و کسیرای شده و سینه نصر عهامره و تعد لها مره اخروی می انگند و می اندازند  
آنرا یکبار می و راست و برابر میکردند بار دیگر بخین سلمان کا می می اندازد و احوال ضعیف و بیماری و کا می راست و درست میکردند صحت و تندرستی حتی بآیتیه اجله  
تا آنکه می آید و وقت موت و تمام میکردند مدت حیات او و مثل المنافق کمثل الازرة المجذیه و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپاست  
لا یصیبها شئ ان و حتی که میرسد ان را چیزی از باد و آفتاب ازده و فتح بزمه و سکون را و زبانی اخین است و ایت و ابوعبیده گفته که وی آرزو است بد و کسر او و فتح  
آن نیز آمد و بعضی درخت ثابت بیخ وی و دهن و عجزه بضم میم و سکون جیم و لسه و ال محمد و جذیه بکسر یخ درخت را گویند حتی بکون انحصافا مره و احده تا آنکه میاید  
افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری تا که بیکبارگی می افتد و می میرد متفق علیه و عن ابی هریره  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الريح تمیله حال مؤمن همچو حال کشت است که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند  
و لا یزال المؤمن یصیبه البلاء و همیشه است مؤمن که میرسد و بلا و مثل المنافق کمثل شجرة الازرة لا تقترح حتی تستقص و حال منافق همچو حال درخت  
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه دروده نشود و بریده نکود و متفق علیه و عن جابر قال دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم جابر و آید پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی  
ام السائب برام سائب که صحابیه است و آن حضرت بدین وی می آمد در خانه و می داند فقال مالک ترفرفین پس گفت آن حضرت بام السائب که تب برده و  
چرشد است ترا که می لرزی ترفرفین ما خود است زرف الطائر و حتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را و می جنباند برای و ابرو و آمده است قالت الحی لا یأکل الله  
فیها گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب است برکت نیک خدای در وی و می بضم حاء تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تنسین  
فانها تذهب خطایا بنی آدم و دشنام کن تب لرزه را که بدستیک تب می برد کنایان فرزندان آدم را که یذهب الکبر خبث الحديد چنانکه می برد و در آهنگری  
و پند می آید و او را مسلم و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مرش العبد او سا فو کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما  
صحیحا و حتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی را بخادات و اوزاد که در حالت صحت و اقامت داشت تو سببیکر و نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد و در مالک  
نقیم و تن درست بود و واهل الجنادی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون شهادة کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است  
یعنی هر که در طاعون صبر کند و نکریزد و بمیرد شهید مرده باشد و حتی اجر و ثواب متفق علیه و غلیل گفته است که طاعون و ما است و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و با که  
میکرد بوی هوایس فاسد میکرد بوی مزاجها و بدنها و فاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون و جمع غالب که اطفای روح میکند تشبیه کرد و ند طاعون از جبت سرعت قتل وی بود و قاسم  
طاعون و دبا را بیکدیگر تفسیر کرده و اطباء تفسیر کرده و ند طاعون با بودم مؤلم سیاه سوزنده زهر دار و با آنچه می آید در بعضی اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس کوش یا دانه و سیاه  
میکرد اندک در خود را و کا می سبز و سرخ مییاشد و فاسد میکرد اند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده و بر کثیرین از ان و بیرون رفتن ارشده که واقع شده باشد در ان نمی کرده و عیبه  
نموده و تشبیه فرما از زخف داده و بر صبر بران شمع اوت حکم کرده و او با و موت عام و مرض عام است و مخصوص با آنچه اطباء تعیین نموده اند نسبت و لهند اد احادیث لفظ  
و با و موت عام مذکور شده و اگر تلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی و ما است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطباء حل کرده و در غیر آن فرامیاب و هشتم و اگر فرضا بر  
همین معنی محمول باشد فردی از و با خواهد بود و مخصوص بآن و این قائل ان احادیث را که در وی لفظ و با و موت عام واقع شود چو خواهد گفت نسأل الله العافیه و عن ابی  
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشهداء احنه شهیدان پنج قسم اند المطحون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و بر صبر بران جان سپرده و  
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقاء و انتفخ بطن جان داده و بعضی مطلق بعلت بطن را از در و غله و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد بمطون کسی است که بخا شده  
بطن را از اهل حرام و شنبه و در تقوی و وسع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی که رسنه باشد که بعلت کربکی به تیغ هرق و مجاهده جان داده و اسدا علم و العزق سوم آنکه در  
عزق شده و شکستن کشتی و غیر آن بعد از ان عمل بجهل القای نفس در سلاک کرده و صاحب المصدم چهارم آنکه در زیر دیواری و بنای که افتاده مرده بشتر مذکور و هم بکون دل وین  
کردن و اذاتن بنا و فتح و ال بنای افتاده و هم کسره و ال میت بدم و الشهد فی سبیل الله نیم کشته شده در راه خدا و جنگ اعادی دین و آنکه نظم کشته شده بی جنگ دخل  
اوست و شهبه یعنی کامل همین است و اقسام دیگر در حکم اوید و شربک اند و در ثواب و لند اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهبه فی سبیل الله قلیل و ما ندان یعنی دیگران







عبدانکبة نیر سیدج نبدہ را مصیبتی و بتجلیل غیر فافوقها او دو نها پس آنچه بالای اوست یا فرو و اوست احوال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاهر  
تر است الا بذنب کمر سبب کنایه که کرد دست و خطای که از وی رفته است در ویشی را بنده نعلین موشی بریده می نماید و می گفت آه چکنه کرده ام که جزای آن این یافته ام و  
یعنی والله غفلا کثر و آنچه غف و می کند و در میکند از خدای تعالی از وی بیشتر است و قو و خواند آن حضرت موافق این حال این آیت را که و ما اصابکم من مصیبة فمما  
کسبت ایدیکم و یعفو عنکم کثیر و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزیت که کرد دست از دستهای شما یعنی ذاتهای شما و می کند خدای تعالی از بسیاری از آن در واه العفو  
و عن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا كان على طرفة عين حسنة من العباد ثم مرض به يستیک نبدہ چون می باشد بر حالت  
نیک از عبادت پشیمان شود و قیل للملک الموکل به گفته میشود و فرشته را که نگاشته شده است بر وی اکتله مثل علفه اذا كان طليقا بنویس برانی وی مانند عمل وی در  
وقتی که بود و یا غیر مقتدی این بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد حتی اطلقه تا آنکه را که نگاشته شده است بر وی اکتله مثل علفه اذا كان طليقا بنویس برانی وی مانند عمل وی در  
یعنی میرانم و عن ابن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا ابتلى المسلم ببلاء في جسده قیل للملک چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان و آزموده شود  
ببلاء در تن او گفته میشود و فرشته را اکتله صالح عمله الذی کان یعمل بنویس برای وی عمل نیک زیرا که میکرد پیش از ابتلا فان شفاه غسله و طهره پس اگر شفا می  
میشود یا در خدای تعالی مبالغه و پاک میکرد و از او را و ان قضیه غفر له و رحمه و اگر قبض میکند و او می میراند می آموزد مر او را و رحمت میکند و او را و اها را و ایت  
کرده است این هر دو حدیث را فی شرح السنة و عن جابر بن حنبل بر وزن کریم انصاری معا و ایت منسوب است بمعنا و یک یکی از عباد او بود حاضر شد به  
و مشا می ای را که بعد از اوست و در تقریب گفته صحابی طلیل است و خلاف کرده شد در شهود وی بدر اقال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهادة  
سبع سوى القتل فی سبیل الله شهادت هفت قسم است حرکت شدن در راه خدا که مندر کمال متعارف است از ان المطعون شهید آنکه مرد بطاعون شهید  
والعزق شهید و صاحب ذات الجنب شهید و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است و آن فروج است که حادث میگرد و در داخل پهلوی نزدیک بد و سنیه و  
نشان او تنگی نفس و تب است و او را اقام و احکام و اسباب و علامات است که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادت مجلی از ان ذکر کرده شده است و للمبطون شهید  
معنی مبطون معلوم شد و صاحب الحرقي شهید و خداوند آتش که بنا کمان در آتش افتد و بسوزد و الذی يموت تحت الهدم شهید و آنکه میرد زیر بنای افتاده و گنبد  
بروی و سابقا فرقی میان هم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است و المرأة يموت بجمع شهید مذکر و کثیر و جمع بجمع معنی کثیر است و سکون  
میم معنی مجموع یعنی آنکه میرد و ولادت و بیرون نیاید و ولد وی و آنکه عقب ولادت میرد نیز همین حکم دارد و بعضی تفسیر کرده اند بجز زیرا که بکارت مجموع است در وی مثل ولد و دیده  
و دیگر آمده است و هرگز نیکو جمع مرد و برد و نشد و قری او می در آید در بهشت و واه مالک و ابوداؤد و النسائی و عن سعد قال سئل رسول الله صلى الله عليه و  
سلم و ایت است از سعد بن ابی وقاص رضی که پرسیده شد آن حضرت ای الناس اشد بلاه کدام آزاد میان تحت تر است اند وی بلا و آزارش قال الانبياء ثم الاصل قال  
گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پسر هر که فاضل تر و تیزتر و ثبات او و علم او و صلح بر تقوات مراتب و درجات یستل الرجل علی حسب دینیه ببلایا و اندیشه میشود  
مرد در انداز دین وی فاکان فی دینیه صلیا پس اگر باشد مرد و دین خود سخت و درشت اشتد بلا و سخت میشود و بلا می شود و بلا می شود و بلا می شود و بلا می شود و بلا می شود  
میکند بران و میداند که مبتلی حق است در اینجا الطاف خدیه است پس کامل میگرد و ایمان وی و قوی میگرد و محبت وی و کفر میگرد و دسیئات وی و بلند میگرد و درجات وی و  
ان کان فی دینیه رفته و اگر باشد در دین وی نرمی و تنگی هون علیه آسان و سبک کرده میشود و بر وی تابی صبری نکند و بیرون نیاید از نقه دین از جهت عدم  
قوت ایمان و یقین پس البیف طلب وی میکند به نعت و قول وی فمما ذلک پس همیشه است و همچنین و هم بر خیال حتی عیسی علی الاذین ماله ذنب  
تا آنکه میرد بر زمین و حال آنکه خنیت مراد از کلهای بیان حال مردی است که صلب است در دین و واه للترمذی و ابن ماجة و الدارمی و قال الترمذی هذا  
حدیث حسن صحیح و عن عائشة قالت ما غبط احد ابهون موت بعد الذی و ایت من شدة موت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
گفت عائشه رشک نیرم هیچ کس را با سانی و سبکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آن حضرت یعنی پیش ازین رشک بردم بر هر که با سانی می میرد و بعد از ان که دیدم سختی  
موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دیگر رشک بر کسی با سانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موت است تا سانی و واه للترمذی و النسائی و بیان سختی در پیش  
آینده بیاید و عنها قالت و ایت النبی صلی الله علیه و سلم و هو بالموت و عنده قلع فيه ما گفت عائشه دیدم آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت  
در حالت موت بود و نزد وی قدمی بود که در وی آب است و هوید خلید فی القدر و آن حضرت می در آورده دست خود را در قلع ثم مبیح و وجهه پشیم  
میکرد و وی بماد خود را می بر آورده دست ترابر روی از جهت مرارتی که می یافت ثم یقول پشیم میگفت اللهم اعنی علی منکوات الموت خداوند نمایاری ده مرا بر  
سخت مرگ و علی منکوات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک را و ایت و سکرات جمع سکره بسکون کاف این نیز یعنی سختی و محنت و بی موشی است و  
تکبیر یعنی خفه کردن آید و واه للترمذی و ابن ماجة و شیخ ما جل کرم و محمد البکری المصری قدس علیه سبب سکرات موت بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم جوده متعدد و بر  
نموده یکی که از این شریف نویی حاصل از جوده بود پس احساس و عالم شود و ریافت از ان که بود و خداوند فرمودانی لا و حکم کا یو حکم رجلا نیکم چنانکه گذشت که اگر آن تعلق روح بسوی لطیف و



که ام کی را اختیار میکرد پس صحیح شد غم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد و در دکان من برای من اگر است اندوی شرف و عظم اندوی  
اجر و انفع اندوی عاقبت و آن عظمی و مرضی که تدبیر کرد و لطف پروردگار تعالی برای من و بندگی است خالی از شائبه عجب و دریا و در انتم که این قول که بلا را اختیار کرده و بجهت  
و این سلسله را در رسالت تسلیم المصاب نیل الاجر و الثواب تفصیل بیان کرده شده است و عن عبد الله بن شخبیر کثیرین معجمه تشدید غای مجسمه کسوره و آخر صحابی است  
بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل بضم میم و کسر شمله شکوره شده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد این آدم آفریننده و الهی جنبه نفع  
و تسخیر منبت و حال آنکه بجانب سلو و است یعنی نزدیک با و متصل با و است نود و نه مرکب یعنی آفات و بلا یا که اسباب مرکب و هلاک اندان لخطا عه المنایا و وقع  
فی الهزم حتی يموت اگر خطا میکند او را و میرسد بوی مرکب و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی شمول و محاط است ببلا یا و مصائب بی اندازه که خلاصی  
ندارد از آنها و اگر با در اخلاص یا خفت زان می افتد در پیری که در دنی و او بلا یا بی منتها است و در وی از مردن چاره نیست و البته می باید مرد و او اله الترمذی و قال هذا حديث  
غریب و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يولد اهل العافية يوم القيمة حين يعطى اهل البلاء والثواب و يستميدون و از و میرسد  
عاقبت که در دنیا از بلا یا و مصائب سالم بود و در قیامت در وقتی که داده شود اهل بلایا ثواب این را که لو ان جلودهم كانت قورنت فی الدنيا بالمقاريض شکی  
پوستهای ایشان بریده و پار و پار کرده میشد در دنیا بکار و در او اله الترمذی و قال هذا حديث غریب و عن عامر الوام مخفف راعی یعنی تیر انداز و عامر  
الرام نیز میگوید و صحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد و این نیز بنده محمول روایت قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و  
سلم الاستقام بیا ریحاً را قال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد و بیا ریحی پس صحبت می نماید و از خدا تعالی کان کلاه  
لما مضى من ذنوبه میباید بیا ریحی پوشانده و مرچیری را که گذشت از کفایت وی و موعظته له فیما يستقبل و میباید پند مرا و را آنچه پیش می آید از نمان و  
ان المناق از امر من ثم اعفی و بدست کشد منافق چون بیا ریح شود پس عافیت داده شود کان کلاه بعیر عقله اهله ثم ارسله میباید مانند شتر کشته و از کان  
او پست را که در دنیا بدید و لم عقلوه و لم ارسله پس در یافت آن شتر بجهت عدم تدبیر که چرا بسته و را و او را کشت و ندان و همچنین منافق بخلاف مؤمن که میباید که بیا ریح کردن وی  
برای تادیب و تنذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و شکر کردن و قدر نعمت شناختن است فقال دخل پس گفت مردی یا رسول الله و ما الاستقام چه  
چیز است بیا ریحاً و کدام است من نمی شناسم ترا و الله ما مرصنت خطا بحدی که بیا ریح شده ام من هرگز فقال قم هنا پس گفت آن حضرت بر خیز و در شوارش پیش ما طست  
منافق پیش رفتی تو از نا ظاهر آنست که آن مرد منافق بود و کذا فی شرح الشیخ و الا باین شدت و درشتی نمی فرمود و او اله ابو داود و عن ابی سعید قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم اذا دخلتم علی المريض ففسوا له فی اجله چون در آید شما بر بیمار برای پرسش وی پس کشاد و بیدار و او  
در آن مدت حیات او چنانکه کوید غم بخوابی نیست شفا خواهی یافت در از خود بود و عمر توفی الصلح تغفیر آسایش دادن و در هایش دادن و از غم فان ذلك لا یرد شیباً  
و لطیف بنفسه زیرا که بدستیکه تغفیر با ریحی که در اند چیز که مقدر است و خوش میگرد و نفس وی و لطیف بخفیف است و باز آمده است و در بعض نسخ لطیف بفسه  
بشدید بودن با یعنی خوش میگرد و از نفس او را و او اله الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حديث غریب و عن سلیمان ابن صرد بضم صاد و وقع  
صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر در یافته و از کشته کان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید کشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل بطنه کسی که کشت او شکست وی یعنی وی در قفسیر مطبوع در فصل اول معلوم شد لم یعدت بقره غدا که کرده نشود و او  
در کوشش و او اله احمد و الترمذی و قال هذا حديث غریب الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی بود پس کی از قوم  
یهود که خدمت میکرد و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود و قرض فانا اله النبی پس بیا  
آن غلام پس آمد و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعوده در حالتی که عبادت میکند آن حضرت او را فخذ عند رأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام  
فقال له اسلم پس گفت مرا و را مسلمان شو فظروا لی ابیه و هو عند یس بخاکه که آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطلع  
ابا القاسم فرمان برداری کن ابا القاسم را ابا القاسم گفت شریف آن حضرت و یهودی شتر آن حضرت را باین گنیت ذکر میکرد و ندانم مبارک که محمد است کمتر یاد  
میکردند تا مگر نشوند که این اسم شریف در تورات فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی الله علیه و سلم و هو یقول الحمد لله الذی اقد  
من الناس بیرون آمد آن حضرت و حال آنکه وی میگوید شکوه خدای را که بر بانی او از کشت و درخ و او اله النجادی و درین حدیث جزا استفاده کافر است و جاز عیادت  
وی بامیه و اری اسلام وی و گفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاد مریضاً یا  
عنا من السماء کسی که عیادت میکند بیا ریحاً یا از میده یا از دهنده یا از آسمان یعنی مرسته طبت و طاب محشاك خوشی با در دوزخ و خوش با و بپای رفتن تو یا جای می شود آخرت یا از  
در دنیا یا هر دو و آخرت و دنیا اشادت است با فضیلت عیادت پیاده و بتواتر من الجنة منزلاً و بکیری تو از بهشت منزل و تو از کاین هر چه بخواهی باشد بجانب پروردگار تعالی  
از حال عیادت کننده و او اله ابن ماجة و عن ابن عباس ان علیاً رضی الله عنهما خرج من عند النبی صلی الله علیه و سلم فی وجیهه فی یوم است اشد







عليه وسلم العيادة فواق ناقه يماري بسي تعدل زمني است كميان دود و شيدن شتر ماده است و مراد به دود و شيدن گشت که چون بجا رود و شيدن مانگی مبرک کنه چنان  
 پستانهای ما قوراساس میکنند و بدست میزنند یا بجا و را بجا ننداشیر و آید فواق بضم فاء و فتح نيز و است و فی روايه سعيد بن المسیب مرسل و در روايت سعيد  
 ابن المسیب که از کبار تابعین است بطريق رساله آمده است افضل العيادة سرقة القيام فاضلترین عیادت شتاب بر خاستن است و بسبب دهی خوف مال و  
 کوفت بجا است و لکن یکی دوست است و او را خوش می آید شستن و حکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست محبتی است که با وی میدارد حق عیادت علی  
 العموم همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عادی رجلاً فقال له ما تشتهي روايت  
 از ابن عباس که آن حضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهی دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز یوسف که کلمه  
 قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عند خبز یوسف فلیبعث الی اخيه کسی که باشد نزد وی نان کند پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ثم قال النبی  
 صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئاً فلیطعمه و قتی که بخوابد و میل کند بیا یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را مراد داشتنای صادق است  
 و آن نشان محبت است و نیز گاهی زیان نمی کند بعضی بیا را را خوردن از آنچه میل دارد اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می آورد و لیکن چیزی که ضرر و غالب باشد  
 و با بخل این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طبیعی گفته که این مبنی است بر توفل یا نومییدی از حیثات و در حدیث آمده است که بزرگوارند بید بیا را را خوردن طعام و شراب  
 زیرا که خدای تعالی بخوراند و می نوشاند ایشان را و او این حاجت و عن عبد الله بن عمر و قال توفی رجل بالمدینه من ولد بها الفنت مردی بمدينه از آن کسانیکه  
 زائده شده بودند بمدينه یعنی در مدینه بخوراند و هم در مدینه تر و فصلی علیه النبی پس نماز کرد و بروی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت یا لیته ما فی  
 مولد ه ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا و لم ذلک گفتند عجب و چرا است این حکم و این آرزو و یا رسول الله قال گفت آن بزرگوار  
 اذا مات بغیر مولد ه قیس له من مولد ه لی منقطع ثوبه درستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازد گرفته میشود و او را از مولد وی تا برید و شدن نشان پای وی یعنی تا کتف  
 که منتهی شده است سر وی و مرده است و طبیعی گفته که مراد با ثمر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی و معنی اول که نا فتم ظاهر تر است و مال این معنی هم بدان است  
 الجنة اندازده کرده و میشود این مسافت در بهشت ظاهر بعین این می داند که بقدر این مسافت او را در بهشت جایی می دهند تا این را بخوراند و در این مقدار از مکان در جنت سحت  
 جنت اعتبار ندارد اگر چه در حدیث آمده است که جایی یکتا زیاده در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا بجا لغه در ثواب است بلکه اگر گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشود  
 و مقدار این مسافت مخصوص نیست بعضی که در مولد کرده و طبیعی گفته که مراد آنست که گشاده شود در قبر و مقدار باین قبری وی و مولد وی و گشاده میشود در بسوی بهشت فافهم  
 و رواه النسائی و ابن ماجه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غریبه شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصراح  
 غربت و دری از جایی خود اهل تحقیق گفته اند که غربت و قلم است غربت بکم و غربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کما کن یوم  
 و عابر بسیل و عند فک من اصحاب القبر و این حاصل میگردد و تحصیل موت ارادی و ترک تعلق بیا بسوی الله و تفصیل وی چنانکه در سال حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در  
 فصل غربت و غرابت نوشته مذکور است و رواه ابن ماجه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضاً مات شهیداً این چنین  
 واقع شده و در نسخ و تفسیر او و اندن با بعضی من بات غریبه بعضی گفته اند که الصواب مابطا نوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فی من مات مریضاً و در مابطا آنکه  
 سر حد اسلام بغیرای کافران نوشته و اصل آن از مابطا انخل است یعنی اسان بستن و مستعجب جنگ کافران نشستن و وقتی قلته القبر و نگاه داشته میشود از قنیه قنیه عذاب وی و در  
 بعض نسخ او قی و کلام و یا معنی و او است یارای شک یا تو بیع است و غدی و در مع علیه بزرگ من الجنة و داده شود و مراد و شبانکه یعنی شب و روز زرق و می از بهشت و مراد  
 و هم است یا کما یزعم است چنانکه قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است و لهم در قنیه قنیه کبر و عشیاء و او ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و عن العرواض بحکم  
 عین و بای موده و ما و محمد بن ساریه بین جمله و او بای تحتانید اصحاب ضعف است از آن کسانیکه نازل شده است دشمن ایشان را علی الذین اما انما توکلتهم الا ان رسول الله  
 و اوایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء و للمتوفون علی فر شهید یکبار میکند شهیدان و آنها که میرانیده شده اند بفرنگند نیاب و باطلان  
 خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده اند و بنا خصوصیت میکند بسوی پروردگار ما غر و جل فی الذین یتوفون من الطاعون و کسانیکه میرانیده شده اند از  
 طاعون فبقول الشهداء من اخواننا پس میکند شهیدان این که طاعون مردگان از طاعون برادران مانده و از مانده قتل و کما قلنا گفته شده اند چنانکه گفته شد ایم ما بجرحت که از دست  
 طاعون مرده اند و میکنند که اهل طاعون کاهی می دریند که کسی ایشان را نیز زنده است و لکن طاعون نام کرده اند از طاعون یعنی نیز در دن اینجا محل طاعون یعنی متعارف میان طبایع است  
 از جمله فافهم و بقول للمتوفون اخواننا و میکنند میرانیده شده کان بر فرش ایشان برادران مانده اما قوا علی فر شهید کما متنا مردن بر فرشهای خود چنانکه مریدیم فبقول و بنا پس  
 بگوید پروردگار ما تا بک و تعالی انظر و الی جرحهم کما کتبه بریشای مرده شده کان طاعون فان اشبهت جرحهم جرح القتولین پس اگر مانند است ایشان  
 ایشان ریشهای کشته شده کانزافانهم من هم و معهم پس ایشان از کشته شدگان اند و با ایشان مانده در مرتبه فاذا جرحهم قتل اشبهت جرحهم پس ناکه جرحهای  
 طاعون مردگان تحقیق مانند است جرحهای کشته شده کان از اینجا معلوم میشود و لکن طاعون مردگان شهیدان است و رواه احمد و النسائی و عن جابر ان رسول الله صلی



از وی آزار میرسد و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اخلال در ارکان و اجزای آن و فاجر بسخوش میدارد  
 الله تعالی او را پس ایضا میکشد بوجود وی زمین و هر که و هر چه بر زمین است و نیز از داشته میشود بشومی گناهان وی بآنان را و چون میبرد میبارد و زنده میکند و زمین و هر که  
 و هر چه در زمین است متفق علیه و عن عبدالله بن عمرو قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبى كفت ابن عمر كفت ان حضرت دوش مرا و  
 در بعض نسخ بمنكبى تشدید بلفظ تشدید یعنی گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کما کن فی الآخرة و از جای خود و افتاده او جان  
 بسبیل ملک راه کنی و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد و غربت و مقیم میگردد در آن و کان ابن عمر یقول و بود ابن عمر میگفت اذا اصعبت فلان  
 الصبح چون شام کنی پس انتظار ببر صبح را که تا وقت صبح زنده خواب بود و اذا اصعبت فلا تنظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواب ماند  
 بیت غنیمی شماری شمع وصل روانه که این معامله تا صبحم بخوابد ماند و خذ من صحتك الموصلة و بگیر از تن درستی تو توشه بلای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان  
 تندرستی را و عمل کردن در آن میت غنیمت دان جوانا و دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد و من حیوانك لموتك و بیکر تازنده کالی خود توشه بیک  
 مرک خود و راه الجار دی و عن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل موته بثلاثة ايام یقول کفت جابر شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی  
 سه روز میگفت لا يموتن احدکم الا و هو یحس الظن بالله سیایه که میرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد و کان خود را بخدا و امید دارد و گرم و مغفرت او را و اقتدا کند بر وعده  
 گرم وی و راه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در سدن نشان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن  
 کان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کیند اعمال خود را در حیات تا نیک گردد و کان شما بخدا از موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت برگردد و کان از نزد موت و نیک گفتن  
 که حقیقت را آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد و صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه  
 آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارد کان خود و پیرو دکار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت کان خود را به پروردگار نیک میکرد و عمل را و  
 عمر بن منصور به بعضی از بزرگان خود نوشت که تو را زاری اهل خود را به زاری عسر خود و آرزو ما داری سدی فضل خود آهین سرد میگوید کار نیک کن و امیدوار باش الفصل  
 الثاني عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انبا انکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین يوم القيمة انکم اهل بیتنا و اهل بیتنا  
 شما را که حبیب نخستین پیغمبری که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت و ما اول ما یقولون لله و بیت نخستین پیغمبری که میگوید مؤمنان را خدای تعالی را قلنا نعم نعمتم آری خواهیم که خبری  
 ما را یا رسول الله قال کفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدستی که خدای تعالی میگوید مؤمنان را اهل اجمعتم قلای آید و دست میدارد به شما ثلای را و پیش آمدن شما  
 فقیولون نعم یا ربنا پس میگویند مؤمنان آری و دست میدارد به ثلای را و پروردگار را فقیول لم یس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز و دست میدارد به ثلای را و در بعضی نسخ  
 اصباح لم از بنیم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید ثلای را پس هر که را میگوید پروردگار تعالی تحقیق ثابت و لازم شد برای شما محو و مغفرت من چون حاصل غنی نمود  
 ترا از گناهان ما و پوشیدن تو به لباسی ما فقیول قد وجبت لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی تحقیق ثابت و لازم شد برای شما محو و مغفرت من چون حاصل غنی نمود  
 مغفرت کی بود و کفایتی کرد فافهم رواه فی شرح السنه و ابو نعیم فی الحلیة و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر اذکر هلال  
 اللذات الموت بسیار کنید یا ویران کننده و قطع کننده لذت با ناله موت است مفهوم از کلام طبری آنست که ما دم از هم مستمال محله معنی ویران کردن و انداختن  
 و شکستن بنای فانی چنانکه مشهور است بر زبان مردم و لیکن استری در معانی گفته که ما دم بذال مجمله است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و تحقیق تصریح کرده است بسبلی که  
 و ابیت بذال مجمله است و عطفانی گفته که جائز است بذال مجمله کفایتی حاشیه کتاب رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ابی مسعود النبی صلی الله  
 علیه و سلم قال ذات یوم لا صحابه به ابیت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بآنان خود استیجوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب است  
 است که شرم باید داشت قالوا اننا نتجی من الله کفایتی که ما به شرم میزدیم زخایا نجی الله یعنی که بجای می آیم او را و نواهی او را فی الجمله و الحمد لله و سبیل  
 و سبیلش است از خدا بر توفیق دادن وی ما را بدان و حیست حق استیحا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست حق استیحا اینچنین  
 کان می برید و میکشد بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمامه اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارید و بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم این  
 کلام مختصر جامع و فرمود و لیکن من استجعی من الله حق الحیا فلیحفظ الرأس و ما عینی و لیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع  
 و تواضع کردن من غیر حق را بکبر و سر کشی کردن بر روی و بر خلق وی تعالی و نگاه دارد و چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مرا از اسرار حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه  
 و فکر و بذر و لیحفظ البطن و ما عینی و باید که نگاه دارد و تسکین از اهل حرام و شبهه نگاه دارد و چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است نگاه داشت و وی را بخل بدینچه گنجایش  
 ندارد و جل بآنها معرفت حق و احکام دین و انبیا و کفر من و ما عینی و بعضی گفته اند آنچه جمع کرده و باطن و متصل است بطن فرج است و دست و پا می باید از نافرموده نگاه دارد و  
 لیکن الموت و فیکه یاد کرد مرکب و اوالملی و یاد دارد و پوشیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کشیدن و هر که بداند که دنیا فانی است ز بکند دوی و ترک دهد لذت  
 شهوات آن را چنانکه فرمود و من اراد الآخرة ترک دنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک نماید و بایش دنیا را من فعل ذلک خدا استیجی من الله حق الحیا پس کسی که

بمخبرين مذکور پس تحقیق شرم داشت خدا حق شرم داشتن و حاصل می مضمون قول حق سبحانه است و اتقوا الله حق تعالی و قال هذا حديث غريب شيخ  
و اما عالم ربانی علی الحق رحمه الله علیه در سائر البین الطرق میفرماید که قرب سالک حق تعالی بعد از دست از غیروی سبزه و وصل دی قطع وی از غیرق سبزه و غیر منکر است و مظهر و  
مباح و مراد بحضور انبیا صلی الله علیه و آله است از حرام و مکروه و مشبه و مراد ببلح اشتغال بخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب بحیث و جز آن پس بعد سالک از  
مخطورات بی ذبول از مباحات قرب ناقص است و باذبول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعد است سالک از غیر قرب است بمقدار که منقطع است از غیر و اصل است  
بوی فافهم و باید التوفیق و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفة المؤمن موت است و در هر کس که تحفه است  
و در قافوس گفته تحفه بکون حاف و فتح آن بر و اطف و طرفه و هم در قافوس گفته طرفه بضم مال نو و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته طرفه شکفت و مراد آنست که موت لطیفی است از خدا  
بنور من و نیکی و نعمت نو شکفت و کلا است از وی تعالی بوی که موصی بخت و قرب و دست و در بانه است و از اشتقت دنیا و شدت و محنت آن و واه البیهقی فی  
شعب الایمان و عن بریده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يموت بعرق الجبین سلمان می میرد بجوی پیشانی بعض گفته اند که این کنایه است  
از شدت سکر است موت که موجب کفیر و تحقیق ذنوب و رفع درجات است و بعض میگویند کنایه از آنکه و مشقت است در طلب حلال و ریاضت و عبادت تا وقت موت  
و بعض گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت که عرق جبین و اسد علم و واه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله بن خالد  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فحاة بضم فایده و قصر و ففتح فاقصر یعنی بختی ناگهانی و ففتح  
بفتح هیره و سکون خابغی بجا گرفتن و اسف بفتح هیره و سین و طبع بعضی غضب و بکسر سین یعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آنرا غضب الهی است تعالی شانزده  
زیرا که نگذاشت و از آنست که آخرت کند توبه و عمل صالح و گفته اند که این مرگ کافر است و کسی را که بر طریقه محمود و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که کافر  
مردن بیکان را نیک است و بدان را بد و واه ابو داود و زاد البیهقی فی شعب الایمان و در زین فی کتابه روایتی دارد و همان قدر است که مذکور شد و زیاده  
کرده است بیقی در شعب الایمان و زین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للکافر و در حقه المؤمن گرفتن غضب است مرگ کافر از غیرق سبزه و از کفر فاشی نکور و  
دخول و در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست و اسد علم بالصواب و عن انس قال دخل النعمان صلی الله علیه و سلم علی شاب و هو فی القبر  
و آمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت آن جوان که میجد ک چو نیایی و میب دانی خود را فقال و جوانه پس گفت آن جوان  
ایمید میدارم خدا را یا رسول الله فی اخاف ذنوبی بدستی که من می ترسم که ناوان خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجتمعان فی  
قلب صدق مثل هذا الموطن جمع نشوند خوف و جاد و دل چو بنده در مانند این عالم الا اعطاه الله ما یرجو و امنه ما یخاف لکن که بهر آن بنده را خدای تعالی چیزی که امید  
دارد و فضل و کرم و دست و امین کرد و از آنچه می ترسد از مواضع و عقاب بر کنایان وی خصوصاً که از تخلیق بر ما بخدا و تخلیق خوف بد ذنوب علیه و قوت را مانع موم میشود و یا آنکه آنرا  
از حبت رعایت ادب کرد و فافهم و واه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غريب الفصل الثالث من جابر قال قال رسول الله صلى الله  
عليه و سلم لا تمنوا الموت فان هول المطلق شدیدا آرزو نکند مرگ را زیرا که بدستیک ترس مطلق محنت است و مطلق بضم میم و تشدید ط و ففتح لام جای اطلاع از امکان حالی و مطلق  
جبل میگویند موضعی را که آنجا جبل بر آید و مراد اینجا چیز است که مطلق خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواضع قیامت یا امیری که مطلق کرد و بران از احوال بنیخ یعنی فایده و دانه وی موت  
نیست مکرر و وی شده و الا کم و از نشان عاقل آن است که تمنی بچیز را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدن است و طبیعی گفته اند که مراد بهول مطلق چیز است که شرف  
میگرد و بنده بران از سکر است موت یعنی نمی موت که میکند بنده از حبت قنوت صبر و دانه و دل تمنی میکند و چون تمنای وی واقع شود دانه و دل تمنی شتر خواهد شد و تمنی بچیز را که  
خواهد کشت و از اینجا معلوم میشود که تمنی از تمنی موت بطریق بی صبری و تنگدلی است و آنکه بخت شوق الهی حق و محبت آن عالم باشد دیگر است و ان من السعادة ان یطول عمر العبد  
و یزده الله عز وجل الا نابة و بدستی از نیک نختی است که در نشو و نما و دانه و خدای تعالی بجمع و توجه بچای خود این علت دیگر است از برای تمنی موت یعنی موت خود را تمنی  
چند و زنی در دنیا بودن و کار کردن و توشه راه آخرت بدست آوردن نعمت است که الدین از زنده الاخرة و واه احمد و عن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله گفت ابو امامه باقی نشستم  
روی آرنده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلما کبر فابس تذکیر کرد آن حضرت ما را و یاد دانه احوال آخرت و احوال قیامت را و در قنات و نرم و تنگ کرد و دانه های ما را فکی پس  
کرید که سعد بن ابی وقاص فلما کبر البکا پس بسیار کرد که راقا قال یا لیتنی مت پس گفت ای کاشکی میم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال الهی پس گفت پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم یا سعد اعندی تمنی الموت یا سعد یا زین و حضورین آرزو میکنی موت را فرد ذلک ثلث مراتب پس باز کرد و دانه و نکور کرد آن حضرت  
این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منی غم و نامرضی حق است پس در حضورین آن را چون میگویند یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه شایده حال من در  
شرف محبت من بهتر است از غمتی که تصور توان کرد اگر چه حاصل کرد و در بعد از موت تقیم و درجات گمان همه با نظر بر وجه که من را بر نتواند شد که این در دنیا بهشت تعالی است و در دنیا  
پرسیدند که مؤمن را حیات بهتر است یا حیات که گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی حیات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت یا سعد ان کنت خلقت للجنة فکنت  
اکنونی تو که پیدا کرده شد برای بهشت فما طالع عمرک و حسن من عملک فهو خیر لک پس آنچه بدو خوشتر و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است و مراد آنست که دو استحقاق هر دو است

لأن جبین  
علامی است که  
ظاهر مرگ و زین  
نوعی است که  
اندازان را بگویند  
بسیار و بعض  
گفته اند

آن جهان حاصل می‌گردد اگر گفته شود که کلام عرب از برای شک و تردید است و سعد بن ابی وقاص از عسکر مشهور است پس در قول آن کنت خلقت الخیرة چنانچه  
 آنجا شاید که صد و این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمه تر و دشارت بعظم شأن این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد و او احمد و عن حارثه بن مضرب بن عقیق  
 سحر و کسری می‌شده تا بعدی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب در آمد بر خباب بن نفیع خاسی حجه و تشدید موصوفه اولی که صحابی قدیم الاسلام و مجرب و در ریاست نزل  
 کرد و بگفته و وفات یافت در وی سینه و ثلثین و نماز کرد و بروی علی بن ابی طالب و قدامت کتبی سجده حال آنکه دلیغ سوخته بود و خباب را بر پشت می‌انهد و خود خباب پس گفت خباب  
 لو لا انی سمعت رسول الله اکرمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول می‌گفت لا یقین لحدکم الموت ما یدک از نو کند یکی از شمار مرگ القنیت  
 هر آنکه از نو کند و میگوید آنرا مالک و می‌دانی اندک مضطر گشت باز وی موت را از نبی خبر ندیادی که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که در غیب آن کرد و در شریعت آنرا  
 آن اختلافی هست چنانچه تحقیق آن در باب الطبیعیات یا از جهت تا انگری و مالدار می‌که پس سید متو عاقبت آن و لهذا گفت ولقد رأیت مع رسول الله تحقیق دیدم و  
 دانستم من خود را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما املک درهما که مالک بودم یک درهم را و ان فی جانب بیتی الان لا و بعین الف درهم و در سینه بود که  
 خانه من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارثه که راوی این حدیث است ثم اتی بکفته بعد از آن آورده شد و خباب گفت او را که تمامش نفیس بود فلما و آه یکی  
 و قال پس هرگاه که دیدی که من را بگریست و گشت اگر چه جائز است در شریعت لکن حیزه لم یوجد له کفن لیکن حمزة بن عبد المطلب که سید الشهدا و هم رسول خدا بود صلعم و در معنی آن  
 عذرا یافته نشد برای او کفن الا بوده ملجاء که چنانچه زبون که مددی خطای سیاه و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه انا جعلت علی و اینه قاصصت من قبل  
 و انا جعلت علی قد میوه قاصصت من و اینه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر سر وی کوتاهی آمد از پایای وی و چون گردانیده میشد پایش  
 از کوتاهی می‌آمد از سر وی حتی مدت علی و اینه و جعل علی قد میوه الا دختر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پای او و فرج کبیر سینه و سکون  
 ذال حمزه و کسری خاسی حجه که بوی شغف خانه میسازد و در قبر با کار بر نه و او احمد و القوم ذی الا انهم لم یذکر ثم اتی بکفته روایت کرد و درین  
 حدیث ما احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر کرد این قول را که ثم اتی بکفته تا آخر حدیث و البیهقی فی شعب الایمان باب ما یقال عند من حضره الموت باب در  
 بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده و او را موت و نزدیک رسیده چنانکه حکم عادت یقین کرد که می‌رسد و گفته اند علامت اختصار آنست که سست شدن پایای است  
 که اگر ایستاده کنند پایا را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی بیان دو چشم و گوش و در ارتشتن پوست خضبتین بسبب منقبض شدن خضبتین و مراد با یقال عامه  
 از یقین لا اله الا الله و استرجاع باناسه انا الیه راجعون و در عاگردن بخیر خواندن تین و آنچه میگوید ملائکه برای مومن و کافر در وقت از برای روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیان  
 الفصل الاول من ابی سعید و ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کم لا اله الا الله تلقن کنید مرده می‌گوید خود یعنی آنرا که  
 نزدیک بودن رسیده اند که طریقه را تلقین شق است از لقن یعنی سرعت فیم و تلقین همانندین و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلام است در حضور کسی که حاضر شده است و او را  
 موت بی آنکه تکلیف کند او را بخواندن آن و او مسلم و عن ام سلمة رضی قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا حضرم المریض و قتی که حاضر  
 شوید شما بیمار را و الیته یا میت را یعنی آنکه نزدیک موت رسیده و کلمه او برای شک و اوسیت اگر مراد بر بعضی محقر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا  
 خیرا پس بگوئید خیرا یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشعاف و مغفرت قال الملائكة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می‌گویند  
 شما و عامی می‌کنند و او مسلم و عن عائشة قالت قال رسول الله و هم از ام سلمة است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من مسلم نصیبه مصیبة  
 نیست هیچ مسلمانیکه برسد او مصیبتی مصیبت سختی و اندوه رسد و کسی فقیر ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بکفتن آن نزد رسیدن مصیبت  
 و بیان تفصیل آن کرده و آن که ام است ان الله و انا الیه راجعون بدستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامه احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و  
 سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردند کانیم اللهم اجر فی این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون سبزه و ضم جیم و بفتح سبزه بعد و کسب جیم و معنی هر دو یکی  
 است یعنی اجر ده مرا فی مصیبت من و اخلف لی خیرا منها و خلیف و بدل کردن برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفقا من درین مصیبت و اخلف  
 بفتح سبزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف یعنی که دانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدلی از عین آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث  
 است میفرماید بگوئید این را پیغمبر مسلمان فی مصیبت لا اخلف الله له خیرا منها اگر آنکه خلیف و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات  
 سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة ام سلمة میگوید که من این حدیث را از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرده بقصد امثال  
 امر و احوال این خضیت خود را می‌گویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است تا ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت ابی  
 سلمه میگوید اول بیت ما حوالی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مراد هجرت  
 ابو سلمه است از حبشه مدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه به حبشه پس از آن از حبشه مدینه و ام سلمه را به وی بود درین هجرت و ابو سلمه پس عمره آن حضرت بود و در بیت  
 عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود ثم اتی قلنا پسر بدستیکه من با وجود این استعجاب و این خلیفان گفتیم این کلمه اللهم اجر فی لی آخره ما خلف الله لی رسول الله



پس خلیفه بدل کرد اینده خلی تعالی برای من از ابوسلمه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که در بخج وی در آمد و داخل ازواج مطهره وی گشتم رواه مسلم و عنهما قالت  
دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره وادعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه و حال آنکه تحقیق بازمانده بود چشم ابوسلمه که بنمی  
آمد چنانکه در حالت اختصار می باشد و شق بصرش و رفع بصر و شستن و غیره را راست فاعلمنه پس فرمود بنیاد حضرت بصرا را فم قال ان الروح اذا قبض  
تجبه البصر لیکنت آن حضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند و او را بصر و نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت  
شنیدند فهمیدند که وی فوت کرده و فصیح ناس من اهلله پس بانک و فریاد کردند و مردمان از ایل خانه ابی سلمه فقال پس گفت آن حضرت لاندعو اعلی افضکم الاخیر  
و عاخذت بر ذمتای خود که بر منی و کچمید و اولاد و ماند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند و هر چه میگوید شما و عاخذت  
ثم قال بترکت آن حضرت اللهم اغفر لابی سلمة ذنبا و ابی سلمه را و ارفع ذنبه فی المهادین و بلند گردان باید او را در آن کسانیکه راه است  
نموده شده اند و اخلفه فی عقبه فی الغابین و خلیفه شود در رعایت امور و حفظ مصالح و باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد او و برین گفت برنی الغابین  
بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی نبود مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابین صفت عقبه است و اخلفه بوصول منزه و رحم الامم  
بکسر قاف و در صرح گفته عقب سکون و کسر و ولد و ولد و اغفر لنا و له یا رب العالمین و بیا مرز ما و مرز او ای پروردگار جهانیان و ارفع له فی قبره و کفر  
کن مراد او در قبر و وفود له فی قبره و روشن گردان مراد او در قبرش رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
حين توفي سجد بر سجدة و دجوة گفت عائشة که آن حضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجا بر جبهه بکسر عافج موصوفه بر دیانی مخطوط متفق علیه الفصل  
الثانی من معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان اخر کلامه کسی که باشد آخر سخن وی لا اله الا الله دخل الجنة  
می داید به بهشت درین حدیث رمزی به یقین نیست که اثر آن این است فافهم رواه ابو داود و عن محفل بن عقیل بن عکرم و سکون بن عکرم و کسوف بن عکرم  
تخانی و بن عکرم صاحبیت از اهل بیت شجره سکونت کرد بصره را و ندر محفل که در بصره است منسوب باوست و روایت میکند از وی من بصری و غیره وی باقی ماند  
تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأوا سورة النین علی موتکم بخوانید سوره نین را بر مرده ای خود تا هر آنست که مراد بقرآن باشد  
و علی بن عکرم برین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر قبر و سر تقصیر این سوره مکرر یا بعلیم نبوت است و احتمال بر اصول دین و طبیعت مشترک است میان وی و سوره  
دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن سر کرم در خانه این سوره است که تقصیر تصدیق رسالت است با و که وجه و خاتمه وی که شش است بر رجوع به کلام صمدیت حق که مناسب این وقت  
و حال است که فرمود و فحان الذی سیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه که من شنیدم که این همه فضل این سوره که وارد شده به بصیرت آفریده ایم که بجهت این است  
است رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون و هو میت گفت  
عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بطای مجهر و حال آنکه وی مرده بود و هو بکی فان حضرت کریمیکر و حتی سلاد موع النبی تا آنکه روان شد شکم ای پیغمبر صلی الله علیه  
وسلم علی وجه عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رضی الله عنه کسی است که از عا جران بدین فوت کرده و اول کسی که در قیام دفن کرده شد و قیام بعد از وی قبره شد و آن حضرت  
صلی الله علیه وسلم یکی بغض شریف خود بر داشت بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را بر داشت بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث  
دلیل است بر مهارت میت خلافا للبعث و وی این را از خصائص میباید و کلام دین در غسل میت بیاید و رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عنهما قالت ان ابی  
قبل النبی و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هو میت و حال آنکه آن حضرت هلت کرده بود و رواه الترمذی  
و ابن ماجه و عن حصین بن صخر و عن حماد بن عمار و عن وین و بعض یقع هر دو گفته و ابن اشهد و اصوب است و سکون مای حمل اولی صحابی انصار است  
معه و در اهل مدینه و امین یک حدیث است ان طحمة بن البواء مرض روایت میکند که طحمة بن البراء صحابی انصار است معه و در اهل جمار بنیاد شده فانه النبی پس آمد و پیغمبر  
صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که جمارت میکند و از قتال پس گفت آن حضرت انی لا ادری طحمة الا انی حدثت به للووت بهرستیکر من کان فی بر طحمة را که در تحقیق که پدید آمده  
روی مرک و آنرا یضم سینه یعنی طحمة ای فاذنونی ببعس جانانیده و خبر کنید را بموت وی تا حاضر شوم و فاکر کنم روی و محملوا و شانی کنید و بخیر و کفین و دفن وی فانه لا یفنی فی خا  
مسلم ان تحلبس بین ظهرانی اهلله پس بهرستیکر شان این است که نمی باید و منزل و انیت مردم و مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه ببادا کنند و شود  
کمره و عید شاد و در مردم و مؤمن عزیز و کرم است نزد خدا و لهذا انجی پیغمبر که در بعضی مراد است یعنی توانا که جیفه کرد و کند شده و جیفه جیفه است که بکند بهین ملاحظه و فطافه انی تمم است تحقیق  
این در شرح کرده شده است و طحمة بن البراء انصاری از کبار صحابه است و چون مرده وی گفت آن حضرت اللهم طحمة را و انت تحک الیه فدا و ملاقات کن طحمة را در حالی که خنده میکند و بوسه  
و دره ویتی ندیده کرده و بهر نیک الیک و او خنده میکند بوسی تو رواه ابو داود و الفصل الثالث من عبد الله بن جعفر و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی دمشقی  
جرا طریف علیم حنیف بود و او را بحر الجاهل میگویند گفته اند که در اسلام از وی نمی تری بوده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعنوا موتا کم نقین کینه و بغما ند مرده ای  
شما را این کلام لا اله الا الله الحکیم الذکریم توصیف این و وصف بشارت بفرمود که ای است تا امید و ارجان در سبحان الله و رب العرش الخلیل شارت بخلعت و کبرای حق است ثبوت

حضور درگاه بهجت و غمت و غمت برود و الحمد لله رب العالمین برحق این محنت آباد شاکر و راضی باشد با حضور و حضور معنی ربوبیت مستحق فضل حق که قائل است  
 صحابه یا رسول الله کیف فلا حیاء چگونه است این آقا که مرز و کار مرز ندارد اگر بیاوریم و نیکو کنیم حال احوال و وجود و کفایت و نیکوتر که ذکر حق سبحانه و زنده و مرده و راشای قلب  
 و جلای روح و دست و احضار این صفات و معانی و مرث ذوق و حیات جاودانی است ع مرده و زنده من در قدمت خواهر و برادر و این ماحبه و عن اخی هر چه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المیت تحضره الملائكة ثم یسألون عن حاله و قد مرث من فرشتگان فاذا کان الرجل صالما قالوا پس چون  
 می باشد مرده میزند و نیکو کار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده اخرجی ایها النفس الطيبة کانت فی الجسد الطیب بیرون آیای جان پاک که بوده است  
 در تن پاک اخرجی حمیده بیرون آیای ستوده زنده و خلق و ابشری بروح و روح و روح غصبان و خوش شو بر راحت و رزق پاک در شست و دیر بر خیز و بر پا  
 خشم کننده فلا تزال یقال لها ذلک حق تخرج پس همیشه است آن نفس گفته میشود در آن سخن منکر از مدح و بشارت تا آنکه بیرون آید ثم یخرج بها الی السماء و یسر برده میشود  
 او را بسوی آسمان و فیفتح لها پس کشاده میشود برای وی آسمان و فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگوید در بان آسمان کیست این فقیولون پس میگویند فرشتگان که بر  
 انداز و رافلان این فلائی است یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه میشناسند و رافیلان مرحباً بالنفس الطيبة کانت فی الجسد الطیب فرماید بای جان پاک  
 بود در تن پاک ادخلی حمیده و ابشری بروح و روح و روح غصبان و آری ستوده و خوش باش بر راحت و رزق و پروردگار خشم نکنده فلا تزال یقال لها  
 ذلک پس همیشه است آن نفس گفته میشود در آن کلام و مرده میشود و از آسمانی با آسمان و یکو حتی تنتهی الی السماء التي فیها الله تا آنکه میرسد به آسمانی که در وی خداست یعنی  
 قدرت و رحمت خاص وی فاذا کان الرجل السوء پس چون می باشد مرده بد قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخرجی ایها النفس الخبيثة کانت فی الجسد الخبيث بیرون  
 آیای جان پلید که بود در تن پلید اخرجی ذمیه بیرون آیای نکوهیده و ابشری بحمیم و غساق و خوش شو آب گرم و زرد آب که می بکشد از تن و در حیان و روان میگرد و  
 غساق بشدیده و تخفیف برده و آذنه است در صراج گفته غساق آب سرکنده و آخر من شکله از واج و بعباد دیگر مشابیه عذاب مذکور چند نفس عذاب یا ذوق  
 دیگر از نفس غساق چند نفس فماتزال یقال لها ذلک حق تخرج ثم یخرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال فلان یقال لامر حجاب بالنفس الخبيثة  
 کانت فی الجسد الخبيث اخرجی ذمیه بر کرده و بعد نکوهیده فانه لا یفتح لها ابواب السماء زیرا که کشاده نمیشود برای تودم آی آسمان فترسل من السماء  
 پس فرستاده میشود و آذنه میشود از آسمان بر زمین ثم تصیر الی القبر و یسر بر کرده بسوی قبر و راه ابن ماحبه و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
 اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملائک ان یسعدوها چون بیرون می آید جان سلمان پیش می آید او را و فرشته که بالامی بر اندازا قال گفت حماد که راوی حدیث است  
 از ابنی هریره فلنکر من طیب و ریحها و ذکر المساکت پس ذکر کرد ابو هریره بیان حضرت از خوشبوی آن روح و ذکر و شک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و ابروی  
 بای آنست که راوی خصوص لفظی که کشیده یا ندارد قال گفت ابو هریره یا آن حضرت و یقول اهل النماء و میگویند آسمانیان روح طیبته جانی پاک است جات من  
 قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند صلی الله علیه و علی جسدکنت تعمرینه در و فرستاده خدای تعالی بر تو در تنی که  
 آبادان و زنده میداشتی توان تن را فیطلق بها الی ربه پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ثم یقول انطلقوا به الی آخر الاجل یسر میگوید برید او را بسوی آخرت که مرده است  
 قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای وی نهاده شده است و مراد بدان بر رخ است یعنی برید او را بجا نیکو آماده کرده شده است برای او تا روز حشر و از اینجا معلوم میشود که هر کس را  
 ده اهل است اول و آخر اهل موت و آخر اهل قیامت و اگر بگویم قضی اجلاء اهل مسی عنده و تحمل برد و است قال گفت آن حضرت و ان الکافر اذا خرجت روحه  
 و بدستیک چون کافر بیرون می آید روح او قال حماد و ذکر من نقتها و ذکر ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح و ذکر که خدا و ذکر و لعنت او یقول اهل السما  
 روح خبیثه جات من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریره فرد رسول الله گفت ابو هریره پس بگویند و نه و پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم و بیطة کانت علیه علی انفه چادری را که بود بر وی بر بنی خود فی الصراج ربطه بقیع چادر یک لحنت که زنان بر سرافکنند هکذا همچنین اشارت است بفعلی که ابو  
 هریره کرد و چادر خود بر بنی نهاد بر وی نمودن صورت نهادن آن حضرت ربطه را برانف و راه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حضر  
 المؤمن و حق که حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود و در اموال او ملائکه الروحیه بجزیره بیضاء می آیند فرشتگان رحمت با فرشتیم پاره سپید فقیولون  
 اخرجی و احضیه مرضیا هکذا الی روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آیای خوش و از خدا خوش و می کرده شده را تو بسوی راحت که از جانب خداست  
 و روحان و بسوی مذق روحانی از رحمت و غایت و تواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتها بهشت است و در غصبان و پروردگار خشم نکنده فخرج کما طیب ریح  
 المساکت پس بیرون می آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می بر آید روح با بوی خوش حق انه لینا و له بعضهم بعضا تا آنکه بر آید میبندند روح را بعضی فرشتگان بعضی  
 یعنی دست به دست می بر بندند یا تو را به ابواب السماء تا آنکه می آید و از در در برای آسمان فقیولون پس میگویند فرشتگان ما الطیب هذه الروح التي جاتکم من الارض و حجب  
 این بوی که آمده است شما را از زمین فیا قون بها و ارح المؤمنین پس می آید از در در و ارح مؤمنان فلم اشد فرحاً به پس براندر و ارح مؤمنان تحت تندر و می شادمانی و خوشحال  
 این روح من احدکم بغائبه نقدم علیه از یکی از شما که خوشحال میشود و بغائب خود که بازمی آید از خبر وی فیسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس می پرسند و از چه کرد فلان که

[illegible]

فیقولان له وما علمت پس میگوید آن دو فرشته را و او چسبید و لیل و انتش تو رسالت و پراورد گنجی کوئی و میگوید میگوید فیقول قرات کتاب الله پس میگوید  
کتاب خدا را که قرأنت و محضر است قأمنت به و صدقت پس ایان آورد و میگوید راست که دانستم و اینچنین و طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرأت قرآن  
بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن بجزایر و اثبات نبوت بقرآن و تفریح حدیث ناظر و جانی است فینادی مناد من السائس آفازمید پادواز دهند  
از آسمان ان صدق عیدی که راست گفت بنده من فافرشوه من الجنة پس فرشت کرد انید بنده را و بسند زید برای وی فرشی از بهشت و افرشو بفتح نزه و قطع  
اوست و فرشت افشاندنی و اللبوه من الجنة و پوشانید و مالبا سی از بهشت این نیز بفتح سنده و قطع اوست و افشوالله بابا الی الجنة و بکشاید برای وی دبی  
بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیأنته من و حها و طبعها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی ففیصح له فی قمره مدبصره پس کشاده کرد و پیشه  
برای وی در دوروی ناداری بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آن حضرت و یأنتیه رجل جن الوجه و می آید او را مردی پیکور وی حسن الثیاب نیکو  
طیب الریح خوشبوی فیقول البئر بالذی یسرك پس میگوید آن مرد با آنچه شادمان کرد و اندر او بشار یعنی مرده داد و و بمعنی شاد شدن نیز آمده و هذا یومک  
الذی کنت توعد این روز است که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مرا و من انت کیستی تو فوجهک الوجه پس روی تو روی کامل بدن و  
جمال و کمال است میگوید بالجنی را و دوروی تو نیکی را و بشارت میدهد بدن و میسر و این چنین و وی را که بسیار دینی را و بشارت دهد بدن فیقول پس میگوید آن مرد اهل  
الصالح من عمل نیک توام که تمثل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگار را بر پا کن قیامت را حتی ارجع الی اهل  
و مالی تا آنکه باز برگردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز برگردم بسوی دنیا و زیاده که عمل صالح را زیاده کند ثواب و در جوار و لیکن چون دانست که  
حیا بعد نبوت نیست که بیعت روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را که نیت از احکام آقا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهل و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد  
و آن روی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر و پایشان را بآن چنانکه میگوید و تمی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آن حضرت و ان العبد  
الکافر اذا کان فی اقطاع من الدنيا و اقبال من الاخرة و بدستیک بنده کافر وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملکة سوا  
الوجه فرودی آید بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المصوح با ایشان پلاسات فیجلسون منه مد البصر پس می نشیند از نیت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یحیی  
مات الموت حتی یجلس حد رأسه فیقول بستر می آید فرشته مرک تا آنکه می نشیند در سر وی پس میگوید ایها النفس الخبیثه اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید  
بیرون آی بسوی خشم و ناخوشی از خدا قال گفت آن حضرت ففرق فی جسد پس بریشان میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد و در میرو و در عاق آن و ناخوش میگرد  
بر آمدن را و نخواهد که بر آید از جنت ترس آنچنین بنده از غلاف روح نموس که میخواهد زود بر آید بنشاط و سرور و خوشی بشا به افوار و آثار و لطف و گرم ففتیرت عیها پس یکشد ملک الموت  
آن روح را بکنیزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود و پنجم گرم از پنجم تر که نزدیکش از چیزی از ان پنجم بوی محسوس همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروج  
بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از ان عروق چنانکه در روایت آید و بیاید و درین غایت ایلام و از عجاج است و سفود بقیع بین و حمل و تشدید فابرون تنور آهنی که  
کباب کرده میشود بوی کشت و باقی میماند با وی بقیه از کشت سوخته و چون او را از پنجم تر شده بکشاید چیزی از ان خوا پس پدید میآید پس میگرد ملک الموت روح کافر را  
لخذها لئلا تدعوها فی یوم طرفة عین حتی یجعلوها فی ثلاث المسوح و تخرج منها کائنات من رجیفه و جدت علی وجه الارض فصعدون بها  
فلا یرون بها علی ملائکة الا قالوا ما هذا الروح الجبیت فیقولون فلان بن فلان باقیع اسماء التي کان یسمی بها فی الدنیک حتی ینتیج  
الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له ترجمه این عبارت از ان که کشت ظاهر شده است بمحل آنکه حال کافر بر عکس حال مومن است مگر آنجا فیجعلوها فی ذلک الکفن بود و اینچنین  
یجعلوها فی تلک المسوح یعنی میگردانند ان را در ان پلاسات آنجا که طیب نغمه مسک بود و اینچنین کائنات من رجیفه آنجا که روح الطیب بود و اینچنین با روح الجبیت آنجا که اسماء بود و اینچنین  
باقیع اسماء ثم قرا رسول الله پسر خواند پیغمبر صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة کشاده میشود در کافران و از برای آسمان  
و در نمی آید بهشت را حتی یجل الجمل فی مم الخیاط تا آنکه در آید شتران منماست در سوراخ سوزن آن تنگی فیقول الله پس میگوید ندی عز وجل اکتبوا کتابه فی سبعین  
فی الارض السفلی بنویسد نامه او را در زمین که نام جای است در تحت زمین مغم که پایان ترین زمین است بر خلاف علین که بر آسمان مغم است فطرح روحه طرحا  
پس انداخته میشود روح وی انداختی سخت ثم قرا پسر خواند آن حضرت این آیت را و من یشک بالله و کسی که شرک آورد بخدا فکانا خور من السماء پس کویا بر روی آقا و از  
آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در خضیف کفر و شرک افتاد فخطفه الطیر پس می ربانند او را پرندگان و هلاک میگردانند و تشبیل است الهوی مرده که  
پریشان میگردانند و هلاک میگردانند و او را در خدلان او تهوی بلالو یحیی اندازد او را باد فی مکان تحقیق در جای دورا شادست با خدا حق شیطان او را در  
صلوات و در افتادن از مقام قرب و وصول تشبیل اول محض فاد هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز و قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات یعنی ایشان متوقع  
نیست و جامه دیگر دانند که مکن است خلاص ایشان متوجه و لیکن بعید است که اقال البیضاء وی فقار و روحه فی جسد و یأنتیه ملک ان فیجلسا ند فیقولان له من  
ربک فیقول هاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه لا ادری

فینادی مناد من السماء ان کذب ما فرشته من النار و انقول الله بالالی التوفیاً یتدعی من ها و هو ما و یفتیق علیه تبره حق یختلف فیما ضللا و یستدعی من جلی  
الوجه یقیم الشیاب منتقم الیج فقول الله بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فقول من انت فوجهک الوجه یجی بالشر فقول الله بالکلیب الخبیث فقول رب  
لا تم الساعه ترجد این عبارات بر وجه متابعت از عبارات سابقه که در بیان حال نوم مذکور شد ظاهر میگردد و باه کلمه تحریر است و در حالی نوم من صدق عهدی بود و اینجا  
ان کذب بی ذکر عهدی و انجاس من روحا و طیبها بود و اینجا من هر ما کس و ما و نوم نفع بین با و کرم و اضلاع و توانهای پهلوتنگ گردانیده میشود و بر کافر که روی تکه دریم شکند  
اضلاع او را و تو عهد اینجا از عهد باشد چنانکه آنجا بود و عهد بود و تواند که اینجا نیز از و عهد باشد بر سبیل استرا و حکم چنانکه البشرو فی و و ایت نموده و در و ایتی دیگر مانند آنچه مذکور شد  
چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر و زاد فیه و زیاده کرده است در وی در نوم من این را که اذ اخرج روحی علیه کل ملک بین السماء و الارض و کل ملک  
فی السماء چون بیرون می آید روح نوم من در و می فرستد بر وی هر فرشته که میلان آسمان در من است و هر فرشته که در آسمان است و ففتح ابواب السماء و کشاده میشود و در بعض نسخ  
یعنی کشاده میشود برای وی در ای آسمان لیس من اهل باب الا و هم یدعون الله ان یعرج بر وجه من قلم نیستند هیچ عاقل از اهل هیچ مدعی از برای آسمان که  
انکه ایشان میخواهند خدا را دعا میکنند که بر داشته شود روح وی از جانب ایشان و تنوع نفسده یعنی الکافر مع العروق و کسیده میشود جان وی یعنی جان کافر با کرامی وی  
چنانکه در وایت سابق مذکور شد فیلحه پس بعثت میکنند و را کل ملک بین السماء و الارض و کل ملک فی السماء و تغلق ابواب السماء و بسته میشود برای آسمان لیس من اهل باب  
الا و هم یدعون الله ان لا یعرج روح من قلم رواه احمد و عن عبد الرحمن بن کعب روایت است از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت خلافت فیه  
عن ابیه از پدرش که کعب بن مالک است از شا هر صحابه و شعری اسلام و قصه توبه او در خلفا غزو و تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است قال گفت عبد الرحمن لما حضرت کعبا  
الوفاء منکامیکه حاضر شد کعب را و اوقات انته آمد و را ام بشربت البراء ابن معرو و فقالت پس گفت ام بشرو خنرا بان معرو و نفعیم و سکون عین و نصم رای ولی که انما انما است  
اول کسی که بیعت کرده در لیل القعبه و پیش از قدم آن حضرت بدینه فوت کرده و در صحبت ام بشرو خلافت است یا با عبد الرحمن کنت کعب ابن مالک است ان اقییت فلا فاما قرا علیه  
معنی السلام اگر ملاقات کنی فلان را و از آن عالم نام یکی از دوستان خود را بر دین بخوان بر وی از من سلام قائل پس گفت کعب بن مالک غفر الله لک یا ام بشرو یا زود ترا عذی تعالی ای ام بشرو  
این عبادت را در جای میگوید که قائل جزیری گفته که نمی باید گفت یعنی این چمن است که تو میگوئی نمی اشغل من ذلک ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی بر شناسیم و سلام و پیام  
کسی بر شناسیم یعنی ما را کار با و مشغول از عجز و در ماندگی و گرفتاری بخل خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کسانی که با ایشان سلام  
برسانند نیز هست یعنی آنجا کسی را از خود خبر هست که سلام بوی برساند و باز وی جواب سلام بگوید فقالت پس گفت ام بشرو یا با عبد الرحمن اما سمعت رسول  
صلی الله علیه و سلم یقول یا نشیبه ان تواتر حضرت را که میخواست ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة بدرستیک و روحای مسلمانان نماده میشود  
در درون پرندگان سبز که میچرخند درختان بهشت را و علق بالقاف چرین شتر سبز را و تعلق بضم لام است قال بلی گفت کعب ابن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را  
گفت ام بشرو ذلک پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود و ترا و تو از کل نمونانی که در غایت سرور و جود خواهی بود و مشغول و مخدول و رواه ابن بلعم  
و البیهقی فی کتاب البعث و النشور و عنه عن ابیه و هم عبد الرحمن بن کعب از پدرش اند که کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
انما سمته المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة نیست روح مومن مگر طیر یعنی در جوف طیر که میچرخد در درختان بهشت و نشود نفحات انسان کاسی طلاق کرده میشود و بر جسد  
کاهی بر روح و اینجا بر روح است حتی بر وجهه الله فی جسد ه تانکه بازمیکردانند عذی غر و جل او را در تن وی یوم بیعته روزی که برانگیزد او را از خاک و روا  
مالک و النسائی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور و دیگر روایات درین حدیث مختلف آمده و در وایتی فی طیر آمده و در وایتی فی حمار و وایتی فی فحور  
طیر خضر و در وایتی کطیر و در وایتی فی صور طیر و در وایتی طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود و اکثر روایات اخبر یا خضر است و در وایتی طیر بعض آمده و بر هر تقدیریم  
این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است بدن و تدبیر و تصرف در آن و لقب حقیقت لازم آید و منزلت  
ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیرانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل و صنع جواهر  
در هنر دقیق و نگاهداشتن آن در آن نوع تکویم و تنعیم است مرا ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص ششگانه و بعض عام دارند تمامه مؤمنان را و ظاهر احادیث همین  
و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن و اسد اعلم و عن محمد ابن المنکد و قال دخلت علی جابر بن عبد الله و هو یومئذ محمد بن المنکد بضم میم و  
سکون نون و کسر و ال که از تابعین است گفت و آمد بر جابر که از شا هر صحابه است در حال آنکه وی بمیرد فقلت اقرا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم السلام پس  
گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام رواه ابن ملجه باب غسل المیت و تکفینه باب در بیان غسل میت و در کفنی در آورده وی بلکه غسل میت  
فرض است باجماع و نیز اجماع است بان که بجا غسل میت او ای حق میت است و ازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف گردانند  
در سبب و وجوب آن اکثر آنکه غسل میت از جهت نجاست است که طول میکشد بموت بلکه از جهت حدیث است زیرا که موت سبب استرغای مفاسد و افعال عقل است و یکنوا  
نفس نمیکرد از جهت نجاست است لیکن در حق قصار کرده شد بر بعضی از بعد از جهت هر که سبب است شکر است از وی و بر این شستن تمام بدن و روح و چون در میت هر چه عارض شد باک



شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و مو است پس تنفس کرده و بموت چنانکه ساز حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخود  
بردارد پیش از غسل میباید نماز وی و اگر از جهت حدث بودی در دست بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بر حال نجاست در دست نمونه  
بغسل بجست تکريم بخلاف کافر که پاک نمیکرد و بغسل و مسح نمیکرد نماز حاصل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است که ان المؤمن لا یغسل جیسا ولا میتا الا کربین زیاده  
در این حدیث بجست رسیده واجب کرد در ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف نیست در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست  
که شواهد است که اهل الشیخ ابن العاصم و مضعفه و استنشق و غسل میت میت نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و مکنین که غسل میت را با وضو کرده و اگر غسل  
در اصل معروف است و کفن و تحنینه جاری شده **الفصل الاول من ام عطیه** قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحن فی غسل الميت فقلت ما یجوز فی غسل الميت من رویت  
است از ام عطیه انصاریه که از کباب صحابی است و بان حضرت غزاس میگوید و مجرد جان را تا نوازی میگوید و بسیار از آن ترغیب میکند و آن حضرت و غسل میدویم و خوار  
گردیدیم باشد و وجه الی العاصم بن ربیع ایام کلثوم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشد است فقال اغسلوها ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلك پس گفت  
آن حضرت غسل دهید و سه بار غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که و ترا باشد چنانکه در روایات آمده است ان و ایتن ذلك اگر صلحت می بینید شما و نیک آئید و احتیاج باشد  
بدان و با سرف نکند بماء و سدل بشوید آب و بر کما می درخت کنار که در آب میچرخانید که آن داخل است در تطهیر و تطهیر و اجعلن فی الاخره کافورا و بگوید  
در مرده آخری کافورا و شیا من کافورا یا چیزی از کافور شک را و است در لغت که کافور گفته باشند یا من کافور گفته باشند که مرا و کردانیدن کافور است در آب جمهره  
کافور اند و کوفیان میگویند که کافور در جوف است و بعد از غسل و خشک کردن بدن مالند و گفته اند که اگر کافور نیابند شک قائم مقام آن میگرد و در نزدی حدیث نیز درین باب  
روایت کرده که آن حضرت را از خشک سپیدند که آیا جائز است استحالة آن پس گفت هو طیب طیبکم و گفته که علی برین است نزد بعضی اهل علم و این قول احمد و حقی است و بعضی  
علم کرده و گفته اند شک را برای میت فاذا فرغتم فاذا غنی پس چون فارغ شوید بشوید شام از غسل پس بفرستید ما و اعلام نماید فلما فرغنا ذناه پس برگاه که فارغ شدیم ما اعلام  
کردیم آن حضرت را فالتی الینا حقوه پس انداخت آن حضرت بسوی ما بنده خود را و حقوق بفتح حای و موطر کسر زاده و سکون قاف یعنی از او و بعضی بنده را بر آورده و مراد اینجا  
از اوست و قال اشعرونها یا ایه و گفت آن حضرت شعار کردانید برای وی این از او را یعنی زیر کفن او بچند تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه پوشش از جهت  
اتصال وی بشعر یعنی بوی و در اینجا استحباب تبرک است لباس صاحبین و آثار ایشان بعد از موت در قریب آنکه قبل از موت نیز چنین بوده و فی روایتی و در روایتی این چنین آمده که  
اغسلوها و ثلاثا او خمسا او سبعا و ثمانا و رطاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیاید و اگر بکنند کرده است و با سرف و ابدان بپوشانند و آغاز کنند در غسل اعضا  
از جایهای راست وی و مواضع الوضوء منها و انبه کنید کمالی و وضو یعنی اعضای آن از وی و قالت فضضوها شحرها ثلثة قرون و گفت ام عطیه پس یافتیم ما می  
اورا سه کیسه فالتیها خلفها پس انداختیم آن کیسه را پس پشت دی شایید که این نیز از آن حضرت یا ذن وی بود و باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرح و است  
اعلم متفق علیه و عن عائشة قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب کفنت عائشة که آن حضرت کفن کرده شد و در  
جامه کارزار و در او لغاف است یمانیة تخفیف یا منسوب بین بعضی جامه های سپید جمع ایضی منحو لیه بفتح سین منسوب بحول که نام قریاست ازین و بعضی حول قصا  
گویند و محل بعضی شستن است یعنی مغسول و مقصور بود آن جامه ها و بعضی سین نیز گفته اند جمع محل که جامه سفید پاک است از زبیه اما نسبت بجمع شاد است و بعضی گفته که  
بعضی نیز نام قریاست من کوسف از زبیه بود آن جامه ها و کوسف بنم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی نعلین فیها قمیص و لا عامه نه بود در آن سه جامه پراهن و نه  
و ستارها بر این عبارت مدین است که قمیص و عامه و کفن آن حضرت نبود و بعضی تاویل میکنند بآنکه مراد است که قمیص و عامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود  
پس مجموع کفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که تحقیق ثابت شده است که نبو کفن آن حضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنن کفن سه  
جامه است لیکن ذکر کرده است از آن در هار قمیص و عامه و استحسان کرده اند از بعضی متأخرین برای اشراف و گفته اند که دم عامه بجانب روی اندازند و پشت چنانکه در حالت حیات  
بود و ثلثه فانف است و چنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب قد است متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان کفن احدکم کفاه فلیحسن  
کفنه چون کفین کنیدی را شمار در خود را پس باید که نیک کند کفن او را و چنین کفن آنست که تمام باشد و لطیف و نعیدنی اسراف و تزیین و نو و شسته و آن برابر است اما آنچه مسرفان  
کنند بر یا و بجز حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت و رواه مسلم و عن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی کفنت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلی الله  
علیه وسلم فوقفته ناقه و هو محرم پس اناخت او را ناقه و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود دفعت پس مرد آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر  
صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدل و بشوید و آب و بر کنار و کهنه فی ثوبیه و کفین کنید او را و دو جامه او که در حرام پوشیده بود و لا متسوه بطیب و  
نسیا ید را بوی خوش و لا تحضروا و اسه و پوشید سر او را چنانکه حکم محرم است فانه یبعث یوم القیمه ملبیا پس بدو تنگی و بی برنجینه شود و از تنگی یک کوبان  
متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که عمر ما هم بر حال احرار تمکین کنند امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم ساریوتی است و آن  
حضرت صلی الله علیه وسلم آن محرم را در دو جامه کفین کرد و محبت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تحنینه پیش مخصوص وی بود و آنرا از هر طریق تشبیه کرد و آن

و سنن کبر حدیث خباب و باشد که گویند حدیث خباب بن انیس که در آن حدیث این است که قتل مصعب بن عمیر و فابیاب جامع للمناقب  
که در کتاب در مناقب صحابه کورستان شهادت الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یلعب المسلمون شیا بکم الی غیر  
یوشد از جامای خود سپید را فافنها من خیر شیا بکم زیرا که جامای خید از خطبه بهترین جامه های شانند و گفتوا فیها موتکم و کفین کنید در آن مردی خود را و من خیر الکالم  
الا شمد و از بهترین مردهای شانند است بکسر سهره و میم شک سره فانه منبت الشعر زیرا که وی میروید و میزکاز و یجولو البصر و روشن میکند بیانی را و واه ابو داود  
و الترمذی و در وی ابن ماجه الی موتکم و روایت کرده است ابن ماجه بالفظ موتکم و ذکر کحل و اندک کرده است و عن علی بن فضال عن رسول الله صلی الله  
علیه و سلم لا تغالوا فی التخن کران بانه کنه فانه یسلب سلبا سو یعاس برستیک کفن روده میشود یعنی کشته میگردد و در وی شتاب یعنی زد و کشته و کشته  
میشود پس چه حاجت فحاشست و کرانی بها است مقصود نهی از تند و اسراف در کفن است و رواه ابو داود و از ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اندک وصیت کرد و کفین وی در و جامه که پوشیده بود  
و گفت که بشوید اینها را و کفین کنید مراد آن زیرا که زنده و متحیات است بجامه نو و گفت اینها برای یم و زده آب و تراب اند و عن ابی سعید الخدری انه لما حضر الموت  
دعا بشیاب جلد و غلبه ها و از ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد و اموات طلبید جامه های نو پارس پوشید آنها را ثم قال صحبت رسول الله یسرفث شینه میخیزد یا  
صلی الله علیه و سلم یقول می گفت میت بیعت فی شیا بعد الی عیوت فیها مرده برکنجه میشود و در جامای وی که می میرد در وی واه ابو داود و ظاهر این حدیث آنست  
ابو سعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید و ما و این حدیث ظاهر است که بجهت در جامه می باشد و این شکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است  
که خسر کرده میشود مردم بر نه تن و بر نه پاد کلام بدین باب بسیار است و جمله از آن در شرح مذکور است و غایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد شتاب در  
حدیث شحال است که میسر و میت بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال به شتاب از جهت ملاسبت مرد با اعمال خفا که به شتاب و در تایل قول حق مجاز و شیا بکم فخر گفته اند ای اعلم الک  
فاصلحه ابو سعید رضی الله عنه جامه های نو پوشید برای نفاقت و طهارت پوشید و درین میان لکن این حدیث را و اخطو کرد که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم شنیده بود و تایل حدیث صحیح  
که کرده اند که شتاب کنایه از اعمال است و آنکه بجهت شتاب و لبس شتاب جد آید و در مقصود ابی سعید اهام حمل بر ظاهر نیز می تواند بود بجهت کمال حرص بر اقبال ظواهر که در حقیقه مراد و دیگر  
فافهم و اند علم و عن عباده بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر الکفن المحلله بهترین کفن هلاست که عبارت از دوا و از راست از بر دین ظاهر  
مراد آنست که کفن باید بر ثوب و احد اقتضا کرد و در جامه بهتر اند و اگر سه جامه کنند آن سنت است و مرتبه کمال و تمام است و خیر الاضحیه الکلبش الاقرن و بهترین خمر  
کلبش شاد که آنرا چغندر که میزند و کجته وی عظیم می باشد و در اغلب فرم می باشد و در روایات آمده است که فدای دلبرایم علیها السلام آن بود و ظاهر اسوال و مجاس در کفن  
و انچه قریب افتاده باشد ازین جهت جواب هر دو گفت و حاجت نیست که احداث مناسبتی درین دو فقره کنند چنانچه تکلف کرده اند و اندک علم واه ابو داود و الترمذی  
و ابن ماجه عن ابی امامه و عن ابن عباس قال مر رسول الله صلی الله علیه و سلم یقتلی احدان ینزع عنهم الحلل  
و الجلود بختکان غزوه احد که کشیده شود و از ایشان آهین و پوششها که از جنس پوست باشد و آن بدقوا بد ما نهیم و شیا بهمه امر کرده و دفن کرده شود بخونهای ایشان  
و جامهای ایشان و واه ابو داود و ابن ماجه الفصل الثالث عن سعد بن ابی هیم عن ابی هیم عن عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام و کان صانعا لریقه  
است از سعد بن ابی هیم از پدرش ابی هیم بن عبد الرحمن بن عوف که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی بود و وی روزه دار فقال یس گفت عبد الرحمن قتل مصعب  
ابن عمیر و هو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر و غزوه احد و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن فی برة تخین کرده شد در یک چادر و کوناهی که آن غطفی را سه بدت رجلاه اگر پوشید  
میشد سروی پدید میشد هر دو پای وی و آن غطفی و جللاه بد او آسه و اگر پوشیده میشد هر دو پای وی پدید میشد سروی و واه قال و کان میسر ما و ابی هیم عبد الرحمن بن عوف را گفت  
این را نیز و قتل حمزه و هو خیر منی و کشته شد حمزه بن عبد المطلب و حال آنکه وی بهتر بود از من کفن وی نیز باین حالت بود تا آنکه بشد بر پاهای او گاه و پوشیده شد باین چنانکه در فصل  
ثالث از باب تمی الموت از حدیث حارث بن نصر که شت ثمل بطلنا من الدنیا ما لبنا استر فخر کرده شد ما را از دنیا آنقدر که فخر کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف  
رضی الله عنه است او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک را و است در عمارت و اهد خشیان کنون حسناتنا عملت  
لنا و تحقیق تر رسیدیم که باشد ثواب نیکیهای که شتاب داده شده است درین جهان و در آن جهان ما چیزی نباشد ثم جعل میکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگوید حق  
تو ان الطعام تا بماند طعام را بخورد و آنکه روزه دار بود و واه النجاشی و درین حدیث دلیل است بر آنکه ضرورت هر چه را کفن میسر کرد و سنت همان است و مصعب ابن عمیر رضی  
الله عنه صحابه و فضلالی ایشان بود و از اهل مد بود و از شهدای احد است و در جا بجهت از تنمیزین مردم بود و در طعام و لباس و چون سلمان شد بغایت زهد و زید و فقر خیرا کرد و روایت  
که یکباری نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمد پوست کوسید و دیگر رسته پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدی تعالی الی و را بایان  
دیدم و را بیک که دارد و پدر وی او را از خوشترین طعام بخورانیده و بر وی حله میدیدم که به و است در همی از زید محبت خدا و رسول خدا و ابان حال کردانیده و حمزه بن عبد المطلب از  
الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه که او را اسید شغل خوانند نیز از اهل مد و شدای احد است و رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف هر دو را بتلذذ خود خواند و گفت که ما باین حال از دنیا رفته ایم  
این چنین تم میگویم و این یار تم است بر حال ایشان یا حضرت بر حال خود فافهم و دلخیا حث میکند که عبد الرحمن بن عوف از خوشتر است که فصل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بر

خواند و جواب میگوید که این توضیح است از عبد الرحمن بن عوف نسبت با ایشان یا خیریت عامتر از اخصیت است چنانکه بعضی گفته اند و شیخان مجاهد شرح خود گفته اند که احتمال دارد که این قرار داده و عشره مبشره افضل از نسبت بجای باشد که شنیده شده و بدان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و انس علم و عن جابر قال انی در رسول الله صلی الله علیه و سلم عبد الله بن ابی بعد ملا دخل حفرة و قبر کفتم از برای ابانت وی فامره به پس اگر کرد آن حضرت بر آوردن او از خفره فافخرج پس بیرون آورده شد فوضعه علی قبره پس نهاد آن حضرت او را بر دوزانو وی خود هفت فیه من و یقه پس دیدم آن حضرت در کفن وی و انداخت روی از آب و دهن خود و اللبسه قمیصه و پوشانید او را پس بر سر او خود قال و کان کساحیا ساقیضا و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که هم رسول الله صلی الله علیه و سلم بود پس بر سر او را خود در وقتی که عباس را روز بدیدند کرده آورده بر تنه بود و پیرامین سبکس بر قد وی راست نمی آید بجهت طول قامتیکه داشت و عبد الله بن ابی نیز طول القامة بود پس عباس را پیرامین خود پوشانید پس آن حضرت پیرامین خود را وی پوشانید از برای محاکفات تا منافق را نزد وی نمی نماید محاکفات نکرده متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال می آید که چون آن حضرت بر سر کوآن منافق آمد و در میدان کفن او حال آنکه قرآن مجید فرماید و لا تصل علی احد منهنم مات ابدا و لا تقم علی قبره و اماکن بر سر یکی از ایشان کرده است و مایست بر قبری جواب میگوید که شاید که این واقع پیش از نزول این آیت بوده و بعضی میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود و کفر وی و فیه ما فیه و بعضی گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسروی و اکرام وی کرده اند و نمونان مخلص بود پس گویند آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود و میکن حکم خدا را فدای ما میست و بعضی گفته اند که پسروی التماس کرد از آن حضرت پس آن حضرت یا التماس وی بر سر قبر بدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نمی کرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا میفرستاده اند بدان که استغفر لهم و لا تنفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی و لا تصل علی احد منهنم مات ابدا و لا تقم علی قبره و اماکن بر سر یکی از ایشان کرده است و بعضی الشرح و در کتب سیر آمده است که چون آن حضرت این را کرد ایمان آورده اند از قوم ابی ذر از کس و انس علم باب المشی بالجنائز و الصلوة علیها به انکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو جائز است و مشی افضل است و سواره باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است زیرا که فرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میکند و بفعل بعضی و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت اوست و نهادن جنازه پیش مصلی پس باین قید جائز نیست بر غائب و زبر حاضر محمول بر دایره و زمره صانع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و مکن میت بیرون آوردن وی بی قبر کردن ساقط میکند و شرط طهارت و طهارت گزاردن نشود بر قبر بی غسل و اگر بر آوردن بی آن ممکن است بر آرد و غسل دهند و نماز کنند و اگر با آنست بی غسل نماز کردند و بی قبر کردن بر آورده غسل و اندام عاده کنند نماز را و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام بدان باید در نماز کرد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنحاشی الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسرعوا بالجنائز شتائی کسینجازه یعنی بر دشتن او بسوی قبر او این تسلم بر وی رفتن نیست و بعضی گفته اند از شتائی تجنیز و تکفین است و سیاه حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود فان تلك صالحة فحیث تقد موها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکی کار پس شتائی کردن و زود و بفرستادن آن را نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی و ان تلك سوئی خلك فشر تضعونہ عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن بسبب دفع شری است که می بینید آنرا از کردن خود متفق علیه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وضعت الجنائز فاحتملها الرجل علی اعناقهم و قتی که نموده میشود جنازه یعنی میت بر نفس پس بر میدارند و را مردان بر گردنهای خود فان كانت صالحة قالت قد مونی پس اگر باشد میت نیکی کار میگوید پیش فرستید مرا ثواب علی صالح که من کرده ام و انس و قول بجازه که جنة میت است همان است و قابل روح است و تواند که روح را در آن حال بجهت میفرستاده باشند و انس علم و ان كانت غیر صالحة قالت لا هلاها یا ویلها این تذهبون بها و اگر باشد کار میگوید جنازه را کسان خود یعنی آنها که بر سر بردارند و او را می بیاورند و اگر ظاهر آن بود که ویل و ویل کجایم برید مرا و لیکن چون نفس خود را صالحت ندید خود را از خود جدا کشید که یا که غیر است و تواند که این را تصرف راوی باشد بجهت کرامت نسبت ویل خود و ویل یعنی دایمی و سختی و نام وادی در جنت آید لیسبح صوتها کل شیء الا الانسان میشود آواز او را چسپین از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بقضیه تکلیف است و کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان نجیب باشد و نیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصحق اگر میشنید آدمی هر آنکه هلاک میت بجهت فصاحت و دشت رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا و ایتیم الجنائز چون بینید جنازه را که بیرون می آید از درون و احتمال دارد که مراد ویت جنازه باشد در وقتیکه نشسته باشد جنازه در نظرافته و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فافهم فهو ما پس بایستید از برای ترجیب و تحکیم میت و تعظیم ایمان وی بایستید محول شود و شان وی چنانکه در حدیث آید و منوم میکند و من تبعها فلا یفقد حق تو ضح پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی بیرون باید که نشسته تا آنکه نموده شود جنازه یعنی بر زمین یا در محال اصح و اوق است با حدیث متفق علیه و عن جابر قال موت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه و سلم و قنما معه کنت هاجرا بر عبد الله که دشت جنازه پس ایستاد برای او آن حضرت و ایستادیم نیز آن حضرت قنما پس گفت یا رسول الله انما یهودیة بدستیکه این جنازه زن یهودیست نه مسلمان که بر ایستادیم و تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان الموت فزع یقع فی قبره پس گفت آن حضرت که مرگ عالمی ترس و دشت است فاذا و ایتیم الجنائز فهو ما پس چون بریدید





















از جمله اقرباء است ز سنی یعنی مادر اختیار کردیم و دیگران شق گذاشتند و بعضی گفته اند که مادر بغیر از پدر و مادر و غیره از سنی نیست و حکم است و قابل احسان است  
 بخلاف بلاد دیگر و طبعی گفته اند که این حدیث اخبار از کائنات واقع است که همچنین خواهر ششیم از سنی است و واه الترمذی و ابودود و النسائی و ابن ماجه  
 و واه احمد بن حنبل و ابن عبد الله و عن هشام بن عمار بن النبی صلی الله علیه و سلم قال یوم احد روایت است از هشام بن عمار که مراد او پدر و را  
 صحبت است و حدیث او در بصری است روایت میکند از وی حسن بصری و غیره وی که این حضرت گفت روز غزوۀ احد که جماعه از صحابه شهید شدند اخضر و او سحوا  
 بکنجه قبر و او فراخ کند و اعطوا و معاک کنند و از اینها معلوم میشود که احقاق در قفس است زیرا که در وی حیانت میت است از ضیاع و مروی اند اما محمد آنست که  
 مقدار احقاق تا شش ماه و میان بالا است و هر چه زیاده بر این کند افضل است و کمتر مقدار شامست آدمی کند احسن است که انی مطالب المؤمنین نقل عن المحیط و احسنوا و احسنوا و احسنوا  
 کند عمل در هر سوای کردن قبر و تظیف از خاک و خش و غاشاک و مانند آن و بعضی گفته اند که احسان کند بسوی میت بماله در رفی در شست و شوی وی و تمیز و تکفین و بر در  
 و فرود آوردن و دفن کردن فی الشیخ و ادقوا الاشتین و الثلثه فی قبر واحد و دفن کنید و کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت  
 درست نیست و قد مو اکثرهم قرآناً و تقدیم کنید در قبر بجانب قبل کسی را که بیشتر است قرآن وی و واه احمد و الترمذی و ابودود و النسائی و در وی ابن حنبل  
 الی قوله و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی و احسنوا و عن جابر قال لما کان یوم احد جلوت عمتی بالجی لتدفنه فی مقابره فاکت جابر به که بود روز جنگ احد و  
 کشته شدند در وی بعضی مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود او در دهم من و ده پدر مرا که در کورستان مکه در بیع بود فدای منادی و رسول الله پس آواز داد و از سنی  
 بغیر خدا صلی الله علیه و سلم رد و القتل الی مصلحهم باز کرد و اندک کثرت از اجزاء ایشانی یعنی بجای که در آنجا کشته شده اند و در همانجا دفن کنید و واه احمد و الترمذی  
 و ابودود و النسائی و الدارمی و لفظه للترمذی و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قفۀ جابر و پیش  
 معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند از بهمان موضع بر کرده اند مگر آنکه مرده را در دهن جابر پدرش را را و ده آوردن باشد و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر  
 نو را به بیع آورد و دفن کرد و طبعی گفته اند که اگر ضرورتی باشد جاز است و بی ضرورت و ابودود در کتاب فقه تفصیلی است مرآت و شیخ ابن الحام گفته اند که اگر مرده کشته شد  
 او را پیش از دفن و تسویه لیس الی نیست تا یک و ذیل زیرا که مسافت در مقابل باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبره هر بلدی که مرده است در وی و طبعی  
 رضی الله عنه غبار و فقی که زیارت کرده بر درش راجع الحسن بن ابی بکر رضی الله عنه مرده بود وی در یک مرده را که پس نقل کرده شد بلکه گفت اگر میبود من حاضر وقت فوت تو نقل می  
 ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست فاش در مدت قصیر من طبعی که بعد از مرده و عذر آنست که ظاهر شود که از رخ منسوب بود یا بجز  
 او را شیخ و چندین اصحاب در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را بجز کند و زراعت کند میرسد و از آنرا که حق مرده در باطن است  
 نه در ظاهر و از جمله آنرا است که در حدیث کسی یا جائز کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که منفق است کلمه مشایخ در زنی که دفن کرده شد پسروی و غیره بود وی غائب بود  
 پس بی خبر می شدند و میخواهند نقل کنند کجایش ندارد که نقل کنند پس تجزیه بعضی متاخرین آنرا اختیار ندارند و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز بر آورده نشود با اتفاق و دفن کرده نشود  
 در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصه انبیا است صلوات الله و سلامه علیه و سلم جمیع بلاد نقل کرده شود بمقابر سلیمان و دفن کرده نشوند و کس در یک قبر که ضرورت است  
 عن ابن عباس قال سل رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل رأسه کتبه شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل و رفت کشیدن و  
 و بیرون آوردن آن برمی خواهم کشیدن ششیر و کار و در آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود و جازه در پان قبر پسر بر آورده شود از جانب سر  
 و آورده شود و قبر و منسوب شافعی این است و سنت نزد آنست که نهاده شود جازه بجانب قبل از قبر چنانکه باشد یا پان جازه بجانب پان و قبر و سر وی بجانب سر و بر آورده  
 شود میت و نهاده شود و قبر و همچنین می در آورده آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آئینده بیاید و در حجره آن حضرت انقدر سرعت نمود که از جانب قبل  
 و آورده شود زیرا که قبر شریف ملحق بجد است و واه الشافعی و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل قبر الیلا و هم را بن عباس است که آنحضرت کتبه  
 قبر را در شب گویند که آن قبر عبدالله و الهادی است که از احباب فضا است و اسلام و اقصای غریبی است که از قوم خود که بخت آید و ایمان آورد و فاسح لایسوا پس از فرشته  
 شد برای آن حضرت چراغی فلحظ من قبل القبلة پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبل و قال و کنت و حلت الله محبت کند ترا خدای تعالی ان کنت لا و اها ملا  
 للقرآن تحقیق بودی تو او را بسیار خوانده قرآن را و او را بعضی تفسیر کثیر البکا کثیر الاله عمار بن زرم دل اندوکیدن و واه الترمذی و قال فی شرح الشفاء سنده  
 ضعیف و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و یزید بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن  
 در شب درست است و بعضی کرده اند از حدیث ابن عباس و النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل المیت القبر بود آن حضرت چون در آورده شد میت یا چون میرد  
 آورده است را در قبر داخل بصیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است قال میخت این کلمات بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و فی روایه و علی سنته و رسول الله بکرت  
 بجای ملت و واه احمد و الترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند ازین حدیث را بن و روایت و روای ابو داود الثانیة و روایت کرد ابو داود و روایت ثانیة  
 جعفر بن محمد عن ابیه مرسلان النبی صلی الله علیه و سلم حتی علی المیت ثلاث حیات روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر طریق اصالی که آن حضرت خاک انداخت

برسیت سزاختن بیدیدیم جیسا که در دست شوخ خاک زدن بر روی کسی و حتی بر وزن می نهند بیکبار بدست بردارند و آنکه دشمن علی قهرانه ابراهیم در روایت کرد که رسول الله علیه و سلم آب پاشید بر کوه پس خود را بر ابراهیم بن رسول الله علیه و سلم است و وضع طبع حصبه و نهد بر قبر ابراهیم سنگ ریزه ای خود را و او را فی شرح النجاشی و روی الشافعی من قوله در روایت کرده است شافعی از قول وی و می ریش یعنی ابتدای حدیث شافعی از ریش علی قهرانه است تا آخر و اول حدیث که علی علیه السلام است تا آخر و در روایت شافعی نیست و من جابر قال فی رسول الله علیه و سلم ان یجس القبر و ینسب کرمان حضرت زانان که گویا کرده شود قبر از جهت انچه در دست از تکلف ترین و رواه داشته است حسن بصری کل کردن را و شافعی گفته متعب است کل کردن و در زانان گفته که تطین قبور لایس بخلاف مکرخی که آن فی مطالب المؤمنین و ان یکتب علیها و ینسب کرمانان که نوشته شود بر قبر یعنی نام غدی تعالی با قرآن و نام رسول تا نور و پامال کرد و بول نکند بر وی حیوان و نیز گفته اند که مکرده است بر پیکردن الواح مکتوبه که بی فایده است مگر آنکه در آن غرض می باشد و ان توطاء و ینسب کرمانان که پامال کرده شود قبور و نیز متعب است که در قبر بر بنه یاد آید که آن فی شرحه الاسلام و رواه الترمذی و عنه قال و ینسب القبر النبی علی الله علیه و سلم و هم از جابر است گفت باب پاشیده شد قرآن حضرت و کان الذی دش الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آن کس که پاشید آب بر قبر آن حضرت بلال بن رباح بفتح القبر و پاشید آب بشک بدامن قبل راسه حتی انتهى الی وحلیه شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی بره و پاشید او را و البیهقی فی دلائل النبوة و عن المطلب بن ابی و داعة ففتح و او صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جهت عدم حضور او در آن وقت قال لما مات عثمان بن مظعون و اخبر جبرینا زنه فدفن برکاه که در عثمان بن مظعون بنای محمد و وی اول کسی است که مرد از مهاجرین بدین و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد اموالنبی علی الله علیه و سلم و جلایان یأتی بهجور که در آن حضرت مردی را که بیار و او را نشانی از علم سطح حلها پس نتوانست آن مرد در آشتن آن مجاره را ققام الیها رسول الله پس برخواست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ و حصور عن ذراعیه و بر داشت تنهائی خود را از هر دو ذراع خود بیرون آورد و دستار از آستین حسیب و سین مملوین بر بنه کردن قال المطلب بن ابی و داعة که قال الذی یخبر فی عن رسول الله گفت آن کسی که خبر می دهد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کافی نظر الی بیاض ذراعی رسول الله که با کین الان نظر میکنم بسوی غدی هر دو ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حین حصور عنهما یکنان یک کشا و دستار از آستین ثم حلها فوضعها عند راسه پستبر داشت آن مجاره را پس نهاد از آن در عثمان بن مظعون و قال اعلم بها قبر اخي و گفت آن حضرت میدانم نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مردی بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و ادفن الیه من مات من اهلی و دفن میکنم بجانب وی کسی را که ببرد از اهل و عیال من و بعد از وی اول کسی که دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله علیه و سلم بود چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف خیر ما عثمان بن مظعون و رواه ابو داود و عن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکتفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و صاحبیه و روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکترا بعین و افاضل عصر و افعهای سبغ مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفت ای مادر من مدیکشا پرده بردار برای من از قبر آن حضرت و بر دیوار وی که ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما این قبور در حجره عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو بسته بودند چون میخواهند که زیارت مشرف شوند پرده بر میداشته و می راندند فکشف لی عن ثلثة قبور لا مشرفه و لا لاطنه پس پرده برداشت و ما برای من از سه قبر بلند و متصل بر زمین و گفته اند که بلند ی آنها یک شبر بود مضبوطه بطا و العوضه الحجرأ شک ریزه چیده شد بر وی سنگ ریزه ای سرخ می خورد و بطا و در فوج که در وی سنگ ریزه ای خورد و دو ما و انجا نفس شک ریزه است و عمره در اصل محسن ساری و اطلاق کرده میشود بر هر موضع فوج بعد از آن غالب آمد جبر جایی مخصوص که در حوالی مدینه مطهره است و رواه ابو داود و عن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی جنازة رجل من الانصار گفت برای من عازب که بیرون آمیم ما آن حضرت در جنازه مردی از انصار را فانتقمنا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر و لما یجد بعد و دفن کرده نشده بود آمد و هنوز در حنجره نشد و مجلس النبی پس نشست پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستقبل القبلة و جئنا معه و نشیتیم ما با وی و رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و زاد فی آخره و زیاده کرده است ابن ماجه و آخرین حدیث این فطر را کان علی رؤسنا الطیر و یابک بر سرهای ما پرندگانه از غایت خضوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضره الموت هم از بر آن عازب که گفته است یا زیاده تینهای دیگر که در آنجا مذکور است و این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس آن حضرت است و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کسر عظم اللیت کسر جیاشکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان و است حالت حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا متسفا و میگوید که میت مثالم میگوید و جمیع آنچه مثالم میگوید بدان می و لا زلم این است که متلفه ذکر و تمام آنچه مثلمه نمیشود بدان زنده انتی رواه مالک و ابو داود و ابن ماجه الفصل الثالث عن انش قال شهدنا نبت رسول الله صلی الله علیه و سلم تافن و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس علی القبر گفت انش حاضر شدیم ما جنازه آن حضرت را در حالیکه دفن کرده میشود و آن کم کلوم بود که زوجه عثمان بوده و حال آنکه آن حضرت نشسته بود و زوجه آن بیت عینیة محمد پس دیدیم مرد و چشم آن حضرت را که شک میخیزد قال پس گفت آن حضرت هل فیکم من احد یقار ف اللیلة آیا هست در میان شما یکی که گمانی کرده است یا علی خرد است یا زن است

اقرار و معارف بتقدیم قاف بر فایده و معنی آمده است و بر بر و معنی جل کرده اند و گفته اند که اولی و اربع معنی ثانی است و گفته اند که عثمان بن عفان مدینه شب یکی از کثیری که خود را پیش خود طلبیده بود و جمیع کرده پس آن حضرت تعریض بوی کرد و در سینه کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که عثمان مدینه فعل آن بود که جاری ام کلثوم را کشید و چون و کمان داشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد بی طاقت شده کرد و چون آن حضرت این سخن گفت فقال ابو طلحه انا پس گفت ابو طلحه انصاری که زوجه مادر انس بود من جماع کرده ام امشب قل گفت آن حضرت فانتول فی قبرها پس فرود آید تو در قبر وی فنزل فی قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قمر ام کلثوم و شیخ و شرح خود گفته که شکل نشود این حدیث با آنکه گفته اند که زوجه و محارم ولی اند از صالحان بیکه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را عثمان را عذری بود در فرود آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته اند که این حدیث این با خود می شود که اگر کسی بعید از جمیع بود وی ولی است عظیم در راه النجاری و عن عمرو بن العاص قال لایسته و هو فی سیاق الموت و روایت است از عمرو بن العاص که می فرمود که امشب امشب گفت مر پس خود را و حال آنکه خود در شریعت موت و نزع روح بود انا مات فلا تصحی نائحه و لانا و دقتی که من بپریم پس باید که همراه نشود مر ازنی و محرکه آتش عادت اهل بیت بود که آتش همراه میت میفرستادند برای بخور و قرآن کا را به فاذا دفنونی فشنوا علی التراب شناس چو دفن کنید مرا پس نبری و بسوخت بنید زید بر من خاک را یعنی نمک اندک اندازید و این اشارت است بآنکه میت احساس میکند در خاک میشود و آنچه در خاک میشود بآن زنده و شنوا بضم شین و تشدید نون و شن شین مجهم و تشدید نون در اصل پاشیدن آب و پرانده کردن و اینجا در تراب استحاله کرده ثم اقموا حول قبری قل و ما یجوز و رستر استید که در کوفه اندازد آنچه در کوفه کرده شود دشتی بخور و نفع خیم شتر کشنی و تقسیم لحمها و نجش کرده شود کوشش آن حتی استانس بکم تا آنکه آرام گیرم شما فی الصراح انس بی زبانی و آرام یافتن و اعلم ما ذا اراجح به و سل و لی و بد آنم که چیزی از میکروانم و جواب میگویم فرستاد می پروردگار خود را یعنی فرشتها که در کوفه می آیند و میسرسند و راه مسلم و عن عبدالله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه می گفت آن حضرت چو میرد یکی از شما پس در بند نکنید و نگاه ندارید و در خانه و اسیر عواید آن قبره و شتاب برید و آبسوی قبر وی و لقیقرا عند اسیه فاتحه البقرة و باید که خوانده شود و سر وی یعنی بعد از دفن اول سوره بقره که از اهل با هم المفلحین است و عند رجل بهیة البقرة و نزد پایهای وی خانه بقره که از آن رسول تا آخر سوره است و در آثار قرأت فاتحه الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل قمار کرده است و اختلاف کرده اند و گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح و وصول است شیخ عبد الله یافعی در وصف الراحین آورده که شیخ خوالد بن عبد السلام را در خواب دید که گفت که ما در دنیا حکم کردیم بودیم که ثواب قرآن بابت غیر سد درین عالم برخلاف آن ظاهر شده و یا قلم گیرسد و مکره نیست قرأت قرآن بر قبر و هو الصبیح که شیخ ابن العام رواه البیهقی فی شعب الایمان و روایت کرد این حدیث را بقی بطریق رفع و شتاب الایمان و قال والصبیح انه موقوف علیه و صحیح است که موقوف است بعد از بدین عمر و قول و است و عن ابن ابی ملیکه بضم میم و فتح لام و سکون تخانیة از شاهی تابعین است و قاضی که بود و عند عبد الله بن الزبیر قال گفت لما توفي عبد الرحمن بن ابی بکر بالبشور هو موضوع هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق را رضایا است در حبشی بضم حاء و سکون موحده و شین مجهم و یای شده و وضعی است در آنکه قریب بوی بوی گفته اند بیک بر فحتم الی مکه پس بر دشته و او در شد بسوی که دفن بهایس دفن کرده شده و مکه در محله قلادمت عا شته است قبر عبد الرحمن بن ابی بکر پس هرگاه که قدم آورده عا شته مکه برای حج آمد و عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عا شته بود و در ایشان ام روان بود و قال پس گفت عا شته و خواند این دو بیت را که تیر بن نویره را است در شیه زار خود و مالک بن نویره و وقتی که گشت و را غالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بهت قول و عن النبی ما حکم شعر و کما کند مانی حذیمه حقیقه من الدهر حذیمه یحیم منفره و کسر الهمزة و فتح جیم و فتح ذال چاک که در صحیح گفته نام پادشاهی که عراق داشت و جزیره عرب را نیز بآن مهم کرده بود و این پادشاه و ندیم داشت که با و عقیق که تا مدت چهل سال ندیم مجلس وی بود و ایشان را نغان گشت و در قل نشان قصه عجیب طریقه است که در شرح مقامات عربی مذکور است و تحت بکسر حاء و سکون قاف مدنی اند و با و عقیق که تا مدت چهل سال با شتر و هر در صرح گفته تحت بکسر سالها و تحت بضم و جیمین شتا و سال با قشیه خاچه در قول حق سحاه و او منی حقا و قوله تعالی لایشین قبا اکتبا میگوید بودیم ما مانند بودیم هم چنانکه جدا بودیم و اندازیک دیگر نه تنهای مدید از روزگار حتی قبل این بقصد عا که گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما تفرقا کافی و مالک پس هرگاه جدا افتادیم که با من و مالک لطلول اجتماع نبت لیلقة معا بعد از زاری اجتماع و اتصال شب بخورده بودیم با یکدیگر و لام معنی بعد از این است این دو بیت را عا شته خواندیم ثم قلت یسخرک الله لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت بخدا سو کند اگر حاضر بودم من دفن کردنی شدی تو که آنجا مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است و لو شهدتک ما دفنتک و اگر حاضر میشد من زاده وقت فوت تو زیارت نمیکردم زیرا که زیارت ادری واجب نیست یا آنکه اجابت المؤمنین حکم سخت است دارند که با بیلازم مسکن و بیوت خود باشند و جز در مجامع و حاجت ملحق و غیره نبرند با وجود آنکه ظاهر حدیثی نیست است از زیارت اگر چه اهل و منسوخ میدهند و نقل توانکان موت نیز در من مکره است لیکن چون غایب فوت در موت از من فوت شد زیارت بقره کردیم تا قائم مقام لها باشد و الا ولی ترک زیارت بود فافهم و راه التومل و عن ابی داود قال سل رسول الله صلی الله علیه و سلم احدا کثیرا حضرت سعد بن معاذ و ابی زبایره و زاده و در قبر و در شعلی قبره ما و باشید بر قبر وی آب و خود متعبد شد بجهت تکریم وی و اظهار غایت بحال وی و با این ملحده و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی علی جنازه ثم اتی القبر فغشی علیه من قبل و اسیه ثلثا روایت است از ابی هریرة که آن حضرت نماز کرد و بخانه پسر ام قیس را نداشت بر او خاک برود دست از جانب سر وی سه بار و او این ماجده و عن جرم نفع حای و جمله و مکن ذی فحالی است و باز ده سال بود که ایان آورد و عام خندق و بنده سال بود که آن حضرت را

بعض بر بختان فرستاد قال واخني النبي صلى الله عليه وسلم متكئا على قبركفت ویدم آن حضرت تخری زنده بر قبری وی خال پس گفت آن حضرت لا توفد صاحب  
 هذا القبر اذ امكن صاحب این قبر لا و لا توفد شك را و یست که تو صاحب هذا القبر کفایت لا توفد گفت و بجای صاحب هذا القبر تخری آور و دوشاید که مراد آنست که روح وی ناخوش  
 میدارد و راضی نیست تنگی کردن بر قبری وی از جهت تعین وی امانت و استخفاف را بوی و الله اعلم و راه احد باب البکاء علی المیت که یستن بر مرده بی خود و بلند کردن آواز  
 و اباس بد است و کرده است مذبح و نوح و ستایش کردن میت را با فرط تشبیه بحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل شایسته ذکر محاسن بر مرده بکرده نیست و کرده است  
 تشبیه مصائب زیاده بر سره روز و بر سر مقام و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت جبر و تشکیبانی فرمودن مصیبت زده را و خالص صبر است و  
 مکره است نشستن بر در و نزد بعض مشایخ مکره نیست نشستن بر پای ماتم سه روز است و زیاده بر آن مکره است و بعض تا هفت روز گفته اند و اخطای فراسانی که از بعض  
 منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلایق تا هفت روز بر وی کمر بستند و بسیاری از متاخرین گفته اند که کرده است اجتماع بر صاحب میت مکره است که تشبیه  
 بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بجای خود مشغول گردد و مردم نیز بجای خود مشغول  
 شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد و بعض مشایخ بخار گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و بعض گفته اند که یک نیت بر نشستن تا روز  
 و نه یا ده سجده آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از تشبیه بر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و سه نیت و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از کلمات  
 گندیده بدعت و شیعه و نامشروع است و اگر معزی که می بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا سید بعض گفته اند که کفر است و بعض گویند که کفر نیست و لیکن خطای عظیم است و بعض  
 قوی بگویند آن داده اند و اگر گوید هر چنان است و بجا است در جان تو زیاده با ویم کفر است و اگر گویند تو زیاده با ویم نیز خطا و جبل است ذکر ذلک فی مطالب المؤمنین الفصل  
 الاول عن ابن قال دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم علی ابي سيف الفقیه گفت انشروا یدیم ما بهر آن حضرت بر ابی سیف اشکری و کان طیارا لایا  
 و بود وی دایمی شوهر دایم بر ابیهم بن رسول الله و مرضه وی و نام وی بر این اعوشش بود و نام زوجه او خوله بنت المذکر و معنی طائر دجست عربانی گفته اند و فرزند وی مکرری فاطمه  
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم ابراهم فقیله و شمه پس گرفت آن حضرت ابراهم را پس بوسه داد و او بوی کرد و او را شام دخلنا علیه بعد ذلک پسر در آیدیم ما بروی  
 بعد از آن یعنی همراه آن حضرت و ابراهم میجوید بنعنه و حال آنکه ابراهم جوید و سخاوت میکرد و بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهم رضی الله عنه و ساله و بعض گفته اند  
 شانزده ماه و هشت روزه و در روایتی یک سال و ده ماه و شش روزه و با جمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فمخلت عینا رسول الله پس در ایستاد و هر دو چشم میخیزد  
 صلی الله علیه و سلم ندان رفان کرد و ان شد شکما از ان ذرف نبال حمه و او فارقتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آن حضرت را بعد الرحمن بن عوف و امانت  
 و تو که میبینی و اشک میریزی باین معرفت و جلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت با این عوف انها دخته ای سیر عوف این بشکما اثر حمت قوت  
 است بر مقبوض بشا چه حال وی که مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نازخت جزع و بی صبری و تشکیبانی است چنانچه تو خیال کرده ثم تبعها باخری پسر بر سر و کلاه  
 آن بشکما را بشکمای دیگر یا این کلاه را بکلاه دیگر فقال پس گفت ان العین تد مع والقلب یحزون بدستیک چشم میزد و دل اند و لیکن میگرد و لا نقول الا ما یرضی ربنا  
 و نمیکویم مگر آنچه خوشنود است و روکار ما و انما نقول یا ابراهم لمخزون و بدستیک ما بجملی تو ای ابراهم هرگز ندانیم و لیکن ایم متفق علیه و تحقیق دین است  
 که کمال آن حضرت کمال بشریت علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر کمال  
 حال طایفه و بود آن حضرت که میداد هر جزا حق وی و ظاهر همیشه ذی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود و صا درمیشد قدرت و اختیار و آنچه مقدور بود صا درمیشد حکم  
 طبیعت و مظهر و اگر این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل سلامت حواس و قوی است پس مر آن حضرت را در مرتبه تمام و کمال است  
 و این یکی از وجوه و سبب موت است در حق وی صلی الله علیه و سلم تحقیق صوفیه گفته اند که تمامه لطائف و طبیعت و نفس و قلب و روح و سرور باب تکلیف جد جلدی بر حق و  
 خلط میان این لطائف و عمل و کار خود اند و آثار و نتائج هر یکی بر آن ترتب و صا درمیشدات حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت و بی تعالی مستغرق و قلب بکرمی مشغول  
 و نفس بخدمت و بی عامل و طبیعت بخلق و سبب تمامه نسبت آند و همه مطیع و منقادند و آنچه پیش از آن و الله اعلم و عن اسامه بن زید قال و سللت  
 النبي صلی الله علیه و سلم الیه گفت استأذن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی آن حضرت ان ابالی فقص که پسر است  
 که در حالت نزع است و نزدیک است که قبض روح وی کرده شود فاستأذنا پس بیام را و پسرش حال کن و بفریاد ماریس و بهین که در حال داریم فارسل بقبری للسلام  
 و یقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتی که سخن از سلام را میگوید آن حضرت ان الله ما اخذ والله ما اعطی بدستیک مر خدا است چیزی که گرفت  
 و ما و است چیزی که داد و کل عده باجل مسی و همه زنده و بدست معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدور بود و فلتنصبر و لفتق شب پس باید که صبر کند و صاحب  
 ثواب وی گردد و سللت الیه تقسم علیه لیا یلقینا پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتی که سوخته بخور بر وی که البته باید آن حضرت را و تمام و حجت  
 پس بر حاست آن حضرت و حال آنکه با وی بود سعد بن عبادة و معاذ بن جبل و ابی ابن کعب و زید بن ثابت و رجال و مردان و دیگر از صحابا فرغ علی رسول الله پس  
 بر دشته آورده شد بسوی خیمه خدا صلی الله علیه و سلم الصبی آن کودک که جان میداد و نفسش متفقد و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و میلرزید و قطع حاجت او از سلاح و کلاه و دامن



از جنت نجات واقع شدن و دلایل و جنس باشد چنانچه شک با و از کذا فی القاموس و در صراح گفته آ و از سلاح در رفتن مدین فضاخت عینا پس اشک بسیار میخیزد هر چه  
 آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا پسیت این کرستین از تو و اشک میخیزد که تو بان فوت و کمال مال میگری فقال پس گفت آن حضرت  
 هذمه و حقه جعلها الله فی قلوب عباده این اثر هربانی و نری است که گردانیده و نهاده است از اخذی تعالی در دلهای بندگان خود فاما یوحیم الله من عباده الوهاد  
 پس رحمت و هربانی نمی کند از تعالی از بندگان خود و مکر رحمت کند کان و مهربانان را متفق علیه و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشکی سعد بن عباده و اشکی  
 له گفت ابن عمر بپارشد سعد بن عباده و بیماری که مرا و او را و شخص نسبت نزد وی که بیماری بود فاما النبی پس آمد و را پیغمبر صلی الله علیه و سلم یوحده در عالی کعبه  
 میکند آن حضرت و را مع عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس برگاه که در آن آنحضرت بر سعد بن عباده  
 و حقه فی غاشیه یافت و را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود و او را کلمت ارشادت مرض و اندوه و در دست و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و و کیومرود را  
 اندر و غیره و ازین جنت قامت را غاشیه گفتند و در صراح گفته غاشیه قیامت و در و بیماری شکم و بعضی گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جامه است که احاطه کرده و بودند او را  
 و کرد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بشا به سختی حال وی باطریق استغنام قد قضی تحقیق میزاید شد و پر داخته شد کار حیات وی و بلغظ معلوم نیز روایت کرده شد  
 است چنانکه در کرمه و قضی خبر است یعنی تمام کرده است حیات خود را قالوا گفتند لا نمروه است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از آن حضرت است در خلافت  
 عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلما رأى القوم بکاء النبی پس برگاه که دیدند آن کرده که پیغمبر اصلی الله علیه  
 و سلم بکوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیاتی شود یعنی شنوید از آن حکم شرعی که خدای تعالی عذاب  
 نمیکند با شک چشم و لا یخون القلب و نه باند و دل و لکن یعذب بهذا و لیکن عذاب میکند بفعل این و اشارت الی لسانه و اشارت کرد و بلغظ مذاسوی زبان خود  
 او و یوحیم یا مکن یا مکن یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مرتب بر فعل زبان میگرد و اگر نوحه کرد درین باب یا مکن یا مکن یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مرتب بر فعل زبان میگرد  
 مشوج رحمت ثواب شود و ان المیت لم یعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این حدیث شرح حدیث عائشه  
 بسیار متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس منا من ضرب الخند و و شق الجيوب و دخی بدعی  
 الجاهلیة نیست از این طریق کسی که بزند رخسار او را و یا که کند بر میان او و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و شور متفق علیه و عن ابی بردة بن نعم با و سکون پس  
 ابو موسی اشعری است از ابی نعین قال اعنی علی ابی موسی گفت پیروش شد ابو موسی که پیرا و دست نمی نفع و قصیر پیروش اغا پیروش کرد اندین غنی علیه و اعنی علی نعین استعمال کرده میشود  
 بلغظ مجهول فاقبلت امراته ام عبد الله تصبیح برونه پس پیش آمد زن وی که گنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه او از نمیکند یکجا و در نه نفع را و تشدید نون آ و از برگاه که در وی بر جنت  
 یعنی کرد اندین آ و از در حلق ثم افاق پیروشش آمد فقال لم تعلی پس گفت ابو موسی مزین را آیا میدانی تو و کان یحید ثعلبان در رسول الله و بود ابو موسی که حدیث میکرد و خبر میداد  
 آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفته است انما بری من خلق و خلق و خرق من نزارم کسیکه بشرد موسی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند و از خود را بگریه و پاره کند  
 گریه باز متفق علیه و لفظه سلم و عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یحی فی امتی من امر الجاهلیة لا یتوکرو  
 چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که نمیکند نه آنهارا الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در جبهها و حسب آنچه شمار و در دافعات و خصال و ثرف  
 و محبه کرده وی و در پلادن و است و الطعن فی الانساب و مدح کردن و عیب گرفتن در بنهای مردم چنانچه فقر و مدح و منسوب خود میکند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم  
 نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است مگر باسلام و کفر و الاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بتار یا یعنی توقع امطار در دو توقع نجوم و در نازل خود چنانکه گویند  
 و قی که گویند در فلان منزل باید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرانو که او این منع و زجر است از تسک بقوا بعد نجوم و اعتقاد با حکام آن و النیاحه چارم  
 نوحه کردن در ماتم و قال و گفت آن حضرت الفاتحه اذا لم تنب قبل موتها تمام یوم القيمة دن نوحه کردن تو بکنند پیش از مرگ خود یعنی از عالم توبه بزد و استیاده کرده  
 میشود و در قیامت یعنی در موقوفه یا را بکنده میشود و علیها سر مال من قطران و حال آنکه بران زن پیرا یعنی است از قطران نفع قاف و کسر ط و سکون نیز آمده و در سختی  
 که دوشیده و کشیده میشود از زحمتی که معروف است بعد از آن بچته میشود و سوخته میشود و در چراغ و طلاء کرده میشود بدان شران گریستن و این سخت تر است و شتمنال نار حاطرق  
 و در و من جوب و بر وی است پیرا از جرب نفع چیم و کذا نام رضی است مشهور که آن را اگر گویند و ربع پیرا زن و سربال پیرا خوا و از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود  
 برتن وی که و عارش پس انان طلاء میکند بقطران تا زاده کرد و الم و سوزش و بعضی در بیان مناسبت عمل نیاحت و برای آن مجرب گفته اند که چون ناخه خراش میکرد در وی را چهار که میکرد  
 جامه را طلاء گردانیده و شپش بگریه میگریستند و پاره کردن و تیر خراش میکرد بپنجهان زفت آنکه خود دلهای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد و دلهای ایشان را پس عذاب  
 که میشود با نوحه سب آن باشد و الله اعلم و الله اعلم و عن انس قال مر النبی صلی الله علیه و سلم با مرأة یبکی عند قبر و روایت است از انس گفت که زشت آن حضرت  
 برنی که میکرد و زدی فقال پس گفت آن حضرت آن زن اتقی الله و اصبری پیرا که آن زن از فرموده خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن آن حضرت الت عنی فانک تعلم  
 بمصیبتی یکو شو ازین زیرا که تو مصیبت زده نشد و مصیبت من و لم تعرفه و نشاخت آن زن آن حضرت را فقیل لها انما النبی پیرا گفته شد آن زن را که این سخن گفت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم فانت باب النکاح پس آمان زن بد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علم تجد عده بوابین پس یافت آن زن نزد آن حضرت و بانا از آنجا که مرد ملوک و اموات  
و مانع یافت از آمدن کوبان در نفس خود و بیعتی یافته بود و کان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ملوک و سلاطین خواهد بود و در مجال آمدن بر وی نخواهد بود تا آید و بگوید  
انما یخالف لم اعرفک پس گفت آن زن و عذر خواهی نمود که من شناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا استیصال امر تو میکردم و بیانی نمی نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند  
الصداقه الاولى محتوم و نیست صبر کنز کوفت بخشیتن که اول زمان مصیبت رسیدن کوفت است و بعد از نشستن آن وقت خود بصبر درت صبر میکنی و صدم چیزی  
سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجاست که سخت است بردل که وی نیز سخت است و در تحمل شدائد و بلاها پس میزند بر وی و می شکند آنرا و صدم بعضی رسیدن  
امر می نیز آید چنانکه رسیدن بلا و این خبی اظهار است ولیکن مخفی اول ابلاغ است متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا  
میوت مسلم ثلثة من الولد قبل اللاندری میرد مسلمان را سه کس از فرزندان پس در آید آتش و وزخ را الا تحلة القسم مگر برای حلال کردن و کشادن سوگند که حق سبحان تعالی  
در قرآن مجید در دو دندکان آتش را یاد کرده و فرموده که وان مکمل لا واد و با و هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه در آید و وزخ را اگر چه در آتی باشد مثل برق جبهه و دایره و عوب میگوید  
که در مینا که رحمت تحلة القسم یعنی همان قدر که بوی از عده سوگند برآید و در وی دانی فعل که یکبار در آن لطیف کند کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرد در روز خفی در آید مگر  
همان قدر که سوگند راست کرد و متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النسوة من الانصار و هم از ابی هريرة است که گفت گفت آن حضرت  
مجماعت زنان را از قبيلة انصار لا میوت لاحد لکن ثلثة من الولد فمحتسبه نمی میرد مگر یکی از شما را سه کس از اولاد پس میرکند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنة  
مگر آنکه در آید بهشت را خالت امرأة منهم و ایشان پس گفت زنی از میان این زنان یاد کس هم میرد یا رسول الله یعنی بفرما که کس میرد یا کس مخصوص به کس را  
قال گفت آن حضرت و ایشان یاد کس میرد و این احتمال دارد که همین ساعت و می فرود آمده باشد تو بر آن حضرت بدرگاه صمدیت حق بآ آن حضرت دعا کرده باشد و  
بموقف جابت رسیده و راه مسلم و فی رواقه لهما و در واتی بر بخاری و مسلم را اینچنین آمده که ثلثة لم یلحقوا الجنة فمیرد سه کس که نرسیده اند بزه و گنا هر یکی بایع  
نشده اند که فعل آنها گناه باشد و بران بزه مرتب گردد و صغیر بمرید زنی که زمان با طفال هر و شغقت زائد دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و ملحق اند ایشان بخلای  
که بار و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هم از ابی هريرة است که گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی بقول الله ما لعدی المؤمن عندی  
جز او میگوید خدا می نیست مرده مسلمان از من پادشاه اذ اقبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و میرانم دوست خاص او را که بی شائبه تکلف او دوست  
میدارد و چنانچه پسر و بر آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پسر میرکند و نظر بر ثواب آخرت دارد و الا الجنة مگر بهشت را و راه النکاح و فی الفصل  
الثانی من ابی سعید الخدري قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النکاح من نكح نسوة و لم یکنسده و لم یستقمعه و کوش دارند  
بنوم و مشنوده آنرا بوجده رضا و لفظ تائید را بجهت آن آورد که نوحه اگر کار را ناست یا مرد او جاده نوحه و نفس نامحاست نامردان را نیز شامل باشد و و جاول ظاهر تر است  
روا به او داود و عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله و شکر کار شکر است  
مر مسلمان اگر برسد و را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت تائید میکند خدا را و سپاس میگوید و او را و ان اصابته مصیبة حمد الله و صبر و اگر برسد و را سختی و اندوه و تنگدستی  
و شکیبایی میورزد و بشو و وضعات جمال و جلال و لطف و قدر پر از مقصود و سبب از ایزاد نوازل و حوادث بر بنده تعریف است و چون معرفت حاصل شد بعد لازم آن است  
فاللهم و جوفی کل امره پس مسلمان نزد داده میشود در همه کار و در همه حال و می چو نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة یرضعها الی فی امراته تا آنکه در لقمه که بر لب  
و می نهد آنرا در دهان زن خود و بجهت مودت و رحمت با دای فقهه اجد که بر ظاهر از قسم شہوت و حفاظت است ولیکن در حقیقت ادای حق است و لذت فرمودان از زوجت یک  
حقا قول مشایخ شاذ لایست المقصود و مرا فقه الحق لا فمخالفة النفس و درین اشارت بنا کنید و تائید ثبوت اجراست و در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه خط و عادات عباد  
تقضی می نیست را چه مباحات اگر چه در ظاهر از قبیل شہوات باشد لیکن با اعتبار اشتغال آن بر نیت تقرب کلم سجایات میگیرند و عبادات عبادات میگردند و راه البیعتی فی شعب  
الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نیست هیچ مسلمان را که اگر او را در است باب یصل منه علمه  
است که بالامیر و اولاد آن محل و در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب ینزل منه و رزقه و در است که فرود می آید از آن در رزق و در وی و  
میرسد بستر از آن زمین فاذا مات بکیا علیه پس چون می میرد و مسلمان میگزیند آن هر دو بر وی تحقیق یا مرد که به اهل آنهاست از ناکه و ظاهر است و حدیث در  
مخفی و ان است و الله اعلم النکاح باب صعد و از جنت آنکه مشرف میشد بان و کردی در رزق بسبب آنکه رزق چون بود بر عمل صالح پس هر دو میگیرند بجهت حرمان ازین سعادت  
و فقیهان این نعمت فذلک قوله تعالی پس این کردی در صعد و رزق تر مؤمن بر اد است بقول حق تعالی که کار کا فران نمی کرده است و فرموده فابکت علیهم الساء الا ان  
پس نکرست بایشان آسمان و زمین این در شان کا فران است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان منعم میگرد و اگر گفته شود که در صعد و در رزق هر دو در آسمان آن  
پس کردی زمین از جنت و انکما است جانش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول از نایق است می گردید چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم و ا الترمذی  
و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له غوطان من امتی ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو غوطه از امت من می در آید و او را قضا

[illegible]

ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند حدیث عائشه باینکه وی گفت شنیدم عائشه را و ذکرها ان عبدالله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببكاء الحی علیه وحال  
آنکه ذکر کرده شد مرعانه که بعد از مدتی بر میخیزد که میت عذاب کرده میشود و گریستن زنده بروی نقول میگویند عائشه یغفر الله لابی عبد الرحمن یا منزه دخی تعالی  
بی عبد الرحمن را اگر کنیت ابن عمر است و این کلام در جای میگویند کسی نمیگفتند و ظاهراً میگویند که خدا او را رحمت کند و بسیار زود باز عائشه میگوید اما الله لم یکن اب آگاه باشد  
برستی که وی یعنی ابن عمر بخار و روح نجات است و چون کو بهوشان وی اعلی وارفع است از آن ولکنه فی و لیکن وی فراموش کرد دست آنچه از حضرت شنیده و او خطا  
یا خطا کرده است و شنیدن و فهمیدن بعد از آن بیان خطای ابن عمر میکند بقول خود انما مرد رسول الله ابن است و برین نیست که گذشت پیغمبر خدای علی علیه وسلم  
علی یهودیه یکی علیه هارون بود که مرده بود و گریسته میشد بروی فقال انهم لیكون علیه پس گفت آن حضرت بدستیک ایشان میکنند بروی وانها لتعذب  
فی قبرها و حال آنکه تحقیق وی برآینه عذاب کرده میشود در قرش پس آن حضرت در خصوص یهودیان رفت و گفت و گفت دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم گفت که وی  
سبب بجای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کاfran است و ایشان میگویند و او را غریز پیدا ند و مردم میدهند و وی خوار و طعون است از اینجا  
عمر فیم که آن حضرت علی علیه وسلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریزندگان بروی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آیند یا بدقیق علیه و عن  
عبدالله بن ابی ملیکة لعنیم و فتح لام و سکون یا که از شاهزادگان است قال گفت توفیت بنت عثمان بن عفان رضی الله عنه بلکه مرد و دختری عثمان بن عفان را  
بلکه فجنا لشهد هابس آدم ما حاضر شویم جبار او را و حاضر ها و حاضر شد و از ابن عمرو ابن عباس فانی لجالس بینهما پس بدستیک من برآینه نشسته ام  
میان ابن عمرو ابن عباس و بعضی نسخ وانی و او دو صحیح بخاری نیز چنین است و این اظهار است در معنی فقال عبدالله بن عمر لعمر و بن عثمان وهو موأجهه  
پس گفت ابن عمر پس عثمان را کدام و عمر و است و حال آنکه وی در روی وی بود الا انتهى عن البكاء آیا بازمی داری یعنی زنان را اگر گریستن بان رسول الله زیرا که عمر  
خدای علی علیه وسلم قال گفته است ان المیت لیعذب ببكاء اهله علیه بدستیک مرده برآینه عذاب کرده میشود و گریستن کسان و بی روی فقال ابن عباس  
قل کان عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس تحقیق بود عمر رضی الله عنه میگویند بعضی این سخن را که ابن عمر میگوید بعضی محبت آن گفت که شاید عبارات کم و بیش واقع شده  
یا عمر همچنین میگویند که بعضی بجا آمده چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدثت پسر حدیث که در ابن عباس فقال صدقت مع عمر من مکلفه بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت  
وی از مکعبه سوی مدینه و این در آن سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد حتی اذا کنا باللیلۃ تا آنکه بودیم با برادر و زن صحرا فتح موده و سکون تختان نام  
موضع است میان مکعبه و مدینه فاذا هو مرکب تحت ظل سحرة پس ناگاه عمر ملائک است بسوان در زیر سایه دختی که نام وی سه و است فتح سین و منعم  
فقال اذهب فانظر من هؤلاء المركب پس گفت عمر یعنی ابن عباس را بر و پس بین کیستند این سواران فقظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من بن نگاه  
صهیب رومی و من است و سواران دیگری نیز همراه او دیدم قال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر که صهیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب  
فوجدت الی صهیب پس باز آمدم بسوی صهیب فقلت انت تلحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنی عمر را رضی الله  
عنه فلما ان اصیب عمر دخل صهیب مبکی پس هرگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر مصیبت قتل را آمد صهیب در حالی که میگریه مصیبت عمر یقول میگوید و او را  
و اصحابه و ای برادر و ای مادر فقال عمر یا صهیب انتکی علی پر مغ کر و عمر او را گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی پس و قل قال رسول الله و حال آنکه  
تحقیق گفته است پیغمبر خدای علی علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بقاء اهله علیه و ذکر بعض بقاء برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است که باید نه پنج  
و خرج بو دیار و آنست که بکلمه تعذیب است اگر خواهی تعذیب میگردان میکشد بدان فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذكرت ذلک لعائشة پس گفت  
ابن عباس هرگاه که عمر گرسنه ذکر کردم ترا یعنی گفت و کوی عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مرعانه را فالت یوحى الله عمر پس گفت عایشه ترس کند  
خدای تعالی عمر را چنانچه باغبی گفته بود یغفر الله له و نجوا و گرفت نکرد و گویی از حق گناه است بخلاف رحمت که مروری عام است لا والله ناین چنین است بخداوند ملحت  
وسول الله حدیث نکرو پیغمبر خدای علی علیه وسلم ان المیت لیعذب ببكاء اهله علیه یعنی بران وجهی که عمر فیمه زیرا که حدیث صحیح است بی شبه و اختلاف  
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب بکاست مؤمن را و کافر او عائشه میگوید که این مراده کافر است و او در عذاب است که یکند یا نخند و بر تقدیر که بر غذا  
مضارن کر یا است پس عذاب باکر یا است نه از گریه و این معنی را اگر بزبان علم دانگند واضح تر میکرد و که کلمه باز در این عمر برای سببیت است و تره عائشه برای ملائک است  
و اگر فرضاً مسلمانان را بر عذاب باشد و متعارف کر یا خواهد بود اما عائشه میگوید که در و این حدیث در کافراست و این است معنی قول عائشه که گفت و لکن ان الله تعالی  
یزید الکافره عذاباً ابیاء اهله علیه ولیکن بدستیک خدای تعالی افزون میکند کافرا عذاب را بباکای اهل و بی روی و این عبارت دلالت میکند که مراده کافر که زیر سبب افزونی  
عذاب میگردد و این سبب آن خواهد بود که کافر اضنی است بجز بعضی و میت میگردد و نمیشود و نوامش و وفات دیگر سببیت کر یا عذاب را بحجت این است و بعضی معنی  
میکنند که عذاب بسبب کر یا در آنجا است که میت وصیت کرده باشد بدان و رضی شده چنانچه رسم جاهلیت بود و قائل بعد از آن عائشه رضی الله عنها اشلال میکند بر عدم سببیت  
کر یا بل میت در عذاب و او چنانکه میفرماید و قالت عائشه رضی الله عنها حکم القرآن پس است شهادت آن که میفرماید ولا تزوروا زوره و زور لزوی و بر نبیند و هیچ نفس بار برد

بافس دیگر ای غمی گناه یکی بر دیگری نویسد و چون کرد و نوحه گناه اهل بیت است بر میت برای چه نویسد و می گناه کرده است که او را بدین عذاب کند قال ابن عباس غل  
ذک گفت ابن عباس نزد ابن سنان بن مضمون آیت قرآنی را که والله اضلک و ابکی و خدایند و میگرداند و این تقریر است برای نفی مذهب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود  
بسیای اهل و می روی زیرا که بخای آدمی و فحک و می و نوحه و شادی و می از خدا است که پیدا میکند و ظاهر میگرداند و می از اس و را اثر عذاب نباشد اما این بر تقدیر حق  
بود که فحک و بکای اختیار می باشد و کلف و اختیار را در آن و اسباب آن مدخل نباشد فافهم و الله اعلم قال ابن ابي ملیکة فاما قال ابن عمر شینا پس نخت ابن عمر در بیان  
سخن چنیز او لم تم کشت و قبول کرد و متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه محبت اسیرو دلیل است و او را میرسد که دلیل خود خطبه مجتهد و میگرداند که اگر بزرگ تر و عالیشان  
تر از وی باشد چنانکه نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر کرد و قبول کند و سالت کرد و تا نزاع و جدال زیاد نکرد و و هن عائشه رضی الله عنها قالت لما جلی  
صلی الله علیه و سلم قتل ابن حارثة و جعفر و ابن و راحه گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رجا  
در غزه و مویه چنانکه قصه آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلوس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان یعرف فیه الحزن شایسته میشود  
در آن حضرت غم و نوحه و انا انظر من صاغر الباب و من نحا میگرداند و در شکاف در چنانکه تفسیر کرده است و را راوی بقول تعنی شق الباب میخوابد عائشه بصاریاب  
شکاف باب را طاهر از آن حضرت در آن وقت کسی بکای نبود فاما و رجل پس آمد آن حضرت را می قال پس گفت آن مردان نساء جعفر و برستیک زن جعفر و ذکری که  
ذکر کرد آن مرد که زن جعفر را که بسیار میکند فامره ان بنها من پس امر کرد آن حضرت آن را که باز دارد زن را از کرب و غم پس رفت آن مرد پیش زن را تا منع کند ثم اناه  
الثانیة پسر آن مرد در آن حضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکرد زن آن مرد را و باز نیامد از کرب و غم و قال اینهن پس باز گفت بان مرد که برو باز و از ایشان  
از کرب فاما الثالثه پس آمد آن مرد در آن حضرت سیوم بار اول قال گفت و الله غلبنا نخل سو کند غالب آمدن زن آن مرد را و رسول الله فزعمت پس کان بر و عائشه و بعض  
نسخ زعمت بلفظ تکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دستم انده قال که آن حضرت گفت بان مرد فاحت فی افواههن التراب پس بنید و در و پنهان  
ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بجا و زور آوردن بران عائشه میگوید فقلت پس گفتم بادل خود خطاب بان مرد او غم الله انقلب بر خاک بالله تعالی میتری ترا  
کنایت است از خواری و امانت لم تفعل ما امرک رسول الله نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که باز داشتن زن است از کرب و لم تنزل رسول الله صلی الله  
علیه و سلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مکرر که بهر بار آمدی و گفتی که اینها با منی آیند ما بار دیگر امر کرد آن حضرت و تعب کشید متفق  
علیه و عن ام سلمة قالت للمات ابو سلمة قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابو سلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفتم من غریب و فحن  
اوص غریبه غریب است ابو سلمه و در زمین غریب است زیرا که از آنکه حبشه هجرت کرده بود و از حبشه مدینه آمده و غریب بود و با هم چسب گفت و کوی نداشت لا بلکینه بکا  
یتحدث حنه البه بکرم او را که یک حکایت کرده شود از آن مرد مردم که این چنین کرد و یکدیگر کس کرده است فکنت قد تفصیلت للبعاء علیه پس بود من که  
تحقیق آمده شد برای کرب کردن بر ابو سلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امرأة تولى ان تستعد فی ناکه پیش آمد زنی بخوابیدن کرباری و پدر او موافقت کند بان  
که بیکردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آن حضرت از تری من ان تلخلى الشيطان آیا بخوابی توای زنی که  
در آری شیطانی را ابتدا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است و از خدای تعالی از آن فانه و بار بکار بر آمدن در اسلام و بار دیگر هجرت با یکبار  
هجرت از آنکه حبشه و بار دیگر از حبشه مدینه را در روز و با آمدن در اسلام و در وزیر و رفیق از دنیا و تواند که مرتین متعلق يقال باشد و گفتت عن البكاء فلم ابک ام سلمه میگوید و چون آن  
حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از کرب پس کرب نکردم بعد از آن و راه مسلم و عن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت سال بود و قال اغنی علی  
عبد الله بن و راحه گفت نعمان بنیوشی انداخته شد بر عبدالله بن و راه در وقتی که بیمار بود و نزد یک برادر رسیده و اگر چه وی رضی الله عنه در بیماری مرده است بلکه شهید شد  
در غزه و مویه فحجبت لخته عمرة متکی پس در ایستاد و خواهر او که عمرة نام داشت که میگردانید و می گفت و لجلاله ای کوه و اکذا و اکذا ای چنین ای چنین تعد علیه  
در حالتی که میثار در وی اوصاف و می ستاید چنانکه می ستانند زن مرده را در نوحه و تفتح فقال پس گفت عبدالله بن و راه یعنی عمرة حین افاق سبکامیکه بهوش آمده فقلت  
شینا الا قیل لی کذلک نختی تویج جزای آن اوصاف را که گفته شد مطابق خیرت و انداخته چنانکه توفیقی زادنی و رواته زیاد کرده است و در و اتی این عبارت را  
که فلما مات لم تبت علیه پس چون مرد ابن و راه نخوست عمرة بروی و نوحه نکرد این یک توجیهی است که مر تول عمر و ابن عمر را در حدیث ان المیت لیعذب بکلامه  
علیه گفته اند و راه النجاری و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من میت میت بموت گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت را  
که می گفت نیست پیچ مرده که می میرد فقوم با کبهم پس می ایستد که کینه شده قوم فقول پس میگوید آن کرب کننده و اجلاله و اسیدله او نخو ذلک یا مانند ان الفاظ دیگر  
در نوحه و تفتح میگوید الا و کل الله به ملکین مگر آنکه میگرداند خدای تعالی بروی و در فرشته را و می سپار و کار او را بلا ایشان یا نه و انه که می بستاند و دفع میکند آن میت و اولهن  
مشت بر سینه زدن از باب قمع فمع و یقولان و میگرداند بطریق ایضا اهکذا کنت آیا چنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است و راه الترمذی و قال هذا حدیث غیر  
حسن و عن ابی هريرة قال مات میت من ال رسول الله مر و مر و از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاجتمع النساء لیکن علیه پس جمع شدند آن مرد را و علی





تعالی ثم قال بسترکف آن حضرت ما منک ان امرأة تقدم بین یدیهما من ولد هائلثة نیست انما زنی که بفرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را الاکان لها جبان  
النار وکراکبا باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و مانع از آمدن دانتش و وزخ فالت امرأة منهن پس گفت زنی از این زنان یا رسول الله او اثنین یا دو فرزند فرستد  
فاعدتھا مومنین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار ثم قال بسترکف آن حضرت واثنین واثنین واثنین مکرر سه بار رواه البخاری و عن معاذ بن  
جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلمین یسوفی لهما لکثة فیتذبح و یسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان الا اکلها  
الله الجنة بفضل رحمة کما انکره در آورد آن دو مسلمان را خدا می تعالی در بهشت بفرزنی هر بانی خود و در بعضی نسخ بفضل و رحمة یا هما آن هر دو را نگیرد هاست قتالوا پس گفتند  
یا رسول الله او اثنان یا دو کس بیزند قال او اثنان گفت آن حضرت یا دو کس قالوا و واحد قال و واحد ثم قال بسترکف آن حضرت والذی نفسی بیده کلمه  
آن حدیثی که بقای ذات من در دست قدرت است ان السقط لیجر امله بسوره الى الجنة بدستیک بخیر تمام افتاده از شکم چو بای مولود تمام بر آن نه کشد  
و در خود با سر خود بسوی بهشت اذ الحسبته چون صبر کند بر وی و نکوید و نظر بر ثواب دارد و سر نخفتن آنچه بریده شود از ناف که در دل اشارت است بعلت آنکه  
او و مادر دست کو یا مثل ریسائی بشود که میکشد بدان او را به بهشت رواه احمد و در وی این ملحقه من قوله و روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و قول تو  
والذی نفسی بیده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر کرده و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قلد ثم لکثة  
من الولد لم یبلغوا الجنة کیک پیش بفرستد سه کس را از اولاد که رسیده اند بدین نوع را که قالوا حصن حصینا من النار باشند این سه ولد برای آن کس بناه استوار از آتش  
دو زخ فقال پس گفت ابو ذر قل مت اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آن حضرت واثنین اگر دو کس را هم پیش فرستد می باشد پناه از آتش و وزخ قل ان  
ابن کعب ابومند و سید القراء گفت ابی که نیت وی ابو المذراست و بر شان وی سید القراء واقع شده است یعنی بهتر قرآن خوانند کان و آن حضرت در اید الانصاری گفته  
و عن الخطاب سید السلیمن خوانده قل مت واحد پیش فرستاده ام من یکی را قال و واحد گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش فرستد تو جلیسین سابقا که نشناخت که با یک  
آنحضرت بهین ساعت و حی نازل شد یا آنحضرت و عا کرد و قبول افتاد و رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن قرة بن عقیب  
و تشدید المرفی بضم سیم و فتح زای و بنون از صحابه است ان رجلا کان یاتی النبی صلی الله علیه و سلم و معه ابن له بود مردی که می آمد نزد آن حضرت و مال  
الکبا و می سپری بود و او را فقال له النبی پس گفت مرا ن مرد را پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنچه آید و ست میلدی تو این سپرافقال پس گفت آرد یا رسول الله اجلب الله  
اجبه و دست دارد ترا خدا می تعالی آنچه نکه و دست میلدی من او را یعنی نخت و دست میلدی من او را فقده النبی پس کم کرد و ندید آن سپر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال  
ما فعل ابن فلان پس گفت آن حضرت چه کرد پس فلانی یعنی چه شد و کج رفت و چه حال دارد قالوا گفتند یا رسول الله مدت مرد آن سپر کو یا آن مرد هم در مجلس حاضر بود پس  
خطاب کرد و ی کرد و لیکن او را رسید از بهشت شدت مصیبت و در بشارت با وی خطاب کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اما تعجبان لا  
تأتی بابا من ابواب الجنة الا و جده یلظرون آید و دست نیاردی تو که نیای تو هیچ درازی در راهی بهشت را که آنکه بای تو او را که انظار میسر ترا و میدارد و ترا در بهشت فقا  
و جل پس گفت مردی یا رسول الله له خاصه ام لکلنا ما رواه است این بشارت یا پیغمبر ما راست قال بل لکلکم گفت آن حضرت بلکه هر چه شما را راست رواه احمد  
و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان السقط لیبر اعم به بدستیک بخیر بکند و بر آن نه محبت میکند و جل میکند بر او و کار خود را و اصل را و محبت  
در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا محابه و مجاد است اذا دخل ابویه النار و حتی کرمی در کرد پروردگار تعالی پدر و مادر را در آتش فقال لیهما السقط المورغم و به یک گفته میشود و می سقط  
مراغت کننده پروردگار خود را داخل ابویك الجنة در کرد و مادر خود را در بهشت فیحجرها بسره پس در یکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسره خود فید خلهما الجنة پس می درآرد  
ایشان را در بهشت رواه ابن ماجه و عن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال یقول الله گفت آن حضرت میگوید تعالی تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت و اصاب  
عند الصدقة الاولى ای سر زنده آدم اگر صبری و امید ثواب داری نزد او گرفت مصیبت لم ارض لك ثوابا دون الجنة راضی نمی شوم من مر ترا و می ثواب غیر بهشت یعنی  
به بهشت می درآرد ترا و او ابن ماجه و عن الحسین بن علی رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من مسلم ولا مسلمة یصاب بمصیبة نیست هیچ مرد  
مسلمان و زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فیکرها پس یا میکند آن مصیبت را و ان طال عهدها و اگر چه دراز بود زمان آن مصیبت فحیث لذت استرجاعا پس نو  
پدید میکند مر آن واقع را بمصیبت استرجاع یعنی قول الله و ان الله را جعون الاجد دا لله تبارک و تعالی له عند ذلك که اگر تو نمیکند خدا می تعالی ثواب ترا و ترا و احداث استرجاع  
فاعطاه مثل اجرها يوم اصیب بها پس بد خدا می تعالی او را مانند اجر وی در روزی که رسیده شده است آن مسلمان آن مصیبت رواه احمد و البیهقی فی شعب  
الایمان و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انتطح شع لحکم فلیسترجع و حتی یکسلد و ال نحل کی از شاپس باید که استرجاع  
کند شع یکسر شین میجو و سکن و مله و ال نعلین فانه من المصائب زیرا که کستن و ال نیز بمصیبت است و عن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء و رواه  
سمعت ابا القاسم صلی الله علیه و سلم یقول ان الله تبارک و تعالی قال گفت ام الدرداء که زوج ابی الدرداء است شنیدم ام الدرداء را که میگفت شنیدم آن حضرت را که  
گفتی تعالی عیسی گفت یا عیسی انی باعث من بعدک اما ذالصابهم ما یحبون حمد و الله عیسی بدستیک من بر آن نه ده ام پس از تو که وی را که چون برسد ایشان را خبری که دوست

میدارند از نعمت شکر میگویند خداوان اصابهم ما یکرهون احتسبوا وصبروا و چون برسد ایشان چیهی که ناخوش میدارند از انبیت امید ثواب میدارند  
میکنند و لاهل و لاعقل و حال آنکه نیست ایشان را بر داری و آهستگی و عقل و تدبیران تا کی مفهوم احتسبوا و صبرواست زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل خلاص و  
طلب رضای حق تعالی باشد نه علم و عقل و در اینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسی که اورا علم و عقل نیست چنانکه فرموده فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا  
لهم و لاهل و لاعقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب را ایشان را و حال آنکه نیست علم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیه من حلی عقلی  
سیدم من را ایشان را از علم خود و عقل خود که اقل و ممکن است که گفته شود که معنی لاهل و لاعقل آنست که مدعوش شدند و رفت عقل ایشان از بنیت صدمه مصیبت و با وجود  
آن صبر میکنند و احتساب بنیادین عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثم و الله اعلم و واهما روایت کرد آن برود و شده  
البیهقی فی شعب الایمان باب زیارة القبور زیارت قبر مستحب است با اتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تدکیر موت و یوسسگی آتخون و قنای دنیا  
و جز آن از نواید و عده در آن دعا و اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که بقیع میرفت و سلام میداد بر  
اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد بابل قبر در غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر اینها علیهم السلام منکر شده و اندک از بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت کبر  
برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند از اشخاص صوفیه قدس الله سرهم و بعضی فقها رحمه الله  
و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند اما مشافعی گفته است  
قبر موسی کاظم تریاق مجربست در حاجت دعا و راجع الاسلام امام محمد غزالی گفته بر کاسه او کرده شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ  
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیای شریعه و مقصود حصه نیست آنچه خود دیدم  
و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از عظام فقها و علماء و مشایخ و یا مغربست گفت که در شیخ ابوالعباس خضری از من پرسید که امدادی قوی است یا امدادیت من  
گفتم قوی میگوید که امدادی قوی تر است و من میگویم که امدادیت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل در جمعی از این طایفه بیشتر  
از آنست که حصه و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب بنسبت دافوا بسف سالک که سنا فی و محافل این باشد و در کتب این را تحقیق ثابت شده است بکلیات و احادیث  
که روح باقی است و اورا علم و شعور بر اثر آن و احوال ایشان است و در ارواح کلامی و فزونی در جنب حق ثابت است چنانکه در نیات بود و یا بیشتر از آن و اولیا  
کریمات و تصرف در کوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و تصرف حقیقی نیست مگر خدا غنا و همه بقدرت اوست و ایشان قالی اندر  
جلال حق و بعد از حیات پس اگر داده شود مرادی را نیز بی وساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد و در دنیا باشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و  
تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نعم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته شده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر هشتمی کی در شرح حدیث ابن  
الیهود و النصاری اتخذه و اقبر را بنیایم صاحب گفته است که این بر تقدیر نیست که نماز گزار در بجانب قبر از جهت تعظیم و می که آن حرام است با اتفاق و اما اتحاد مسجد در جوار  
پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی بر بقصد تعظیم قبر و توجیه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد و نوری تا کامل شود ثواب عبادت برکت قبر و مجاورت آن روح پاک را  
حرمت نیست در آن و در آزار بجانب چیزی یا بدین متعلق باین سخن و تمام کرد در این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جاد و قصصه قلمی بدو الله اعلم و از جمله آداب زیارتست که در  
بجانب قبر پیشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح کند بر ابدست و بوسه دهد بر آنرا و منحنی نشود و روی نجاک نمالد که این عادت نصاری است  
و قرأت قرآن نزد قبر مکرر و است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکرر و نیست و صدر الشهدا کی یکی از مشایخ خفیه است قبول محمد اند کرده و قوی بهم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که  
مکرر و قرأت قرآن بخیر است و اما مخافت لباس باست اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره نجا که ملک برین یاسپست و فرقی نیست در میان هر دو مخافت در ظاهر و در  
از جهت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخانی بن سید که مستحب است نزد زیارت قبر خواندن سوره اخلاص هفت بار و بخشد ثواب از برای میت و واضح آن  
که میرسد میت و در بعضی روایات آمده که بخواند ثواب داده به قبل خواند بعد از آن بخشید و زیارت و جمیع فاضل زیارت از روی های دیگر خصوصاً در اول روز جمعه  
و همین است شعارف در زمین شریفین زادها الله تعظیما و نشر فیایرون می آیند و در روز جمعه بطلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود بر میت  
در روز جمعه علم و ادراک بیشتر آنچه داده میشود در روزهای دیگر و تا آنکه می شناسد از اثر بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منیع زیارت  
روز جمعه و اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکرر و است بی سپر کردن فوراً بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از نیت بعد از رختن او از  
عالم تا بهفت روز و تصدق از نیت نفع میکند ابی خلاف میان اهل علم و وارد شده است در آن حدیث صحیح خصوصاً آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد به  
مکر صدق و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کند از وی یا نه و الله اعلم الفصل الاول عن زیارة  
بضم با و فتح را که از شاه میر مجاهد است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیتمکم عن زیارة القبور و نمی کرده بودم من شمارا پیش ازین از زیارت کردن  
قبور فرمود و هاپس زیارت بکنید الآن و آن علم اول را منسوخ انداخته اند که سبب نسی قریب عبادت بود و خوف آنکه بکنید و بکنند آنچه در جاہلیت میکنند و میگویند

در بعضی روایات آمده است که در روز جمعه و در روزهای دیگر و تا آنکه می شناسد از اثر بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منیع زیارت

۱۱- آآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اخلاف کرده اند و در سنا و بعضی گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی از برهنی که در زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسای همه و در حدیث آمده است که لعنت کند خداوندی زنی که زیارت کند و آنها که قائلند با بخت میکنند که در و این حدیث پیش از رخصت است و الله اعلم و نهی میکنم عن الحوم الاصلی فوق ثلث و نهی کرده بودم شمار از آنکه در داشتن کوشتهای قربانها بالا میروند فامسکوا ما بد الکلم پس نگاه دارید آن تا وقتی که ظاهر شود در شمار یعنی تا آنکه خوش آید شمار او قرار گیرد و ای شماران که در زیارت شما بران و سبب نهی از آنکه داشتن لحوم اضافی زیاد و بر سبب احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تقصید داشتند پس باید تصدق کرد و نگاه داشت بعد از آن چون فراخ کرد اندیشه خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماید رخصت کرد و نگاه داشت تا آنوقت که خوش آید و نهی میکنم عن التنبیذ الا فی سقاء و نهی کرده بودم شمار از آنکه از آن ختن نمیدرشتند فاشربوا فی الا سقیة کلمها پس نبشید آن در بنظر نهی شد و غیر آن پس مراد با سقیة ظریف است و سبب در نهی کردن نمیدرشتن آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس اگر نمی شود و تیز و تند نمیکرد و بنید دران و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند نمیکرد و پس شاید که غمگین و دو حرام شود و بودم در دم قریب العبدان تحمیر خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد از آن که امر تحمیر خمر مقرر شد و احتیاج از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماید پس در هر ظرف که بخت نمود که از آن تیز و تند نیست و مسکونند و خواهند خورد و الا احتیاج خواهند نمود از آن چنانکه فرمود و لا تشربوا مسکوا و نوشید هیچ مستی آنده را و نیز در ابتدای کار ظرف خمر باقی بود پس نهی کرده شد از آن و جائز داشته شد که در شکما و در آنجا بخورند و در هر ظرف و در این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظرف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نمیدانست که خمر یا آنکه را کوفت در آب انداخته نگاه دارند تا آنکه تیزی در وی پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکون شود حرام است و در کتاب الاشرار بتفصیل تر از این معلوم خواهد شد و رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قبر امه فبکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبرا بود و در پس کریم کرد و دیگر نهی کسی را که در آن حضرت ایستاده بود و نهی چندان کریم کرد که در دیگران نیز تأثیر کرد و بجزیه او در کرد و آید نهی حال استاذنت و بی بی ان استخفوها پس گفت طلب اذن کرد پروردگار خود را در آنکه طلب از زمین کنم برای ما در خود ظلم بود پس اذن کرد نهی مرا فاستاذنته فی ان اذ و قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبرا و ما فاذن لی پس اذن داده شد مرا فرود و القبر پس زیارت کنید قبرا با فافها تذکر الموت زیرا که قبرا یاد میدهند موت را و رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال وی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میکنند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما کان للبی و الذین آمنوا ان یتغفروا للشرکین و لا کانوا اولی قریب و قول وی سبحانه و تعالی و لا تسأل عن اصحاب الجحیم بر قرارت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام و الدین بلکه تمام آباء و اعمات آن حضرت صلی الله علیه و سلم و ائمه و ایشانرا در اثبات آن سه طریق است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان قدرت بوده و در پیش از زمان نبوت یا آنکه در زمان نبوت خداوندی ایشانرا بر دست آن حضرت و بدعی وی پس ایمان آورده و حدیث احیای والدین اگر چه در حد ذات خود ضعیف است لیکن بقیع و تحسین کرده اند از آن بعد و طرق و این علم که یا مستور بود و از متقدمین پس کشف کرد و تراوی تعالی بر متاخرین و اندیشه من بیا باشا من فضل و شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه مسائل تصنیف کرده اند و از آنرا بدلائل اثبات نموده و در بنشده مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم سخن دراز کرد و دو هم در اینجا باید بگوئیم و الله اعلم و عن بویله قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلم هذا اذ اخرجوا الی المقابر و آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره این کلمات السلام علیکم اهل الدیار و من المؤمنین و المسلمین سلام بر شما ای اهل سرزمین مؤمنین و مسلمین گفته اند که السلام ایجا معنی استسلام یعنی تسلیم در ضا و دایر جمع دارد است و از نام نانی که آنرا عده و فضائی باشد و استعمال و در منازل حیا آید و در اموات نیز طلاق کردند و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا شما را سندگان و پیوسته کا نیم و استعمال انشاء الله یا بحجت تبرک و رغبت است چنانکه بیاید بگویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بحجت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب و وقت بیت کردن قضا بود که با هم رویم میرسد آن وقت که با هم رویم فقال الله لنا و لکم العافیه می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبور بالمدینه که نشت آن حضرت بقبر را که در مدینه بود و فاقبل علیهم بوجه پیشانی شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم یا مزار و خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا و نحن بالاثر شما پیش گذشتگان مانید و ما در پی شما میرسیم و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب الفصل الثالث عن عائشه و رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کلاما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عائشه بود آن حضرت هرگاه که میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت میخیزد من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع میبوده و قاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم و اقوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرزمین مؤمنان و انا کم ما تو عدد و ن غدا امو جلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شد به شما فرمادی قیامت مدتی عین صلت داده شده آید شما و انا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا شما را سندگان و پیوسته کا نیم اللهم اغفر لاهل بقیع الخ و قد غفر الله لنا و لکم یا مزار و خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا و نحن بالاثر شما پیش گذشتگان مانید و ما در پی شما میرسیم و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و غفر الله عنها قالت

کیف قول و هم از عائشه است گفت و پرسید از آن حضرت چه گوید و چه خوانم یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور میخواند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم مذیارت  
قبور و این ولالت دارد و بر جزایزارت مرثیاء را در آن حدیث لعن پیش از خصمت بود و قال قولی گفت آن حضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و  
یرحم الله المقدمین منا و للتأخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش رو و مذکان را از ما پس ماندگان را و آنان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم و عن محمد بن النعمان  
یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است و حالتی که میرساند حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت من ذار  
قبرا بویه او لحد هام فی کل جمعة کسی که زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را هر هفته غفوله و کتب بر او آفریده شود و در آن کس راه نوشته شود و در دیوان اعمال کی  
کنده بر پدر و مادر و بر بکسبش کی کردن پدر و مادر و صد حقوق و بر بقیع و همچنین باز می کنند بایشان صد عاق و در بعض روایات فقیهیه بود و دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده است  
رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسل او و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت نهیتمکم عن زیارة القبور  
فزور و هافاها تزهده فی الدنیا و تذکر الاخرة پس بدینیک قبر و دیدن آن نایب رغبت میکرد اندر دنیا و نفرت می بخشید از آن که چون عاقبت کار این است  
اینکه تعلق بدنیانیت و یاد میداد آخرت را که جز این عالم عالمی دیگر نیست که آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود که در قبور بصفت عسرت و جرت باید بود و فاضل و ذلیل  
نباید بود و بیت بر زمین که همی میگذری ساکن رو که میروست و خطو حاست و قد و د است و خود و این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر  
آرامگاه عارف و دواها بن ماجة و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعن زورات القبور و روایت است از ابوهریره که آن  
حضرت گفت لعنت کند خدای تعالی زمان زیارت کننده را که در زیارت جریع و منزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار میکند رواه احمد و الترمذی و ابن حنبل  
و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و قال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یخص النبی و کنت ترمذی که این حدیث بود پیش از آنکه  
رضعت کند پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی زیارة القبور و زیارت قبور فلما رخص دخیل فی رخصته الرجال و النساء پس هر که که رخصت کرد آن حضرت  
در آمدند در رخصت او مردان و زنان و قال بعضهم املکوه زیارة القبور للنساء و گفته اند بعضی از اهل علم که آن حضرت مکروه نداشت زیارت قبور مردان را  
لقلة صبرهن و کثرة جنهن از جهت کمی صبر زنان و بسیاری ایشان پس رخصت نزد این بعضی مخصوص بمردان خواهد بود و تم کلامه تمام شد کلام تمام  
و تا اینجا کلام او بود و عن عائشه رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله کفنت عائشه بود من که می در آمدم خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر  
خدای صلی الله علیه و سلم و ابو بکر نیز مدفون شده بود در وی و انی واضع ثوبی و حال آنکه من نهنده و افکنده بودم جامه خود را یعنی دور از بدن و اقول انما هو زوجی و ابی  
و میگویم بل خود آما اگر می پرسیدند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آن حضرت صلی الله علیه و سلم است و پدر من که ابو بکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر  
پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمدن آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من  
جامه های من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن او که بیکان نه بود رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب است قهرام  
میت تر زیارت وی خصوصاً صاحبان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان را مدد بلیغ است مرزیت

کنند کان خود را بر اندازد ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام

شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی الله

علی خیر خلقه محمد و آل و اصحابه و اتباعه

جمعین هدایة الطريق الحق

و محیی علوم الدین و لاجل

ولا قوة الا

بالعظیم

بعون الله تعالی و المنة که صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمه مشکوة شریف که از تصانیف مولانا شیخ عبدالحق دهلوی است در بند بر مبنی در کارخانه محمد حبیب  
الفرمایش عالی جناب مقدس القاب غلام فہام ذوی المجد و الاحرام فخر الحاج حاجی شیخ عبدالوہاب ولد مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه  
المستغرق فی بحار رحمت الله الملك المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر الله له و نہایت سعی و اتمام در تصحیح آن نموده و صورت اتمام پذیرفت فی بیستم شهر

ذو القعدة الحرام سنہ ہجری نبوی یکہزار و

دو صد و ہفتاد و ہفت فی ثانی









